

زندگینامه، روضه ها و سخنان 14 معصوم علیهم السلام



محمد تقی صرفی پور



الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد صلى الله عليه وآله الطاهرين الطيبين.

یکی از بزرگترین نعمتهایی که خداوند به بشریت داده است نعمت چهارده معصوم علیهم السلام می باشد.

این 14 نور الهی، اگرچه در ظاهر مانند دیگران متولد شدند و زندگی کردند و بعد رحلت نمودند، اما جایگاه آنان در نزد خدا و عملکردشان در زندگی دنیوی مانند بندگی و عبادتشان و خصوصیات اخلاقی و علم و معجزات و شاگردانشان با دیگران حتی دیگر پیامبران و اولیاء خدا قابل مقایسه نبوده و کسی نمی تواند مانند آنان باشد.

هرکسی که از آنها تبعیت کند رستگار می شود و هر که با آنان دشمنی نماید بدبخت می گردد و هر که با آنها ارتباط نداشته باشد گمراه می شود.

لذا لازم است که بشریت بخصوص مسلمانان بویژه شیعیان با زندگی چهارده معصوم (ع) آشنا باشند و از روش زندگی و سیره علمی و عملی آنان پندها بگیرند و بکار ببندند تا گرفتار شیطان پرستان و فرقه های منحرف نگردند که بهترین راه و تنها راه مستقیم، راه اهل بیت عصمت و طهارت می باشد.

این کتاب در سه بخش تنظیم شده است. بخش اول درباره زندگی 14 معصوم
(ع). بخش دوم درباره روضه های این چهارده نور الهی. بخش سوم درباره سخنان این
حجت های الهی می باشد.

زمستان 1401. کرمانشاه

حضرت محمد(ص)

(ولادت، بعثت، مکارم اخلاق، یاران، رحلت)

ولادت حضرت محمد(ص) در سال عام الفیل در شهر مکه متولد شدند. پدر آن حضرت عبدالله بن عبدالمطلب و مادر آن حضرت آمنه دختر وهب بن عبدمناف بوده است. از نظر علماء شیعه، اجداد پیامبر اسلام تا حضرت آدم همه موحد بوده و صلب پیامبر در پشت هیچ مشرکی قرار نگرفته است.

در روایت مشهور، اجداد پیامبر تا حضرت آدم را بشرح زیر ذکر نموده اند:

محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدمناف پسر قهر پسر غالب پسر لوی پسر قصی پسر کنانه پسر خزیمه پسر مدرکه پسر الیاس پسر مغیر پسر نزار پسر سعد پسر عدنان پسر ادد پسر یستحب پسر نبت پسر همیسع پسر قیدار پسر اسماعیل(ع) پسر ابراهیم(ع) پسر تارخ پسر تاخور پسر ارغو پسر قالع پسر بغابر پسر افخش پسر سام(ع) پسر نوح(ع) پسر ملک پسر متوشلخ پسر ادریس(ع) پسر ادد پسر مهلائیل پسر فینان پسر انوش پسر شیت(ع) پسر آدم(ع).

پیامبر دارای نُه عم و عمه بوده است. یعنی عبدالمطلب ده پسر داشته است شامل: (ابوطالب) (عبدمناف)، زبیر، حمزه، حارث، غیداق، مقوم (حجل)

ابولهب (عبدالعزی)، ضار، عباس »

«پیامبر دوماهه بودند که پدرشان رحلت نمود و چهارساله بودند که مادرشان از دنیا رفت و هشت ساله بودند که عبدالمطلب رحلت نمودند و چهل و پنج ساله بودند که ابوطالب و همچنین همسر رسول خدا، خدیجه (س) رحلت نمودند.»

مأمورین الهی در نزد آمنه:

آمده است که در هنگام وضع حمل آمنه مادر رسول خدا، چهار زن موحد و مؤمن در حالیکه در دستشان جامهای بلورین شربت بود، به کمک او آمدند.

یکی گفت: من آسیه خداپرست، همسر فرعون هستم. دیگری گفت: من مریم عذراء مادر عیسی هستم. سومی که عقب تر از آن دובانوی جمیل بود، گفت: من هاجر مادر اسماعیل ذبیح الله هستم و چهارمی گفت: من کلثوم خواهر موسی بن عمران هستم.

تولد پیامبر و سرنگونی بتها :

روایت شده است که: صبح روزی که آنحضرت متولد شد هربتی که در هر جای عالم بود، بر رو افتاد و ایوان کسری' بلرزید و چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که آنرا می پرستیدند، فرو رفت و خشک شد و آتشکده فارس که هزار سال خاموش نشده بود، در آن شب خاموش شد. عبدالمطلب در آن شب، نزدیک کعبه خوابیده بود. ناگاه دید که خانه کعبه با همه ارکانش از زمین کنده شد و بطرف مقام ابراهیم به سجده افتاد و سپس راست شد و گفت: الله اکبر پروردگار محمد مصطفی' و پروردگار من! الان مرا از انجاس شرک پاک گردانید. در این موقع بتها لرزیدند و بر رو افتادند و ناگاه دید که پرندگان همه بسوی کعبه جمع شدند و کوههای مکه بجانب کعبه متمایل شدند و ابری سفید دید که در برابر حجره آمنه ایستاده است.

عبدالمطلب گفت: بخانه آمنه دویدم و به او گفتم: خوابم یا بیدارم؟ گفت: بیداری. گفتم: نوری که در پیشانی تو بود کجاست؟ گفت: با آن فرزندی است که از من متولد گردید و چند فرشته آنرا از من گرفتند. گفتم: فرزندانم را بیاور تا او را ببینم؟ گفت: تا سه روز تو را نخواهند گذاشت که او را ببینی! من شمشیر خود را کشیدم و گفتم: فرزند مرا بیرون بیاور و الا تو را می کشم! گفت: در اطاق است. تودانی و او. چون خواستم داخل شوم، مردی بیرون آمد و گفت: برگرد که احدی از فرزندان آدم او را نمی بیند تا همه ملائکه او را زیارت کنند. من بر خود لرزیدم و برگشتم.

«پیامبر دوماهه بودند که پدرشان رحلت نمود و چهارساله بودند که مادرشان از دنیا رفت و هشت ساله بودند که عبدالمطلب رحلت نمودند و چهل و پنج ساله بودند که ابوطالب و همچنین همسر رسول خدا، خدیجه (س) رحلت نمودند.»

اوصاف خاصه پیامبر

«پیوسته نور از پیشانی مبارکش ساطع بود. بوی خوش حضرت بعد از دوازده روز از محلی که عبور کرده بود به مشام می رسید. با هر که راه می رفتند، هر چه آن شخص بلند بود، حضرت باندازه یک و جب از او بلندتر می نمود. به احترام حضرت، هرگز پرنده ای از بالای سرش پرواز نکرد. از پشت سر می دید چنانکه از جلو می دید. هرگز بوی بد به مشامش نرسید. آب دهان خود به هر چه می افکند، در آن برکت بهم می رسید. به هر زبانی سخن می فرمود. در خواب می شنید همانطوریکه در بیداری می شنید و هر چه در خاطره ها بود می دانست. ناف بریده بدنیا آمد و هرگز محتلم نشد. مدفوع حضرت را زمین فرو می برد. بر هر حیوانی که سوار می شد، آن حیوان پیر نمی گردید. در قدرت بدنی کسی با او برابر نبود. همه مخلوقات، حرمت حضرت را حفظ می کردند و بر هر درختی عبور می کرد، کج شده و به حضرت سلام می کرد. در طفولیت ماه گهواره او را می چرخاند و مگس و حشرات بر او نمی نشستند. گاه بر زمین نرم جای پای او دیده نمی شد در حالیکه گاه جای پایش بر سنگ سفت دیده می شد. مهابتی از حضرت در دلها بود که کسی نمی توانست درست بر حضرت نگاه کند.» حیوة القلوب ج 2

بعثت پیامبر:

یکی از برنامه‌های پیامبر اسلام در قبل از بعثت، عبادت و تفکر در غار حرا بود که در سن چهل سالگی در همین غار و در حالت خلوت با خدای بی نیاز، اولین وحی و اولین آیه نازل شد و مقام نبوت، رسماً به آن جناب ابلاغ گردید. در این مورد روایتی از امام حسن عسکری (ع) نقل شده که:

«وقتی پیامبر به سن چهل سالگی رسید، خدای رؤف دل حضرت را از همه دلها بهتر و خاشعتر و مطیعتر و بزرگتر یافت. لذا امر کرد تا درهای آسمان را گشودند و ملائکه فوج فوج به زمین آمدند و خدای توانا، رحمت خود را از ساق عرش تا سر آن بزرگوار متصل کرد. در این هنگام جبرئیل فرود آمد و در غار حرا، بازوی مبارک پیامبر را گرفت و گفت: ای محمد! بخوان! محمد (ص) فرمود: چه بخوانم؟ جبرئیل فرمود:

«إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ...» وقتی وحی تمام شد و ملائکه به آسمان بالا رفتند، حضرت در حالیکه انوار جلال الهی او را فرا گرفته بود و کسی نمی توانست به او نگاه کند، از غار بیرون آمد و بطرف پایین کوه حرکت نمود.

بر هر درخت و سنگ و گیاهی که عبور می کرد، بر آن جناب سلام می کردند و به زبان فصیح می گفتند: السلام علیک یا نبی الله! السلام علیک یا رسول الله! همینکه وارد خانه خدیجه شد، خانه از شعاع خورشید جمالش منور گردید. خدیجه گفت: ای محمد! این چه نور است که در تو مشاهده می کنم؟ فرمود: این نور پیامبری است! بگو لا اله الا الله. محمد رسول الله. خدیجه گفت: من سالهاست که پیامبری تو را می دانم و شهادتین را جاری نمود. در این موقع حضرت فرمود: احساس سرمای شدیدی می کنم. پارچه ای روی من بیاورد. وقتی پارچه ای بر روی پیامبر انداخت، ناگاه آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنذِرْ. وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ...» (ای پیچیده شده در پارچه! بلند شو و مردم را انداز برده! و خدا را به بزرگی یاد کن و...) رسول خدا (ص) برخاست و بر بالای بام رفت و انگشت بر دو گوش گذاشت و فریاد زد: الله اکبر! الله اکبر! در مکه خانه ای نماند جز اینکه صدای تکبیر حضرت را شنید. «حیوة القلوب ج 2»

ر آن از قول رسول الله (ص) آمده است که خطاب به سایر انبیاء می گوید:

الحمد لله الذي أرسلني رحمة للعالمين، و كافة للناس بشيرا و نذيرا، و أنزل على الفرقان فيه تبيان كل شيء، و جعل أمتي خير أمة أخرجت للناس، و جعل أمتي وسطا، و جعل أمتي هم الأولون و هم الآخرون، و شرح لي صدری، و وضع عني و زری و رفع لي ذکری، و جعلني فاتحا خاتما. سپاس خداوندی را که من را به عنوان رحمت برای عالمیان مبعوث کرده، برای همه بشر بشیر و نذیر قرار داده، فرقان را به عنوان روشنگر همه چیز بر من نازل کرد و امت من را به عنوان بهترین امت از میان ملل قرار داده آنان را امت وسط معین کرده، امت من را اول و آخر قرار داده، شرح صدر به من دارد، بار را از روی دوش من برداشت و نام مرا برافراشت و من را اول و آخر قرار داد.

در این جا بود که ابراهیم به سایر انبیاء گفت: بهذا فضلكم محمد (جامع البیان فی تفسیر القرآن: 8/ 15). با این ویژگی محمد بر شما ها برتری یافت.

اهمیت روز مبعث هم از همین روست. این روز روزی است که خداوند رسول خود را به عنوان «رحمت برای عالمیان» مبعوث کرده است. لذا در روایت آمده است: بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّدًا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ فِي سَبْعٍ وَ عَشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ، فَمَنْ صَامَ ذَلِكَ الْيَوْمَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا (کافی 4 / 149). خداوند محمد را که رحمت برای جهانیان بود در 27 رجب مبعوث کرد و کسی که این روز را روزه بدارد برای ثواب روزه شصت ماه نوشته خواهد شد.

از رسول خدا خواسته شد تا مشرکان را نفرین کند، اما حضرت فرمود: «إني لم أبعث لعانا و إنما بعث رحمة» (مسلم: 2 / 2006) و در روایتی دیگر: لم أبعث لعانا و لكن بعثت داعيا و رحمة، اللهم اهد قومي فانهم لا يعلمون (الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: 105). جای دیگری هم آمده است که وفدی نزد حضرت آمد. ایشان سه بار فرمودند: اللهم اهد بني عامر.

در این وقت کسی از رسول الله خواست: يا رسول الله! ادع علي بنی عامر، فقال: انی لم أبعث لعانا. (الاحاد و المثانی: 3 / 25؛ مجمع الزوائد: 72/8). تواند که روایت: بعثت لاتمم مکارم الاخلاق در تکمیل همین «رحمة للعالمین» باشد. و در جای دیگر آمده است: انی لم أبعث لعانا و لكن بعثت داعيا (تفسیر ثعالبی: 2 / 104). من نفرینگر مبعوث نشدم بلکه دعوتگر.

البته در این خصوص نفرین بر امت مراد است، و الا اصل لعن کردن برخی از انواع انسانهای فاجر چنان است که خداوند و ملائکه هم بر آنان لعنت می کنند و این مصرّح در قرآن است.

در این موارد رحمت به معنای هدایت خلق است و لذا در روایتی دیگر آمده است: ان الله بعثنی رحمة للعالمین و هدی للمتقین (درالمنثور: 342/4).

قاضی عیاض در باره این رویه رسول الله، بحث مفصّلی دارد. از جمله می نویسد بر اساس همین رویه است که گفته شده است: هر گاه رسول خدا (ص) بین انتخاب رو رویه سختگیرانه و سهل گیرانه، از سوی خداوند مخیر می شد، «ایسر» یعنی سهل گیرانه را انتخاب می کرد. برای مثال بین جنگ با کفار یا گرفتن جزیه، دومی را بر می گزید (الشفاء: 1 / 105). در اصحاب حضرت بودند کسانی که معمولاً راههای سختگیرانه را توصیه می کردند اما حضرت پیشنهاد آنان را نمی پذیرفت.

آن حضرت هیچگاه شبیه دعای نوح را که گفت: «رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا» نکرد، و حتی وقتی دندان‌ش شکست و در احد زخمی شد، باز هم گفت: اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون. (الشفاء: 1 / 105 - 106). خداوند! قوم مرا هدایت کن، آنان ناآگاهند.

در باره منافقین هم با همه تأکیدات قرآنی و دادن این حق به رسول که با آنان برخورد خشن کند، باز حضرت، همان طریقه ایسر انتخاب کرده و می‌فرمود نمی‌خواهد مردم بگویند که محمد اصحابش را کشت (لا، لئلا یتحدث الناس ان محمد قتل أصحابه). (الشفاء: 1 / 108).

شیرین‌ترین نمونه برای اثبات این برخورد رسول الله (ص) در فتح مکه است. وقتی رسول الله ابوسفیان را دید فرمود: آیا وقت آن نرسیده است که شهادت به یگانگی خداوند بدهی؟ ابوسفیان گفت: بآی انت و امی، ما أحمک و اوصلک و أکرمک. (همان، 1 / 110). پدر و مادر فدایت باد، چه اندازه تو حلیم و اهل صله رحم و کریم هستی.

دعوت خویشاوندان به اسلام:

سه سال نبوت رسول خدا (ص) پنهان بود و چند نفری بیش نمی‌دانستند. اما ناگاه آیه نازل شد: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ. «24 شعراء» خویشان نزدیک را انداز بده!

با این دستور، پیامبر در ابطح (مکه) بیا ایستاد و فرمود:

منم رسول خدا! شمارا به عبادت خدای یکتا و ترک عبادت بت‌هایی که نه سود می‌دهند و نه زیان می‌رسانند و نه می‌آفرینند و نه روزی می‌دهند و نه زنده می‌کنند و نه می‌میرانند، دعوت می‌نمایم.

«همچنین پیامبر، چهل نفر از سران قریش را دعوت نمود و نبوت خود را اعلام کرد و فرمود: هر که اولین نفری باشد که با من بیعت نماید، او جانشین و وزیر و برادر من خواهد بود. در این جلسه، تنها علی (ع) که اولین شخصی بود که اسلام آورد، با پیامبر بیعت نمود و رسول خدا (ص) او را جانشین خود معرفی فرمود. و ابتدای غدیر از همین جلسه بوده است.»

شعب ابوطالب:

هشت سال از بعثت حضرت محمد (ص) گذشت و با وجود اذیت و آزارها و شکنجه‌های قریش، تعدادی از افراد مسلمان شدند.

چون قریش، پیشرفت اسلام را دیدند، در دارالندوه جمع شدند و پیمان محاصره اقتصادی، اجتماعی، ... علیه مسلمانان بستند که طبق بندهای این پیمان، قسم خوردند و امضا نمودند که: «با آن حضرت دشمن باشند! و هر

موقع به آنحضرت دست پیدا کنند، او را بکشند! بانی هاشم غذا نخورند و سخن نگویند و خرید و فروش نکنند. دختر به آنها ندهند و از آنها دختر نگیرند تا زمانیکه بنی هاشم، حضرت را به آنها تسلیم نمایند!!»

وقتی ابوطالب از این پیمان با خبر شد، بنی هاشم را جمع کرد و گفت: بحق کعبه قسم می‌خورم که اگر خاری پیاپی محمد (ص) برود، همه شمارا هلاک می‌کنم. سپس همه به دره ای که به «شعب ابی طالب» معروف شد، رفتند. در آنجا ابوطالب شمشیر بدست گرفته و شب و روز از حضرت محافظت می‌نمود و در شب چند نوبت، محل استراحت پیامبر را عوض می‌نمود. با اینکه ثروت خدیجه در این ایام صرف شد، اما شدت این محاصره طوری بود که اهل مکه از گریه اطفال بنی هاشم که گرسنه بودند، خواب نمی‌رفتند!...

بعد از چهار سال خداوند موریانه را فرستاد تا عهدنامه را - بغیر از نام خدا، - خورد و این خبر توسط ابوطالب به قریش داده شد و به این وسیله پیمان از بین رفت.

دوماه پس از خروج مسلمانان از شعب، ابوطالب رحلت کرد و سه روز بعد، خدیجه از دنیا رفت.

معراج پیامبر:

شش ماه قبل از هجرت به مدینه، شبی حضرت در خانه فاطمه بنت اسد، مادر امیر مؤمنان (ع) بود که جبرئیل با وسیله ای آسمانی بنام «بُرَاق» نازل شد و حضرت را بر آن سوار نمود و ابتدا به مسجد الاقصی 'برد و از آنجا به آسمانهای هفت گانه سپس به دیدار بهشت و جهنم و بعد به سدره المتهی ' و مقام قاب قوسین و هنگام سحرگاه او را به خانه اش باز گردانید. در این سفر آسمانی، حضرت (عج) ایبی دید. حضرت در روایتی در مورد جهنم فرمودند: 1- در جهنم دیدم که عده ای در مقابلشان گوشت پاکیزه و گوشت مردار است! ولی فقط از مردار می‌خورند! از جبرئیل علت را پرسیدم. فرمود: اینها در دنیا حرام خوار بوده اند! 2- جماعتی را دیدم که لبهای آنان مانند شتر بود و ملائکه از گوشت پهلوی آنان بریده و در دهانشان می‌گذاشتند که اینها عیبجو بودند! 3- گروهی را دیدم که سرشان را می‌کوبیدند که اینها نماز عشاء نمی‌خواندند! 4- گروهی را دیدم که ملائکه آتش بدشان انداخته و از مقعدشان در می‌آمد! اینها مال یتیم خور بودند! 5- عده ای را دیدم که شکمشان آنقدر بزرگ بود که نمی‌توانستند، برخیزند! اینها با خوار بودند! 6- عده ای از زنها را به پستانشان آویزان کردن بودند! اینها زنا کار بودند! 7- عده ای را دیدم که با نخ و سوزن آتشین، بدنهایشان را می‌دوختند! اینها هم زنا کار بودند! 8- مردی را دیدم که می‌خواست پشته هیزمی را بردارد و نمی‌توانست! با این حال بر پشتش هیزم می‌گذاشت! او قرضدار بوده است! 9- زنی را دیدم که به موی سرش آویزان کرده و مغز سرش را می‌جوید! این زن موی سر خود از نامحرم نمی‌پوشانده است! 10- زنی را دیدم که به زبانش آویزان کرده بودند! او در مقابل شوهرش زبان درازی می‌کرده است! 11- زنی را به پاهایش آویخته بودند! این زن بدون اجازه شوهر از خانه بیرون می‌رفته است! 12- زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد! این زن خود را برای دیگران آرایش می‌کرده است! 13- زنی را دیدم که پاهایش را بدستهایش بسته بودند و مار عقرب بر او مسلط بودند! او غسلهایش را نمی‌کرده است! 14- زنی را دیدم که گوشت بدنش را می‌پريدند! او خود را به مردان عرضه می‌نموده است! 15- شخصی را دیدم که صورت و بدنش را می‌سوزانیدند و روده های خود را می‌خورد! او واسطه زنا بوده است! 16- کسی را دیدم که سرش مثل خوک

و بدنش مثل الاغ بود! اوسخن چینی می کرده است. 17- کسی را دیدم که صورتش مثل سنگ بود و آتش بر او وارد می کردند! او خواننده و حسود بوده است و...»

هجرت به مدینه:

در سال سیزده بعثت، قریش در جلسه‌ای تصمیم به قتل رسول خدا (ص) گرفتند.

خداوند رسولش را از این توطئه آگاه نمود و دستور داد که علی (ع) را در جای خود گذاشته و خود به مدینه هجرت نماید.

پیامبر وقتی از مکه خارج شد و بطرف غار «ثور» می‌رفت، ابوبکر را در راه دید و او را با خود همراه نمود و هر دو بداخل غار رفتند و علی (ع) تا سه روز برای حضرت، آذوقه می‌آورد و بعد از سه روز، رسول خدا (ص) علی (ع) را برای رد کردن اماناتی که نزد پیامبر بود، در مکه گذاشت و خود بطرف مدینه حرکت نمود.

اما شب اولی که قریش برای کشتن پیامبر به خانه حضرت، یورش برند، بات (عج) ب علی (ع) را در بستر پیامبر، یافتند (که خداوند در شأن او آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاء الله.. «207 بقره» را نازل نمود). و او را رها نموده و به تعقیب پیامبر پرداختند و اما خداوند اراده کرد که رسولش، به سلامت به مدینه برسد.

پیامبر روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد محله‌ای در اطراف مدینه بنام «قبا» شد و در آنجا اولین مسجد را بنا نمود.

«هجرت پیامبر مبدأ تاریخ مسلمانان گردید و حوادث مهم سال اول هجرت بشرح زیر بوده است: تعیین جمعه به عنوان عید مسلمانان، واجب شدن نمازهای یومیه، ساخته شدن مسجد قبا، ایجاد پیمان برادری بین مهاجرین و انصار و...»

در مدت ده سالی که رسول خدا (ص) در مدینه بودند، حکومت اسلامی را تأسیس کردند و مدینه به عنوان اولین شهر مسلمانان و دارالاسلام، مطرح گردید. در این مدت، جنگهایی بین مسلمانان و مشرکین پیش آمد که تقریباً در همه جنگها، آغازگر جنگ، مشرکین بوده‌اند و مسلمانان به عنوان دفاع وارد جنگ می‌شده‌اند. تعداد این جنگها را 62 جنگ گفته‌اند که 22 تای آن غزوه بوده است یعنی حضرت شخصاً در آن حضور داشته‌اند که اسامی غزوات بشرح زیر می‌باشند: «ابواء، بواط، عسیر، بدر اولی، بدر کبری» «سال دوم»، بنی سلیم، سویق، ذی امر، احد «سال سوم»، نجران، اسد، بنی نضیر «سال چهارم»، ذات الرقاع «سال ششم»، بدر اخیره، دومة الجندل، خندق «سال پنجم»، بنی قریظه، بنی لحيان، بنی قریظ، بنی مصطلق، خیبر «سال ششم»، فتح مکه «سال هشتم»، حنین «سال هشتم»، طائف و تبوک «سال هشتم»

مکارم اخلاق پیامبر:

«أَنَّى بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» این سخن رسول خدا (ص) است که می فرماید: من برای تمام کردن کرامت های اخلاقی مبعوث شده ام.

در حدیثی از امام صادق (ع)، رسول خدا (ص) اینگونه توصیف شده است: از همه کس، حکیمتر و داناتر و بردبارتر و شجاعتر و عادلتر بود. هرگز دستش به زنی نامحرم نرسید و سخاوتمندترین مردم بود. هرگز درهم و دیناری نزد او نماند. بر زمین می نشست و بر زمین غذا می خورد و بر زمین می خوابید و نعلین و لباس خود را پینه و وصله می کرد. در خانه خود رامی گشود و گوسفند را خود می دوشید و پای شتر را خود می بست و چون خدمتکار از گردانیدن آسیاب خسته می شد، خود می گرداند. آب وضو را بدست خود حاضر می کرد و پیوسته سرش در زیر بود. در حضور مردم تکیه نمی کرد و اهل و عیال خود را خدمت می کرد و هرگز آروغ نزد و هر که او را به مهمانی دعوت می نمود، قبول می فرمود و نگاه زیاد به صورت مردم، نمی کرد. هرگز برای دنیا بخشم در نمی آمد و برای خدا غضب می کرد و گاه از گرسنگی، سنگ بر شکم می بست و هر چه حاضر می کردند، تناول می فرمود. انگشت نقره در انگشت کوچک دست راست می کرد. خربزه را دوست می داشت. هنگام وضو مسواک می زد و ادب هر که را رعایت می فرمود و عذر هر مه را که معذرت می خواست، قبول می نمود و تبسم بسیار می کرد و هرگز صدای خنده اش بلند نمی شد و هرگز کسی را دشنام نداد و خدمتکار و زنان خود را نفرین نکرد. بد را به خوب جواب می داد و ابتدا به سلام و دست دادن می نمود و در هر مجلسی، یاد خدا می کرد. «حیوة القلوب ج 2»

«مردی خدمت پیامبر آمد و گفت: مرا نصیحتی بفرما! حضرت فرمود: غضب نکن! باز گفت: مرا توصیه ای بفرمائید! فرمود: غضب نکن! برای بار سوم گفت: مرا نصیحتی بفرمائید! فرمود: غضب منما!

آن شخص خدا حافظی کرد و بنزد قبیله خود مراجعه نمود. ناگاه دید که بر سر مسئله قتل، قبیله او آماده کارزار با قبیله دیگر شده است. او هم غضبناک شده و لباس رزم پوشید! اما یاد سخن پیامبر افتاد و لباس جنگی را در آورد و بنزد قبیله مقابل رفت و گفت: ای مردم! هر جراحت و قتل بی نشانه ای که در افراد شما باشد، بعهده من است و خونهای آنرا می دهم. آنها گفتند: ما به پرداخت این جریمه سزاوارتریم! سپس بایکدیگر صلح نمودند.»

«چندتن از مشرکین، بقصد ترور پیامبر به مدینه آمدند ولی دستگیر شدند. چون حاضر به اسلام آوردن نشدند، پیامبر دستور داد که به غیر از یک نفر از آنان، بقیه را بکشند. شخص آزاد شده از پیامبر سؤال کرد: به چه دلیل همه رفقای من کشته شدند، ولی مرا زنده نگه داشتید؟

حضرت فرمود: زیرا جبرئیل از طرف خدا بر من نازل شد و خبر داد که تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند. اول آنکه تو نسبت به ناموس و خانواده ات غیرت داری. دوم آنکه مردی با سخاوتی. سوم آنکه راستگویی. چهارم آنکه شجاعت داری. پنجم آنکه خوش اخلاقی.

آن مرد با شنیدن این سخن، به حضرت ایمان آورد و مسلمان شد.»

«تواضع و فروتنی پیامبر به حدی بود که پس از پیروزی در جنگ خیبر، برالاغی که لجام و جل آن از لیف خرما بود سوار شده بود و به کودکان و زنان سلام می نمود.

روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و در حال صحبت می لرزید. پیامبر فرمود: چرا از من می ترسی؟ منکه پادشاه نیستم.»

«روزی پیامبر بطرف مسجد می رفت. در راه به کودکانی رسید که بازی می کردند. همینکه چشم کودکان به حضرت افتاد، چون دیده بودند که حسین (ع) پر پشت پیامبر سوار شده و حضرت به آنها سواری می داد، آنها هم به پیامبر گفتند: کنْ جملی! شتر ما باش! پیامبر هم با ملاطفت، تمام بچه ها را بنوبت بر پشت مبارکش سوار می نمود.

مردم که در مسجد منتظر پیامبر بودند، چون دیدند حضرت نیامد، بلال را بدنبال پیامبر فرستادند. وقتی بلال در کوچه با صحنه حلقه زدن کودکان بدور پیامبر و تقاضای سواری از حضرت، مواجه شد، خواست کودکان را از حضرت دور کند اما حضرت فرمود: این کار را نکن! بلکه به خانه ما برو و مقداری گرد و بیاور! بلال از خانه حضرت مقداری گرد و آورد و به پیامبر داد. حضرت به کودکان فرمود: آیا حاضرید شترتان را به این گردوها بفروشید؟ کودکان با خوشحالی قبول کردند و گردوها را گرفته و پیامبر را رها نمودند. رسول خدا (ص) فرمود: خدا رحمت کند برادرم یوسف را که او را به پول اندکی فروختند همینطور که این کودکان مرا به چند دانه گردو فروختند!»

علم پیامبر:

«امام صادق (ع): خداوند به حضرت عیسی (ع) دو اسم اعظم داده بود که بوسیله آنها مردگان را زنده می کرد و م (عج) ذات زیادی انجام می داد. به موسی (ع) چهار اسم اعظم و به ابراهیم (ع) هشت اسم اعظم و به نوح (ع) پانزده اسم اعظم و به آدم (ع) بیست و پنج اسم اعظم داد. خداوند دارای هفتاد و سه اسم اعظم است که یک نام، مخصوص خود و هفتاد و دو اسم اعظم را به رسول گرامی اسلام (ص) تعلیم داد.»

«در احادیث آمده است که: خداوند علوم همه انبیاء را به رسول گرامی اسلام (ص) داد و پیامبر نیز آنها را به اوصیای خود منتقل نمود. و همه کتابهای آسمانی از قبیل تورات و انجیل و زبور و صحف آدم (ع) و شیث (ع) و ادريس (ع) و ابراهیم (ع) و کتابهای دیگر را به پیامبر اسلام تعلیم داد و هیچ علمی و کرامتی به پیامبری نداده است الا اینکه به آن حضرت نیز داده است.»

«روزی رسول خدا(ص) در حالیکه کتابی در دست راست و کتابی در دست چپ داشت، دیده شد. کتابی را که در دست راست داشت باز کرد. در آن بعد از نام خدا، اسامی همه بهشتیان نوشته شده بود. و در کتاب دیگر، بعد از نام خدا، اسامی همه جهنمیان آمده بود.» بحار ج 17

عبادت و دعای پیامبر:

«از ام سلمه در باره نماز پیامبر پرسیدند. گفت: شما از نماز پیامبر چه می دانید؟ رسول خدا(ص) هنگام شب برای نماز برمی خواست و مشغول نماز می شد. سپس به اندازه مدت نماز، می خوابید. دوباره بلند می شد و نماز می خواند. سپس به اندازه مدت نماز، استراحت می کرد و مجدداً برای نماز برمی خواست... تا صبح می شد.»

«حذیفة یمانی که شبی با پیامبر بسر برده است می گوید: در آن شب، هنگامیکه پیامبر مشغول نماز شد، فرمود: الله اکبر ذوالملکوت والجبروت والکبریاء والعظمة. بعد از حمد، سوره بقره را تلاوت فرمود و به رکوع رفت و رکوع آن جناب باندازه قیامش بود. در رکوع می فرمود: سبحان ربی العظیم. سبحان ربی العظیم. وقتی سر از رکوع برداشت، باندازه رکوعش ایستاده بود و می فرمود: لربی الحمد، لربی الحمد. سپس به سجده رفت و سجده اش باندازه قیامش بود و می فرمود: سبحان ربی الاعلی، سبحان ربی الاعلی. سپس از سجده سر برداشت و باندازه سجده، می نشست و می فرمود: رب اغفر لی، رب اغفر لی. بعد سوره های بقره و آل عمران و نساء و مائده را خواند.»

«عایشه می گوید: پیامبر با ما سخن می گفت و ما هم با او حرف می زدیم. اما هنگامیکه وقت نماز می رسید، طوری حال پیامبر تغییر می کرد که گویا نه او ما را می شناسد و نه ما او را می شناسیم.»

«نقل شده که پیامبر در مواقع بسیاری دعا می خواند. از جمله :

موقع نگاه کردن در آینه، وقتی که سوار مرکب می شدند، هنگامیکه سفره در نزدشان می نهادند، هنگام دست بردن بسوی غذا، وقت جمع کردن سفره، هنگام خوردن غذا و نوشیدن شیر، هنگامیکه میوه تازه می دیدند، هنگام ورود به بیت الخلاء، موقع عبور از قبرستان، هنگام زیارت اهل قبور، هنگام خوشحالی، موقع افطار کردن، بعد از نمازها، در وقت دیدن ماه، در وقت تحویل سال، وقت غم و گرفتاری، در شادان و سختی ها، وقت طلوع آفتاب و هنگام وضو.»

«روایت شده که: رسول خدا(ص) بلند نمی شد و نمی نشست مگر بیاد خدا.

همچنین روایت شده که: رسول خدا(ص) موقع دعا کردن، چنان دچار تضرع و زاری می کرد که نزدیک بود عبا از دوشی بیافتد.»

از مهمترین یاران پیامبر اسلام بجز علی(ع)، ابوذر و عمار و سلمان و مقداد و... هستند که درباره بعضی توضیحاتی داده می شود:

سلمان فارسی:

«سلمان فارسی از مردم ایران بود که سیصد سال عمر نمود و در سالهای ابتدای بعثت، توانست رسول خدا(ص) را زیارت کند و مسلمان شود و در کمالات به درجه ای برسد که پیامبر خدا، او را سلمان محمدی بنامد. در اواخر عمر، از طرف عمر حاکم مدائن بود و در همانجا از دنیا رفت و در آن شهر دفن گردید.

در باب زهد او آمده است که: سلمان هر سال پنج هزار درهم از بیت المال می گرفت که همه را صدقه می داد و از تلاش خود مبلغی بدست آورده و با آن زندگی می کرد. او خانه ای نداشت و روزها در سایه درختان و دیوارها استراحت می نمود. روزی شخصی به او گفت: می خواهی خانه ای برایت بسازم؟ سلمان گفت: من به خانه نیاز ندارم! اما آن مرد خیلی اصرار کرد. سلمان به او گفت: تو می دانی من چه خانه ای نیاز دارم؟ مرد گفت: خانه ای می خواهی که وقتی می ایستی، سرت به سقف می رسد! و اگر پاهای خود را دراز کنی، به دیوار برسد! سلمان گفت: راست گفتی! و آن مرد چنین خانه ای برای سلمان ساخت.

علی(ع) فرمود: سلمان را پر از علم و حکمت کرده اند.»

ابوذر غفاری:

«ابوذر نامش جندب بن جناده از قبیله غفار بوده است.

نقل شده که پیامبر فرمود: ابوذر در زهد در میان امت من، شبیه عیسی بن مریم(ع) است.

همچنین پیامبر فرمود: بر زمین راه نرفته و آسمان سایه نیانداخته بر کسی که از ابوذر راستگو تر باشد.

بعد از رحلت رسول خدا(ص)، ابوذر در خط ولایت بود و در زمان عثمان، با زران و زنان مخصوصا معاویه مبارزه نمود تا اینکه بدستور خلیفه سوم، به ریذه(در نزدیکی مدینه) تبعید شد و در همانجا از دنیا رفت.»

عمار بن یاسر:

«او از اولین مسلمانان بود که کفار قریش، پدر و مادرش را در راه اسلام، شهید کردند و خود او را بارها شکنجه نمودند.

بعد از رحلت پیامبر، در خط ولایت بود و در زمان عثمان، به مفاسد و مظالم او اعتراض می نمود تا اینکه روزی عثمان او را احضار کرد و خود با غلامش، آنقدر او را زدند که مجروح و بیهوش شد!

بالاخره او در جنگ صفین، در رکاب مولای متقیان علی(ع) در سنین نود سالگی به شهادت رسید.»

مقداد بن اسود کندی:

«در میان اصحاب پیامبر، بعد از سلمان و ابوذر، کسی به مقام مقداد نمی‌رسد.

امام پنجم فرمود: بعد از رحلت رسول خدا (ص) اصحاب پیامبر مرتد شدند به غیر از سلمان، ابوذر، مقداد و عمار!

او بعد از رحلت رسول خدا (ص)، همواره در کنار علی (ع) بود تا اینکه در سال 33 هجری در سن هفتادسالگی رحلت نمود و او را در قبرستان بقیع دفن نمودند.»

ابوایوب انصاری:

پیامبر در هنگام هجرت به مدینه به خانه او وارد شد. او از اصحاب پیامبر بوده است که بعد از رحلت پیغمبر در کنار علی (ع) در جنگهای جمل و صفین و نهروان حضور داشت. در جنگ صفین، او روزی بطرف لشکر معاویه رفت و همواره خواست و چون کسی حاضر نشد به صفوف دشمن حمله کرد و سینه لشکر را شکافت و به چادر فرماندهی معاویه رسید. معاویه فرار کرد و شامیان با او درگیر شدند و او به سلامت به لشکر علی (ع) برگشت. معاویه یاران خود را سرزنش کرد و گفت: یکی از یاران علی (ع) تا اینجا نفوذ کرد! مردی از لشکریان او گفت: همانطور که ابوایوب تا چادر تو آمد من هم به لشکر علی (ع) نفوذ می‌نمایم و تا چادر (ع) علی می‌روم. اما وقتی به لشکر علی (ع) حمله کرد، ابوایوب راه بر او بست و او را طی جنگی به هلاکت افکند!

خزیمه بن ثابت:

او ملقب به «دوهادتین» از اصحاب پیغمبر و از یاران علی (ع) بود که در جنگ صفین شهادت رسید.

عبدالله بن مسعود:

او از اصحاب بزرگ پیامبر بود که از نویسندگان وحی هم بشمار می‌رفت و پیامبر درباره او فرمود: علم قرآن را از چهار نفر فراگیرید. یکی از آنان عبدالله بن مسعود است.

حذیفه بن یمان:

او یکی از هفت نفری است که بر حضرت فاطمه (س) نماز خواند و منافقین را می‌شناخت. خودش در مدائن که حاکم آنجا بود رحلت نمود و دوپسرش در جنگ صفین در رکاب علی (ع) شهادت رسیدند.

زید بن حارثه:

او غلام خدیجه بود که به پیامبر بخشیده شد و حضرت او را آزاد کرد و سومین نفری است که ایمان آورد و در جنگ موته بدرجه شهادت رسید.

جابر بن عبدالله انصاری:

او از اصحاب بدر است و اولین زائر قبر شریف امام حسین (ع) می باشد. او حامل سلام پیامبر برای امام باقر (ع) بود. بعد از رحلت پیامبر، در کوچه ها و مجالس فضائل علی (ع) را برای مردم می گفت و صدا می زد:

علی خیر البشر * فَمَنْ أَيْ فَقَدْ كَفَرَ

یعنی: علی بهترین انسان است و کسیکه این را قبول نکند کافر است!

او توصیه می کرد: ای اصحاب پیامبر! فرزندان خود را با دوستی علی (ع) تربیت کنید و هر که دشمن علی (ع) باشد، باید بررسی کند که مادرش چه می کرده است!

او در جمگ صغین با علی (ع) بود. عاقبت در سن 78 سالگی در زمان امام باقر (ع) در مدینه وفات نمود.

اطلاعاتی دیگر درباره شخصیت پیامبر (ص):

«یهودی نزد حضرت آمد و گفت: چرا شما محمد و احمد و ابوالقاسم و بشیر و نذیر و داعی نامیده شده اید؟

فرمود: اما محمد چون من در زمین پسندیده ام، اما در آسمان احمدم، زیرا در آنجا هم پسندیده هستم. اما ابوالقاسم، زیرا خداوند در قیامت هر که را که مؤمن به من باشد به بهشت و هر که را بمن کافر باشد به جهنم می برد. و اما داعیم زیرا من مردم را به دین پروردگار عزوجل می خوانم و اما نذیرم زیرا کسی را که عصیان من کند از جهنم می ترسانم و اما بشیرم زیرا کسی را که اطاعت من کند، به بهشت بشارت می دهم.» بحارج 16

«علی (ع): نام عمّامه پیامبر، سحاب و نام شمشیرش ذوالفقار و استرش، دُلْدُل و الاغش، یعفور و شترش، غصباء و اسبش، لزاز و عصایش، ممشوق بوده است.» بحارج 16

«پیامبر (ص) فرمود: سه چیز بر من واجب بوده و بر شما مستحب است: نماز شب، مسواک و شب زنده داری.» بحارج 17

«خداوند در قرآن، هر عضوی از اعضاء پیامبر را مدح کرده است: خودش را (لَا تَكْلَفُ الْاَنْفُسُك) نساء 84 * سرش را (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) * مویش را (وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى) ضحی 2 * چشمش را (وَلَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ) طه 13 * بینایش را (مَازَاغَ الْبَصَرِ) نجم 27 * گوشش را (وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ تَوْبَةً 61 * زبانش را (فَأَنَّمَا يُسِرُّنَا بَلْسَانُكَ) مریم 97 * سخنش را (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) نجم 3 * صورتش را (قَدْنَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ) بقره 144 * ابرویش را (وَلَا تَصْرَخْ دَعَاكَ) لقمان 16 * دهانش را (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ) نجم 11 * دلش را (عَلَىٰ قَلْبِكَ) بقره 97 * سینه اش را (الْمِ نْشَرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) شرح 1 * پشتش را (الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ) شرح 3 * دستش را (وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ) اسراء 29 * قیامش را (حِينَ تَقُومُ) شعراء 218 * صدایش را (فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ) حجرات 3 * پایش را (طَهْ مَا أَنْزَلْنَا) طه 1 * روحش را (لَعَمْرُكَ أَنَّهُمْ لَنَفَىٰ سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ) حجر 72 * اخلاقش را (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) قلم 4 * لباسش را (وَتُبَايَعُكَ فِطْهَرٌ) مدثر 4 * علمش را (وَعَلَّمَكَ مَالَهُ تَكَنْ تَعْلِيمَ) نساء 113 * نمازش را (فَتَهَجَّدُ نَافِلَةً) اسراء 79 * روزه اش را (إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ مِزْمَلٌ 7 * كِتَابُكَ) وَاَنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ فصلت 41 * دینش را (دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ) نور 55 * امتش را (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ) آل عمران 110 * قبله اش را (فَلْيُولِيَنَّكَ قِبْلَةً) بقره 144 * شهرش را (لَا أَقْسَمُ بِهَذَا الْبَلَدِ) بلد 1 * امرش را (إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) احزاب 36 * لشکرش را (وَالْعَادِيَاتُ ضَبْحًا) عادیات 1 * عزتش را (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَرَسُولُهُ) منافقون 8 * عصمتش را (وَاللَّهُ يَعِصَمُكَ مِنَ النَّاسِ) مائده 67 * شفاعتش را (فَلْعَلَّكَ

ترضی) طه 130* صلابتش را (برائۀ من اللّٰه ورسوله) توبه 1* وصیتش را (انّما ولیکم اللّٰه ورسوله) مائده 55* اهل بیتش را (لیذهب عنکم الرجس اهل البیت) احزاب 133* بحارج 17

سؤالات یهودی درباره مقام پیامبر:

«بعد از رحلت رسول خدا (ص)، یکنفر یهودی خدمت امیر مؤمنان رسید و سؤالاتی از او کرد که بعد از پاسخ علی (ع)، این یهودی مسلمان شد. از جمله: شما معتقد هستید پیامبر اسلام، برتر از همه انبیاء است. حال من از شما می پرسم: حضرت آدم دارای این فضیلت بود که همه فرشتگان بر او سجده کردند. آیا پیامبر شما هم همچو فضیلتی داشته است؟ علی (ع) فرمود: سجده فرشتگان در مقابل آدم (ع)، یکبار بود. ولی خدا، خود و ملائکه اش، شبانه روز بر پیامبر ما صلوات می فرستند. «ان اللّٰه و ملائکته یصلّون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلّوا علیه وسلّموا تسلیماً»

یهودی: خدا باد را برای عذاب قوم هود (ع) فرستاد. آیا پیامبر شما هم این چنین کرد؟ علی (ع): در جنگ خندق، خدا بادی را فرستاد که ریگ و سنگ بر سر و صورت لشکر کفر ریخت و آنها را فراری داد. یهودی: حضرت صالح از دل کوه، شتری بیرون آورد. پیامبر شما هم همچو کاری کرده است؟ علی (ع): شتر صالح با او سخن گفت. ولی ما مشاهده کردیم که شتری در مقابل پیامبر بر زمین نشست و صداهایی از خود در می آورد. پیامبر فرمود: او از صاحب خود شکایت دارد و بدنبال صاحبش فرستاد و... یهودی: خدا با سلیمان پادشاهی داد. آیا پیامبر شما هم این چنین بوده است؟ علی (ع): ملکی بنام محمود بر پیامبر اسلام نازل شد و کلید هائی را آورد و گفت: خدا فرموده است این کلیدای گنجهای زمین است و می خواهی در دنیا پادشاه باش. آخرت هم برای تو خواهد بود. پیامبر قبول نکرد و فرمود: می خواهم یکروز سیر باشم و خدا را شکر گویم و یکروز گرسنه باشم از خدا بطلبم. یهودی: حضرت سلیمان، با دربار تحت فرمان داشت و به هر کجا می خواست بوسیله باد و قالیچه اش، پرواز می کرد. پیامبر شما این چنین بوده است؟ علی (ع): جبرئیل وسیله آسمانی بنام براق آورد که در یکشب پیامبر را از مکه به قدس و از آنجا به آسمانهای هفتگانه بالا برد و...

یهودی: حضرت موسی (ع) با خدا سخن گفت. آیا پیامبر شما این چنین فضیلتی داشته است؟ علی (ع): در معراج، در مقام قاب قوسین، پیامبر با خدای خود سخن فرمود. یهودی: حضرت عیسی (ع) در گهواره حرف می زد. آیا پیامبر شما این چنین بوده است؟ علی (ع): پیامبر اسلام وقتی بدینا آمد دست چپ بر زمین زد و با دست راست به آسمان اشاره کرد و زبان به توحید گشود. یهودی: عیسی (ع) مرده را زنده می کرد. آیا پیامبر شما هم می توانست؟ علی (ع): در جنگ خیبر زنی یهودی دست گوسفندی را کباب کرد و به زهر آلوده ساخت و برای پیامبر آورد. وقتی حضرت لقمه اول را در دهان گذاشت دست گوسفند به زبان در آمد و گفت من به زهر آلوده شده ام. یهودی: حضرت عیسی (ع) از داخل آذوقه خانه های مردم خبر می داد. آیا پیامبر شما این فضیلت را داشت؟ علی (ع): در جنگ موته با اینکه پیامبر در مدینه و لشکر اسلام در مرز روم بود، پیامبر در مسجد نشسته بود و همه حوادث جنگ را از قبیل قطع شدن دست جعفر طیار و شهادتش و شهادت زید بن حارثه و عبداللّٰه بن رواحه و... خبر می داد. یهودی: حضرت نوح نفرین کرد و طوفان، کفار را هلاک کرد. آیا پیامبر شما این چنین فضیلت داشته است؟ علی (ع): پیامبر اسلام، پیامبر رحمت بود. ولی زمانی عده ای از مردم نزدش آمدن و از بی آبی و بی بارانی شکایت کردند. پیامبر دعا کرد و چندین شبانه روز باران

آمد. بطوریکه کوچه ها و خانه پر از آب شد و باز آمدند و درخواست کردند که باران در شهر نیارد ولی بر زمینهایشان بیارد! پیامبر فرمود: بنی آدم زود از نعمت ملول می شود و دعا کردند: خدایا بر مدینه نیارن و بر اطراف مدینه بیارن! در شهر باران نبود ولی در اطراف شهر باران می بارید. «بحار ج 16 ص 354

امتیازات خاص پیامبر:

حرام بودن همسرانش بر دیگران* ثواب و عقاب همسرانش مضاعف بودند* او خاتم انبیاء بوده است* همه دینها با دین او باطل شدند* کتاب او برخلاف دیگر کتب آسمانی، م(عج)زه است* زمین برای او و امت او مسجد است* او برای اهل کبائر، شفاعت می کند* بسوی همه انس و جن مبعوث شد* اولین شخصی است که محشور می شود و اولین شافع است و اولین شخصی است که وارد بهشت می شود* در قیامت امت او از سایر امم بیشتر هستند* می توانست نماز را نشسته بخواند* دیگران نباید صدایشان را براو بلند می کردند* خدا در قرآن انبیاء را با اسم ندا کرده مثل: یا داود! یا موسی! ولی پیامبر اسلام را بالقاب: یا ایها النبی! یا ایها الرسول! یا ایها المزمّل! خطاب کرده است. و فقط در چهار مورد اسم پیامبر در قرآن ذکر شده که آنهم با شهادت به رسالت همراه است (ماکان محمد ابّا احد ولكن رسول الله وخاتم النبیین) احزاب 40 (محمد رسول الله) فتح 29 (و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم) محمد 2 (برسول یأتی من بعدی اسمه احمد) آل عمران 144* فرزندان دخترش، فرزندان او حساب می شوند. پس حسن (ع) و حسین (ع) را می توان پسران پیامبر خواند.

رحلت جانگداز پیامبر:

«پس از یکماه مراجعت پیامبر از حجة الوداع، اثر مریضی رحلت در حضرت پیدا شد. روزی زنان خود را جمع کرد و فرمود: آنچه را بشما می گویم، گوش بگیرید. در این هنگام اشاره به علی(ع) کرد و فرمود: این برادر من است و قیام کننده به امور شما و سایر امور امت بعد از من است. به هر چه بشما امر می کند، از او اطاعت کنید و نافرمانی او ننمائید که هلاک می شوید. و...»

پیامبر در بستر بیماری افتاده بود. در آخرین لحظات، علی(ع) را نزد خود خواست و رازهای زیادی برای او گفت و در آخر در روز بیست و هشتم صفر سال یازدهم به مقام وصال الهی نائل آمد و ملت اسلام را داغدار کرد. با رحلت پیامبر، دو مصیبت بزرگ بر مسلمانان وارد شد: فقدان پیامبر و قطع شدن وحی.»

امیر مؤمنان علی (ع)

ولادت:

علی (ع) در روز جمعه 13 رجب سال 30 بعد از عام الفیل در میان کعبه متولد شد. پدرش ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد بوده اند.

علی (ع) کوچکترین فرزند و جعفر و عقیل و طالب برادران بزرگتر او بودند. چون ابوطالب از نظر مالی توانایی اداره عائله سنگین خود را نداشت، برادرش عباس کفالت طالب را پذیرفت. برادر دیگرش حمزه، کفالت جعفر را به عهده گرفت و پیامبر اسلام، کفالت علی (ع) را قبول فرمود. علی (ع) در دامن پیامبر تربیت شد و در همه ادوار زندگی پیامبر در کنار حضرت بود. وقتی حضرت محمد (ص) به نبوت مبعوث شد، علی اولین شخصی بود که به او ایمان آورد و مسلمان شد.

دعوت يوم الانذار:

در سال سوم بعثت، پیامبر مأمور شد تا اسلام را علنی کند و دعوت به اسلام را از فامیل خود شروع نماید. پیامبر در حالیکه خدیجه همسرش بود، چهل نفر از قریش را دعوت کرد و اسلام را به آنها عرضه نمود و فرمود: هر که در ایمان بمن سبقت بگیرد، او جانشین و وزیر و برادر من است. از آن چهل نفر کسی این دعوت را نپذیرفت جز علی (ع). بنابراین پیامبر علی (ع) را به عنوان جانشین خود معرفی کرد.

وقتی مشرکین تصمیم به کشتن پیامبر گرفتند، علی حاضر شد برای حفظ جان پیامبر خود را بخطر بیاندازد و در بستر پیامبر بخوابد تا مشرکین متوجه خارج شدن حضرت نشوند. و این کار چنان با ارزش بود که در شأن علی مرتضی این آیه نازل شد:

«ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله» بقره 207

ازدواج:

ازدواج مبارک علی (ع) با فاطمه (س) در سال دوم هجری اتفاق افتاد. که حاصل این ازدواج، حسن و حسین وزینب و ام کلثوم بوده است.

علی(ع) در طول 23 سال نبوت حضرت محمد(ص) با همه قدرت از پیامبر حمایت کرد و هرگز لحظه ای از یآوری رسول خدا دست برنداشت تا زمانیکه پیامبر در سال 11 هجری رحلت نمود.

بعد از رحلت پیامبر، در حالیکه علی(ع) مشغول غسل و کفن و نماز و دفن پیامبر بود، عده ای در سقیفه جمع شدند و بعد از مباحثاتی، ابوبکر را به خلافت برگزیدند. ابوبکر هم در هنگام رحلت، عمر بن خطاب را خلیفه بعد از خود اعلام کرد. عمر هم در هنگام مردن، شورای 6 نفره را مأمور تعیین خلیفه نمود که با طرفندehایی، عثمان به خلافت رسید.

مدت 25 سال علی(ع) آن معدن رحمت و خزانه علم و بازوی شجاعت و صالح ترین انسان برای جانشینی پیامبر، خانه نشین بود تا اینکه در سال 35 با کشته شدن عثمان، مردم علی(ع) را به خلافت برگزیدند. حدود 5 سال بار خلافت به گردن علی(ع) بود و 3 جنگ مهم در این مدت اتفاق افتاد.

جنگ جمل:

عده ای از افرادی که با علی(ع) بیعت کردند، امیدوار بودند که امیر مؤمنان به آنان توجه نموده و از ثروت و جاه و مقام برای آنان سهمی بگذارد. اما کم کم متوجه شدند که امیر مؤمنان فرقی بین آنان و دیگر مسلمین، در هنگام تقسیم بیت المال قائل نیست. لذا اشخاصی مانند طلحه و زبیر و سعد بن عاص و مروان بن حکم و عده ای دیگر، جلسات مخفیانه ترتیب دادند و تصمیم به مقابله با حضرت را گرفتند. طلحه و زبیر به بهانه حج به مکه رفتند و با عایشه، گروهی را بدور خود جمع نمودند و به بهانه انتقام خون عثمان، بطرف بصره حرکت کردند و در آنجا بعد از مقدماتی جنگ بین یاران عایشه و طلحه و زبیر از یکسو و لشکر ظفر مند علی مرتضی از سوی دیگر آغاز شد و با کشته شدن شتر عایشه و طلحه و زبیر و عده زیادی از دو طرف، جنگ به پیروزی امیر مؤمنان تمام شد.

جنگ صفین:

بعد از شکست ناکثین «عهد شکنان» در جنگ جمل، معاویه که حکومت خود را در شام با خطر مواجه می دید و امیر مؤمنان او را از استانداری شام عزل کرده بود، به بهانه خون عثمان لشگری هشتاد هزار نفره تهیه دید و بسوی عراق حرکت کرد. امیر مؤمنان نیز سپاهی نود هزار نفره که 900 نفر از انصار و 800 نفر از مهاجرین در آن شرکت داشتند، فراهم آورد.

در کناره های فرات، دو لشکر مقابل هم قرار گرفتند و بعد از مقدماتی جنگ شروع شد و نود روز طول کشید. شخصیتهایی در این جنگ در کنار امیر مؤمنان بودند که حضور هر کدام از آنها در کنار علی(ع)، برای باطل بودن و ناحق بودن معاویه کافی بود. اشخاصی مانند عمار یاسر، اویس قرن، ابویوب انصاری، مالک اشتر، عبدالله بن عباس، محمد بن ابوبکر، هاشم مرقال، خزیمه بن ثابت، قیس بن سعد، محمد بن حنفیه، در این نبرد شرکت داشتند. وقتی عمار و هاشم مرقال بشهادت رسیدند، لشکر امیر مؤمنان، حملات پیروزمندی را به لشکر معاویه نمودند. در اینجا بود که نیرنگهای عمرو عاص و اشعث بن قیس و دیگر مشاورین معاویه شروع شد و کار به آنجا کشیدند که قرآنهای سرنیزه کردند و تقاضا نمودند که قرآن درباره این جنگ حکم کند! از لشکر علی(ع) عده زیادی ساده لوح و عده ای هم از منافقین که می دانستند قضیه چیست، امیر مؤمنان را تحت فشار

قرار دادند تا به حکمیت راضی شود و اینکار را بر علی (ع) تحمیل نمودند. آن اسوه مظلومیت مجبور شد که تن به حکمیتی بدهد که تا آخر آن برای حضرت روشن بود. با کشته شدن نزدیک به هفتاد هزار نفر از دوطرف، این جنگ بجایی نرسید و معاویه بانیرنگهایی که بکاربرد، نجات یافت.

جنگ نهروان:

از حکمیتی که بر اثر نیرنگ پدید آمد و به ضرر لشکر امیر مؤمنان تمام شد، گروهی بنام خوارج زائیده شدند. اینها همان کسانی بودند که حکمیت را بر علی (ع) تحمیل کردند. ولی بعد از مشخص شدن نیرنگ معاویه، از علی (ع) می خواستند که بخاطر پذیرفتن حکمیت، توبه کند! و در مقابل به با علی (ع) کارشان به آنجا کشید که گفتند: اصلاً ما حاکم لازم نداریم چون قرآن گفته است: **إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ**. حاکم فقط خداست و علی (ع) و معاویه هر دو باید کنار بروند!

در میان اینها افرادی بودند که نماز و عبادتشان بسیار پر رونق بود و آثار سجده در پیشانی بعضی دیده می شد. اما از تقوا و عقل در آنها اثری نبود.

چهار هزار نفر از این گروه خوارج، در کنار نهر نهروان برای جنگ با امیر مؤمنان و قرآن ناطق جمع شدند. امام ابتدا پیکهائی را روانه کرد تا شاید خونشان حفظ شود ولی فقط 1200 نفر پشیمان شدند و برگشتند و بقیه بر سر تصمیم خود ماندند. طی جنگی که امیر مؤمنان با آنها نمود فقط 10 نفرشان زنده ماندند و بقیه کشته شدند.

باقیمانده خوارج در مکه جمع شده و طی گفتگوئی با هم تصمیم گرفتند که در شب 19 رمضان سال 40 هجری سه نفر را از بین ببرند: علی (ع)، معاویه و عمرو عاص. اما خدا مقدر نکرد که معاویه و عمرو عاص در محراب عبادت کشته شوند. لذا این دو جوان سالم بدر بردند و فقط امیر مؤمنان بود که با بهترین حالت بشهادت رسید. در سحر، شب قدر، در محراب عبادت، ماه رمضان و... که در هنگام فرود آمدن ضربت برفرق ناز نینش، صدا زد: **فَرَّتْ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ! بَخْدَا كَعْبَةٍ سَوَّ كُنْدَا! رَسْتَگَار شَدَم.**

فضائل و مکارم اخلاق امیر مؤمنان علی (ع)

شجاعت:

شجاعت علی (ع) از (عج) ایب روزگار بوده است. شخصیتی که ذره ای ترس در وجودش نبود و از سن 20 سالگی وارد معرکه جنگها شد و تا سن 63 سالگی پیوسته در مبارزه با دشمنان دین بود. اگر چه او در دهها جنگ شرکت کرد اما هیچکدام برای هوای نفس و قدرت نمائی و غیره نبود. همه برای استقامت اسلام و یاری پیامبر و یخاک انداختن کفار و مشرکین و منافقین انجام شد.

گویند: ضربات علی (ع) بکر بود. یعنی با همان ضربه اول دشمن کشته می شد و نیاز به ضربه دوم نبود. وقتی علی (ع) بشهادت رسید، معاویه گفت:

قل للارنب ترع حیثماسلکت وللظیاءبلاخوف ولاحدیر یعنی: به آهوان و خرگوشها بگو که هر کجا می خواهند بدون هراس بروند و بچرند. (زیرا شیر بیشه شجاعت کشته شده است)

ابن ابی الحدید می نویسد: پادشاهان فرنگ و روم صورت علی (ع) را در عبادتخانه های خود کشیده و شمیر خود را بنام او اسم می گذاشتند. پادشاهان دیلم صورت حضرت را بر شمیرهای خود می کشیدند و بر شمیرهای آلب ارسلان و ملک شاه سلجوقی، صورت آن حضرت منقش بود.

عمر درباره علی (ع) می گوید: اگر شمیر علی (ع) نبود، اسلام استقامت نمی گرفت.

علی (ع) فرمود: اگر همه عرب برای جنگ با من بیایند، من پشت نخواهم کرد.

به شجاعت های امیر مؤمنان (ع) در جنگها اشاره ای می نمائیم:

جنگ بدر:

جنگ بدر در رمضان سال دوم هجری واقع شد. تعداد لشکر دشمن 950 نفر و تعداد نفرات سپاه اسلام 313 نفر بوده است. در ابتدای جنگ، برادر هند بنام ولید بدست علی (ع) کشته شد و پدرش عتبه بدست حمزه کشته شدند. سپس سعید بن عاص و حنظله بن ابی سفیان و طلحه بن عدی و نوفل بن خویله که از شیاطین قریش بود، بدست علی (ع) کشته شدند. و همین طور علی (ع) از سپاه دشمن می کشت تا اینکه نیمی از کشته های مشرکین که هفتاد نفر بودند، بدست علی (ع) بهلاکت رسیدند و باهم مت سایر یاران پیامبر از جمله حمزه، لشکر اسلام پیروز شد.

جنگ اُحُد :

جنگ اُحُد در سال سوم واقع گردید. نفرات دشمن، پنج هزار نفر و تعداد یاران پیامبر، هزار نفر بودند. در ابتدا طلحه بن طلحه از میان مشرکین مبارز طلبید. کسی جرأت میدان او را نداشت. علی (ع) پیش آمد و با او مبارزه نمود و او را کشت. در این موقع پیامبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. سپس برادرش مصعب که علمدار مشرکین بود به میدان آمد که او هم بدست علی (ع) کشته شد. بعد عده زیادی از قبیله بنی عبدالدار پرچم را گرفته و سپس کشته شدند. در این هنگام از دشمن غلامی بنام صواب که در بزرگی جثه مثل گنبد بود و دهانش کف کرده بود و چشمانش سرخ مانند دو کاسه خون بود، مبارز طلبید. کسی از مسلمانان جرأت نکرد به جنگ او برود. علی (ع) بر او حمله کرد و او را کشت. سپس مسلمانان بر دشمن هجوم آوردند و کفار را وادار به عقب نشینی نمودند. مسلمانان مشغول جمع آوری غنیمت شدند و کمانداران مسلمان کوه عینین بادیدن این صحنه محل تنگه را ترک کردند و برای جمع آوری غنیمت خود را به میدان جنگ رساندند. گروهی به فرماندهی خالد بن ولید از این فرصت استفاده کرده و کوه را دور زده و از پشت به مسلمانان یورش بردند. پرچم مشرکین دوباره بالا رفت. دشمنان در حال فرار نیز چون پرچم خود را دیدند و برگشتند. از طرفی شخصی صدازد: محمد کشته شد! مسلمانان از این خبر دچار وحشت شدند و عقب نشینی و فرار نمودند. پیامبر تنها ماند و فقط چند نفر از او محافظت می کردند. از جمله علی مرتضی که دشمن از هر طرف به پیامبر حمله می کرد، علی (ع) آنرا دفع می نمود. تا آنکه نود زخم و جراحت بر بدن

علی(ع)وارد شد.فداکاری علی(ع)طوری ا(عج)ابانگیز بود که جبرئیل در آسمان ندا کرد:لافتی الا علی ولاسیف الاذوالفقار.«منتهی الامال»

جنگ خندق :

جنگ خندق در سال پنجم هجری واقع شد.مشرکین باده هزارنفر، مدینه را محاصره کرده بودند و مسلمانان هم در پشت خندقی که اطراف شهر حفر شده بود، در مواضع خود بسر می بردند.بعضی از مسلمانان از کثرت لشگردشمن دچار هراس شده بودند.در این زمینه قرآن می فرماید:«إِنْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَأَسْفَلَ مِنْكُمْ وَادْزَاغَتِ الْأَبْصَارَ يَاقِيَاوَرِيدَآنْ زَمَانِي رَا كَه دَشْمَن اَز بَالَا وَاَز پَايِيْن بِر شْمَا هُجُوم آوَرْد وَچَشْمَان شْمَا اَز تَرَس جَابِجَا شْدَنْد.

دشمن 27روز مدینه را محاصره کرد.سپس چند نفر از شجاعانش از جمله عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابی جهل و نوفل بن عبدالله و ضراب بن خطاب از خندق راهی را پیدا کردند و خود را به نزدیکی مسلمانان رساندند.عمرو که او را با هزار سوار برابر می دانستند پیش آمد و مبارز طلبید.احدی جرأت جواب دادن به او را پیدا نکردند تا عاقبت علی(ع)خارج شد و در مقابل او قرار گرفت .پیامبر در این موقع فرمود:تمامی ایمان در مقابل تمامی کفر قرار گرفته است.علی(ع)بعد از مبارزه ای سر عمرو را از تن جدا کرد.که پیامبر فرمود:ضربت علی در خندق از عبادت انس و جن تا روز قیامت، بر تراست.

شکست دشمن آغاز شد و مخصوصاً طوفان ، سنگریزه و خاک را بر لشگردشمن می ریخت.یکی از مسلمانان هم در لشگردشمن رخنه کرد و اتحاد یهود با آنان را برهم زد.با این عوامل لشگر دشمن عقب نشینی کرد و به مکه باز گشت.

جنگ خیبر :

در سال هفتم، جنگ خیبر صورت گرفت و قلعه های یهودیان پیمان شکن بوسیله سپاه اسلام محاصره شد.مسلمانان موفق به فتح قلعه قموص نشدند تا اینکه علی(ع)مأمور فتح آن شد.او برای فتح این قلعه با مرحب خیبری از قهرمانان یهود جنگید و او را کشت.سپس ربیع و عتربخیبری و مره و یاسر و دیگر شجاعان یهود را از پای در آورد.یهودیان دچار شکست شدند و به قلعه فرار کردند.علی(ع)در عملی ا(عج)اب انگیز در قلعه را از جادر آورد و بر روی خندق قرار داد تا سپاه اسلام وارد قلعه شدند و پیروزی مهمی بدست آمد.

جنگ ذات السلاسل :

در جنگ ذات السلاسل که 12000 نفر از قبیله یاس جزء مشرکین و چهار هزار نفر جزء لشگر مسلمین بودند، دشمن توانست سپاه اسلام را که فرماندهی آن به عهده چند نفر از اصحاب بود، شکست دهد.تا اینکه علی(ع)فرماندهی را بدست گرفت و در صبحگاهی بردشمن یورش برد و آنان را شکست داد و با پیروزی و غنائم مهمی برگشت که سوره و العادیات در باره این پیروزی نازل شد.

جنگ حنین :

در جنگ حُنین نیز سپاه دشمن با 12000 نفر در مقابل مسلمین قرار داشت. دشمن با استفاده از کمینگاههای کوهستان توانست در ابتدا شکستی بر لشکر اسلام وارد کند اما بارشادت علی(ع) که بیش از چهل نفر از شجاعان دشمن را به هلاکت رساند و کشتن پرچمدار مشرکین بنام ابوجردل، دشمن روبه هزیمت نهاد و جنگ با پیروزی اسلام پایان رسید.

زهد و بی اعتنائی به دنیا:

او نمونه یک انسان زاهد و پرهیزکار بود. لباس خود را آنقدر وصله زد که دیگر از وصله کننده خجالت می کشید. نان جو غذای امام، آنقدر خشک و سفت بود که گاهی ناچار می شد آنرا با سر زانووی خود، خورد کند! او می فرمود: که شکم خود را مقبره حیوانات نکنید!

در نامه به فرماندار مصر می نویسد: اگر می خواستم که غذای خود را عسل تصفیه شده و مغز گندم و لباسم را ابریشم قرار دهم می توانستم! ولی هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند شاید که در حجاز و یمامه کسی باشد که نان نداشته باشد، آنوقت من باشکم سیر بخوابم؟

علی(ع) در مسجد معتکف بود که عربی که امام را نمی شناخت، وارد مسجد شد. در هنگام افطار خدمت حضرت آمد. امام از کیسه غذای خود مقداری نان جو به او داد. او نانها را نخورد بلکه آنها را به گوشه عمایه بست و برای صرف غذا از مسجد خارج شد. در کوچه ها به خانه حسنین(ع) رسید و مهمان آنان گردید. او بعد از خوردن غذا، به حسنین(ع) گفت: در مسجد کسی را دیدم که غذای نامناسبی داشت. اجازه بدهید از این غذا مقداری برای او ببرم؟ حسنین(ع) به گریه افتادند و فرمودند: او پدر ما امیر مؤمنان است که بادنیا و نفس مبارزه می کند.

یکروز دیدند که امام، شمشیر خود را می فروشد و می فرماید: بخدا اگر پول یک شلوار را داشتم، این شمشیر را که با آن غم و اندوه از صورت پیامبر برطرف می نمودم، را نمی فروختم!

عبادت:

امیر مؤمنان شبی هزار رکعت نماز می خواند و از کثرت سجده، پیشانی پینه می بست. هفتادبار از خوف خدا، غش کرد و بیهوش شد. در هنگام نماز، تیر را از پایش درآوردند، متوجه نشد. در موقع نماز رنگ برنگ می شد و دچار ترس و لرز می گردید.

امام سجاد(ع) فرمود: مَنْ يَقْدِرْ عَلَى 'عِبَادَةِ عَلِيٍّ؟ چه کسی می تواند مثل علی عبادت کند؟

او «تاج البکائین» یعنی «تاج بسیار گریه کنندگان برای خدا» بود.

شاعر می گوید:

هوالبكاء في المحراب ليلاً هو الضحاك اذا اشتد الضراب يعني: علی در شب در محراب، بسیار می گریه. علی در روز، در هنگام جنگ، بسیار می خندد.

در یکی از شپهای سخت جنگ صفین، در حالیکه تیر از هر طرف می بارید، امام مشغول خواندن نماز نافله بود.

او می فرمود: خدایا تورا بخاطر طمع به بهشت و یا ترس از جهنم عبادت نمی کنم! بلکه تورا چون شایسته عبادت می دانم، عبادت می نمایم.

علم وحکمت:

چون علم او از پیامبر گرفته شده است، او بعد از نبی، عالمترین افراد بود. پیامبر در هنگام رحلت او را طلبید و هزار باب از علم به یاد داد که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود. و هر که می خواهد به شهر علم پیامبر، قدم نهد باید از طریق علم علی (ع) باشد!

ابن ابی الحدید می نویسد: علی (ع) مؤسس همه علوم اسلامی است. او مؤسس علم تفسیر، صرف و نحو، فقه و غیره است.

معاویه بعد از شهادت امام گفت: با کشته شدن علی (ع)، علم و فقه هم از دنیا رفت.

عمر هفتاد بار گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می شد!

پیامبر در باب او فرمود: از ده جزء علم که خدا آفریده است، نه جزء به علی داده شده و یک جزء به باقی مردم! و بخدا سوگند! که علی در آن یک جزء هم شریک است!

و فرمود: ای علی! تو وارث علم منی! و توئی بیان کننده اختلافات و حلال مشکلاتی و حل مشکلات امت به غیر تو انجام نمی شود.

و خود فرمود: اگر بخواهم آن قدر در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» می گویم که اگر از آن کتابی تشکیل دهید، بار هفتاد شتر می شود. و فرمود: از فتنه ها از من پرسید و بدانید که من خبر دارم در کجای زمین چه فتنه ای واقع می شود و چه کسی در کجای زمین کشته می شود و می میرد! از راههای آسمان از من سؤال کنید که حقیقتاً من به راههای آسمان از زمین آشناترم!

در جلسه با حضور سخنرانان عرب، وقتی همه از اینکه بتواند یک سخنرانی بزبان عربی بکنند که در آن نقطه و با الف نباشد، علی (ع) فوراً دو خطبه خواندند که در یکی نقطه نبود و در دیگری الف!

قسمتی از خطبه بدون الف: «حمدتُ مَنْ عَظُمَتْ مِتُّهُ وَسَبَقَتْ نَعْمَتُهُ وَسَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضِبَهُ وَتَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَنَفَذَتِ الْمَشِيَّةُ وَبَلَغَتْ قَضِيَّتَهُ، حَمْدُ تَهْ حَمْدُ مَقَرِّ بَرَبِيَّتِهِ، مَتَخَصَّحٌ لِعِبُودِيَّتِهِ، مَتَنَصِّلٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ، مَتَفَرِّدٌ بِتَوْحِيدِهِ...» یعنی: حمد می کنم خدائی را که نعمتش بزرگ و آنرا برندگان تمام داده است و رحمتش

بر غضبش مقدم است و منطقش کامل است. خواستش نافذ و فرمانش کامل. او را سپاس می‌گوییم، سپاس کسیکه به خدایی او اقرار دارد و در بندگیش بخاک می‌افتد و از گناهان فاصله می‌گیرد و در شناخت یکتائی خدا بی‌نظیر است...*

قسمتی از خطبه بدون نقطه: «الحمد لله الم محمود، المالك الودود، مصدر كل مولود ومآل كل مطرود. ساطع المهاد وموطد الاطواد ومرسل الامطار ومسهل الاوطار، عالم الاسرار ومدرکها ومدمر الاملاک ومهلکها ومکور الدهور ومکررها...» یعنی: سپاس خداوندی که سلطانی ستوده شده و مالکی مهربان است. خدائی که هر نوزادی را او شکل و شمایل می‌بخشد و هر طرد شده‌ای را او پناه می‌دهد. پستی‌های زمین را هموار ساخته، کوه‌های عظیم را او ثابت نموده، بارانها را او می‌فرستد و نیازهای خلق را او برمی‌آورد. عالم اسرار و درک کننده رازهاست. ویران کننده ملکها و هلاک کننده آنهاست. چرخ زمان را او تکرار می‌کند و...

از ابن عباس آن مفسر بزرگ قرآن، پرسیدند: علم تو در مقایسه با علم علی (ع) چقدر است؟ گفت: مانند قطره‌ای در مقابل دریا!

سخاوت و بخشش:

او بعد از پیامبر، بخشنده ترین افراد بود. شبها کیسه‌های غذا بر دوش بطور ناشناس، به در خانه فقراء و نیازمندان می‌رفت و به آنان کمک می‌کرد.

در حال رکوع، به فقیر انگشترش را بخشید که در شانش آیه نازل شد: سرپرست شما، خدا و رسول هستند و همچنین سرپرست شما آنان هستند که به خدا ایمان آورده و نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع، صدقه می‌دهند. مائده 55

شخصی به پیامبر مراجعه کرد و گفت: من غریب و نیاز به غذا و جادارم. علی (ع) او را به خانه خود برد. چون غذا به اندازه کافی نبود، در هنگام انداختن سفره، علی (ع) چراغ را خاموش کرد و لب و دندان خود را به حرکت درمی‌آورد تا مهمان خیال کند که او مشغول خوردن است. روز بعد پیامبر از این ایشار و مهمان نوازی علی (ع) خبر داد.

در وسط جنگ، یکنفر از دشمنان گفت: ای علی! شمشیر خود را به من می‌دهی؟ حضرت هم شمشیرش را به او بخشید!

عدالت خواهی:

همانگونه که پیامبر فرمود: علی با حق است و حق هم با علی!

حق و عدالت همیشه با علی بودند. او خود فرمود: اگر دنیا را با آنچه در آنست بمن دهند تا دانه ای از دهان مورچه ای به ظلم بستانم، قبول نخواهم کرد. و فرمود: بخدا!! اگر شب تا به صبح بر روی خارهای تیز و بُرندهٔ سعدان بیدار باشم و در حالیکه دست و پایم در غل و زنجیر است، مرا از این سو به آن سو بکشند، برایم بهتر است تا اینکه در روز قیامت، خدا و رسول را در حالی ملاقات کنم که به عده ای ستم کرده و مال کسی را غصب کرده باشم! و عدالت علی (ع) بود که عده ای بخاطر تحمل نکردن این عدل، از او جدا شدند و به آغوش دیگران پناه بردند.

نجاشی شاعر علی (ع) در ماه رمضان در وقت روزه، شراب خورد. حضرت تصمیم داشت که حدّ الهی را براو جاری کند. قبیلهٔ او جمع شدند و از امام درخواست کردند برای حفظ آبروی آنان، نجاشی را ببخشد. و چون امام نپذیرفتند، او را تهدید به ترک حمایت کردند. اما امیر مؤمنان (ع) حدّ الهی را براو جاری فرمودند. نجاشی هم عزم سفر کرد و به بارگاه معاویه پناهنده شد. وقتی معاویه در حضور نجاشی از امام مذمت نمود. نجاشی صدا زد: اگر من از علی فرار کردم و بتو پناهنده شدم نه بخاطر ظلم علی است! بلکه من از عدالت علی فرار کردم!

دختر علی (ع) به عروسی دعوت شده بود. او از خزانه دار، گردنبندی را به رسم عاریه ضمانتدار، گرفت و زینت خود کرد. امام چون چشمش به گردنبند افتاد و ماجرا را فهمید، خزانه دار را خواست و او را توبیخ کرد و فرمود: اگر عاریه ضمانتدار نبود، دستهایت را به جرم خیانت قطع می نمودم!

زنی بنام سوده که امام او را می شناخت، خدمت امام آمد و از مظالم فرماندار شهرشان مطالبی را گفت. ناگاه امام به گریه افتاد و فرمود: خدا یا! تو خود می دانی که این فرمانداران را نفرستاده ام که به مردم ظلم نمایند! سپس بر روی کاغذی از پوست، حکم عزل آن شخص را نوشت و به دست سوده داد تا به او بدهد!

علی (ع) در هنگام ورود به شهری فرمود: من با همین لباسهای کهنه و با همین اسب سواری وارد شهر شما شدم. اگر با چیزی بیش از این، از شهر شما بیرون رفتم، بدانید که در اموال خیانت کرده ام!

اصحاب امیر مؤمنان:

مالک اشتر:

علی (ع) دربارهٔ مالک اشتر فرمود: او شمشیر خدا بود که تیزی آن کند نمی شد و ضربتش بی اثر نبود.

مالک برای علی مانند علی برای پیامبر بود. او در راه اجرای فرامین امیر مؤمنان بدست عمال معاویه بشهادت رسید.

کمیل بن زیاد:

او از اصحاب خاصّ علی(ع) بود و امام بعضی از اسرار معنوی والهی رابه او آموخت. دعای کمیل توسط او از علی(ع) نقل شده است. عاقبت در راه ولایت بدست حجاج خونخوار شهادت رسید.

میثم تمار:

او از شاگردان خاص علی(ع) بود که گاهی از غیب سخن می گفت و از آینده خبر می داد. او بدست ابن زیاد در راه علی(ع) شهادت رسید.

محمد بن ابوبکر:

مادر محمد بن ابوبکر، اسماء بود که بعد از رحلت ابوبکر باز دواج امیر مؤمنان در آمد و محمد در خانه علی(ع) تربیت شد و از یاران حضرت بود. او در هنگام استانداری مصر از طرف امیر مؤمنان(ع)، بدست عمرو عاص شهادت رسید.

قنبر:

قنبر سالها در خانه علی(ع) خدمت نمود و از شیعیان مخلص بود.

روزی حجاج خونخوار به اطرافیانش گفت: امروز دوست دارم که یکی از شیعیان ابوتراب را بیاورم و خوش را قربۀ الی الله! بپزم! به او گفتند: غیر از قنبر کسی را سراغ نداریم! بدستور حجاج، قنبر را آوردند. حجاج به او گفت: از علی یزاری بجو! قنبر امتناع کرد. حجاج او را در نحوه مردن مخیر کرد. قنبر گفت: مولایم بمن خبر داد که من مظلومانه ذبح می شوم! حجاج دستور داد سر او را بپزند.

عدی بن حاتم:

او پسر حاتم طائی معروف است. در جنگ جمل خود و پسرانش در رکاب امیر مؤمنان بودند. او در جنگ کور شد و دوپسرش شهادت رسیدند.

او بعد از شهادت علی(ع) روزی به نزد معاویه رفت. معاویه به او گفت: پسرانت کجا هستند؟ گفت: در رکاب علی(ع) شهید شدند. معاویه گفت: علی با انصاف با تو عمل نکرد که دوپسر خودش سالمند ولی پسران تو را بکشتن داد! عدی گفت: من با او به انصاف رفتار نکردم که علی(ع) شهادت رسید ولی من هنوز زنده ام!

رشید هجری:

او از یاران خاص علی بود که اخبار غیبی می گفت و به بعضی ها می گفت: تو به فلان مرض و یا فلان بلا از دنیا می روی!

یکروز علی(ع) و چند نفر از یارانش در نخلستانی زیر نخلی نشسته بودند. برای حضرت مقداری خرما آوردند. رشید گفت: ای امیر مؤمنان! چه خرمای خوبی است؟ امام فرمود: بدانکه تو را به همین نخل بدار

می کشند! ای رشید! آن زمانیکه زنازاده بنی امیه (ابن زیاد) دست و پا و زبان تو را قطع می کند، چه حالی داری؟ رشید گفت: آیا عاقبتم آمرزش و بهشت است؟ فرمود: آری! تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

بعد از این سخن امیرمؤمنان، رشید روزها پای آن درخت می رفت و به آن آب می داد! یکروز دید که شاخه های آنرا بریده اند. با خود گفت: اجل من نزدیک شده است. طولی نکشید که ابن زیاد، رشید را احضار کرد و گفت: از علی یزاری بجو! رشید امتناع کرد. ابن زیاد گفت: از دروغهای مولایت برایم بگو! آیا مولایت گفته که چگونه کشته می شوی؟ رشید گفت: واللّه که من دروغ نمی گویم و مولایم هم دروغ نگفته است. او بمن خبر داد که تو مرا احضار می کنی و امر می کنی که از علی یزاری بجویم. ولی من قبول نمی کنم و تو دست و پا و زبان مرا قطع می نمائی! ابن زیاد گفت: برای اینکه حرف مولایت راست در نیاید، من دستور می دهم که دست و پایت را ببرند ولی زبانت را نبرند! بدستور ابن زیاد، دست و پای رشید را بردند. او را به بازار بردند تا مردم او را ببینند. او در آن حال صدا می زد: ای مردم! قلم و کاغذ بیاورید تا من اخبار آینده تاقیامت را برایتان بگویم! وقتی این سخن را برای ابن زیاد نقل کردند و گفتند: رشید در بازار مشغول سخنرانی است! دستور داد تا زبان او را هم ببرند!

صعصعۃ بن صوحان:

امام صادق (ع) درباره او فرمود: در میان یاران علی (ع)، هیچ کس مثل صعصعۃ آنطور باید و شاید، قدر علی (ع) را بجا نیاورد.

یکروز معاویه او را احضار کرد و دستور داد تا بالای منبر رفته و علی (ع) را لعن نماید! صعصعۃ بالای منبر رفت و بعد از صلوات بر پیامبر گفت: ای گروه حاضران! من از نزد کسی می آیم که شرّ خود را مقدم و خیر خود را مؤخر قرار داده است! او مرا دستور داد تا علی را لعن کنم. او را (معاویه) را لعنت کنید و خدا هم او را لعنت کند! همه اهل مجلس گفتند آمین. صعصعۃ پایین آمد و نزد معاویه رفت و مواقع را به او خبر داد. معاویه گفت: قبول نیست و باید بروی و او را صریح لعن کنی! صعصعۃ بالای منبر رفت و گفت: معاویه دستور داده تا علی را لعن کنم. ولی من آنکس را لعن می کنم که علی را لعن نماید! همه گفتند: آمین. معاویه وقتی مطلب را شنید، دستور تبعید او را از کوفه صادر کرد.

ابو الاسود دثلی:

او را پدر علم نحو می خوانند. روزی معاویه برای بدست آوردن دل او، برایش هدایای از جمله مقداری شیرینی فرستاد. دختر ابو الاسود مقداری از شیرینی را در دهان گذاشت. پدرش وقتی او را مشغول خوردن دید گفت: دخترم! معاویه اینها را فرستاده تا ما از محبت علی (ع) دست بکشیم! دختر گفت: خدا روی معاویه را سیاه کند. او نیرنگ زده و هلاک شود کسی را که این شیرینی را فرستاد! و هلاک شود کسی که آنرا بخورد. سپس دست در گروی خود فرو کرد و آنچه خورد بود بالا آورد!

حجر بن عدی:

او از شیعیان مخلص و بسیار عبادت کننده بود بطوریکه در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و مستجاب الدعوه بود.

معاویه دستور دستگیری او و یارانش را صادر کرد. سپس امر کرد که از علی (ع) یزاری بجویند! و چون امتناع کردند، دستور داد تا در حالیکه غل و زنجیر بر آنها بود، آنها را بشهادت رسانند.

اصبغ بن نباته:

ابوالجارود از اصبغ پرسید: مقام علی (ع) در نزد شما چگونه است؟ گفت: اخلاص ما نسبت به علی در حدی است که شمشیرهایمان را بردوش نهاده ایم تا هر کسی را که علی (ع) اشاره کند، بکشیم!

آیاتی که بر مقام علی (ع) دلالت می کند:

«این بخش از کتاب ولایت از انتشارات جهاد سازندگی استفاده شده است.»

1- «اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله. لایستوون عند الله والله لایهدی القوم الظالمین» توبه 19

درباره نزول این آیه آمده است که: عباس و طلحه و حمزه به هم فخر می فروختند. عباس عموی پیامبر می گفت: افتخار من این است که آب زمزم در دست ما است و ما به حاجیان آب می دهیم. طلحه می گفت: من کلیددار کعبه هستم. حمزه هم به چیز دیگری افتخار می کرد. امیرمؤمنان که حضور داشت فرمود: من شش ماه قبل از همه شما ایمان آوردم و با پیامبر نماز می خواندم و از همه بیشتر جهاد نمودم. خواستند داوری نزد پیامبر ببرند که این آیه نازل شد: آیا آب دادن به حاجیان و کلیدداری کعبه را برابر می دانید با کسیکه ایمان به خدا و قیامت دارد و در راه خدا جهاد نموده است؟ اینها در نزد خدا مساوی نیستند و خدا ظالمین را هدایت نمی کند.

2- «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس.» مائده 67

«ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ نما که اگر نکنی رسالتش را انجام نداده ای و خدا تو را از مردم حفظ می کند.»

مفسرین شیعه و سنی گفته اند که این آیه درباره ابلاغ ولایت علی (ع) به مردم، نازل شده است.

3- «اهدنا اصراط المستقیم» فاتحه 6

پیامبر فرمود: ای علی! تو صراط مستقیم هستی!

4- «انما انت منذر و لكل قوم هاد» رعد 7

5- «الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سراً وعلانيةً فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوفٌ عليهم ولا هم يحزنون» بقره 74

«آناتکه اموال خودرا در روز و شب، آشکار و پنهان انفاق می کنند، در پیشگاه خدا مأجور بوده و غم و اندوهی بر آنان نیست.»

ابن عباس گفته است: آیه فوق درباره علی (ع) نازل شد. آنزمانیکه آن حضرت چهار درهم داشت. یکدرهم را در روز و یکی را در شب و یکدرهم آشکارا و درهم چهارم را در پنهانی صدقه داد.

6- «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم» بقره 40

«به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا نمایم.»

مفسرین گفته اند یعنی: به ولایت علی (ع) وفا کنید تا منم بهشت رفتن شمارا وفا کنم.

7- «وبالوالدین احساناً» نساء 36

«به پدر و مادر نیکی کنید.»

پیامبر فرمود: برترین والدین و سزاوارترین والدین، محمد (ص) و علی (ع) هستند.

8- «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» آل عمران 102

«به ریسمان الهی چنگ زبید و متفرق نشوید.»

در تفسیر نورالثقلین آمده که مراد از ریسمان الهی، علی (ع) است.

9- «يا ايها الناس قد جائكم برهانٌ من ربكم وانزلنا اليكم نوراً مبيناً» نساء 174

«ای مردم! برهان الهی نزد شما آمد و ما بسوی شما نور آشکاری را نازل کردیم.»

آمده که مراد از برهان، پیامبر اسلام و مراد از نور، علی (ع) است.

10- «يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين» توبه 119

«ای مؤمنین! تقوا داشته و با صادقین باشید.»

در تفاسیر از ابن عباس نقل شده که مراد از صادقین، علی (ع) است.

فرزندان امیرمؤمنان

بیست و هفت فرزند برای حضرت ذکر شده است. 1- امام حسن (ع) 2- امام حسین (ع) 3- عباس (ع) 4- زینب (س) 5- محمد حنفیه 6- امّ کلثوم 7- عمر اطرف 8- رقیه کبری 9- جعفر 10- عثمان 11- عبدالله اکبر 12-

محمد اصغر 13- عبدالله 14- یحیی 15- ام الحسن 16- رمله 17- نفیسه 18- زینب صغری 19- رقیه صغری 20-
ام هانی 21- ام الکرام 22- جمانه 23- امامه 24- ام سلمه 25- میمونه 26- خدیجه 27- فاطمه

حضرت فاطمه زهراء (س)

ولادت:

فاطمه زهراء (س) در سال پنجم بعثت، در بیستم جمادی الثانی در مکه متولد شد. در آن زمان چون پسران رسول خدا (ص) در کودکی از دنیا رفتند، مشرکین خوشحال بودند که نسل حضرت با رحلت او، از بین می رود. عاص بن وائل که دوازده پسر داشت به حضرت ابتر یعنی کسی که با مردنش، نسلش قطع می شود، می گفت.

خداوند متعال به رسولش، فاطمه (س) را هدیه داد که نسل پیغمبر را تا روز قیامت حفظ می کند و در عوض دوازده پسر عاص قبل از پدرشان مردند و عاص خود ابتر شد!

«بسم الله الرحمن الرحيم. انا اعطيناك الكوثر. فصل لربك وانحر. ان شاء الله هو الابتر.»

«بنام خداوند بخشنده مهربان. مابتو کوثر را عطا کردیم. پس برای خدایت نماز بگذار و نحر نما. حقیقتاً دشمن تو ابتر است.»

گفته اند که در حال حاضر در ایران 4 میلیون سید و در عراق 1/5 میلیون سید و در اندونزی 20 میلیون سید و در سایر کشورها نیز 20 میلیون سید وجود دارد که جمعاً 45/5 میلیون سید در دنیا وجود دارد.

فاطمه (س) پنج ساله بود که مادرش خدیجه (س) رحلت نمود و او در 9 سالگی با علی (ع) ازدواج نمود. و در سن 18 سالگی در مدینه رحلت یافت.

عبادت و مکارم اخلاق

فاطمه (س) بسیار عبادت می کرد. در این باره به چند روایت اشاره می شود:

1- رسول خدا (ص) فرمود: ای سلمان! خدای تعالی چنان دل و جان و همه اعضای دخترم فاطمه را از ایمان پر کرده که برای عبادت خدا، خود را از همه چیز فارغ کرده است.

2- رسول خدا (ص) فرمود: دخترم فاطمه، سرور زنان عالم از اول تا آخر می باشد. او پاره تن من و نور چشمم و میوه دل من است. او روح در تن من است و او حوریه انسیه است. هرگاه که او در محراب در مقابل خدای ذوالجلال قرار می گیرد، نورش برای ملائکه مشخص است همانطور که نور ستاره برای اهل زمین

مشخص است و خدا به ملائکه می فرماید: ای فرشتگان من! به فاطمه نگاه کنید که او سرور کنیزان من است و در پیشگاه من مشغول عبادت است در حالیکه استخوانهایش از خوف من می لرزد و با دلش مرا عبادت می کند. من شمارا شاهد می گیرم که شیعیان او را از آتش ایمن گردانیدم.

3- امام حسن مجتبی (ع) فرمود: مادرم را دیدم که شب جمعه در محراب عبادت ایستاده و پیوسته تا هنگامیکه خورشید، پهنه افق را فراگرفت، مشغول رکوع و سجود بود. و شنیدم که برای مردان و زنان مؤمن دعا می کرد و اسامی یک یک آنان را می برد ولی برای خود چیزی از خدا نخواست. عرض کردم: مادر! چرا همانگونه که برای دیگران دعا می کنی برای خود دعا نمی کنی؟ فرمود: فرزندانم! اول همسایه. بعد خانه خود.

4- حسن بصری می گوید: در میان این امت عابدتر از فاطمه نیست! او آنقدر در نماز ایستاد تا پاهایش ورم کرد.

5- علی (ع) در شب زفاف، همسرش را نگران دید. علت را پرسید، فاطمه فرمود: درباره حال و وضع خود فکر کردم و پایان عمر و قبر را بیاد آوردم و انتقال از خانه پدر به منزل خودم، مرا بیاد ورود به قبر (خانه آخرت) انداخت. تو را بخدا قسم! یا در آغاز زندگی مشترکمان بر خیزیم و امشب را به عبادت خدا بپردازیم.

6- علی (ع) فرمود: او با اینکه محبوبترین افراد نزد پیغمبر بود، اما آنقدر بامشک آب کشید که اثر مشک در بدنش پیدا شد و آنقدر خانه را جاروب کرد که لباسهایش غبار آلود بود و آنقدر زیر دیگ آتش افروخت که لباسهایش عوض شد (کهنه شد).

7- روزی پیغمبر (ص) پیش فاطمه (س) رفت و دید که بچه را شیر می دهد و با دستش آسیاب را می چرخاند و لباس تن او از جل شتر است. پیغمبر فرمود: ای دختر گرامی! امروز تلخیهای دنیا را برای شیرینیهایی آخرت بجش! فاطمه فرمود: من خدا را بخاطر نعمتهایش حمد می کنم و بر کرامتهایش شکر می گذارم. در این موقع آیه

«وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» ضحی 5

«بزودی خدا آنقدر بتو بدهد تا راضی شوی.»

نازل شد.

8- روزی فرشته ای نزد پیغمبر (ص) آمد که دارای 24 صورت بود. رسول خدا (ص) فرمود: ای دوست من جبرئیل! تاکنون تو را به این صورت ندیده بودم؟ فرشته گفت: من جبرئیل نیستم. بلکه من محمود هستم که خداوند مرا فرستاده است تا نور را به ازدواج نور دریاورم. پیغمبر (ص) فرمود: چه کسی را به چه کسی؟ محمود گفت: فاطمه را به ازدواج علی! در این هنگام چشم پیغمبر به کتف محمود افتاد که بر آن نوشته بود: محمد رسول الله. علی وصیه. حضرت پرسید: از چه زمانی این عبارت بر کتف تو نوشته شده است؟ گفت: بیست و چهار هزار سال قبل از خلقت آدم (ع).

9- رسول خدا (ص) شب زفاف فاطمه (س)، شترش بنام شهباء را آورد و فاطمه را بر آن سوار کرد و به سلمان فرمود که دهنة شتر را بگیر و خود، شتر را حرکت دادند. در راه صدای همهمه ای را شنیدند و مشاهده کردند

که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته و میکائیل با هفتاد هزار فرشته نازل شدند. پیغمبر (ص) سؤال کرد: چه شده که به زمین نازل شده اید؟ گفتند: ما آمده ایم در عروسی فاطمه (س) و علی (ع) شرکت کنیم. در این موقع جبرئیل تکبیر گفت و ملائکه هم تکبیر گفتند و رسول خدا (ص) هم تکبیر گفت. و از این تاریخ بود که تکبیر گفتن در عروسی مسلمین رسم شد.

10- گفته اند که پیغمبر (ص) برای عروسی دخترش فاطمه (س)، لباسی به او داد. اما روز بعد وقتی او را دید، مشاهده کرد که لباس کهنه به تن دارد. سبب را پرسید. فاطمه (س) گفت: دیشب در خانه را زدند. وقتی در را باز کردم، زنی را دیدم که از من لباس می خواست. خواستم لباس کهنه را به او بدهم، اما بیاد این آیه افتادم:

«لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبون.» آل عمران 92

«بدرجه نیکوکاری نمی رسید مگر زمانیکه آنچه را خود دوست دارید، انفاق کنید.»

لذا پیراهن عروسی را به آن فقیر دادم.

11- فردای شب زفاف فاطمه (س)، صبح هنگام رسول خدا (ص) با ظرفی شیر به حجله رفت و ظرف شیر را به فاطمه (س) داد و فرمود: بخور! پدرت به فدایت. سپس ظرف شیر را به دست علی (ع) داد و فرمود: بخور! پسر عمویت بفدایت.

12- سلمان می گوید: روزی فاطمه را با چادری وصله دار و ساده دیدم. ت (عج) ب کرده و گفتیم: (عج) با! دختران پادشاه ایران و روم بر صندلی های طلا نشسته و پارچه های زربفت بر تن می کنند. اما این دختر رسول خداست که نه چادرهای گرانقیمت بتن دارد و نه لباسهای زیبا!

فاطمه فرمود: ای سلمان! خدای بزرگ، لباسهای زینتی و تخته های طلا را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است.

علم :

«عمار یاسر می گوید: روزی علی (ع) نزد فاطمه (س) رفت. تا چشم فاطمه (س) به علی (ع) افتاد، گفت: ای علی! نزدیک یا تا تورا از آنچه بوده و آنچه تا قیامت خواهد شد ... مطلع سازم. علی (ع) نزد پیغمبر (ص) برگشت. حضرت تاعلی (ع) را دید، فرمود: می خواهی من بتو خبر دهم یا تو بمن خبر می دهی؟ علی (ع) فرمود: سخن گفتن شما بهتر است.

پیغمبر (ص) آنچه میان او و فاطمه (س) رخ داده بود را تعریف کرد. علی (ع) پرسید: آیا نور فاطمه (س) از ماست؟ پیامبر (ص) فرمود: ای علی! مگر نمی دانی که نور فاطمه (س) از نور ماست. در این هنگام علی (ع) به سجده افتاد و سپس نزد فاطمه (س) برگشت.

«از ابن عباس در تفسیر آیه (فاصلوا اهل الذکر) نحل 43 یعنی: از آگاهان پرسید. سؤال شد. او جواب داد: آنها محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین هستند که اهل ذکر، علم، عقل بیان و اهل بیت پیامبر هستند.»

«امام صادق(ع) فرمود: مصحف فاطمه نزد من موجود است. در آن تمام دانش هایی که مردم در رابطه با آنها
بما نیاز دارند، جمع شده است ولی ما به برخی نیازی نداریم.»

«از جمله دعاهایی که از فاطمه(س) نقل شده است قسمتهایی از سه دعا را از کتاب فلاح السائل سید بن
طاووس نقل می کنیم:

دعای حضرت فاطمه(س) بعد از نماز عصر

«سبحان مَنْ يعلم جوارح القلوب، سبحان مَنْ يحصى عدد الذنوب، سبحان
مَنْ لا تخفى ' عليه خافية في الارض ولا في السماء.....»

اللهم قد تری ' مکانی وتسمع کلامی وتطلع علی ' امری وتعلم مافی نفسی
ولیس یخفی ' علیک شیء من امری....»

دعای حضرت فاطمه(س) بعد از نماز مغرب

«الحمد لله الذي لا يحصى مدحته القائلون و الحمد لله الذي لا يحصى
نعماءه العادون والحمد لله الذي لا يؤدي حقه المجتهدون و لا اله الا الله
الاول والاخر....»

اَفِرُّ اِيكَ هَارِباً مِنَ الذَّنْبِ فَاَقْبَلْنِي وَ التَّجِيءُ مِنْ عَدْلِكَ اِلَى مَغْفِرَتِكَ
فَاَدْرِكْنِي وَالتَّأْذُّ بِعَفْوِكَ مِنْ بَطْشِكَ فَاَمْنَعْنِي...»

دعای حضرت فاطمه(س) بعد از نماز عشاء

«الحمد لله رفيع الدرجات، منزل الايات، واسع البركات، ساتر العورات، قابل
الحسنات، مقيل العثرات، منفس الكربات...»

اللهم انى عائدُ بك فاعذنى، ومستجير بك فأجرنى ومستعين بك فاعننى
ومستغيث بك فاعثنى و داعيك فاجبنى ومستغفر ك فاغفر لى و...»

فاطمه از زبان معصومین(ع):

1- پیغمبر (ص) فرمود:

«خدا برای غضب فاطمه، غضب می کند و برای رضایت او راضی می شود.»

2- و فرمود:

«مریم دختر عمران سرور زنان این جهان است و دخترم فاطمه، سرور زنان عالم از اولین و آخرین است. وقتی او در محراب عبادت می ایستد، هفتاد هزار فرشته مقرب به او سلام کرده و خطاب می کنند: انّ الله اصطفاك وطهرک واصطفاک علی 'نساء العالمین'»

3- و فرمود:

«خداوند ملائکه ای را موکل کرده که فاطمه را از مقابل و پشت سر و راست و چپ حفظ می کنند. آنان در زندگانی و مرگ با فاطمه هستند و بر او پدر و شوهر و فرزندان درود می فرستند. هر که فاطمه را زیارت کند، گویا مرا زیارت کرده است و هر که علی را زیارت کند، گویا فاطمه را زیارت کرده است و هر که حسن و حسین را زیارت کند گویا علی را زیارت کرده است و هر که فرزندان حسن و حسین را زیارت کند گویا آندو را زیارت کرده است.»

4- و فرمود:

«ای سلمان! هر که فاطمه را دوست داشته باشد، با من در بهشت است و هر که با او دشمنی بورزد، در جهنم است. ای سلمان! دوستی فاطمه در مواقع بسیاری بکار می آید که راحت ترین آنها در هنگام مرگ و در قبر و در محشر و در صراط و در حساب است.»

پس هر که دخترم فاطمه از او راضی باشد، من از او راضی هستم و هر که من از او راضی هستم، خدا از او راضی است و هر که فاطمه بر او خشم بگیرد، من بر او خشم می گیرم و هر که من بر او خشم بگیرم، خدا بر او غضب می کند. ای سلمان! وای بر کسی که به فاطمه و ذریه او ظلم نماید.

5- و فرمود: خداوند این عطاها را در دنیا به فاطمه نموده است که پدری مثل من دارد و هیچ شخصی مثل من نمی باشد و علی شوهرش است و اگر علی نبود، همسری برای فاطمه پیدا نمی شد. و حسن و حسین را دارد که هیچ شخصی مانند آندو نیست و آندو سرور جوانان بهشتند. و جبرئیل نزد آمد و گفت: هر گاه فاطمه رحلت کند و دفن شود، تکبیر و منکر از او می پرسند: خدایت کیست؟ می گوید: الله ربّی. سؤال می کنند: پیغمبرت کیست؟ می گوید: پدرم. می پرسند: امامت کیست؟ می گوید: کسیکه بالای قبرم ایستاده است (علی بن ابی طالب).

6- امام صادق (ع): «او ليلة القدر است. منظور از ليلة فاطمة و از قدر خداوند است. هر که فاطمه را آن گونه که سزاوار است، بشناسد، ليلة القدر را درک کرده است.»

7- امام هفتم (ع): «در خانه ای که اسم فاطمه باشد، فقر و تنگدستی وارد نمی شود.»

از زبان امام امت:

«تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است، در فاطمه سلام الله علیها جلوه کرده و بوده است، یک زن معمولی نبوده است، یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، یک انسان به تمام معانی، تمام نسخه انسانی، تمام حقیقت زن»، صحیفه نور ج 6 ص 185

«او موجود ملکوتی است که در عالم بصورت انسان ظاهر شده است، بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است... زنی که تمام خاصه های انبیاء در اوست، زنی که اگر مرد بود، نبی بود، زنی که اگر مرد بود، بجای رسول الله بود» صحیفه نور ج 6 ص 185

فضائل و مناقب فاطمه (س):

1- پیغمبر (ص) در شب معراج از درخت طوبی سیبی گرفت و دونیم کرد. ناگاه از وسط آن نوری درخشید. حضرت از جبرئیل پرسید این نور چیست؟ عرض کرد: نور منصوره خدا در آسمان و نور فاطمه در زمین است. فرمود: چرا در آسمان به فاطمه (س) منصوره گویند؟ گفت: زیرا خداوند در قیامت با قبول شفاعت او، وی را یاری می کند. حضرت آن سیب را خوردند.

2- زمانی که خدیجه کبری به فاطمه حامله بود، کودک در شکم با اوسخن می گفت. روزی پیغمبر (ص) وارد شد و دید که خدیجه با شخصی حرف می زند. سؤال کرد: خدیجه! با که سخن می گوئی؟ گفت: با کودکی که در شکم دارم. حضرت فرمود: جبرئیل بمن خبر داد که این کودک دختر است و از او نسل طاهر و مبارکی باقی می ماند و خداوند نسل مرا از او قرار داده است و از او امامانی متولد می شوند که جانشین خدا در روی زمین هستند.

3- آمده است که چون خداوند، آدم و حوا را خلق نمود، آندو فخر می فروختند که خدا اشخاصی بهتر از ما نیافریده است!

خدا به جبرئیل دستور داد تا آندو را به فردوس اعلیٰ ببرد. جبرئیل آندو را به آنجا برد. وقتی وارد فردوس شدند، نگاهشان به دختری افتاد که بر روی تختی بهشتی نشسته بود و تاجی از نور بر سر و دو گوشواره از نور در گوشهایش بود که از نور آن بهشت روشن شده بود. آدم سؤال کرد: ای حبیب من جبرئیل! این دختر که از نور او، بهشت روشن شده کیست؟ گفت: این فاطمه دختر پیغمبر آخر الزمان است و تاجی که بر سر دارد، شوهرش علی و دو گوشواره اش، حسن و حسین هستند که چهار هزار سال قبل از خلقت شما، موجود بوده اند.

4- پیغمبر (ص) فرمود: در معراج جبرئیل بمن گفت: خدا بمن وحی کرد که: من کنیزم فاطمه را به بنده ام تزویج می نمایم و فرشتگان را به این عقد شاهد می گیرم. سپس خدا به درخت طوبی امر کرد تا زیتها و زیورهای خود را نثار کند و ملائکه و حور العینها از این زیورها برداشتند و حورالعین به این نثارها تار و زیارت افتخار می کنند.

القاب و کنیه های فاطمه زهراء (س):

1- صدیقه 2- مبارکه 3- طاهره 4- زکیه 5- راضیه 6- مرضیه 7- زهراء 8- بتول 9- منصوره 10- ممتحنه 11- امّ السبطین 12- امّ الشهداء 13- امّ ابیها 14- امه الله 15- المحدثه 16- معصومه 17- سیده نساء العالمین 18- فاضله 19- شهیده 20- تقیه 21- نقیه 22- علمیه 23- مضطهده 24- مقهوره 25- رشیده 26- تفاحه الفردوس 27- زوجه ولی الله 28- العذراء 29- مظلومه 30- صابره و...

«هرگز کسی نظیر تو پیدا نمی شود همتا کسی به عصمت کبری نمی شود

ای کوثری که خیر کثیر از وجود توست اسلام جز به فیض تو احیاء نمی شود

هرچند دختران دگر داشت مصطفی هر دختری که امّ ابیها نمی شود

مّت ز خلقت تو خدا بر نبی نهادای گوهری که مثل تو پیدا نمی شود.» مبلغان شماره 8

امام حسن مجتبی (ع)

تولد:

میلاد آن حضرت در شب نیمه رمضان سال سوم هجری در شهر مدینه بوده است. در سنّ سی و هفت سالگی به مقام امامت رسیدند و بعد از ده سال امامت، در سنّ چهل و هفت سالگی بدست عوامل معاویه به شهادت رسیدند. مرقد مطهرش در قبرستان بقیع مدینه است.

القاب آن جناب: مجتبی، سبط، سید، امین، حجت، برّ، نقی و زکی است. کنیه آن حضرت ابامحمد بوده است.

امام سجاد (ع) فرمود: وقتی امام حسن (ع) متولد شد، فاطمه (س) به علی (ع) فرمود: نامی برای این کودک انتخاب کن! علی (ع) فرمود: من قبل از پیامبر این کار را نمی کنم. سپس کودک را به نزد پیامبر (ص) بردند و خواهش کردند که اسمی بر او بگذارد. حضرت فرمود: من در نامگذاری این کودک بر خدا سبقت نمی گیرم. در این هنگام وحی نازل شد و جبرئیل سلام خدا را ابلاغ کرده و گفت: خدا می فرماید: علی بن ابیطالب برای تو مانند هارون برای موسی (ع) است. نام پسر هارون را که شَبْر است بر او بگذار. رسول خدا (ص) فرمود: لغت من عربی است؟ جبرئیل گفت: عربی شَبْر، حسن است.

پس نام حسن را بر این کودک گذاشتند.

عبادت امام حسن (ع)

نقل شده که:

هنگام وضو رنگ امام مجتبی (ع) دگرگون می شد و حالت وحشت زده به امام دست می داد. علت را می پرسیدند. می فرمود:

می خواهم در مقابل پروردگار عالمیان بایستم.

هنگام نماز بندهای بدن امام می لرزید و هنگامیکه بیاد قیامت می افتاد، ناله ای می کرد و بیهوش می شد.

هر که امام را ملاقات می کرد، می دید که به ذکر خدا مشغول است. و...

علم به ارحام! :

از عبدالله بن عباس نقل شده که:

روزی نزد امام حسن مجتبی (ع) بودم که قصابی در حالیکه گاوی را با خود می برد از کنار ما رد شد.

امام فرمود: بچه ای در شکم این گاو است که ماده بوده و سر دُم و پیشانی او سفید است.

من بدنبال قصاب رفتم و هنگامیکه گاورا ذبح کردند و پوست او را در آوردند و شکم او را شکافتند، دیدم همانطور که امام خبر داده بود است! نزد امام برگشتم و گفتم: خدا در قرآن علم به ارحام را مخصوص خود قرار داده است!

امام فرمود: ما به اموری که پوشیده است، مطلعیم! و از اموری خبر داریم که نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل، هیچکدام آنرا نمی دانند و منحصر به محمد و اهلبیت اوست. «منتهی الامال ج 1»

مکارم اخلاق:

عربی نزد امام حسن (ع) رفت ولی قبل از اینکه درخواست خود را بگوید، امام دستور داد هر چه پول در خانه بود، آورند. مبلغ بیست هزار درهم پول بود که همه را به آن شخص بخشیدند! او گفت: مولایم! چرا نگذاشتید که ابتدا مدح و ثنای شمارا بگویم و تقاضای خود را مطرح کنم؟ فرمود: ما خاندانی هستیم که قبل از اینکه فقیر آبرویش ریخته شود، به او کمک می کنیم.

جواب ناسزا :

روزی یکنفر یهودی سر راه امام حسن (ع) را گرفت و به حضرت ناسزاهای زیادی گفت. تا زمانیکه آن مرد حرف می زد، امام ساکت بود. وقتی که اوساکت شد، امام به او سلام کرد و خنده نمود و فرمود: ای پیرمرد! گمان می کنم غریب هستی و امروز تو مشتبه شده است. اگر چیزی از ما می خواهی بتو می دهیم و اگر درخواست ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد می کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر می نماییم و اگر بی لباس هستی، بتو لباس

می‌دهیم و اگر محتاج می‌باشی، تورا بی‌نیاز می‌کنیم و اگر حاجتی داری حاجت تورا برآورده می‌نمائیم و اگر بخانه ما بیائی تورا مهمان می‌کنیم و...

وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید، به گریه افتاد و گفت: من شهادت می‌دهم که تو خلیفه خدا در زمینی. «منتهی الامال ج 1 ص 417»

صلح با معاویه:

امام حسن مجتبی (ع) با دسیسه‌های معاویه و نفوذی‌های او در لشکر امام حسن (ع)، مجبور شد بعد از شش ماه خلافت مسلمین، با معاویه صلح نماید.

در عین حال مواد صلحنامه طوری تنظیم شد که اگر معاویه به آن عمل می‌نمود، آینده را به نفع شیعیان و اسلام تغییر می‌داد.

چند بند از صلحنامه:

1- معاویه حق تعرض به امام حسن (ع) را ندارد. 2- معاویه خلیفه است و باید در میان مردم، طبق کتاب خدا و سنت رسول و خلفای شایسته عمل کند. 3- معاویه نباید بعد از خود کسی را خلیفه قرار دهد. 4- مردم در هر کجا که باشند از شر معاویه در امان باشند. 5- اصحاب و شیعیان علی (ع) و جان و مالشان از شر معاویه در امان باشند. 6- نسبت به حسنین (ع) و سایر اهل بیت (ع)، حمله و تزویر نکنند. 7- هیچکس حق ندارد به علی (ع) ناسزا بگوید.

بعد از صلح با معاویه، عده‌ای از جاهلان بر امام حسن (ع) ایراد می‌گرفتند. حضرت در این رابطه به آنها فرمود: وای بر شما! چه می‌دانید که من چه کرده‌ام؟ بخدا سوگند! آنچه من انجام دادم برای شیعیان از آنچه که خورشید بر آن طلوع و غروب کند، بهتر است. آیا نمی‌دانید که من امام شما هستم؟ و اطاعت من بر شما واجب است و من طبق سخن رسول خدا (ص) یکی از دو سرور بهشت هستم. گفتند: آری. فرمود: آیا نمی‌دانید که وقتی خضر، کشتی را سوراخ کرد و دیوار را ساخت و کودکی را کشت، حضرت موسی (ع) از او ناراحت و عصبانی شد زیرا از حکمت این کارها خبر نداشت. در حالیکه این کارها نزد خدا درست بود. آیا نمی‌دانید که هر کدام از ما امامان بیعت یک طاعت و فرعون را برگردانمان داریم. به غیر از قائم (ع) که حضرت عیسی (ع) پشت سر او نماز می‌خواند و خداوند تولد او را مخفی می‌دارد و او را غایب می‌سازد تا بیعت هیچ طاغوتی به گردن او نباشد و او نهمین فرزند برادریم حسین (ع) است. که خداوند عمر طولانی به او می‌دهد. سپس او را در حالیکه جوان بوده و کمتر از چهل سال دارد، ظاهر می‌سازد تا دانسته شود که خدا بر هر چیز قادر است. «بحار ج 44 ص 19»

فرزندان امام دوم :

1- حسن که فاطمه دختر امام حسین(ع) را به عقد خود در آورد. 2- زید 3- قاسم 4- عمرو 5- عبدالله که این سه در کربلا شهادت رسیدند. 6- عبدالرحمن که قبل از رسیدن به کربلا رحلت نمود. 7- حسین 8- طلحة

در باره شهید فح:

حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن در زمان خلیفه موسی عباسی قیام کرد و در جنگی که در سرزمین فح در نزدیکی مدینه صورت گرفت، شهادت رسید.

عبدالعظیم حسنی:

او با چند نسب به امام مجتبی (ع) می رسد و از اصحاب امام رضا(ع) و امام جواد (ع) و امام هادی (ع) و از عالمان و زاهدان بزرگ بوده است.

شخصی خدمت امام هادی(ع) رفت. امام فرمود: کجا بودی؟ گفت: زیارت قبر امام حسین (ع) رفته بودم. امام فرمود، اگر به زیارت قبر عبدالعظیم که در محل شماست رفته بودی، مثل کسی بودی که به زیارت امام حسین (ع) رفته بود.

امام حسین (ع)

تولد:

امام حسین (ع) در سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینه، در حالیکه شش ماه بیشتر در شکم مادرش زهراء (س) نبود، متولد شد. در 45 سالگی به امامت رسید و در 55 سالگی در محرم سال 61 هجری قمری به شهادت نائل آمد.

در هنگام تولدش، چون فاطمه زهراء (س)، شیر نداشت، رسول خدا (ص) به م (عج) زۀ الهی انگشت سبابۀ خود را در دهانش می گذاشتند و او از پیامبر تغذیه می نمود.

نام او را بدستور خدا، حسین معادل شبیر نام پسر دوم هارون (ع) جانشین موسی (ع) گذاشتند. گفته اند که قبل از اسلام نام حسن و حسین سابقه نداشته است.

در وقت ولادتش، گروهی از فرشتگان به سرپرستی جبرئیل در حالیکه فطرس ملک را به همراه داشتند، برای عرض تبریک الهی بر پیامبر نازل شدند. جبرئیل بعد از ادای مأموریت، به رسول خدا عرضه داشت که فطرس مورد غضب الهی است، شما شفاعت کنید تا خدا از او راضی شود.

پیامبر فرمود که خود را به قنذاقه حسین (ع) بمالد! چون چنین کرد خدا او را بخاطر حسین (ع) بخشید. در هنگام صعود فطرس به آسمان، این فرشته عرضه داشت که در مقابل این محبت حسین (ع)، من هم سلام زائریش را در هر کجای زمین که باشند، به او می رسانم.

روایات در شأن حسین (ع)

1- «در حدیث قدسی است که: حسین را مأمور و حیم کردم و او را با شهادت، گرامی داشتیم و کار او را به سعادت ختم نمودم.»

2- «پیامبر (ص): حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات است.»

3- «پیامبر (ص): کسیکه در مصیبت حسین (ع)، دیگران را بگریاند، یا خود گریه کند و یا خود را به گریه زند، بهشتی خواهد بود.»

4- «پیامبر(ص)، خطاب به امام حسین(ع): تو سیدی! فرزند سیدی! پد رساداتی! تو امامی! فرزند امامی! پد ر امامان هستی! تو حجتی! فرزند حجتی! پدر حجتها هستی! و از صلب تو نه تن امام بوجود می آید که نُهَم آنها قائم آل محمد است.»

5- «امام سجاد(ع): هر مؤمنی که برای حسین، طوری گریه کند که اشکش بر گونه اش جاری شود، خدا غرفه ای در بهشت به او اختصاص می دهد.»

6- «امام صادق(ع): یک قطره اشک در مصیبت حسین، باعث آمرزش گناهان می شود اگر چه گناهان همانند کف دریا زیاد باشد.»

7- «امام صادق(ع): هر چیزی برای او اجری است غیر از گریه بر سیدالشهداء که اجر او محدود نیست!»

8- «امام صادق(ع): هر که در مصیبت حسین، شعری بگوید و بگرید و بگریاند، خدا او را می آمرزد و بهشت را برای او واجب می کند.»

9- «امام صادق(ع): خداوند در عوض شهادت حسین(ع)، امامت را در فرزندانش، شفا را در تربتش و اجابت دعا را در کنار قبرش قرار داد و رفت و برگشت زائر حسین(ع)، جزء عمرش حساب نمی شود.»

10- «امام رضا(ع): کسیکه روز عاشوراء، بدن بال کارهای دنیوی نرود، خدا حاجتهای دنیوی و اخروی او را روا می دارد. و کسیکه روز عاشوراء، روز حزن و اندوه و مصیبتش باشد، خداوند عزوجل روز قیامت را، روز شادی و سرورش قرار می دهد.»

11- «امام رضا(ع): ای پسر شیب! اگر چنان برای حسین(ع) گریه کردی که اشکت بر گونه ات جاری شد، خدا تمام گناهان کوچک و بزرگت را می آمرزد.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در حالی با خدا ملاقات کنی که گناهی بر گردنت نباشد، حسین(ع) را زیارت کن.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در اطاقهای بهشت، با پیامبر(ص) باشی، قاتلین حسین را لعن نما.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی، هرگاه بیاد آنها افتادی بگو: «یالیتنی کنتُ معکم فافوز معکم فوزاً عظیماً» ای کاش منم با آنها بودم و به این رستگاری عظیم میرسیدم.

ای پسر شیب! اگر می خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، در اندوه ما، غمگین و در خوشحالی ما، خوشحال باش و همیشه با ولایت ما همراه باش که اگر شخصی سنگی را هم دوست بدارد، خدا او را با آن سنگ محشور می نماید.»

12- «ای زراره! آسمان به مدت چهل روز در عزای حسین(ع) گریست.»

13- «حذیفة گوید که: دیدم که پیامبر، دست حسین را گرفته است و می فرماید: ای مردم! این حسین بن علی است. او را بشناسید! سوگند به آنکه جانم در دست اوست، او در بهشت است. و دوست دارانش در بهشتند و دوستداران دوستدارانش نیز در بهشتند.»

14- «پیامبر (ص): بخاطر شهادت امام حسین (ع)، در دل مؤمنین، حرارتی حاصل می شود که هرگز سرد نمی گردد.»

15- «پیامبر (ص): حسن و حسین، سرور جوانان بهشتند.»

گریه رسول خدا (ص)

در روز هفتم ولادت حسین (ع) بعد از اینکه گوسفندی برایش عقیقه کردند و سرش را تراشیده هم وزن موی سرش، نقره صدقه دادند و سرش را با خلو، خوشبو نمودند، رسول خدا (ص) او را برداشتنش نشانده و فرمود:

ای اباعبدالله! کشته شدن تو بر من چه بسیار سخت است.

اسماء گفت: پدر و مادرم به فدایت باد! این چه خبری است که روز اول و امروز فرمودید و گریه نمودید؟

فرمود: برای این فرزند دلبندم می گریم که کافران بنی امیه او را به شهادت می رسانند. شخصی او را می کشد که در دین من شکاف ایجاد می نماید و به خداوند کافر می شود!

سپس فرمود: خدایا! از تو در حق این دو فرزندم آن را می خواهم که ابراهیم درباره ذریه خود خواست. خدایا! این دو و دوستدار این دو را دوست بدار! و دشمنان این دو را لعن نما! لعنتی بسیار که آسمان و زمین از آن لعنت پر شود.

القاب و کنیه ها

سید الشهداء، سید شباب اهل الجنة، ثار الله، مظلوم، شهید، قاتل العبرات «کشته اشکها»، و ترالله، العابد، الزاهد، الصديق، الطاهر، الطاهر، الطيب، المبارک، الرضى، المرضى، التقى، الهادى، المهدي، الذائد «دفاع کننده»، المجاهد، العالم، امام الهدى، سبط الرسول، قره عين البتول، صفوة الله «برگزیده خدا»، خالصه الله

و کنیه حضرت اباعبدالله و ابوالشهداء بوده است.

عبادت و مکارم الاخلاق

«به امام سجاد(ع) گفتند که چرا پدرت کم اولاد بود؟ فرمود: ت(عج) ب می کنم که من چگونه متولد شدم. زیرا پدرم در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز می خواند.»

«وقتیکه عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین(ع) را شنید، گفت:

بخدا سوگند! شخصی را کشتند که شبهای طولانی را تا به صبح در نماز بود و روزهای زیادی را به روزه می گذراند.» اهل البیت ص 270»

دعای روز عرفه

پسران غالب اسدی (بشر و بشیر) حکایت کرده اند که: در عصر روز عرفه، نهم ذیحجه الحرام، در بیابان عرفات همراه حسین (ع) بودیم. آن حضرت با کمال خشوع و بندگی از خیمه بیرون آمد و با جمع کثیری از اصحاب و فرزندان به دامنه ی چپ کوه ایستاد، صورت مبارک به جانب کعبه گرداند، دستها را چونان مستمند ضعیفی به سوی آسمان گشود، و این دعا را قرائت فرمود:

«حمد و سپاس خدایی را که چیزی نمی تواند قضا و خواسته ی او را رد کند و از عطا و بخشش او جلوگیری نماید.

دست او در سخاوت و کرم باز است و هر چیزی را به حکمت خویش نیکو و متقن قرار داده است، تلاش پنهان کاران بر او مخفی نیست و آنچه به او سپرده شود تباه نمی گردد اوست پاداش و کیفر دهنده ی همه و اصلاح کننده ی حالات بندگان قناعت پیشه و رحم کننده ی ناتوانان و ضعیفان، فرود آورنده منافع و کتاب جامع قرآن- نورانی و فروزان، و اوست شنونده ی دعاها و برطرف کننده ی گرفتاریها و بالا برنده ی درجه ی نیکوکاران و کوبنده ی ستمگران، خدایی به جز او نیست، همتا ندارد و چیزی ماندش نیست، و اوست شنوا و بینا و لطیف⁽²⁸⁾ و آگاه، و بر هر چیزی قادر و توانا.

بارالها به سوی تو روی می آورم و به پروردگاری تو گواهی می دهم، اعتراف و اقرار دارم که تو پروردگارم هستی و باز گشتم به سوی توست، پیش از آنکه چیزی باشم و نشانی از من باشد به نعمت بر من آغاز کردی و مرا از خاک آفریدی...

سپس مرا صحیح و سالم، برای هدایتی که از پیش مقدر فرموده بودی به دنیا آوردی و مرا در گهواره که کودکی خردسال بودم حفظ کردی و از غذاها، شیر گوارا روزیم دادی، دل پرستاران را نسبت به من مهربان ساختی، و مادران دلسوز را به تربیت من وا داشتی، و مرا از آزارها و شرور پنهانی جن حفظ کردی و از فزونی و کاستی سالم نگاهداشتی، - پس تو بلند مرتبه یی ای رحیم ای رحمان- تا آنگاه که زبان به سخن گشودم، و تمام گردانیدی به من نعمتهای کامل خود را و همه ساله مرا پروراندی تا که خلقتم کامل شد و نیرویم اعتدال یافت، جت خود را بر من تمام کردی که معرفت و شناخت خود را به من الهام نمودی، و مرا به (عج) ایب حکمت خود شگفت زده کردی و به آفرینش های بی سابقه ات که در آسمان و زمینت بوجود آوردی هشیارم ساختی و برای سپاسگزاری و یادت آگاهم ساختی و اطاعت و پرستش خویش به من واجب کردی و آنچه پیامبرانت آوردند به من فهماندی و پذیرفتن آنچه موجب خشنودیت می شود بر من سهل و آسان کردی و به یاری و لطفی که در همه ی این مراحل نسبت به من داشتی بر من منت نهادی.

بارالها راضی نشدی که برخی از نعمتها را به من ندهی، به جود عظیم و احسان دیرینه‌ات انواع خوردنیها و آشامیدنیها و انواع پوششها و لباسها را روزیم گردانیدی.

آنگاه که همه‌ی نعمتها را بر من تمام گردانیدی و همه‌ی بلاها را از من دور گردانیدی، نادانی من و نیز گستاخیم بر تو بازت نداشت که مرا به موجبات قرب راهنمایی کنی و به آنچه مرا در نزد تو جا می‌دهد موفق گردانی.

خدایا کدام یک از نعمتهایت را بر شمرم و یاد کنم یا به شکر کدامیک از عطایای تو بپردازم در حالیکه نعمتها و عطایای تو بیش از آن است که شمارندگان بتوانند آنها را بشمارند یا حسابداران بتوانند به آن علم پیدا کنند. اضافه شدتها و ناراحتی‌ها و بلاهایی که از من دور داشتی افزونتر از سلامتی و عافیت و راحتی‌هایی است که برای من آشکار است.

خدایا من ترا به حقیقت ایمانم و... گواه می‌گیرم، و اگر به فرض در همه‌ی عصرها و دهرها زنده بمانم و در صدد بر آیم و بکوشم که شکر یکی از نعمتهایت را به جا آورم توانایی آن را ندارم، مگر تو بر من منت نهی که خود موجب شکر جدید و ثنای تازه‌یی خواهی گردید...

بارالها مرا چنان کن که از تو آن چنان ترسم که گویی ترا می‌بینم و مرا به نعمت تقوی و پرهیزگاری سعادتمند گردان و به سبب ارتکاب معصیت و نافرمانی بدبختم نگردان.

بارالها بی‌نیازی را در نفس و جانم، و یقین را در دلم، و اخلاص را در عملم، و روشنی را در دیده‌ام، و بصیرت و بینایی را در دینم، قرار ده و مرا به عضوها و جوارحم بهره‌مند گردان...

بارالها اگر بخواهم نعمتهای وجود و بخششهای گرانمایه‌ات را بر شمارم نمی‌توانم.

مولای من، تویی که کرم کردی تویی که نعمت دادی تویی که نیکی کردی تویی که به فضیلت رفتار کردی تویی که بخششت را به کمال رساندی تویی که روزی دادی تویی که توفیق عنایت فرمودی تویی که عطا کردی تویی که بی‌نیاز گرداندی تویی که مایه دادی تویی که پناه دادی تویی که مهمات مرا کفایت فرمودی تویی که هدایت کردی تویی که ما را از لغزشها و خطرها حفظ کردی تویی که پرده پوشی نمودی تویی که آمرزیدی تویی که عفو کردی تویی که یاری کردی تویی که نیرو بخشیدی تویی که نصرت نمودی تویی که شفا بخشیدی تویی که عافیت دادی تویی که گرمای داشتی تبارکت ربی و تعالیت فلک الحمد دائما و لک الشکر واصبا، بزرگی و والایی ای پروردگار من، حمد و ثنا تا به ابد ویژه و مخصوص توست و همیشه و همواره برای توست.

پس آفریدگارابه عصیانم معترفم مرا ببخش و از گناهانم در گذر. ⁽²⁹⁾ «کامل الزیارات ص 68 به بعد- مشیر الاحزان ص 9.

در آن روز حسین علیه السلام آنچنان دلها را با خواندن این دعا به سوی خدا کشید که انبوه خلایق صدایشان به گریه برخاست چنانکه خدای را همراه کلمات امامشان به اجابت خواندند و آمین گفتند. ابن اثیر در کتاب اسد الغابه می‌نویسد:

«كان الحسين رضي الله عنه فاضلا كثير الصوم والصلوة والحج والصدقة و افعال الخير جميعها ⁽³⁰⁾» لهوف ص 53.

نجات دادن زن مسلمان از دست یزید

یزید به زمان ولایت عهدی، با اینکه همه نوع وسائل شهوترانی و کام جوئی و کامروایی از قبیل پول، مقام، کنیزان رقاصه و... در اختیار داشت چشم ناپاک و هرزه اش را به بانوی شوهردار عقیقی دوخته بود.

پدرش معاویه به جای اینکه در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده ای نشان دهد، با حيله گری و دروغ پردازی و فریبکاری، مقدماتی فراهم ساخت تا زن پاکدامن مسلمان را از خانه ی شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده ی پسرش یزید بکشاند. حسین بن علی (ع) از قضیه با خبر شد در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشی شوم معاویه را نقش بر آب ساخت و با استفاده از یکی از قوانین اسلام، زن را به شوهرش عبد الله بن سلام باز گرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از خانواده ی مسلمان و پاکیزه یی قطع نمود و با این کار همت و غیرت الهی اش را نمایان و علاقمندی خود را به حفظ نوامیس جامعه ی مسلمان ابراز داشت و این رفتار داستانی شد که در مفاخر آل علی (ع) و دنائت و ستمگری بنی امیه، برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند.⁽³⁵⁾ عقد الفرید ج 3 ص 143.

شجاعت امام حسین (ع)

وقتی که امام در کربلا یاران خود را از دست داد و همگی بشهادت رسیدند، نه تنها اثری از ترس در حضرت دیده نمی شد بلکه صورت مبارکش برافروخته تر و شاداب تر می شد.

امام بود و چند هزار نفر لشکر دشمن. ولی وقتی که امام حمله می کرد دشمن مانند گوسفندانی که از مقابل شیر فرار می کردند از مقابل امام می گریختند. و هنگامیک نتوانستند در جنگ تن بتن و جنگ با شمشیر بر امام پیروز شوند، صدای عمر سعد که فرمانده دشمن بود، بلند شد که می دانید این مرد کیست؟ او فرزند شیر خدا، علی (ع) است. باید او را سنگباران کنید و هجوم یک دفعه ای بر او ببرید! و تنها با حمله نا جوانمردانه توانستند امام را خسته و مجروح و سپس شهید بنمایند.»

«روزی کنیز امام حسین (ع) یک شاخه ریحان به امام هدیه کرد. امام در مقابل او را آزاد فرمود.

همچنین امام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند. امام نماز را تمام کردند و به قبر فرمودند: از مال حجاز چقدر مانده است؟

گفت: پنج هزار درهم. امام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند.»

خصائص الحسینة:

امتیازاتی مربوط به امام حسین (ع) است که در کسی دیگری نیست از جمله:

1- روضه او اولین بار توسط جبرئیل برای آدم (ع) خوانده شد.

2- همه پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته و به حضرت سلام کنند.

3- چهار فرسخ در چهار فرسخ جزء کربلا می باشد

خوردن خاک حرام است ولی خوردن تربت و خاک این قسمت، شفا می باشد.

مقدس اردبیلی وقتی به کربلا میرفت، مشگی با خود داشت که مدفوع خود را در آن می کرد و در خارج از چهار فرسخی تخلیه می نمود.

4- چهار فرشته شبانه روز در حرم حضرت به عزاداری مشغول هستند.

5- سفر پر خطر، حرام است ولی سفر کربلا هر چه خطرش بیشتر، ثوابش عظیم تر است.

6- سفر کربلا جزء عمر حساب نمی شود.

7- در رجعت، اولین امامی که زنده می شود و همو بدن امام مهدی (ع) را بعد از شهادتش غسل می دهد، امام حسین (ع) است.

8- او شش ماهه متولد شد و بر شهادتش آسمان و زمین گریست.

9- مصیبت شهادت او، بزرگترین مصیبت می باشد.

10- او لقب ثارالله را دارد.

قیام امام حسین (ع):

بعد از مرگ معاویه در سال 60 هجری، و شروع خلافت یزید، امام حسین (ع) قیام نمود و از مدینه به مکه رفت و در نهم ذیحجه که روز شهادت مسلم بن عقیل هم است، بطرف کوفه حرکت کرد و در دوم محرم وارد کربلا شد و در عصر عاشورای سال 61 به شهادت رسید.

اگر چه کل حادثه شهادت امام و یارانش، در کمتر از بیست و چهار ساعت، اتفاق افتاد ولی آنچنان این حادثه عظیم است که هنوز هم خون حسین (ع) می جوشد و ملت های مظلوم را به حرکت وای می دارد.

فرزندان:

1- امام سجاد (ع) 2- علی اکبر 3- علی اصغر 4- محمد 5- عبدالله 6- جعفر 7- زینب 8- سکینه 9- فاطمه

یاران:

1- علی اکبر(ع) 2- عباس(ع) 3- علی اصغر(ع) 4- قاسم(ع) 5- مسلم بن عقیل(ع) 6- هانی بن عروه 7- قیس
بن مسهر صیداوی 8- حبیب بن مظاهر 9- مسلم بن عوسجه 10- زهیر بن قین 11- سعید بن عبدالله 12- هلال
بن نافع 13- ابو ثمامه 14- حر بن یزید ریاحی 15- جون و...

امام سجاد(ع)

تولد:

حضرت علی بن الحسین در روز پانزدهم جمادی الاولی و به قولی پنجم شعبان در مدینه متولد یافت. مادرش بقول مشهور، شهربانو دختر یزدگرد ساسانی و پدرش امام حسین(ع) بوده است. در بیست و دو سالگی به مقام امامت رسید و بعد از سی و پنج سال امامت در سال 95 هجری بدست عبدالملک مروان بشهادت رسید. مرقد مطهرش در قبرستان بقیع مدینه است.

عبادت امام سجاد(ع)

امام باقر(ع) می گوید:

پیش پدرم رفتم و هنگامیکه دیدم که از کثرت عبادت و بیداری، رنگ مبارکش زرد و چشمهایش از گریه زیاد مجروح و پشانش از کثرت سجود پینه کرده و ساقهای پایش از ایستادن زیاد در نماز ورم کرده بود، من به گریه افتادم. امام بمن نگاهی کرد و گفت: آن کتابی که عبادت علی(ع) در آن ذکر شده است را بیاور! وقتی آوردم، مقداری خواند و فرمود: چه کسی می تواند مانند علی(ع)، عبادت کند؟

آمده است که :

امام در نماز بودند که خانه آتش گرفت. امام هیچ متوجه نشدند تا زمانی که نمازشان تمام شد. آنگاه فهمیدند که خانه آتش گرفته بوده است.

کنیز امام سجاد(ع) می گوید:

من هیچگاه برای حضرت در روز غذا نبردم و در شب بستر برای خواب پهن ننمودم.

آمده است که:

وقتی امام سجاد(ع) در نماز به «مالک یوم الدین» می رسید، آنقدر آنرا تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود.

امام شبهارا تا به صبح به عبادت مشغول بود و گاهی آنقدر نماز می خواند که وقتی می خواست به بستر برود، نمی توانست ایستاده برود، بلکه مانند کودکی که نازه راه افتاده است، حرکت می کرد و خود را به بستر می رساند.

امام در ماه رمضان، جز دعا و تسبیح و استغفار، سخن دیگری نمی فرمود.

امام سجاد (ع) در مدت عمر شان هزار برده آزاد کردند.

«امام چهارم را سجاد (ع) یعنی بسیار سجده کننده گویند زیرا هرگاه به او نعمتی می رسید، به سجده شکر می رفت و هرگاه بین دو نفر اصلاح می کرد، سجده شکر می نمود و اگر از مریضی شفا می یافت، سجده شکر می کرد و اگر خدا به او فرزندی می داد سجده شکر می نمود.»

وقتی امام روزه می گرفتند، دستور می دادند که گوسفندی را پخته و گوشت آنرا بین فقرا تقسیم کنند و خود با نان و خرما افطار می نمودند.

امام، هزینه بیش از صد خانواده را در مدینه به عهده داشتند و...

بخشش ها و هدایای امام سجاد (ع) بین پانصد درهم تا شصت هزار درهم بود. و امام از بخشیدن زیاد ملول نمی شد. و هرگز شنیده نشد که فقیری در خانه امام بیاید و جواب تحقیر آمیز بشنود بلکه بدستور حضرت، فقیر را با بهترین نام جواب می دادند. «متهی الامال ج 2»

«یکروز امام سجاد (ع) در کوچه به تکه خرمائی برخوردند. به غلامشان فرمودند که تکه خرما را به منزل ببرد تا امام آنرا استفاده کنند. وقتی بخانه رفتند. امام تکه خرما را خواستند. غلام گفت که من خود آنرا خوردم. امام خوشحال شدند و او را آزاد کردند. وقتی اصحاب گفتند بخاطر این کار کوچک او را آزاد کردید؟ فرمود: او بخاطر این عملش به بهشت خواهد رفت و من نخواستم کسی را که بهشتی است، بعنوان غلام نگه دارم.»

آزادی در مقابل شکستن سر امام سجاد!

نقل شده که کنیز امام در حالیکه می خواست آب بریزد، آفتابه از دستش بر سر امام افتاد و سر امام شکست.

امام به او نگاهی کرد ولی کنیز گفت: **والکاظمین الغیظ! والعافین عن الناس!** امام فرمود: **تورا بخشیدم. و گفت: والله یحبّ المحسنین!** امام فرمود: **تو در راه خدا آزادی.** «ستارگان درخشان

عفو در مقابل دشنام! یکی از بستگان امام سجاد(ع) در حضور اصحاب به حضرت اهانت‌هایی نمود. ولی امام به او جوابی نداد. وقتی او رفت، امام به اصحاب فرمود: شنیدید که این شخص چه حرف‌هایی زد. حال برویم تا جواب او را بدهم. در این حال امام آیات «والکاظمین الغیظ. والعافین عن الناس. والله یحبّ المحسنین» را تلاوت می‌نمود. اصحاب فهمیدند که امام با او تندی نخواهد کرد. وقتی بدر خانه او رفتند، امام در خانه او را زدند. او بیرون آمد و امام فرمود: شما آمدید و در حضور اینها این حرف‌ها را زدی! اگر راست گفته باشی، خدا مرا بیا مرزد! و اگر دروغ گفته باشی، خدا تورا بیا مرزد!

او گفت: من به این حرف‌ها سزاوارترم و از امام عذرخواهی نمود. «ستارگان درخشان ج 6 ص 28»

تواضع و فروتنی امام سجادع

«وقتی امام سجاد(ع) در کوچه حرکت می‌کرد، اگر سنگی را سر راه می‌دید آنرا برمی‌داشت و کنار راه قرار می‌داد. امام گاهی با کاروانهای ناشناس به سفر حج می‌رفتند و در طول راه، کارهای خدماتی مسافرین را انجام می‌دادند و مسافرین هم که امام را نمی‌شناختند، کارهای خود مثل تهیه غذا و شستن ظرف و ظروف را بعهده حضرت می‌گذاشتند.»

فرزندان:

1- امام محمد باقر(ع) 2- زید بن علی که حلیف القرآن بود. او در زمان هشام بن عبدالملک قیام نمود و پس از جنگی بین یاران او و لشکر هشام پیش آمد، بشهادت رسید. گویند که جنازه اش را چهار سال در دروازه کوفه بدار آویخته بود. عده ای عقیده پیدا کردند که او امام بعد از امام سجاد(ع) است و به زیدیه معروف شدند. 3- یحیی بن زید که او هم در زمان ولید بن عبدالملک قیام کرد و بشهادت رسید. 4 و 5 و 6- عبداللّه و حسن و حسین که مادرشان ام ولد بوده است. 7 و 8 و 9- حسین و عبدالرحمن و سلیمان از ام ولد 10 و 11- علی و خدیجه که مادرشان ام ولد بوده است. 12- محمد اصغر 13 و 14- فاطمه و ام کلثوم مادرشان ام ولد بوده است. 15- عمر برادر زید که مادرشان ام ولد بوده است. (ام ولد یعنی کنیز که با ازدواج با او از او فرزند متولد شود.)

امام محمد باقر (ع)

تولد:

امام محمد باقر (ع) در سال پنجاه و هفت هجری در مدینه متولد شد. مادرش فاطمه دختر امام حسن و پدرش امام سجاد (ع) بوده است. در سن سی و شش سالگی به مقام امامت رسید و پس از بیست و یک سال امامت در سن 57 سالگی بدست هشام بن عبدالملک بشهادت رسید. مرقد مطهرش در قبرستان بقیع مدینه است.

نام شریفش محمد و القابش، باقر، شاکر، هادی و کنیه اش اباجعفر بوده است.

پیامبر فرمود: هرگاه حسین رحلت کند، قائم به امر بعد از او، پسرش علی است. و او حجت خدا و امام است. خداوند از صلب علی، فرزندی متولد کند که همانم و شبیه ترین مردم به من باشد. علم او علم من و حکم او حکم من است. و امام و حجت بعد از پدرش است.

عبادت امام باقر (ع)

پسرش امام صادق (ع) درباره او فرمود:

پدرم اکثراً به ذکر مشغول بود بطوریکه وقتی با او به محلی می رفتیم صدای ذکرش را می شنیدیم. با او هم غذا می شدیم و او ذکر می گفت. با مردم حرف می زد و ذکر می گفت و پیوسته زبانش به «لا اله الا الله» مشغول بود.

آمده است که :

امام در اکثر اوقات از خوف الهی گریه می کرد. روزی عده ای بدرخانه امام آمدند و شنیدند که شخصی با زبان «عبرانی» مناجات کرده و گریه می کند. آنها هم به گریه افتادند. وقتی وارد اطاق امام شدند از حضرت پرسیدند: مناجاتی بزبان عبرانی از اطاق شما شنیدیم ولی کسی غیر از شما را نمی بینیم؟ فرمود: مناجات الیاس پیامبر پیام آمده. ساعتی با مناجات او با خدا نجوا کردم. و به گریه افتادم.

غلام امام می گوید:

با امام به مکه می رفتیم. وقتی چشم حضرت به کعبه افتاد با صدای بلند گریه نمود. گفتم: آقا آهسته تر گریه کنید! مردم شمارا می بینند! فرمود:

وای بر تو! آیا گریه نکنم که شاید خدا بخاطر گریه ام بر من رحمت نماید و در نزد او رستگار شوم؟

آنگاه امام طواف کرد و مشغول نماز شد و بعد از نماز دیدم که محل سجده حضرت از اشک چشمش تر شده بود.

خبر رحلت جابر روزی امام باقر(ع) به جابر فرمود:

وصیتهای خودت را بکن که بزودی بسوی پروردگار خویش می‌روی! جابر گریست و گفت:

ای سرورم! شما از کجا می‌دانید؟

فرمود:

ای جابر! بخدا سوگند! خداوند علم آنچه در زمان گذشته واقع شده و آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود را به من عطا فرموده است.

جابر و ملکوت آسمانها

جابر بن یزید جعفی می‌گوید:

از امام باقر(ع) سؤال کردم: مراد از ملکوت آسمان و زمین که به حضرت ابراهیم(ع) نشان دادند، همانطور که در قرآن آمده که «وَنُرى ابراهيم ملكوت السموات والارض» چیست؟

امام دست مبارک خود را بطرف آسمان برداشت و فرمود: بمن نگاه کن! چه می‌بینی؟

من دیدم که نوری از دست امام بطرف آسمان امتداد داشت، بطوریکه چشمها را خیره می‌کرد. امام فرمود: ابراهیم(ع) ملکوت آسمان و زمین را چنین دید. سپس امام دست مرا گرفت و به داخل اطاقی برد و لباس خود را عوض نمود و فرمود: چشم خود را ببند! من بستم. امام فرمود: می‌دانی کجاهستی؟ گفتم: نه! فرمود: در آن ظلمتی که ذوالقرنین از آنجا عبور کرد.

گفتم: اجازه می‌دهید چشم را باز کنم؟ فرمود: باز کن ولی چیزی نمی‌بینی! من باز کردم ولی آنقدر تاریک بود که حتی جای پای خود را نمی‌دیدم. سپس با امام مقداری راه رفتیم. فرمود: می‌دانی کجاهستی؟ گفتم: نه! فرمود: بر سر آن چشمه‌ای که خضر از آن آب حیات خورد! بعد امام مرا از عالمی به عالم دیگر می‌برد تا پنج عالم را طی کردیم.

امام فرمود: ابراهیم (ع) ملکوت آسمان و زمین را که دوازده عالم است این چنین دید که تو دیدی! و هر امامی بیاید در یکی از این عالمها ساکن شود تا اینکه قائم (ع) ظهور کند. بعد فرمود: چشمانت را ببند و باز کن! وقتی بستم و باز کردم، خود را در خانه امام دیدم. امام باز لباس خود را عوض کرد. «حديقة الشيعة»

باقر!

به حضرت شکافنده علم می گفتند زیرا بعد از رحلت رسو خدا (ص)، اهل بیت (ع) در انزوا بودند و مردم آنقدر از علوم اسلامی بی اطلاع بودند که حتی مناسک حج را بطور صحیح بلد نبودند. امام در زمان امام باقر (ع) این فرصت پیش آمد و حضرن حوزه علمی را افتتاح کردند و توانستند که چشمه علم اهل بیت (ع) را باز کنند و بشکافند تا اینکه بعد از او امام صادق (ع) بطور کامل دانشگاه جعفری را پایه گذاری کردند.

شیخ مفید در ارشاد می گوید: از علوم دین و آثار و سنت و علوم قرآن و تاریخ و فنون و آداب، آن مقدار که از امام باقر (ع) ظاهر شد، از هیچ یک از فرزندان و نسل امام حسن (ع) و امام حسین (ع) ظاهر نشد.

فرزندان:

1- امام صادق (ع) 2- عبدالله که به شهادت رسید. 3- ابراهیم که در کودکی رحلت کرد. 4- عیدالله که در کودکی رحلت کرد. 5- علی که قبرش در اردهال کاشان است و از طرف امام پنجم (ع) به دعوت مردم کاشان به آن دیار رفت و اکراً در مسجد جامع کاشان به عبادت مشغول بود. و در جمعه ها نماز جمعه اقامه می نمود. امام عاقبت در جنگی که بین او و شیعیان از یکطرف و مأموران حاکم از طرف دیگر پیش آمد، سلطان علی بشهادت رسید. ولی بعد از آن شیعیان پیرو شدند. 6- زینب 7- ام سلمه 8- ابوتراب 9- احمد 10- زید 11- حسن 12- ام سلیمان 13- ثابت که در سامراء شهید شد. 14- قاسم 15- ام کلثوم

شاگردان:

1- ابان بن تغلب کوفی که امام باقر (ع) به او فرمود: در مسجد بنشین و فتوا بده که من دوست دارم در میان شیعه مانند تو زیاد باشم. 2- برید بن معاویه (عج) لی 3- ثابت بن دینار «ابو حمزه ثمالی» 4- جابر بن یزید جعفری کوفی 5- محمد بن مسلم 6- زراره بن اعین شیبانی 7- حران بن اعین شیبانی و...

امام جعفر صادق(ع)

تولد:

تولد این امام در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاولی سال هشتاد و سه هجری در مدینه واقع شد. مادرش اُمّ فروه و پدرش امام باقر(ع) بوده است.

نام مبارکش، جعفر والقباش، صادق، صابر، فاضل و طاهر بوده و کنیه اش ابو عبدالله است. در سن سی و دو سالگی به مقام امامت رسید و سی و سه سال مقام امامت را به عهده داشت. عاقبت در سن شصت و پنج سالگی بدست منصور دوانقی بشهادت رسید. مرقد شریفش در قبرستان بقیع است.

مذهب شیعیان و مذهب اهل بیت(ع) به نام جعفری مزین شده است زیرا آن حضرت از فرصتها استفاده کرد و علم اهل بیت(ع) را که از زمان رحلت پیامبر، مورد ظلم قرار گرفته بود، منتشر کرد و شاگردان زیادی تربیت نمود و در محضرش چهار هزار نفر حاضر می شدند.

عبادت و مکارم اخلاق امام صادق(ع)

مالک بن انس گفت:

حضرت از سه حال بیرون نبود. یا روزه بود و یا مشغول عبادت بود و یا بذکر خدا مشغول بود. او از بزرگان عابد و از عظیم ترین زاهدان بود.

ابان بن تغلب گوید:

خدمت امام در حالیکه مشغول نماز بود، رسیدم. ذکرهای رکوع و سجده او را شمردم، از شصت بار بیشتر بود.

«عبدالله بن سنان می گوید: به امام صادق(ع) عرض کردم: پسرعموئی دارم که هرچه با او می پیوندم او از من می بُرد! لذا من تصمیم گرفته ام که اگر از من بُرید من هم از او بُرم. بمن اجازه می فرمائید که من هم با او قطع رابطه کنم؟ فرمود: اگر با او ارتباط داشته باشی و او از تو بُرد، خدای عزوجل شمارا با هم می پیوندد. و اگر تو از او بُری و او هم از تو بُرد، خدا از هر دوی شما بُرد.» بحارج 74

«شخصی به امام صادق(ع) گفت: همسایه ای دارم که اهل غنا است. وقتی من برای قضاء حاجت به دستشوئی می روم، برای شنیدن از صداهای غنای همسایه، بیشتر می مانم! آیا این اشکال دارد؟

امام فرمود: نباید بیشتر بمانی که خدا فرموده است: همانا گوش و چشم و دل مورد سؤال واقع می شوند.» اسراء 36

او گفت: گویا تاکنون این آیه را نشنیده بودم و انشاءالله توبه می کنم!

امام فرمود: حال بلند شو و نماز بخوان که گناهت بزرگ است و اگر در چنین حالی اجلت رسیده بود، خیلی برایت بد بود»

علم امام صادق(ع)

محقق حلی در کتاب معتبر نوشته است که:

از امام صادق(ع) در زمینه علوم آنقدر منتشر شده است که عقلا به حیرت می افتد. فقط یک نفر راوی از حضرت، سی هزار روایت از امام نقل کرده است. همچنان که خود امام فرمود: ابان بن تغلب از من سی هزار حدیث نقل کرده است.

معلی بن خنیس می گوید:

دیدم که امام صادق(ع) با کیسه ای بردوش به جایی می رود. اجازه گرفتم که ایشان را همراهی کنم. با حضرت به محله فقراء رفتیم و امام بر بالای سر آنان که همگی در خواب بودند، مقداری غذا می گذاشت. من پرسیدم که اینها شیعه هستند؟ امام فرمود: اگر شیعه بودند که ما هر چه داشتیم حتی نمکمان را با آنها نصف می نمودیم. «متهی الامال ج 2 ص 244»

ابو جعفر خنمی گوید:

امام صادق(ع) کیسه ای پول بمن داد و فرمود:

این را به فلان سید بده ولی نگو چه کسی آن را داده است.

منهم آن را به شخصیکه امام معرفی کرده بود دادم. او گفت: خدا جزای خیر به این کسیکه همیشه بمن کمک کند، بدهد ولی جعفر بن محمد حتی یک درهم هم بمن کمک نمی کند! «متهی الامال ج 2 ص 244»

«امام ششم(ع): عده ای به محضر پیامبر آمدند و گفتند: ما عازم مسافرت به شام هستیم. بما سخنی بیاموز! حضرت فرمود: شب هنگام، هر کجا برای استراحت توقف نمودید، وقتی به بستر رفتید، قبل از خواب، تسبیح فاطمه(س) و آیه الكرسی را بخوانید که شمارا از هر چیزی حفظ می کند.

آنها رفتند و هنگام خواب دستور حضرت را بکار بستند. در آن حوالی راهزنانی بودند که این عده را زیر نظر گرفته و منتظر بودند که شب بشود و به اینها دستبرد بزنند. وقتی شب شد یکی از راهزنان برای آگاهی از موقعیت مسافرین، به محل استراحت آنان آمد ولی غیر از دیوار بلندی که دور تا دور آن محل را فرا گرفته بود، چیزی ندید! برگشت و این قضیه را به راهزنان خبر داد. راهزنان سخن او را قبول نکردند و گفتند: تو آدم ضعیفی هستی و از ترس این حرف را می زنی! اما وقتی خود به محل آمدند و آن دیوار بلند را دیدند، بناچار برگشتند.

فردا صبح باز به آن محل رفتند و از دیوار خبری نبود و مسافرین آنجا بودند. راهزنان از مسافرین پرسیدند: شما دیشب کجا بودید؟ گفتند: همین جا! راهزنان گفتند: دیشب ما آمدیم ولی جز دیوار بلندی چیزی ندیدیم! قصه شما چیست؟ آنان گفتند: پیامبر بما سفارش کرده است که شب قبل از خواب، تسبیح فاطمه (س) و آیه الكرسی را بخوانیم و ما هم همینکار را کردیم. راهزنان گفتند: شما آزادید و به هر کجا که می خواهید بروید که بخدا سوگند! ما هرگز شما را تعقیب نمی کنیم و بدانید که تا زمانی که بدستور پیامبران عمل می کنید، هیچ راهزنی نمی تواند بشما آسیب برساند!» 336

«روایت شده که در وقت سوار شدن به کشتی این دعا را بخوانند: بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْحَقِّ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيلَمَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ. سُبْحَانَكَ يَا عَمَّا يُشْرِكُونَ. بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا. إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ.»

«عده ای مهمانِ امام صادق (ع) شدند. حضرت از آنها خوب پذیرائی نمود و موقعی که می خواستند بروند، امام برای آنها توشه سفر تهیه دید. ولی وقت خارج شدن آنها، به غلامانش فرمود: موقع رفتن در بردن بارهایشان کمک نکنید! آنها در هنگام خدا حافظی به امام گفتند: یا بن رسول الله! تو خوب از ما پذیرائی نمودی و اموالی بما بخشیدی! ولی چرا به غلامانت دستور دادی که در بردن بارها ما را کمک نکنند؟ امام فرمود: ما خاندانی هستیم که به رفتن مهمان کمک نمی کنیم.»

جسارت به مادر

ابامهزم گوید:

شیی از خدمت امام صادق (ع) مرخص شدم و به همراه مادرم به خانه ام در مدینه می رفتیم. در بین راه با مادرم مشاجره کردم و من به او تندی نمودم!

روز بعد وقتی خدمت امام رفتم، امام فرمود: ای ابامهزم! بین تو و مادرت چه پیش آمد؟ آیا شب گذشته به او تندی نمودی؟ آیا نمی دانی که شکمش محل سکونت تو و دامنش محل استراحت تو و سینه اش ظرف نوشیدنی تو بوده است؟

گفتم: آری!

فرمود: هیچگاه براو تندی نکن! «بحار ج 4 ص 72»

«شخصی خدمت امام ششم(ع) آمد و از درد و زخم معده شکوه کرد. امام فرمود: صبحانه و شام بخور! ولی در بین این دو چیزی نخور! که خدا در توصیف غذا خوردن اهل بهشت می فرماید: لهم رزقهم فیها بکرهً و عشیّاً یعنی: صبح و شام به رزق الهی مشغولند.»

مناظرات:

1- «ابو منصور» می گوید یکی از دوستانم برایم نقل کرد که با «ابن ابی العوجاء» و «عبد الله بن مقفع» (که هر دو از دهری مذهبیان آن زمان بودند) در مکه، در مسجد الحرام نشسته بودیم، ابن مقفع گفت: این مردم را می بینید؟- و به سوی جائی که حاجیان طواف می کردند اشاره کرد- هیچیک از آنان شایسته ی نام انسان نیستند، مگر آن مرد بزرگ که نشسته است (یعنی امام صادق (ع) لیه السلام)، اما دیگران همگی سفله و حیوانند! ابن ابی العوجاء گفت: چرا از این همه فقط آن مرد را انسان می دانی؟!

- زیرا در او چیزهایی- از دانش و فضل و بزرگی- دیده ام که در غیر او نیافتم.

- باید ادعای ترا در باره ی او از خود او جویا شوم، و خودم دریابم.

- از این کار صرف نظر کن، چرا که من بیمناکم اگر با او سخن بگوئی آنچه در دست داری تباه سازد (یعنی ترا از عقیده ات که به خدا و دین قائل نیستی باز گرداند).

- نظر تو این نیست، بلکه می خواهی من او را نبینم تا نادرستی آنچه در باره ی او گفתי آشکار نشود، و گفتار تو دروغ در نیاید.

- اکنون که در باره ی من چنین می اندیشی، نزد او برو و هر چه می توانی دقت کن تا لغزشی نداشته باشی و زمام اختیار را از دست نده که دست بسته تسلیم خواهی شد و آنچه را می خواهی بگوئی حساب کن کدام به سود و کدام به زیان توست و آنها را نشانه و علامت گذاری کن (تا در موقع گفتگو حیران نشوی و اشتباه نکنی) ابن ابی العوجاء برای دیدار امام رفت، و من و ابن مقفع بر جای خویش ماندیم، و چون باز گشت گفت: «ای پسر مقفع! وای بر تو، تو گفتی او انسانی است، اما من دیدم او از جنس بشر نیست! اگر در جهان یکتا باشد که هر گاه بخواهد روح محض است و هر گاه بخواهد در بدن جسمانی دیده می شود، تنها اوست!!»

ابن مقفع پرسید: مگر چه شده است؟

گفت: به خدمت او رفتم و نشستم و چون دیگران رفتند و من و او تنها ماندیم، آغاز سخن کرد و فرمود: «اگر مطلب- دین و ایمان- چنان باشد که اینها می گویند (اشاره به مسلمانانی که طواف می کردند) و مسلما هم چنان است که آنان می گویند (یعنی خدا و دین و آخرت بر حق است) در این صورت آنان براه سلامت رفته اند و شما از سعادت بدور مانده اید و در هلاکت خواهید بود. و اگر مطلب چنان باشد که شما می گوئید، (یعنی خدائی و آخرتی در کار نباشد) و قطعاً چنان نیست که شما می گوئید در این صورت شما با مسلمانان مساوی هستید. (یعنی مسلمانان که به دین معتقدند به مهلکه ای نیفتاده اند چرا که اگر بفرض محال خدا و آخرتی هم نباشد و چنان که شما دهری مذهبیان می پندارید با مرگ همه چیز پایان پذیرد و حساب و کتابی در کار نباشد باز مسلمانان زبانی ندیده اند و عاقبتشان مثل شما خواهد بود)

گفتم: خدا ترا رحمت کند، مگر ما چه می گوئیم و آنان چه می گویند، اعتقاد ما با آنان تفاوتی ندارد و یکیست!

فرمود: چگونه سخن تو و آنان یکی است؟ در حالیکه آنان به معاد و پاداش اخروی و کيفر الهی و به خدای آسمان معتقدند و آسمان را بوجود خدا آباد می‌دانند، در حالیکه شما آسمان را ویرانه‌ای می‌پندارید که کسی در آن نیست!

من این فرصت را که امام سخن از خدا به میان آورد برای بیان عقاید خود غنیمت شمردم و گفتم:

اگر چنان است که آنان می‌گویند، پس چرا خدا خود را بر آفریدگان خویش آشکار نمی‌سازد و رویا روی ایشان را به پرستش خود دعوت نمی‌کند تا دو نفر از خلائق با هم اختلاف نداشته باشند، چرا خود را از ایشان پنهان می‌دارد و پیامبران را می‌فرستد؟ اگر خودش می‌آمد برای ایمان آوردن مردم مؤثرتر بود!

فرمود: «ای بر تو، چگونه کسی که قدرتش را در وجود خودت به تو نشان داده بر تو پوشیده مانده است؟ آفریدنت در حالیکه قبلاً نبود، بزرگ شدن بعد از کوچکیت، توان و نیرویت بعد از ناتوانیت، و باز ناتوانیت بعد از توانائیت، بیماریت بعد از سلامتیت، و سلامتیت بعد از بیماریت، خشنودیت بعد از خشم و خشم بعد از خشنودیت، اندوهت بعد از سرورت و سرورت بعد از اندوهت، دوستیت بعد از دشمنیت و دشمنیت بعد از دوستیت، پایداریت بعد از تانی و سستیت، و تانی و سستیت بعد از عزم و پایداریت، خواستنت بعد از بیزاریت و بیزاریت بعد از خواستنت، تمایل و رغبت بعد از بی میلیت و بی میلیت بعد از تمایل و رغبت، امیدت بعد از یاست و یاست بعد از امیدت، آگاه شدن و بذهن آوردنت چیزی را که در ذهنت نبود، و رها کردن و فراموش نمودنت چیزی را که در ذهن داشتی...»

و همچنین آثار قدرت و خلقت خدا را که در وجود من است و نمی‌توانم انکار کنم متصلاً بر من می‌شمرد چنانکه گمان کردم هم اکنون خدا میان من و او آشکار می‌گردد. ⁽⁴⁸⁾ اصول کافی ج 1 ص 74 حدیث 2 از کتاب توحید

2- عبد الله دیصانی که به خدا اعتقاد نداشت به خانه‌ی امام صادق (ع) لیه السلام رفت، اجازه خواست و داخل شد و نشست و عرض کرد: ای جعفر بن محمد! مرا به معبودم دلالت کن.

امام فرمود: نامت چیست؟

دیسانی هیچ نگفت و برخاست و بیرون آمد! دوستانش چون از جریان آگاه شدند گفتند: چرا نام خود را نگفتی؟

گفت: اگر می‌گفتم نامم «عبد الله» است بی تردید می‌گفت این کیست که تو عبد و بنده‌ی اوئی؟

گفتند: باز گرد و از او بخواه ترا به خدا دلالت کند و از نامت سؤال نکند.

دیسانی باز گشت و به امام عرض کرد: مرا به معبودم دلالت کن و از نامم نیز نپرس!

امام فرمود: بنشین!

فرزند کوچک امام تخم مرغی در دست داشت و با آن بازی می‌کرد، امام تخم مرغ را از او گرفت، و فرمود: ای دیصانی! این حصاری سربسته است که پوستی محکم دارد، و در زیر پوست محکم باز پوسته‌ای نازک است، و درون پوسته‌ی نازک، طلائی محلول و نقره‌ای مذاب است که هیچیک با دیگری مخلوط نمی‌شود، و بر همین حالت باقی است نه چیزی که سلامت بخش است

از درونش بیرون می‌آید که خبر از سلامت‌ش بدهد و نه چیزی که فاسد کننده‌ی آن باشد به درونش راه دارد که ما را از فساد درونش آگاه سازد، هیچ معلوم نیست برای آفرینش جنس نر یا ماده است، و در این حالت شکافته می‌شود و رنگ‌های طاوسی از آن بیرون می‌آید، آیا برای آن (با این همه شگفتی) هیچ مدبر و خالق قائل نیستی؟

دیصانی به فکر فرو رفت و مدتی ساکت ماند، و سرانجام سر برداشت و گفت: گواهی می‌دهم که خدائی جز الله نیست که یکتاست و شریکی ندارد، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی اوست، و گواهی می‌دهم که شما امام و حجت بر خلائق هستید، و من از گذشته‌ی خویش پشیمان و تائبم.⁽⁴⁹⁾ اصول کافی ج 1 ص 79 حدیث 4 از کتاب توحید

3- هشام می‌گوید: زندیقی از امام صادق (ع) لیه السلام ضمن سئوالات خود پرسید: خدا چیست؟

امام فرمود: «او شیئی» است بر خلاف همه‌ی اشیاء، و منظورم از این کلام اثبات معنای این سخن است و اینکه او «شیئی» است بحقیقت «شیئی و چیزی بودن» (حقیقتاً چیزی است که وجود دارد) جز آنکه نه جسمی دارد و نه شکلی و نه دریافته می‌شود و نه لمس می‌گردد و نه با حواس پنجگانه درک می‌شود و نه خیال و اوهام او را درک می‌کند و نه هلاکت و نابودی در او راه دارد که نقصانی در او بوجود آورد و نه گذشت زمان در او تغییری ایجاد می‌کند. -آیا می‌گویی او شنوا و بیناست؟

-او شنوا و بیناست، شنوا بدون عضوی برای شنودن و بینا بدون وسیله‌ای جهت دیدن، بلکه او به نفس خویش می‌شنود و به نفس خویش می‌بیند، و سخن من چنین نیست که وقتی می‌گویم «به نفس خود می‌بیند و به نفس خود می‌شنود» چنان باشد که او چیزی است و نفس او چیز دیگری، بلکه این عبارت را برای تفهیم و تفاهم بکار می‌برم، بنابر این می‌گویم او با «کل وجود خود» شنواست، و باز نه به این معنا که وقتی می‌گویم «کل او» یعنی وجود او بعض و جزء داشته باشد، و لکن می‌خواهم مطلب را به تو بفهمانم، و منظورم جز این نیست که او شنوا و بینا و دانا و آگاه است بدون هیچ اختلافی در ذات و بدون هیچ اختلافی در معنا.

-پس او چیست؟

-او «رب» و «معبود» است، او «الله» است، و باز مراد من از «رب» و «الله» حروف «ا ل ه» و «ر» و «ب» نیست، بلکه منظور من آن معنا و وجودی است که خالق همه‌ی اشیاء است و سازنده‌ی آنهاست و منظورم از بکار بردن این حروف همان معناست که به «الله» و «رحمن» و «رحیم» و «عزیز» و اسمهای دیگر نامیده می‌شود، و او خدای معبود است که عزیز و جلیل باد.

-ولی ما هیچ چیزی که بفکر آید نمی‌یابیم مگر آنکه مخلوق است!

-اگر چنین باشد تکلیف توحید از ما برداشته می‌شود زیرا در مورد چیزی که اصلاً به فکر نیاید تکلیفی نداریم و لکن ما می‌گوییم هر چه از طریق حواس به فکر ما راه یابد و محدود به حواس گردد و شکلی در حواس ما داشته باشد که بتوان همانندی برای آن تصور نمود. آن مخلوق است، بنابر این در اثبات خالق اشیاء باید خدا را از دو جهت ناسزاوار او بیرون بدانیم، یکی «نفی» که نفی او موجب ابطال و انکار اوست، و دیگری «تشبیه» چرا که شباهت داشتن از صفات مخلوقات است که آشکار است از اجزائی ترکیب و تالیف یافته‌اند، پس از اثبات صانع و خدای متعال ناگزیریم به خاطر آنکه مخلوقات نیازمند اویند، و همه مصنوعات و صانع آنان غیر از خودشان است و مثل آنان نیست، چرا که مثل ایشان شبیه به ایشان خواهد بود در ترکیب و تالیفی که در آنان آشکار است و نیز شبیه به ایشان خواهد بود در اینکه قبلاً نبودند و بعداً بوجود آمدند، و از خردی به بزرگی و از سیاهی به سپیدی و از نیرومندی به ناتوانی منتقل می‌شوند، و در احوال دیگری که در مخلوقات موجود است و حاجتی نیست ما آنرا بیشتر بیان کنیم.

-وقتی خدا را اثبات کنی در واقع برای او حد قائل شده‌ای!

-نه هرگز برای او حدی قائل نشده‌ام، بلکه فقط بودن او را اثبات می‌کنم و بین نفی و اثبات هیچ مرتبه‌ای نیست.

-آیا او هستی دارد؟

-آری، هیچ چیزی جز به هستی که دارد اثبات نمی‌شود. -آیا او کیفیت و چگونگی هم دارد؟

-نه. زیرا کیفیت و چگونگی از جهت صفت است. و بواسطه‌ای احاطه بر چیزی می‌توان کیفیت و چگونگی او را بیان کرد، ولی در اثبات خدای متعال باید از دو جهت «تعطیل» (نفی کردن و هیچ انگاشتن او) و «تشبیه» (او را چون دیگر اشیاء پنداشتن) بیرون رفت، زیرا هر کس او را نفی کند انکار او کرده و پروردگاری او را کنار گذاشته و بر بطلان او قائل شده است، و هر کس او را تشبیه به غیر او نماید، او را به صفت مخلوقات و مصنوعات که سزاوار پروردگاری و خدائی نیستند اثبات کرده است، پس باید گفت برای او کیفیتی است که جز او سزاوار آن نیست، و غیر او در آن شرکت ندارد و هیچکس بر آن احاطه‌ای ندارد و هیچکس جز او نمی‌داند که چگونه است.

-آیا او به وجود خود با اشیاء مباشرت دارد و کاری را انجام می‌دهد؟

-او برتر از آنست که به وجود خود با اشیاء مباشرت داشته کاری انجام دهد، چرا که این صفت مخلوق است که با وجود خود با اشیاء تماس و مباشرت دارند (و کارهایشان بآبدن و اعضاء انجام می‌شود) و خدای متعال اراده و مشیتش نافذ در همه چیز است، و هر چه بخواهد (با اراده) انجام می‌دهد. ^۱ اصول کافی ج 1 ص 83

فرزندان:

1-امام موسی کاظم(ع) 2-اسماعیل که در زمان امام صادق(ع) رحلت کرد ولی بعد از مرگش عده‌ای معتقد شدند که او نمرده و او همان امام عصر(ع) می‌باشد. و فرقه اسماعیلیه را تشکیل دادند. 3-عبدالله افطح که ادعای امامت می‌کرد و می‌گفت بعد از امام صادق(ع) او امام است. روزی امام کاظم(ع) او را دعوت کرد و دستور داد تنور را روشن کردند. آنگاه وارد تنور شد. و از همانجا با مردم حرف می‌زد. سپس بیرون آمد و به عبدالله فرمود: اگر گمان می‌کنی تو امام هستی، وارد تنور شو! امام عبدالله با عصبانیت از خانه حضرت خارج شد و امام فرمود: عبدالله ارادان لا یعبدالله! عبدالله می‌خواهد خدا عبادت نشود. 4-اسحاق شوهرسیده نفیسه که قبر این بانو در مصر به عنوان زیارتگاه است. 5-محمد معروف به محمد دیباج 6-عباس 7-علی که مرقدش در قم است و از فقهاء بزرگ می‌باشد. 8-اسماء 9-فاطمه 10-ام فروه

اصحاب:

1-زراره بن اعین که ابتدا مسیحی بود و سپس مسلمان شد و در مکتب امام صادق(ع) از بزرگان فقهاء می باشد. 2-برید (عج)لی 3-محمد بن مسلم که او هم از بزرگان فقیه است. 4-لیث بن بختری 5-ابابصیر که بسیار از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) روایت کرده است. 6-صفوان بن مهران 7-مؤمن الطاق که دشمنان به او شیطان می گفتند. 8-هشام بن حکم که هنوز مو بر صورتش نروئیده بود ولی در مباحثات عقیدتی بسیار ماهر بود و امام به او احترام ویژه ای می گذاشت. 9-هشام بن سالم 10-ابو حمزه ثمالی که وقتی شنید امام صادق(ع) رحلت کرده است، فریادی کشید و بیهوش شد. 11-معاویه بن عمار 12-عبدالله بن یعفور 13-ابو جعفر احول 14-جابر بن یزید جعفی که هفتاد هزار روایت در سینه داشت. 15-مفضل بن عمرو 16-مفضل بن قیس 17-عبدالله بن (عج)لان 18-ابراهیم بن مهزم 19-ابوبکر حضرمی 20-ابان بن تغلب 21-حمران بن اعین و..ضمنا ابوحنیفه رئیس حنفی ها و شافعی و مالک رؤسای شافعی ها و مالکی ها در نزد آن حضرت درس خوانده اند.

امام موسی کاظم (ع)

تولد:

تولدش در هفتم صفر سال صد و بیست و هشت هجری در مدینه بدنیا آمد. مادرش، حمیده و پدرش امام صادق (ع) بوده است. در بیست سالگی به مقام امامت رسید و سی و پنج سال مقام امامت را به عهده داشت. عاقبت در سن پنجاه و پنج سالگی و در سال 183 بدست هارون الرشید به شهادت رسید. مرقد شریفش در شهرستان کاظمین عراق است.

وقتی حمیده رفتار غیر عادی نوزادش را در هنگام تولد برای امام صادق (ع) بیان کرد. امام فرمود: آری این نشانه هر پیامبر و وصی پیامبر است که هنگام ولادت سر بسوی آسمان بلند می کند به گونه ای که دیگران از شنیدن آن ناتوانند، بر یگانگی پروردگار جهان شهادت دهند. آن گاه خداوند منان همه دانش را یکجا به او عطا می کند و او را سزاوار دیدار فرشته «روح» که اعظم از جبرئیل است، گرداند. «مبلغان ج 33 ص 48»

عبادت امام کاظم (ع)

یکی از اصحاب روایت می کند که:

امام کاظم (ع) داخل مسجد پیامبر شد و به سجده رفت و از اول شب پیوسته می فرمود: «عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ» یعنی گناه بنده ات بزرگ ولی بخشش تو زیبا تر است.

و این ذکر را مکرر تا صبح می فرمود.

عبدالله قزوینی گوید: روزی نزد فضل بن ربیع «زندانبان امام کاظم» که بالای پشت بام بود رفتم. بمن گفت: بیا از این روزنه نگاه کن بین چه می بینی؟

نگاه کردم و گفتم: گویا پارچه ای روی زمین افتاده است.

گفت بیشتر دقت کن!

دوباره نگاه کردم و گفتم: گویا شخصی در حال سجده است!

گفت: او را می شناسی؟

گفتم: نه گفت: این مولایت موسی بن جعفر است. از زمانیکه او را زیر نظر دارم برنامه شبانه روزی او را این گونه دیدم که:

بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید در حال دعا است. بعد به سجده می رود و تا ظهر در سجده است. موقع ظهر بدون گرفتن وضو مشغول نماز میشود و من می فهمم که بخواب نرفته بوده است. بعد از نماز ظهر و عصر، دوباره بسجده می رود که تا مغرب طول می کشد. بعد از خواندن نماز مغرب و عشاء، افطار کرده و به سجده کوتاهی می رود. سپس مقدار کمی می خوابد و بعد بلند شده وضو می گیرد و تا صبح مشغول عبادت می شود.

کیسه های هدیه امام کاظم (ع) از بس زیاد بود، مثل زدن بود. امام شهباز نبیل را از غذا و پول پر می کردند و بطور ناشناس برای فقیران می بردند.

آن امام در مدت عمرشان هزار برده آزاد نمودند.

در روز عید نوروزی بود که منصور دستور داد امام کاظم (ع) در کاخ او بنشیند و مردم و مسئولین برای تبریک نزد امام بروند.

هر که می آمد هدیه ای هم می آورد. پیرمردی آمد و گفت: من چیزی ندارم که هدیه بدهم. ولی جدم در مصیبت جدشما چند بیت سروده است که آنها را تقدیم می کنم. سپس ایاتی را خواند. امام فرمود: هدیه تورا قبول کردم. بنشین! خدا بتو برکت بدهد. سپس امام درباره هدایایی که آورده بودند از خلیفه کسب تکلیف کردند و منصور هم آنها را به امام واگذار کرد.

امام همه آن هدایا را به پیرمرد بخشیدند. «منتهی الامال ج 2 ص 340»

هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم (ع) سر راه حضرت را می گرفت و به اهلیت (ع) اهانتها می نمود و هرگاه اصحاب امام می خواستند به او آسیبی برسانند، امام مانع می شد و اذیت کردن او را ممنوع کرده بود.

روزی امام آدرس آن شخص را پرسیدند و سوار بر الاغ به مزرعه او رفتند. او وقتی دید که امام بطرف او می آید صدا زد که من راضی نیستم در زمینهایم راه بروید ولی امام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی نموده و پرسیدند که چه کاشته ای و چقدر می خواهی برداشت کنی و از این سؤالات از او پرسیدند.

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول به او دادند. او با این برخورد امام، منقلب شد و گفت: اگر قبلاً بمن می گفتند که بدترین آدم کیست؟ شما را معرفی می کردم. ولی اکنون اگر از من پرسند که بهترین شخص کیست؟ شما را معرفی می نمایم. «منتهی الامال ج 2»

مرگ زندانبان

زمانیکه امام موسی کاظم (ع) در زندان هارون بودند، دونفر از علمای سنی که از شاگردان ابوحنیفه بودند بنامهای ابویوسف و محمد بن الحسن به زندان رفته و قصد داشتند که به زعم خود با مباحثاتی امام را به مذهب خود متمایل کنند!

وقتی خدمت امام رسیدند، زندانبان حضرت به امام گفت: نوبت من تمام شده و من می‌روم و فردا می‌آیم. اگر کاری داری بگوئی وقتی فردا می‌آیم، برای شما انجام دهم؟

امام فرمود: کاری ندارم!

وقتی زندانبان رفت، امام به آن دو عالم سنی فرمود: از این مرد ت (عج) بنمی‌کنید که امشب خواهد مُرد، آنوقت می‌گوید اگر کاری دارید بگوئید فردا برای شما انجام دهم؟

آندو باهم گفتند: ما آمده بودیم تا از او مسائل واجب و مستحب را پرسیم ولی او از غیب خبر می‌دهد!

پس با امام خدا حافظی کرده و از زندان بیرون آمدند و برای اینکه صحت حرف امام را بفهمند شخصی را مأمور کردند تا به در خانه زندانبان رفته و برای آنان خبر بیاورد.

آن شخص بدر خانه زندانبان رفت و آنجا نشست. وقتی شب از نیمه گذشت، ناگاه از خانه اش صدای گریه و فریاد شنیده شد. در خانه را زد و پرسید که چه شده است؟ گفتند: صاحبخانه بدون اینکه مریضی قبلی داشته باشد، سگته کرده است و از دنیا رفته است!

او جریان را به آن دو عالم سنی خبر داد. آنان مجدداً نزد امام رفته و گفتند این علم را از کجا یاد گرفته‌اید؟

امام فرمود: این دانش از آن علومی است که رسول خدا (ص) به علی مرتضی (ع) یاد داده است و از علومی نیست که کسی باشد. «حدیقه الشیعه»

شطیطة نیشابوری

شیعیان نیشابور شخصی بنام محمد بن علی را انتخاب کرده و امانتهایی شامل سه هزار سکه طلا و پنجاه هزار سکه نقره و مقداری پارچه و دفتری مُهر و موم شده شامل هفتاد سؤال که در هر ورقی یک سؤال نوشته شده بود به او دادند تا به امام بعد از امام صادق (ع) که در آن زمان هنوز مشخص نبود، بدهد. و جواب سؤالات را بگیرد.

همچنین زنی بنام شطیطه یک درهم و یک ژاکت به محمد بن علی داد تا به امام برساند. و گفت: این را به امام بده اگر چه کم است زیرا از فرستادن حق اگر چه کم باشد نباید حیا کرد!

محمد بن علی با جریاناتی خود را به امام کاظم (ع) رساند. و امام جواب سؤالات را بدون اینکه مهر و موم آنها باز شود، دادند. اما اموال را قبول نکردند، و فرمودند: درهم شطیطه و ژاکت او را بیاور! وقتی آورد، امام آنها را برداشت و فرمود: خدا از حق حیا نمی کند اگر چه کم باشد. ای ابو جعفر! سلام مرا به شطیطه برسان و این کیسه را که چهل درهم در آنست به او بده و بگو که من قسمتی از کفنه‌ای خودم را که پنبه‌اش از روستای خودمان، قریه صیدا که قریه فاطمه زهرا (س) است و خواهرم حکیمه آنرا رفته است است برای تو فرستادم و بدان که از زمان وصول اینها، نوزده روز دیگر زنده هستی. شانزده درهم را خرج خودت کن و بقیه را بعنوان صدقه و کارهای لازم دیگر قرار بده! و من برای خواندن نماز بر بدن تومی آیم.

سپس امام فرمود: ای ابو جعفر! اگر مرا بر بالین شطیطه دیدی بکسی اطلاع نده! که برایش بهتر است و این اموال را به صاحبانشان برگردان...

محمد بن علی بعد از این ملاقات به نیشابور برگشت و دید اشخاصی که امام اموال آنان را بلر گردانده همه پیرو عبدالله افطح برادر امام کاظم (ع) شده اند و فقط شطیطه بر صراط حق مانده است.

او سلام امام را به شطیطه ابلاغ کرد و کیسه پول و کفن اهدائی امام را به او داد.

همانطور که امام خبر داده بود، شطیطه نوزده روز بعد از دنیا رفت و امام بر بالین او حاضر شد و بر او نماز خواند و به محمد بن علی فرمود: سلام مرا به یاران برسان و بگو: من و هر کسی که امام است باید بر جنازه‌های شما در هر شهری که باشید، حاضر شویم. پس از خدا در کارهایتان پرهیزید! «منتهی الامال ج 2 ص 197»

فرزندان:

سی و شش فرزند برای حضرت ذکر کرده اند از جمله: 1- امام رضا (ع) 2- حضرت فاطمه معصومه (ع) 3- احمد بن موسی معروف به شاه چراغ 4- محمد بن موسی معروف به سبز قبا در دزفول 5- ابراهیم در بغداد 6- عباس در بغداد 7- قاسم در حله 8- اسماعیل در مصر 9- حمزه در شهر ری و به روایتی در قم 10- عبدالله 11- عبیدالله 12- اسحاق در مدینه 13- زید در سامراء و...

شاگردان:

1- ابن ابی عمیر

او در سال 217 در گذشت، محضر سه امام. (امام کاظم و امام رضا و امام جواد را - که بر همه شان درود خدا باد -) درک کرد، و جزو دانشمندان مشهور و بزرگان یاران ائمه اطهار (ع) بود، و روایات بسیاری پیرامون مسائل مختلف از وی به یادگار مانده است. مقام شامخ او زبانزد شیعه و سنی و مورد اطمینان این هر دو دسته بود، جاحظ که یکی از دانشمندان اهل تسنن است در باره ی او می نویسد: ابن ابی عمیر در همه چیز یگانه ی زمان بود. 'منتهی المقال ص 254 چاپ سنگی

فضل بن شاذان می گوید: برخی به حکومت وقت اطلاع دادند ابن ابی عمیر نام عموم شیعیان عراق را می داند، حکومت از او خواست که نام آنان را بگوید، او امتناع کرد، او را برهنه کردند و میان دو درخت خرما آویختند و صد تازیانه به او زدند، و نیز صد هزار درهم ضرر مالی به او رساندند. ^۱رجال کشی ص 591

ابن بکیر می گوید: ابن ابی عمیر زندانی شد، و در حبس ناراحتی فراوانی به او رسید، و نیز هر چه ثروت داشت از او گرفتند ⁽⁶¹⁾ و گویا در خلال همین زندانی شدن‌ها و گرفتاری‌ها بود که کتابهای حدیث او از بین رفت.

شیخ مفید می نویسد: ابن ابی عمیر هفده سال در زندان بود و اموالش از بین رفت، شخصی ده هزار درهم به او بدهکار بود، چون فهمید که ابن ابی عمیر ثروت خود را از دست داده است، خانه‌ی خود را فروخت و ده هزار درهم ابن ابی عمیر را نزد او برد.

ابن ابی عمیر گفت: این پول را از کجا آوردی؟ ارث به تو رسیده یا گنجی یافته‌یی؟

—خانه‌ام را فروختم!

—امام صادق به من فرموده است: خانه‌ی مسکونی مورد لزوم از استثناءهای وام و قرض است، از اینرو با اینکه به این پولها حتی به یک درهمش نیاز دارم، قبول نمی کنم. اختصاص شیخ مفید چاپ تهران ص 86

2- صفوان بن مهران

صفوان از مردان پاک و موثق بود که بزرگان علما به روایات او اهمیت می دهند، در اخلاق و رفتار به مقامی رسیده بود که مورد تایید امام واقع شد. چنانکه پیشتر اشاره کردیم، همینکه از امام شنید به ستمکاران نباید کمک کرد، از هر گونه کمک به آنان خود داری و ورزید و شترانی را که به کرایه به هارون می سپرد، فروخت تا مجبور نباشد از این راه به ستمگر کمک کرده باشد. ^۱رجال کشی ص 441-4

3- صفوان بن یحیی

وی از بزرگان اصحاب امام کاظم (ع) بود. شیخ طوسی می نویسد: صفوان نزد اهل حدیث موثق ترین مردم زمان و پارسا ترین آنان به شمار می رفت. فهرست شیخ طوسی. ص 109 چاپ نجف 1380

صفوان، امام هشتم (ع) را نیز درک کرد و نزد آن حضرت مقام و منزلتی عالی داشت ⁽⁶⁵⁾ امام جواد علیه السلام نیز صفوان را به نیکی یاد می کرد و می فرمود: خدا از او - به رضایتی که من از او دارم - راضی باشد، هیچگاه با من و پدرم مخالفت نورزید. رجال کشی ص 502

امام کاظم علیه السلام می فرمود: ضرر دو گرگ درنده که با هم به جان گله‌ی گوسفند بی چوپانی بیفتند بیش از زیان حب ریاست نسبت به دین شخص مسلمان نیست، و فرمود اما این صفوان ریاست طلب نیست. ^۱رجال کشی ص 503

4- علی بن یقطین

وی در سال 124 هجری قمری در کوفه به دنیا آمد⁽⁶⁸⁾ پدرش شیعه بود، و برای امام صادق (ع) لیه السلام از اموال خود می‌فرستاد، مروان او را تعقیب کرد، وی فراری شد و همسر و دو پسرش علی و عبد الله به مدینه رفتند. هنگامی که دولت اموی از هم پاشید و حکومت عباسی تشکیل شد، یقطین ظاهر شد و با همسر و دو فرزندش به کوفه برگشت. ^(فهرست شیخ طوسی ص 117)

علی بن یقطین با عباسیها کاملاً ارتباط برقرار کرد، و برخی از پستهای مهم دولتی نصیبش شد، و در آن موقع پناهگاه شیعیان و کمک کار آنان بود، و ناراحتی‌های آنان را برطرف می‌کرد.

هارون الرشید، علی بن یقطین را به وزارت خویش برگزید، علی بن یقطین به امام کاظم (ع) عرض کرد نظر شما در باره‌ی شرکت در کارهای اینان چیست؟

فرمود: اگر ناگزیری، از اموال شیعه پرهیز کن.

راوی این حدیث می‌گوید: علی بن یقطین به من گفت که اموال را از شیعه در ظاهر جمع آوری می‌کنم، ولی در پنهان به آنان باز می‌گردانم. ^(کافی ج 5 ص 110)

یکبار به امام کاظم (ع) نوشت: حوصله‌ام از کارهای سلطان تنگ شده است، خدا مرا فدایت گرداند، اگر اجازه‌دهی از این کار کناره می‌گیرم.

امام در پاسخ او نوشت: اجازه نمی‌دهم از کارت کناره گیری کنی، از خدا پرهیز! ^(قرب الاسناد ص 126 چاپ سنگی)

و نیز یکبار به او فرمود: به یک کار متعهد شو، من سه چیز را برای تو تعهد می‌کنم: اینکه قتل با شمشیر و فقر و زندان به تو نرسد. علی بن یقطین گفت:

کاری که من باید متعهد شوم چیست؟

فرمود: اینکه هر گاه یکی از دوستان ما نزد تو بیاید او را اکرام کنی ^(رجال کشی ص 433)

عبد الله بن یحیی کاهلی می‌گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام بودم که علی بن یقطین به سوی آن حضرت می‌آمد، امام رو به یارانش کرد فرمود:

هر کس دوست دارد شخصی از اصحاب رسول خدا (ص) ببیند به این که به سوی ما می‌آید نگاه کند. یکی از حاضران گفت پس او اهل بهشت است؟ امام فرمود:

گواهی می‌دهم که او از اهل بهشت است ^(رجال کشی ص 433)

علی بن یقطین در انجام فرمان امام علیه السلام به هیچ وجه سهل انگاری نداشت، هر چه آن گرامی دستور می‌داد انجام می‌داد، گر چه راز آن دستور را نداند:

یکبار، هارون الرشید لباسهایی به رسم هدیه به علی بن یقطین داد که در میان آنها جبه‌یی شاهانه بود، آن لباسها و آن جبه را به اضافی اموال دیگر برای امام کاظم علیه السلام فرستاد. امام همه‌ی اموال، جز آن جبه را پذیرفت، و به علی بن یقطین نوشت این لباس را نگهدار و از دست مده که بزودی به این لباس احتیاج خواهی داشت.

علی بن یقطین متوجه نشد که چرا حضرت آن لباس را پس داده‌اند، ولی آن را نگهداشت، چند روزی گذشت، علی بن یقطین از غلامی که محرم او بود بر آشفته شد و او را بیرون کرد، غلام که از علاقه‌ی علی بن یقطین به امام کاظم، و فرستادن اموال برای او اطلاع داشت پیش هارون رفت و آنچه می‌دانست گفت. هارون خشمگین شد و گفت رسیدگی می‌کنم، اگر اینطور که تو می‌گویی، همانگونه باشد، او را خواهم کشت. و همان لحظه علی بن یقطین را احضار کرد و پرسید آن جبه را که به تو دادم چه کردی؟

گفت: آن را معطر کرده در جای مخصوصی حفظ کرده‌ام...

-هم اکنون آن را بیاور!

علی بن یقطین یکی از خدمتکارهای خود را فرستاد، لباس را آورد و جلو هارون گذاشت، هارون که لباس را دید آرام یافت، و به علی بن یقطین گفت: لباس را به جای خود برگردان و خودت هم به سلامت باز گرد، پس از این سعایت هیچ کس را در مورد تو نمی‌پذیرم، و دستور داد آن غلام را هزار ضربه شلاق بزنند. و او هنوز پانصد ضربه شلاق بیشتر نخورده بود که جان سپرد^(۱) ارشاد مفید ص 275

علی بن یقطین به سال 182 هجری قمری، زمانی که حضرت موسی بن جعفر در زندان بود در گذشت⁽⁷⁵⁾. و کتابهایی داشته است که نام برخی از آنها را شیخ مفید و شیخ صدوق یاد کرده‌اند^(۲) فهرست شیخ طوسی ص 117

5- مؤمن طاق

محمد بن علی بن نعمان، کنیه اش ابو جعفر و لقب او مؤمن طاق، از اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السلام بود، و نزد امام صادق (ع) منزلتی عظیم داشت، و آن گرامی او را در ردیف بزرگان اصحاب خویش یاد نموده است^(۳) رجال کشی ص 135 و 239 و 240

مؤمن طاق این یارایی را داشت که با هر مخالفی بحث کند و بر او غالب گردد.

امام صادق (ع) لیه السلام برخی از یاران خود را به خاطر عدم توانایی و استعدادشان از بحث‌های کلامی باز داشت، ولی به مؤمن طاق ورود به این مباحث را توصیه می‌فرمود.

امام صادق در شان او به خالد فرمود: صاحب طاق با مردم به بحث می‌پردازد و همچون باز شکاری بر شکار فرود می‌آید و تو اگر بالت را بچینند هرگز پرواز نمی‌کنی^(۴) رجال کشی ص 186

وقتی امام صادق (ع) رحلت کرد، ابو حنیفه به مؤمن طاق به طعنه گفت امام تو در گذشت، مؤمن طاق بی درنگ گفت: ولی امام تو تا «روز وقت معلوم» مهلت داده شده است^۱ (رجال کشی ص ۱۸۷}. یعنی امام تو شیطان است که خدا در قرآن در باره ی او فرموده: «فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» سوره ی حجر آیه ی ۳۸

هشام بن حکم

وی در بحث و مناظره و علم کلام نبوغ، و در این فن بر دیگران برتری داشت. ابن ندیم می نویسد هشام از متکلمین شیعه و از کسانی بود که بحث در باره ی امامت را می شکافت، او در علم کلام ماهر و حاضر جواب بود^۲ فهرست ابن ندیم ص ۲۶۳ چاپ مصر

هشام کتابهای بسیار نوشت، و با علمای ادیان و مذاهب مباحثه های جالبی انجام داد:

یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید به هشام گفت: آیا ممکن است حق در دو جهت مخالف قرار بگیرد؟

هشام گفت نه. یحیی گفت مگر چنین نیست که وقتی دو نفر با هم اختلاف دارند و بحث می کنند یا هر دو بر حقند یا هر دو باطل و یا یکی بر حق دیگری باطل است؟ هشام گفت، آری، خالی از این سه صورت نیست ولی صورت اول امکان ندارد، ممکن نیست هر دو بر حق باشند.

یحیی گفت اگر قبول داری چنانچه دو نفر در حکمی از احکام دین با هم نزاع و اختلاف داشته باشند ممکن نیست هر دو بر حق باشند، پس علی و عباس که نزد ابو بکر رفتند و در باره ی میراث رسول اکرم (ص) با هم نزاع کردند. کدام بر حق بودند؟

گفت: هیچکدام بر خطا نرفتند و داستان آنها نظیر هم دارد: در قرآن مجید، در قصه ی داود (ع) آمده است که دو فرشته با هم نزاع داشتند و نزد داود (ع) آمدند که نزاع آنها را حل کند، از آن دو فرشته کدام بر حق بودند؟

یحیی گفت: هر دو بر حق بودند و با هم اختلاف نداشتند، و نزاع آنان صوری بود، و می خواستند با این صحنه داود را متوجه کار وی سازند^۳

هشام گفت نزاع علی (ع) و عباس هم همینطور بود و آنها با هم اختلاف و نزاعی نداشتند. و تنها برای آگاه کردن ابو بکر از اشتباهی که کرده بود، این کار را کردند و خواستند به ابو بکر بفهمانند اینکه می گویی کسی از پیامبر ارث نمی برد دروغ می گویی و ما وارث اویم.

یحیی متحیر شد و قدرت پاسخ نداشت، و هارون الرشید هم هشام را مورد تحسین قرار داد^۴ الفصول المختارة سید مرتضی، ص ۲۶ چاپ نجف (با اختصار)

یونس بن یعقوب می گوید: گروهی از اصحاب امام صادق (ع) از جمله حمران بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم و طیار و هشام بن حکم نزد آن بزرگوار بودند و هشام جوان بود، امام (ع) به هشام گفت آیا خبر نمی دهی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال کردی؟

هشام گفت از شما شرم می کنم و در خدمت شما زبانم کار نمی کند!

امام فرمود: وقتی به شما دستوری می‌دهیم انجام دهید!

هشام گفت: شنیده بودم که عمرو بن عبید در مسجد بصره می‌نشیند و برای مردم صحبت می‌کند و این بر من گران بود. روز جمعه وارد بصره شدم و به مسجد رفتم دیدم عمرو بن عبید در مسجد نشسته است و مردم دور او را گرفته‌اند و از او مطالبی سؤال می‌کنند. جمعیت را شکافتم و نزدیک او نشستم و گفتم ای دانشمند، من غریبم، اجازه بده سؤالی را مطرح کنم! اجازه داد. گفتم آیا چشم داری؟ گفت ای پسرک این چه سؤالی است؟ گفتم سؤال من همینگونه خواهد بود. گفت: پیرس گر چه سؤال احمقانه است.

دو باره پرسیدم: چشم داری؟

-آری.

-به وسیله‌ی آن چه می‌بینی؟

-رنگها و شکلها را.

-آیا بینی داری؟

-آری.

-با آن چه می‌کنی؟

-بوها را استشمام می‌کنم.

-دهان داری؟

-آری.

-با آن چه می‌کنی؟

-طعم غذاها را می‌چشم

-آیا (مغز و مرکز احساس) هم داری؟

-دارم.

-با آن چه می‌کنی؟

-با آن هر چه بر جوارح من وارد شود، تمیز و تشخیص می‌دهم.

-آیا این جوارح، تو را از این مرکز احساس بی نیاز نمی کنند؟

-نه!

-چطور؟ در صورتیکه همه ی اعضا و جوارح تو صحیح و سالم هستند!

-هر گاه این جوارح در چیزی شک کنند به (مغز و مرکز احساس) رجوع می کنند تا شک آنان بر طرف و یقین حاصل شود.

-پس خدا (مغز و مرکز احساس) را برای زدودن شک این جوارح قرار داده است؟

-آری.

-پس حتما به (مغز و مرکز احساس) نیاز داریم؟

-آری.

هشام می گوید گفتم: خداوند جوارح تو را بدون امامی که درست را از نادرست تشخیص دهد وا نگذاشته است، اما همه ی این خلق را در حیرت و شک و اختلاف بدون امامی که در هنگام اختلاف و شک به او رجوع کنند وا گذاشته است!!

عمرو بن عبید ساکت شد و چیزی نگفت سپس به من رو کرد... و پرسید:

اهل کجائی؟ گفتم: اهل کوفه.

گفت: تو هشام هستی. و مرا پیش خود برد و در جای خود نشانید و دیگر صحبتی نکرد تا من برخاستم.

امام صادق (ع) لیه السلام تبسم کرد و فرمود: چه کسی به تو این استدلال را یاد داد؟

هشام گفت: ای پسر رسول خدا (ص)، همینطور بر زبانم جاری شد.

امام فرمود: ای هشام! به خدا سوگند این استدلال در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است. رجال کشی ص 271-273- اصول کافی ج 1 ص 196

امام رضا(ع)

تولد:

تولد حضرت در یازدهم ذیقعدہ سال صد و چهل و هشت در مدینہ بودہ است. مادرش نجمہ و پدرش موسی بن جعفر(ع) می باشد. نامش علی والقابش، رضا، صابر، رضی و وفیّ بوده و کنیہ اش ابولحسن چهارم می باشد. در سن سی و چهار سالگی بہ امامت رسید و بعد از بیست و یک سال امامت، در سن پنجاہ و پنج سالگی در آخر ماہ صفر سال 203 ہجری بدست مأمون بشہادت رسید.

امام صادق(ع) چندین بار بہ فرزندش امام کاظم(ع) گفتہ بود کہ: عالم آل محمد در صلب توسست. ای کاش او را درک می کردم. او ہمنام امیر المؤمنین علی(ع) است.

بہ امام جواد(ع) گفتند کہ چرا بہ پدرتان رضا گویند؟ فرمود: زیرا همانطور کہ دوستان و یاورانش از او راضی بودند، دشمنانش نیز از او راضی بودند.

عبادت امام رضا(ع)

امام بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید، مشغول ذکر می شد. سپس تازمانیکہ خورشید بالا می آمد، بہ سجده می رفت.

در منزل امام، زنی مأمور بود تا زنہارا برای نماز شب بیدار نماید.

امام ہر سہ روز یک قرآن ختم می کرد و می فرمود اگر بخواہم می توانم در کمتر از سہ روز ہم ختم نمایم ولی من هیچ آیہ ای را نمی خوانم الا اینکه دربارہ آن فکر می کنم کہ برای چہ نازل شدہ و در چہ محلی فرو فرستادہ شدہ است.

اکثر شہارا احیاء می داشت و ہر شب نماز جعفر طیار را می خواند. و اکثر روزها روزہ بود.

در بستر کہ دراز می کشید صدای قرائت قرآن حضرت بگوش می رسید.

وقتی در تلاوت قرآن بہ آیہ ای می رسید کہ در آن ذکر بہشت یا جہنم شدہ بود، گریہ می کرد و از خدا بہشت را می طلبید و از جہنم بہ خدا پناہ می برد.

وقتی یک عبا به دعبل خزاعی هدیه داد، فرمود:

در این عبا هزار شب، شبی هزار رکعت نماز خوانده‌ام و در این عبا هزار ختم قرآن کرده‌ام.

بعد از نماز ظهر سر به سجده گذاشته صدبار می‌فرمود «شکراً لله» و بعد از نماز عصر سر به سجده گذاشته صدبار می‌فرمود «حمداً لله»

«هرگاه برای امام رضا(ع) سفره می‌انداختند، امام ابتدا ظرف غذایی برای فقرا می‌فرستادند و می‌فرمودند: «فلاقتحم العقبه» یعنی کسانی از قیامت نجات می‌یابند که برده آزاد کنند یا به یتیم اکرام نمایند. «متهی الامال ج 2 ص 463»

شخصی از خراسان، خدمت امام رضا(ع) عرض کرد که من در شهرم وضع مالی خوبی دارم ولی در اینجا پولم را گم کرده‌ام. شما بمن قرض بدهید تا من وقتی به شهرم رسیدم، از طرف شما آنرا صدقه بدهم؟

امام داخل اطاق خصوصی شان رفتند و سپس در حالیکه در دستشان کیسه بود و آنرا از لای در اطاق بیرون آورده بودند، فرمودند: آن مرد خراسانی کجاست؟ او گفت: اینجا هستم. امام آن مبلغ را به او دادند و فرمودند لازم نیست از طرف ما صدقه بدهی.

وقتی خراسانی رفت، امام آمدند و نشستند. یک نفر سؤال کرد که چرا پول را از لای در به او دادید و صورت خود را از او پوشاندید؟ فرمود: بخاطر اینکه مبادا حالت خواری و کوچکی را در او ببینم. «متهی الامال ج 2 ص 466»

امام رضا(ع) در روز عرفه، تمام دارائی خود را بخشیدند. وزیر مأمون گفت: این گونه بخشش غرامت است! امام فرمود: خیر بلکه غنیمت است. و هرگز چیزی را که بوسیله آن بدنبال پاداش و ثواب و کرامت هستی، ضرر نشمار! «ستارگان درخشان ج 10 ص 19»

یاسر خادم امام رضا(ع) می‌گوید که:

هر وقت امام رضا(ع) سر سفره می‌نشست، همه خدمتکاران را بر سر سفره جمع می‌کرد. خواه کوچک و خواه بزرگ حتی آن کسیکه سرپرستی حیوانات را به عهده داشت یا آن کسیکه حجامت می‌نمود نیز سر سفره حضرت بود.

امام بما فرموده بود که:

اگر مشغول غذا خوردن بودید بلند شوید حتی اگر من بالای سر شما ایستاده باشم. لذا اگر امام کسی را صدا می‌زد و می‌گفتند دارد غذایی خورد، امام می‌فرمود: پس بگذارید غذایش تمام شود. «ستارگان درخشان ج 10 ص 35»

«روایت شده که شخصی مهمان امام رضا(ع) شد. در اینحال شعله چراغ کم شد. مهمان دست دراز کرد تا شعله را درست کند، اما حضرت مانع شد و فرمود: ما اهل بیتی هستیم که نمی گذاریم مهمان کار کند.»

«یونس بن بکر می گوید: امام رضا(ع) به من فرمود: چرا رنگت زرد شده است؟ گفتم: کسالتی عارضم گشته است. فرمود: گوشت بخور! منم گوشت خوردم. پس از یک هفته، حضرت مرا به همان حال سابق دید. فرمود: مگر نگفتم گوشت بخور؟ عرضه داشتم. من از آنروزی که شما امر فرمودید، چیزی جز گوشت نخوردم! فرمود: چگونه خوردی؟ گفتم: بصورت پخته! فرمود: کباب کن و بخور! - منم چنین کردم. - بعد از یک هفته امام بدنبال من فرستاد. من خدمت آقا رفتم، درحالیکه خون بصورتم دویده بود! حضرت وقتی مرا دید، فرمود: خوب شدی.»

«عده ای به امام رضا(ع) گفتند که: مردم از اینکه می بینند شما لباسهای خوب و گرانبه بر تن می کنید، ناراحتند!

امام فرمود: یوسف پیامبر از نسل پیامبران بود در حالیکه لباس دیبا بتن می کرد و از پوشش زربفت استفاده می نمود و در مجالس آل فرعون می نشست و اینها به مقام او خدشای وارد نکرد. لباس گرانبه در صورتی مذموم است که خرج ضروری تری در پیش باشد و آنچه بر امام لازم است، عدالت در حکم و راستگویی در سخن می باشد.

خداوند چیزهایی را حلال نموده که کم و زیاد نمی شوند و چیزهایی را حرام نموده که آنها هم کم و زیاد نمی شوند!»

همه چیز را می دانست!

ابراهیم بن عباس می گوید:

هرگز ندیدم که از امام رضا(ع) سؤالی بکنند و امام جوابش را ندانند. و ندیدم کسی از او نسبت به حوادث گذشته تا حال داناتر باشد!

و مأمون خلیفه هر سؤالی از امام می کرد، امام جواب می داد.

پاسخ امام (ع) به چند پرسش

پرسیدند: خدا چگونه و کجاست؟

امام فرمود: اساسا این تصویری غلط است، زیرا خداوند مکان را آفرید و خود مکان نداشت، و چگونگی ها را خلق کرد و خود از چگونگی (و ترکیب) برکنار بود، پس خدا با چگونگی و مکان شناخته نمی شود، و به حس در نمی آید، و به چیزی قیاس و تشبیه نمی گردد.

-چه زمانی خدا بوجود آمده است؟

امام-بگو چه زمانی نبوده تا بگویم چه وقت بوجود آمده است.

-چه دلیلی بر حدوث جهان (یعنی اینکه جهان قبلا نبوده و مخلوق است) وجود دارد؟

امام-نبودی سپس بوجود آمدی،و خود می دانی که خود را نیافریده یی و کسی که مانند توست نیز ترا بوجود نیاورده است.

-ممکن است خدا را برای ما توصیف کنید؟

امام-آنکه خدا را با قیاس توصیف کند همیشه در اشتباه و گمراهی است و آنچه می گوید ناپسند است،من خدا را به آنچه خود تعریف و توصیف فرموده است تعریف می کنم بدون آنکه از او رؤیتی یا صورتی در ذهن داشته باشم:«لا یدرک بالحواس»خدا با حواس آفریدگان درک نمی شود،«و لا یقاس بالناس»به مردم قیاس نمی شود،«معروف بغیر تشبیه»بدون تشبیه شناخته می شود،در عین علو مقام به همه نزدیک است،بدون آنکه بتوان همانندی برای او معرفی کرد،به مخلوقات خود مثال زده نمی شود،«و لا یجور فی قضیته»در حکم و قضاوت خود بر کسی ستم نمی کند...به آیات و نشانه ها شناخته می گردد. مسند الامام الرضا (ع) ج 1 ص 10-47

-آیا ممکن است زمین بدون حجت و امام بماند؟

امام-اگر یک چشم بر هم زدن زمین از حجت خدا وامام خالی بماند همه ی زمینیان را فرو خواهد برد.

-ممکن است در باره ی فرج (امام عصر (عج)) توضیح بدهید؟

امام-آیا نمی دانی که انتظار فرج جزو فرج است؟

-نه نمی دانم مگر به من بیاموزی!

امام-آری،انتظار فرج از فرج است.¹ مسند الامام الرضا (ع) ج 1 ص 227

-ایمان و اسلام چیست؟

امام-حضرت باقر العلوم فرمودند:ایمان مرتبه یی بالاتر از اسلام،و تقوی مرتبه یی برتر از ایمان و یقین مرتبه یی برتر از تقوی است،و چیزی کمتر از یقین میان مردم تقسیم نشده است. مسند الامام الرضا ج 1 ص 258

-یقین چیست؟

امام-توکل به خدای متعال و تسلیم در برابر اراده و خواست او،و رضایت به قضای الهی،و واگذاری امور خویش به خدا (و از او مصلحت خواستن) (77)

-عج(ب) (خود بینی و خود پسندی) که عمل را از بین می برد چیست؟

امام- (عج) ب در جاتی دارد، از جمله آنکه کار زشت در نظر بنده جلوه می کند و آن را نیکو می پندارد و از آن خشنود می شود و گمان می کند کار خوبی انجام داده است، و از جمله آنکه بنده به خدای خود ایمان می آورد آنگاه بر خدامنت می گذارد، در حالیکه منت گذاشتن حق خداست. (78)

- آیا حضرت ابراهیم که گفت: «و لکن لیطمئن قلبی» در دل خود تردیدی داشت؟

امام- نه ابراهیم یقین داشت، و منظورش این بود که خدا بر یقین او بیافزاید. (79)

- چرا مردم از امیر مؤمنان علی علیه السلام دوری کردند و به غیر او روی آوردند با آنکه سابقه فضايل آن حضرت و مقام و منزلت او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم معلوم و آشکار بود؟

امام- چون امیر مؤمنان (ع) از پدران و برادران و عموها و دایی ها و بستگان آنان که با خدا و رسول (ص) او در جنگ و ستیز بودند تعداد بسیاری کشته بود، و این باعث دشمنی و کینه ی آنان شد، و دوست نداشتند امیر مؤمنان (ع) ولی و رهبر آنان گردد و نسبت به غیر آن حضرت این احساس و دشمنی را نداشتند، زیرا غیر او در پیشگاه پیامبر (ص) و جهاد با دشمن مقام امیر مؤمنان را دارا نبود بهمین جهت مردم از امیر مؤمنان دور شدند و به غیر او رو آوردند. (80)

چرا امام رضاع و لیعهدی مامون جنایتکار را قبول کرد؟ زیرا مامون امام را تهدید به قتل کرد و تحت فشار قرار داد در حالی که امام هنوز ماموریتش را کامل انجام نداده بود. از طرفی امام شرط کردند که در هیچ عزل و نصبی شرکت نکنند. مامون جشن بزرگی گرفت که همه سران مملکت حضور داشتند و از امام خواستند سخنرانی کند. امام فرمودند: ان لنا حقا بولایه امرکم ولکم علینا من الحق...

ما بر شما حق رهبری داریم و شما هم بر ما این حق را دارید که شما را اداره نماییم. هرگاه شما حق ما را دادید بر ما لازم می شود که بوظیفه خود عمل کنیم. والسلام. نه تشکر از مامون و نه حرف دیگری زدند

بعد از ولایتعهدی بعضی از افراد تندرو به حضرت اعتراض کردند چرا قبول کردی؟ امام فرمود یوسف که پیامبر بود و فرعون کافر. یوسف خودش درخواست کرد که به او مسئولیت بدهند ولی من وصی پیامبر هستم و مامون مسلمان فاسق و او مرا مجبور کرده که بپذیرم.

اصحاب:

دهها نفر در مکتب امام رضا(ع) به شاگردی پرداخته اند که شیخ طوسی در رجال خود نام 117 نفر از یاران حضرت را ذکر کرده است. از جمله احمد بن ابی نصر بزنطی، احمد بن محمد بن عیسی اشعری، ادريس بن عیسی اشعری، عبدالله بن جندب بجلی، حسن بن علی و شاء، محمد بن فضیل کوفی، اباصلت هروی، زکریا بن آدم که به امام عرض کرد می خواهیم از قم به جایی دیگر مهاجرت کنیم. امام فرمود: این کار را نکن. زیرا به برکت تو از مردم قم بلا دفع می شود. چنانکه به برکت پدرم موسی بن جعفر(ع) بلا از بغداد دفع می گردد. و باز آمده است که علی بن مسیب به امام رضا(ع) عرض کرد: راه من از شما بسیار دور است. و من نمی توانم هر وقت لازم شد، خدمت شما برسم. از چه کسی علم دین را فرا بگیرم؟ فرمود: از زکریا بن آدم قمی که در امور دین و دنیا مورد اعتماد است. و باز روایت شده که سالی امام رضا(ع) به مکه مشرف شد و این زکریا بن آدم در محمل حضرت، هم ردیف و مصاحب آن حضرت بود. «مشاهیر دانشمندان اسلام ج 4 ص 101»

امام جواد(ع)

تولد:

آن امام در روز دهم رجب سال صدونود و پنج هجری در مدینه متولد شد. مادرش خیزران یا سبیکه یا ریحانه و پدرش امام رضا(ع) بوده است. در هفت سالگی به مقام امامت رسید و هیجده سال مقام امامت را به عهده داشت. و شهادتش در بیست و پنج سالگی در سی ذیقعد سال 220 در سامراء بوده است. مرقد شریفش در کاظمین می باشد..

نام مبارکش محمد والقباش جواد، تقی، آیه العظمی و... بوده و به او ابن الرضا هم می گفته اند. کنیه اش اباجعفر بوده است.

وقتی امام جواد(ع) متولد شد، امام رضا(ع) فرمود: مانند این کودک در مبارکی، تاکنون متولد نشده است.

علی بن اسباط می گوید: وقتی خدمت امام جواد(ع) رفتیم و اندام کم سن و سال او را برانداز کردم، ناگاه حضرت فرمود: همانطور که خداوند، بعضی از پیامبران را در سنین کم، حجت خود قرار داد، امام را هم همینطور قرار می دهد. قرآن می فرماید: «وآتیناه الحکم صبیاً» ما به عیسی در کودکی حکمت دادیم. و باز می فرماید: «لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» یعنی زمانیکه او بزرگ شد و به چهل سالگی رسید... که نشان می دهد جایز است در کودکی حکیم باشد و جایز است در چهل سالگی باشد.

پرسیدن سی هزار سؤال

کلینی و دیگران نوشته اند که وقتی امام جواد(ع) در هفت یا نه سالگی به امامت رسید، برای آزمایش امامت حضرت، سی هزار سؤال از او در روزهای متوالی پرسیدند و امام به همه آنان جواب کافی و شافی دادند. «متهی الامال ج 2 ص 575»

«روزی امام جواد(ع) در ابتدای امامت خود، به مسجد مدینه رفت و بر بالاترین پله آن نشست و فرمود: من محمد بن علی الرضا هستم. من جواد هستم. من عالم به نسب های مردم در پشت پدرانشان هستم. من اسرار و ظواهر شما را می دانم. من به آنچه بسوی آن می روید، عالم هستم. علمی که قبل از خلقت خلق بوده و بعد از فناء آسمانها و زمین ها بوده است... سپس دست بر دهان خود گذاشت و فرمود: ای محمد! همانطور که پدرانت سکوت اختیار کردند، تو هم ساکت باش..»

امام هادی (ع)

تولد:

تولد این امام در پانزدهم ذی حجه سال دویست و چهاردهم هجری در شهر مدینه بوده است. مادرش سوسن یا سمانه بوده و پدرش امام جواد (ع) است. نام آن بزرگوار، علی والقباش نقی، طیب، امین، هادی، ناصح، فتاح، مرتضی، فقیه، عالم و متوکل بوده و کنیه اش ابوالحسن است. به حضرت ابن الرضا هم می گفته اند. در سن شش سالگی به مقام امامت رسید و سی و سه سال مقام امامت را به عهده داشت و در سال دویست و پنجاه و چهار در سن چهل سالگی بدست معتمد عباسی که برادر معتز خلیفه بود، بشهادت رسید. مرقدش ریفش در سامراء است.

مکارم اخلاق

«روزی شخصی نزد امام هادی (ع) رفت و اظهار نمود که بدهی زیادی دارم و درخواست کمک کرد.

امام به او فرمود: من کاری را می خواهم که تو انجام دهی و تو را قسم می دهم که امتناع نکنی!

گفت: امتناع نخواهم کرد.

امام کاغذی نوشتند مبنی بر اینکه این شخص مبلغی از امام طلبکار است. سپس به او گفتند وقتی عده ای از مردم نزد من هستند، این کاغذ را بیاور و طلب خودت را از من بخواه!

او این کار را کرد و خلیفه هم بوسیله جاسوسانش خبردار شد و کیسه ای پول برای امام فرستاد و امام هم آن را به او داد. «ستارگان درخشان ج 12 ص 35»

محمد بن علی بن ابراهیم گوید: من و پدرم برای گرفتن کمک مالی نزد حضرت رفتیم. پدرم می گفت: ای کاش امام پانصد درهم بمن بدهد تا بادویست درهم لباس بخرم و دویست درهم به طلبکارها بدهم و صد درهم برای سایر مخارج داشته باشم. منم در دل خود گفتم ای کاش امام بمن سیصد درهم بدهد تا با صد درهم الاغی بخرم و با صد درهم لباس تهیه کنم و بقیه را برای سایر مخارج بگذارم.

ما خدمت امام مشرف شدیم و سپس با امام خدا حافظی کردیم و موقع خارج شدن از خانه امام، خدمتکار حضرت دو کیسه پول آورد و یکی را به پدرم داد و گفت: پانصد درهم در آنست که دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای طلبکارها و صد درهم برای خودت! و کیسه ای هم بمن داد و گفت: صد درهم برای خرید الاغ و صد درهم برای لباس و صد درهم برای سایر مخارج! «ستارگان درخشان ج 13 ص 18»

«وقتی متوکل دستور داد امام هادی(ع) را به مجلس شراب او بیاورند و به امام ابتدا اصرار بر خوردن شراب نمود و چون امتناع امام را دید تکلیف بر شعر گفتن نمود، امام اشعاری را خواندند که وضع مجلس را عوض کرد و اشک به چشمان نحس متوکل آمد و دستور داد امام را با احترام برگردانند. آیات امام بشرح زیر است:

باتوا على قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل

واستنزلوا بعد عزٍ من معاقلهم واسكنوا حُفراً يا بُس ما نُزلوا

ناداهم صارخٌ من بعد دفنهم اين الاساور والتيجان والحلل

اين الوجوه اللتي كانت منعمة من دونها تضرب الاستار والكلل

فافصح القبر عنهم حين سائلهم تلك الوجوه عليها الدود تتقل

قد طال ما اكلوا دهداً و قد شربوا واصبحوا اليوم من بعد الاكل قد اُكلوا»

ستمگران در قله های برفراز کوه با نگهبانانی نیرومند بسر می بردند. ولی با آمدن مرک این کوه ها سودی برای آنان نداشت.

بعد از عزتی که داشتند باغ مردنشان، به سوراخهایی افتادند چه بد فرو آمدنی بود؟

وقتی آنها را داخل قبر گذاشتند، صدائی آمد که : کجاست آن تخت ها و تاج ها و لباسها؟

کجا هستند آن صورتهایی که غرق در نعمت بودند. و همیشه زیر پرده ها و پشه بندها قرار داشتند؟

ناگاه قبر با زبان فصیح از طرف این مرده ها جواب داد: کرمها بر این صورتهای می غلطند!

یک عمر طولانی خوردند و آشامیدند. حالا خودشان توسط کرمها خورده می شوند.»

فرزندان:

1- امام حسن عسکری(ع) 2- حسین 3- سید محمد که مقام بسیار والائی دارد و مرقدش در نزدیکی سامراء است. 4- جعفر معروف به جعفر کذاب که ادعای امامت بعد از امام عسکری را داشت.

وقتی جعفر متولد شد، دیدند امام هادی(ع) ناراحت است. علن راپرسیدند. فرمود: عده ای بدست این پسر از راه حق منحرف می شوند.

شاگردان:

1- حسین بن سعید اهوازی که بوسیله او افرادی مانند علی بن مهزیار و اسحاق بن ابراهیم و علی بن ریان شیعه شدند. 2- خیران خادم که از خادمان و یاران امام رضا(ع) و امام جواد(ع) و امام هادی(ع) بوده است.

3- ابو هاشم جعفری که بسیاری از روایات امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) بوسیله او نقل شده است. 4-
عبدالعظیم حسنی که با چهار واسطه به امام حسن مجتبی (ع) می رسد. 5- علی بن جعفر که وقتی متوکل دچار
مریضی شد، دستور داد تا زندانیان علوی بخصوص جعفر را آزاد کردند و بعد از آن بهبود یافت. 6- این
سکیت اهوازی که به دو پسر متوکل درس می داد و شیعه بودن خود را پنهان داشته بود. اما روزی متوکل از
او پرسید که پسران من افضلند یا حسن و حسین؟ ابن سکیت گفت: من قبر غلام علی را از پسران تو برتر می
دانم! متوکل دستور داد تا زبان او را از پشت سر درآوردند و او را بشهادت رساندند.

امام عسکری (ع)

تولد:

ولادت آن بزرگوار در روز سال دویست و سی و دو هجری در شهر مدینه بوده است. مادرش خدیث و پدرش امام هادی (ع) بوده است. نامش حسن والقابش زکی، عسکری، خالص، سراج و هادی بوده و به آن حضرت ابن الرضا نیز می گفته اند. کنیه حضرت ابامحمد بوده است. در سن بیست و دو سالگی به مقام امامت رسید و بعد از شش سال امامت، در سن بیست و هشت سالگی در سال 260 بدست معتمد عباسی بشهادت رسید. مرقد شریفش در سامراء است.

ابوهاشم جعفری گوید:

با امام حسن عسکری (ع) بصورت سواره جائی می رفتیم. من در دل با خود می گفتم: موقع پرداخت قرضهایم رسیده و من پولی برای پرداخت ندارم و نمی دانم چکنم؟

ناگاه امام برگشت و فرمود: خدا اداء می کند. سپس همانطور که سواره بود خم شد و با تازیانه خطی روی زمین کشید و فرمود: پیاده شو و بردار! من پیاده شدم و دیدم تکه ای طلا است. آنرا برداشتم و سوار شدم. و با خود گفتم: قرضم جور شد ولی ای کاش برای خرج زمستانم هم پولی داشتم!

ناگاه دوباره امام برگشت و فرمود: خدا ادا می کند و مانند گذشته دوباره خم شد و خطی کشید و فرمود: پیاده شو و بردار! من پیاده شدم و قطعه طلا را برداشتم.

نقل شده که:

دو نفر از بدترین افراد را نگهبان امام عسکری کردند ولی بعد از مدتی هر دو نماز خوان و روزه گیر شدند. وقتی از آنها سؤال شد که چرا اینگونه شدید؟ گفتم چه بگوئیم درباره آقائی که روزها روزه است و شبها تا به صبح عبادت می کند و با کسی حرف نمی زند و هرگاه بما نگاه می کرد بدنمان می لرزید و حالی بما دست می داد که نمی توانستیم خودمان را کنترل کنیم.

توبه سید!

شخصی از سادات قم بنام حسین بطور علنی شراب می خورد و مست می کرد. او روزی بدرخانه احمد بن اسحاق قمی نماینده امام عسکری (ع) رفت ولی وی اجازه ورود را به او نداد. حسین هم با ناراحتی به خانه اش برگشت.

بعد از مدتی احمد بن اسحاق به سامراء رفت ولی وقتی به درخانه امام عسکری (ع) رفت، امام اجازه ورود به او ندادند. احمد ناراحت شد و به گریه کردن و التماس نمودن افتاد تا اینکه امام به او اجازه دادند.

وقتی خدمت امام رسید، عرض کرد: یابن رسول الله! چرا با اینکه از شیعیان شما هستیم، اجازه ورود بمن نمی‌دادید؟

امام فرمود: زیرا تو پسر عموی ما را به خانه ات راه ندادی! احمد به گریه افتاد و گفت: من به این علت او را راه ندادم تا از شرابخواری توبه کند!

امام فرمود:

راست می‌گوئی ولی در عین حال چاره‌ای نیست جز اینکه سادات را در هر حال احترام نمائی و آنان را تحقیر نمائی و به آنان توهین نکنی! و الا دچار ضرر و خسارت خواهی شد زیرا آنان بمامتسب هستند.

احمد بعد از مدتی به قم برگشت. عده‌ای از بزرگان قم برای زیارت وی به خانه‌اش آمدند. حسین هم جزء آنان بود. همینکه چشم احمد به حسین افتاد، از جای خود بلند شد و او را احترام کرد و در کنار خود در بالای مجلس نشاند! حسین که ت(عج)ب کرده بود، علت این احترام فوق العاده را پرسید. احمد ماجرای خود را با امام تعریف کرد. وقتی حسین این ماجرا را شنید، از اعمال زشت خود پشیمان شد و توبه کرد و به خانه خود رفت و آنچه شراب داشت دور ریخت و لوازم شرابسازی را از بین برد و از مردان با تقوا و اهل عبادت گشت بطوریکه همیشه در حال اعتکاف در مسجد بود تا اینکه از دنیا رفت و در کنار قبر فاطمه معصومه (ع) دفن گردید. «ستارگان درخشان ج 123 ص 28»

سفر امام عسکری به گرگان

جعفر بن شریف گرگانی می‌گوید که:

سالی در راه سفر حج در سامراء به خدمت امام عسکری (ع) رسیدم. و مقداری از اموالی را که شیعیان برای حضرت داده بودند به امام دادم و گفتم: شیعیان شمادر گرگان سلام رساندند.

امام فرمود: مگر بعد از اعمال حج به گرگان بر نمی‌گردی؟

گفتم: چرا. برمی‌گردم. فرمود: از امروز تا صد و هفتاد روز دیگر تو به گرگان می‌رسی. که روز جمعه سوم ربیع الثانی در اول روز وارد شهر می‌شوی. وقتی به گرگان رفتی، به مردم اعلام کن تا در خانه تو جمع شوند. زیرا در آخر آنروز من به گرگان خواهیم آمد.

سپس امام برایم دعا کردند.

من همان تاریخی که امام فرموده بود، وارد گرگان شدم و به مردم خبر دادم که امروز امام بمنزل من می‌آیند. لذا آماده‌باش و مسائل و مشکلات خود را در نظر بگیرند.

بعد از نماز ظهر و عصر، همگی شیعیان در خانه من جمع شده بودند که بدون اینکه متوجه بشویم، امام عسکری (ع) بر ما وارد شد و بر ما سلام کرد. ما از امام استقبال نمودیم و دست مبارکش را بوسیدیم.

امام فرمود: من به جعفر بن شریف وعده داده بودم که در آخر امروز نزد شما بیایم. لذا نماز ظهر وعصر را در سامراء خواندم و نزد شما آمدم تا باشما تجدید عهد نمایم. اکنون که نزد شما هستم، سؤالات و حاجات خود را بمن بگوئید.

اولین نفری که حاجت خود را گفت، نضر بن جابر بود که عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پسرم چند ماه است که نابینا شده است. از خدا بخواهید تا چشمانش را به او برگرداند.

امام فرمود: او را نزد من بیاور!

او را خدمت امام آوردند و امام دست شریف را خود را بر چشمانش گذاشت که ناگاه بینا شد. سپس یک به یک مردم حاجتهای خود را می پرسیدند و امام حاجات آنها را بر آورده می کرد و در حق همگی دعا نمود و در همان روز مراجعت فرمود. «منتهی الامال ج 2 ص 399»

علم امام به حوادث آینده

1- «ابو هاشم داود بن قاسم جعفری» می گوید: ما چند نفر در زندان بودیم

که «امام عسکری» و برادرش «جعفر» را وارد زندان کردند. برای عرض ادب و

خدمت، به سوی حضرت شتافتیم و گرد ایشان جمع شدیم. در زندان، مردی

«جمحی» (خ ل: (عج) می) بود و ادعا می کرد که از علویان است. امام متوجه

حضور وی شد و گفت: اگر در جمع شما فردی که از شما نیست نمی بود، می گفتم

کی آزاد می شوید. آنگاه به مرد «جمحی» اشاره کرد که بیرون رود، و او بیرون

رفت. سپس فرمود: این مرد از شما نیست، از او بر حذر باشید، او گزارشی از آنچه

گفته اید برای خلیفه تهیه کرده که هم اکنون در میان لباسهای اوست. یکی از

حاضران او تفتیش کرد و گزارش را که در لای لباس پنهان کرده بود، کشف کرد،

مطالب مهم و خطرناکی درباره ما نوشته بود.(23)

این حادثه نشان می‌دهد که حتی در زندان هم برای کنترل امام و شیعیان،

مأمور مخفی گماشته بودند.

یکی از یاران امام بنام «احمد بن اسحاق» می‌گوید: به حضور امام رسیدم و از

او درخواست کردم که چیزی بنویسد و من خط او بینم تا اگر نامه‌ای از او رسید،

خطش را بشناسم (و دشمن نتواند بنام امام نامه جعل کند) امام فرمود: خط من،

گاهی با قلم باریک و گاهی با قلم پهن است، اگر چنین تفاوتی مشاهده کردی

نگران نباش... (24)

3 - یکی از یاران امام می‌گوید: ما گروهی بودیم که وارد سامرا شدیم و

مترصد روزی بودیم که امام از منزل خارج شود تا بتوانیم او را در کوچه و

خیابان بینیم. در این هنگام نامه‌ای به این مضمون از طرف امام به ما رسید: هیچ

کدام بر من سلام نکنید، هیچ کس از شما به سوی من اشاره نکند، زیرا برای شما

خطر جانی دارد! (25)

4 - «عبدالعزیز بلخی» می‌گوید: روزی در خیابان متاهی به بازار گوسفند

فروشها نشسته بودم. ناگهان امام حسن عسکری را دیدم که به سوی دروازه شهر

حرکت می‌کرد. در دلم گفتم: خوب است فریاد کنم که: مردم! این حجت خدا

است، او را بشناسید. ولی با خود گفتم در این صورت مرا می‌کشند! امام وقتی به

کنار من رسید و من به او نگریستم، انگشت سبابه را بر دهان گذاشت و اشاره کرد

که سکوت! من بسرعت پیش رفتم و بوسه بر پاهای او زدم. فرمود: مواظب باش،

اگر فاش کنی، هلاک می‌شوی! شب آن روز به حضور امام رسیدم. فرمود: باید

رازداری کنی و گرنه کشته می‌شوید، خود را به خطر نیندازید. (26)

(23 ابن صباغ مالکی، الفصول المهم، ط قدیم، ص 304 - شبلنجی، نور الأبصار، قاهره، مکتب

المشهد الحسینی، ص 166 - علی بن عیسی الأربلی، کشف الغم، تبریز، مکتب بنی هاشمی،

1381 ه. ق، ج 3، ص 222 - طبرسی، أعلام الوری، ط 3، دار الکتب الاسلامی، ص 373 -

ابن شهر اشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج 4، ص 437.

(24 ابن شهر اشوب، همان کتاب، ج 4، ص 433.

(25 مجلسی، بحار الأنوار، ط 2، تهران، المكتب الإسلامي، 1395 هـ! ق، ج 50، ص 269.

(26 مسعودی، اثبات الوصی، الطبع الرابع، نجف، المكتب الحیدری، ص 243.

فرزندان:

تنها فرزند امام حسن عسکری، حضرت مهدی (ع) می باشد.

یاران:

از جمله اصحاب معروف آن حضرت، 1- احمد بن اسحاق قمی است که مسجدی بدستور آن حضرت و بنام آن حضرت در قم درست کرد و مرقدش در سرپل ذهاب است 2- اسماعیل بن علی بن اسحاق نوبختی. 3- عثمان بن سعید که پس از شهادت امام، نایب خاص امام عصر (ع) شد.

امام عصر (عج)

تولد:

تولد حضرت در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری در سامراء بوده است. مادرش نرگس خاتون و پدرش امام عسکری (ع) می باشد.

امام عسکری (ع) چند روز پیش از وفات، بین دوستان خود در مجلسی که چهل تن از یاران وفادارش حضور داشتند و از جمله آنان محمد بن عثمان و معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب... بودند به بزرگترین اعلان و افشاگری درباره ولادت فرزندش اقدام کرد و به آنان چنین گفت: «او بعد از من صاحب شما و خلیفه شماست. او قائمی است که گردنها در انتظار، به سوی او کشیده شده است. پس وقتی زمین از ستم و ناروائی پر شد، خروج میکند و زمین را از قسط و عدل سرشار میسازد.»⁽⁷⁾

نام حضرت محمد است ولی در کتاب «فرهنگ مهدی (ع) آمده که در کتب مختلف نامهای مختلفی برای حضرت وجود دارد از جمله: فرخنده «در کتاب اشعیای نبی»، ایستاده «در کتاب شکمونی»، بنده یزدان «در کتاب ایستاع»، بهرام «در کتاب مجوس»، پرویز به معنای پیروز و مظفر «در کتاب برزین آزر فارسیاب»، حاشر «در صحف ابراهیم (ع)»، سروش ایزد «در کتاب زمزم زردشت»

القاب

آن حضرت بشروح زیر است: فجر، قائم، مهدی، هادی، امیر الامراء، بقیة الانبیاء، جابر، حامد، حجة، حق، حمد، خجسته، خداشناس، خسرو «سلطان عظیم الشان» ، خلیل، دابة الارض، داعی، سناء «روشنائی»، سید، صاحب، صراط، ضیاء، عالم، عدل، عصر، غوث، غیب، فتح، اما کنیه های حضرت: ابوتراب، ابو جعفر، اباصالح، ابو عبدالله و ابو محمد.

امامت

در سن پنج سالگی به مقام امامت رسید و از همان موقع غیبت صغری که 74 سال طول کشید آغاز شد و در این مدت بوسیله نایبان خاصش به ترتیب، عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سمري با مردم در ارتباط بود.

پس از رحلت علی بن محمد سمري در سال 329 غیبت کبری آغاز شد که در این مدت نایبان عام امام عصر (ع) که فقهاء و مجتهدین شیعه هستند، رهبری مردم را در دست دارند. که امام در سخنی آنها را نمایندگان خود معرفی نمود.

آیات در شأن امام عصر(ع)

- 1- یومئذ یفرح المؤمنون «امام صادق(ع): در موقع قیام قائم(ع)، اهل ایمان از یاری خدا خوشحال می شوند.
- 2- واسبغ علیکم نعمه ظاهراً وباطناً یعنی خدا نعمتهای ظاهری و باطنی خود را بر شما روزی کرد. «امام کاظم(ع): نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غایب است که از دیدگان مردم مخفی است و گنجهای زمین در هنگام ظهورش آشکار می شود و هر چیز دوری برایش نزدیک می گردد.
- 3- والنهار اذا تجلی ' لیل 2 «امام باقر(ع): مراد از روز، قائم ما اهل بیت است که هرگاه ظهور کند، بردولت باطل پیروز می شود.
- 4- سیروا فیها لیالی وایاماً آمین سبأ 16 «امام صادق(ع): مراد امام زمان است که در زمان او همه راهها ایمن است.
- 5- فمهلّ الکافرین امهلهم رؤیداً طارق 18 «علی بن ابراهیم در تفسیر آن گفته است که: در زمان قیام قائم، او از جباران و طاغوتها انتقام می گیرد.
- 6- یددی الله لنوره من یشاء نور 35 «علی(ع): او قائم ما اهل بیت است.
- 7- والفجر «امام صادق(ع): فجر لقب قائم ما است.
- 8- جاء الحق وزهق الباطل
- 9- لیظهره علی الدین کلّه ولو کره المشرکون
- 10- بقیة الله خیر لکم
- 11- ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم الائمة ونجعلهم الوارثین
- 12- امن یجیب المضط اذا دعاه ویکشف السوء

قائم(ع) از مافی الضمیر مطلع است؟

خداوند در معراج به پیامبر اسلام فرمود:

بوسیله قائم شما، زمین خود را با تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید ذات اقدس خود، آباد کنم و از وجود دشمنان پاک نمایم و به دوستانم واگذارم.

با ظهور او، سخنان بی دینان را از کجروی راست کرده و تعالیم خود را بلند گردانم و شهرها و بندگانم را از علم خود مطلع نمایم و گنجه‌ها و اندوخته‌ها را آشکار کرده، و مهدی را به اسرار و مافی الضمیر هر شخصی مطلع گردانم و او را بانروی فرشتگانم یاری کنم تا فرمان مرا اجرا نماید و دینم را رواج دهد.

او ولیّ به حق من و مهدی حقیقی بندگان من است. «آیا بیاد امام زمان هستید؟ ص 101»

علم مهدی (ع)

امام صادق (ع) فرمود:

وقتی مهدی (ع) ظهور می کند، به دیوار کعبه تکیه می دهد و می فرماید: هر کس بدیدن آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و موسی و اسماعیل و یوشع و شمعون، آرزومند است، به جمال من نگاه کند که علم و حلم و کمال همه آنها در من است. و هر که آرزوی دیدن محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید به کربلا و دیگر امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد پرسد که علم همه در نزد من است. و آنچه ایشان مصلحت ندیده و خبر نداده اند، من خبر می دهم و همه مردم را آگاه می سازم.

و می فرماید:

ای مسلمانان! هر که می خواهد از کتابهای آسمانی و صحیفه های پیامبران آگاه شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شیث و ابراهیم و نوح و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود به لغت و زبان هر ملتی کند بطوریکه علماء و بزرگان آن مذهب و دین، اعتراف کنند که بدون کم و زیاد یک حرف، است. یک این کتب را خواند و جهانیان را متوجه خود ساخته به شگفتی اندازد. سپس قرآن را قرائت کند و مسلمین را بر خود بلرزاند و عالمیان را در پیشگاه خود، خاضع و خاشع و مرعوب سازد. «آیا بیاد امام زمان هستید؟ ص 123»

بخشش حضرت

مسرور طبّاح می گوید:

با تنگدستی (عج) بیی رو به رو شدم به همین جهت، نامه ای به حسن بن راشد نوشتم و جریان حال خود را بازگو نمودم، آنگاه به خانه او رفتم، تا نامه را به او برسانم، ولی وی در خانه نبود. نا امید باز گشتم و به طرف شهر برای ملاقات با ابی جعفر، عثمان بن سعید - اولین نایب خاص امام زمان (علیه السلام) - رفتم. وقتی به دروازه شهر رسیدم، مردی در کنار من قرار گرفت به گونه ای که چهره او را نمی دیدم. دست مرا گرفت و کیسه سفیدی را با احتیاط به من داد. وقتی به کیسه نگاه کردم دیدم روی آن نوشته: دوازده دینار مسرور طبّاح! {خرائج ج 2 ص 697}

تنگدستی من؛ و عنایت مولا!

ابوسوره می گوید:

روز عرفه برای زیارت قبر ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) خارج شدم. وقتی اعمال روز عرفه به پایان رسید هنگام عشا مشغول خواندن نماز شدم و شروع به خواندن سوره حمد نمودم. همزمان با من جوانی - که کنار من بود و قبل از نماز او را دیده بودم - با چهره ای زیبا که لباسی تابستانی بر تن داشت شروع به اقامه نماز و خواندن سوره حمد نمود. درست یادم نیست که من، پیش از او یا پس از او نمازم را به اتمام رساندم.

صبح هنگام همگی از کربلا خارج شدیم. وقتی به کنار رود فرات رسیدیم آن جوان به من گفت: تو قصد کوفه داری، برو!

من از مسیر فرات رفتم و او از راه خشکی، وقتی از او جدا شدم، پشیمان شدم فوراً بازگشتم و به دنبال او به راه افتادم. تا مرا دید گفت: بیا.

چون به پای دیورا قلعه «مسناء» رسیدیم، خوابیدیم. وقتی بیدار شدیم، همچون پرنده ای بالای خندق کوفه بودیم!

او به من فرمود: تو تنگدست و عیالواری برو پیش ابوطاهر زراری، وقتی به خانه او رسیدی در حالی که دستانش آلوده به خون قربانی است، از خانه خارج خواهد شد. به او بگو: جوانی با این نشانی ها گفت: کیسه ای که در آن بیست سکه طلا است و آن را یکی از برادرانت آورده است بیاور، آن را بگیر.

وقتی نزد ابو طاهر ابن زراری رفتم، همانطور که آن جوان فرموده بود ماجرا را برای او گفتم.

ابوطاهر گفت: الحمدلله، و او را شناخت. آنگاه داخل خانه شد و آن کیسه پول را برایم آورد. من نیز آن را گرفته و بازگشتم!¹¹
[27]

سوراخ کردن زبان

شیخ شمس الدین محمد بن قارون گوید:

به حاکم حله بنام مرجان الصغیر گزارش دادند که یکی از شیعیان بنام ابوراجح به خلفاء اهانت می نماید! حاکم دستور داد تا او را آوردند و چند نفر بقصد کشت او را زدند و آنقدر به صورتش زدند که دندانهای جلو او افتاد.. سپس زبانش را بیرون آورده بر آن حلقه آهنی زدند و بینی او را سوراخ کرده و ریسمانی از مو در آن وارد کرده و به طنابی بستند و بدستور حاکم در کوچه های شهر گرداند. تماشاچیان هم از هر طرف او را می زدند بطوریکه بر روی زمین افتاد و مرگ را پیش روی خود دید. بعد از آن حاکم دستور داد تا کار او را تمام کنند ولی چند نفر واسطه شده و گفتند: او پیرمردی ساخورده است و آنچه بر سرش آمده او را از پای در خواهد آورد. او را رها کن که خود می میرد و خونسش را برگردن نگیرد!

1 [27]- غیبة شیخ طوسی، ص 299 و 300، التوقیعات الواردة؛ بحار الانوار، ج 51، ص 318 و 319.

حاکم هم از کشتش صرف نظر کرد. بستگان ابوراجح آمدند و او را در حالیکه صورت و زبانش باد کرده بود و کسی تردید نداشت که همان شب خواهد مرد، به منزلش بردند.

برخلاف انتظار، فردای آن شب که مردم برای اطلاع از وضع او بیدارش رفتند، دیدند که در حال صحت و سلامت نماز می خواند. دندانهایش مثل اول شده و جراحتهایش خوب شده و اثری از آنها باقی نمانده و پارگی صورتش رفع گردیده است.

مردم ت (عج) ب کرده و ماجرایش را پرسیدند. گفت:

من مرگم را دیدم. زبان سخن گفتن هم نداشتم تا از خداوند متعال حاجتی بخواهم. لذا در دل دعا کردم و به مولا و آقایم صاحب الزمان (ع) توسل جستیم. چون شب فرا رسید، ناگاه دیدم که خانه ام پر نور شد و یکدفعه دیدم که مولایم امام زمان (ع) دست مبارکش را بر صورتم کشید و به من فرمود: از خانه خارج شو و برای طلب روزی برای زن و بچه ات کار کن که خدا بتو سلامتی داد.

منهم به این وضعی که می بینید شدم.

شمس الدین گوید: بخدا قسم! قبل از این ماجرا ابوراجح خیلی ضعیف و کم بنیه و زشت و کوتاه ریش بود و من به حمای که او در آن بود، می رفتم ولی بعد از این جریان وقتی او را دیدم متوجه شدم که نیرویش زیاد شده و قامتش راست گردیده و ریشش بلند و صورتش سرخ شده و انگار به سن بیست سالگی برگشته و پیوسته در همین حالت بود تا اینکه وفات یافت. «مکیال المکارم»

صفین و سربریده

از یحیی بن اربلی نقل شده که:

روزی در خدمت پدرم بودم. دیدم که مردی کنارش نشسته و چرت می زند. در این حال عمامه اش افتاد و جای زخم بزرگی که در سرش بود، ظاهر شد. پدرم از او پرسید: این زخم از کجاست؟ گفت: این زخم را در جنگ صفین برداشتم. به او گفتند: تو کجا و صفین کجا؟

جواب داد: روزی با مردی از غزه به مصر می رفتیم. در بین راه صحبت به جنگ صفین افتاد. همسفر من گفت: اگر من در جنگ صفین بودم، شمشیرم را از خون علی (ع) و یارانش سیراب می کردم! من هم گفتم: اگر من هم در جنگ صفین بودم، شمشیرم را از خون معاویه ملعون سیراب می کردم. صحبت ما به جنگ منتهی شد و به هم به جنگ وزد و خورد پرداختیم. یکوقت متوجه شدم که زخمی بر من زد و من از هوش رفتم. ناگاه دیدم شخصی مرا با گوشه نیزه اش بیدار می نماید. چون چشم گشودم، مردی را دیدم که از اسب پائین آمد و دستش را روی زخم سرم کشید که فوراً بهبود یافت.

آنگاه گفت: همینجا بمان! و بعد از اندکی ناپدید شد. سپس در حالیکه سر بریده همسفر من را در دست داشت با چهار پایان او برگشت و فرمود: این سر دشمن توست. تو یاری ما برخاستی و ما هم تورا یاری کردیم. چنانکه خداوند هر که او را یاری کند، پیروز کند.

پرسیدم: شما کیستید؟

فرمود: من صاحب الامر هستم.

سپس فرمود: از این به بعد هر که پرسید: این زخم چه بوده؟ بگو ضربتی است که در صفین برداشته‌ام. «مهدی موعود»

بیانات ائمه (ع) و دیگران درباره حضرت مهدی (عج)

پیامبر در غدیر درباره حضرت مهدی فرمود: الا ان خاتم الائمة منا المهدی. الا انه الظاهر علی الدین. الا انه المنتقم من الظالمین. الا انه الفاتح الحصون وهادمها. الا انه قاتل کل قبیله من اهل الشریک. الا انه المدرک بکل ثار لاولیاء الله. الا انه وارث کل علم والمحیط به. الا انه الباقي حجه ولا حجه بعده. الا انه ولی الله فی ارضه وحکمه فی خلقه وامینه فی سرّه وعلانیته.

نجم الدین جعفر بن زهدری می گوید: به بیماری فلج مبتلا شدم، پس از مرگ پدرم، مادر بزرگ پدریم کمر همت به علاج من بست، او با تمام توان به معالجه من پرداخت، ولی اثری نبخشید. به او گفتند: از پزشکان بغداد کمک بگیر. او از پزشکان بغداد دعوت به عمل آورد، و آنها مدتی طولانی در حله مرا تحت معالجه قرار دادند اما سودی نبخشید. تا این که به او گفتند: او را به قبه شریف منسوب به امام زمان (علیه السلام) در حله ببر تا شفا یابد. شبی همراه مادر بزرگم به زیر گنبد شریف حضرت (علیه السلام) مشرف شده و در آنجا بیتوته کرده بودم، ناگاه به دیدار حضرت موفق شدم. حضرت رو به من کرد و فرمود: برخیز! عرض کردم: آقا جان! یک سال است که نمی توانم از جا برخیزم. فرمود: برخیز! به اذن خدا. و مرا برای برخاستن یاری نمودند. هنگامی که مردم از شفای من مطلع شدند چنان برای ملاقاتم هجوم آوردند که چیزی نمانده بود که کشته

شوم. آنها تمام لباس هایم را به عنوان تبرک تکه پاره کردند، و بر من لباس دیگری پوشانیدند،
آنگاه به خانه باز گشتم، و لباس خود را عوض کرده و لباس آن ها را برایشان فرستادم

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: (يُفَرِّجُ اللَّهُ بِالْمَهْدِيِّ عَنِ الْأُمَّةِ، يَمْلَأُ قُلُوبَ الْعِبَادِ
عِبَادَةً وَ يَسَعُهُمْ عَذْلَهُ، بِهِ يَمْحَقُ اللَّهُ الْكَذِبَ وَ يُذْهِبُ الزَّمَانَ الْكَلْبَ، وَيُخْرِجُ ذُلَّ الرِّقِّ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ)

« خداوند به وسیله مهدی (علیه السلام) از امت رفع گرفتاری می کند، دل های بندگان را با
عبادت و اطاعت پر می سازد و عدالتش همه را فرا می گیرد. خداوند به وسیله او دروغ و
دروغگویی را نابود می نماید، روح درندگی و ستیزه جویی را از بین می برد و ذلت
بردگی را از گردن آنها بر می دارد.»

ابو جحیفه، حرث بن عبدالله همدانی و حرث بن شرب، می گویند: روزی در خدمت حضرت
علی (علیه السلام) بودیم. حضرت رو به فرزند خود امام حسن (علیه السلام) نموده و فرمود: مرحبا
ای پسر پیغمبر! در این حال، فرزند دیگر امام یعنی حسین (علیه السلام) وارد شد. حضرت علی (علیه
السلام) به او فرمود: پدر و مادرم قربانت شود ای پدر فرزند بهترین کنیزان! عرض کردیم: یا
امیر المؤمنین! چرا به امام حسن (علیه السلام) آن طور و به امام حسین (علیه السلام) این گونه خطاب
کردید؟ فرزند بهترین کنیزان کیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: او گم شده ای است که از کسان و
وطن دور و مهجور، و نامش (محمد) است، و فرزند حسن بن علی بن محمد بن موسی بن
جعفر بن محمد بن علی بن حسین (علیهم السلام) می باشد.

در این هنگام، حضرت دست مبارک را بر روی سر امام حسین (علیه السلام) نهاد و فرمود: همین

حسین

ابوعبدالله بن سوره قُمی می گوید: «سُرور» مرد عابد و زاهدی بود، و هیچ گاه صدایش را بلند نمی کرد. روزی او را در اهواز دیدم، می گفت: من لال بودم و نمی توانستم حرف بزنم، پدر و عمویم مرا در سیزده - یا چهارده - سالگی به خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بردند و از او خواستند که از حضرت (علیه السلام) بخواهد که خداوند زبان مرا باز کند.

شیخ گفت: برای این کار، شما مأمورید که به کربلا بروید. من به همراه پدر و عمویم به کربلا رفتیم، پس از غسل به زیارت امام حسین (علیه السلام) شتافتیم، در حین زیارت پدر و عمویم مرا صدا زدند: ای سُرور!

من با زبان فصیح گفتم: «بله». آنها گفتند: تو سخن می گویی؟ و من پاسخ دادم: آری!

یامبرفرمود: مردمی از شرق قیام کنند و زمینه را برای حکومت حضرت مهدی آماده نمایند.

امام صادق (ع) فرمودند حضرت مهدی (عج) یارانش را به شهرها فرستاده و دستور می دهد که نسبت به مردم با عدالت و خوبی برخورد کنند و به آنها مسئولیت داده و به آنها دستور می دهد که شهرها را آباد کنند

از امامان ع درباره حضرت مهدی (عج) روایت شده که مراد از والفجر، امام مهدی است و آیه
، جاء الحق وزهق الباطل و آیه، لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون درباره مهدی آل محمد
است.

امام صادق (ع) فرمود نوروز روزی است که ما منتظر ظهور فرج قائم آل محمد هستیم و نوروز از
روزهای ما می باشد.

امام صادق فرمود هر که می خواهد از یاران مهدی باشد باید در انتظار ظهور باشد و تقوا پیشه کند
و اخلاق خوب داشته باشد. چنین کسی منتظر است پس تلاش کنید و آماده باشید آنوقت مبارک
است بر شما ای یاران مورد رحمت الهی.

امام عسکری فرمود- «به خدا قسم! مهدی (ع) غیبتی می کند که کسی از مهلکه نجات نمی یابد، جز
آنان که خداوند آنها را در عقیده به امامت، ثابت قدم داشته و موفق نموده است که دعا می کنند
خداوند زودتر او را ظاهر کند»- ای احمد بن اسحاق! غیبت مهدی (ع) شاهکار الهی و سری از اسرار
خدا و غیبی از غیبهای پروردگار است.»

».

امام صادق (ع): هر که در حال انتظار مهدی بمیرد مانند این است که حضرت رایاری کرده. بلکه مانند کسی است که با آن حضرت شمشیرزده است بلکه مانند کسی است که در رکاب رسول خدا شهید شده است.

پیامبر فرمود علامت ظهور آنست که سه ندا در ماه رجب بلند می شودندای اول می گوید الا لعنه الله علی لظالمین. لعنت خدا بر ستمگران. دومین ندا می گوید نزدیک شونده نزدیک شد. سومین ندا گوید در خورشید پیکر انسانی را مشاهده می کنید که می گوید مهدی مبعوث شد و هلاک ستمگران در این روز است!

امام صادق (ع) فرمود مهدی خوش سیما و گندم گون است و به سرخی می زند. چشمانش نهایت سیاهی را دارد. بینی عقابی دارد و پیشانی بلند. هیبتش مردم را می ترساند. بدنی نیرومند دارد و چون بر کوه فریاد کند صخره ها از هم بپاشد و فرو ریزند. نه بسیار بلند بالاست و نه بسیار کوتاه بلکه میانه قامت است. سرش گرد و سینه اش فراخ. بلند پیشانی است و ابروهایش پیوسته است. بر گونه راستش خالی است.

پیامبر فرمود: در آخر الزمان مردی جوان با چهره ای زیبا و بینی کشیده، که از عترت من است قیام می کند، زمین را پر از عدل و داد می نماید، همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

امام عسگری: هر که همه امامان را قبول داشته باشد ولی امامت پسر مهدی را انکار کند مانند کسی است که همه پیامبران را قبول دارد ولی پیامبر اسلام را قبول ندارد

وهر که پیامبر اسلام را قبول نداشته باشد گویا همه پیامبران را انکار کرده است. زیرا اطاعت آخرین ما اطاعت اولین ماست و انکار آخرین ما انکار اولین ماست.

در روایت است که حضرت در اولین برنامه های خود، زنده کردن قاتلین امام حسین ع و انتقام از آنها را اجرا می نماید.

درباره امام مهدی (عج): احمد بن اسحاق قمی می گوید امام عسکری کودکی را که صورتش مانند ماه شب چهارده بود نشانم داد و فرمود این همان کسی است که جهان را پراز عدل و داد می کند. پرسیدم م (عج) زه ای نشانم دهید ناگاه کودک به سخن آمد و فرمود انابقیه الله فی ارضه والمنتقم من اعدائه.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برای قائم ما غیبتی هست که مدت آن طولانی خواهد شد. شیعیان را در این زمان می بینم که همانند گله بی صاحبی که در دشت پراکنده شده باشند به دنبال چراگاه و مرتع می گردند ولی آن را پیدا نمی کنند. آگاه باشید! در این دوره هر کسی از آنها (شیعیان) در دین و عقیده خود استوار و ثابت قدم بماند و قلبش به جهت طولانی شدن غیبت امامش قساوت پیدا نکند، او روز قیامت در نزد من و در جایگاهی که من هستم خواهد بود.

زراره از امام صادق (ع) پرسید آیا روش حضرت مهدی (عج) مانند جدش پیامبر است؟ فرمود هیاهات هیاهات! او مانند روش پیامبر عمل نمی کند! زراره پرسید چرا؟ فرمود پیامبر مامور به نرمش و ملاطفت بود و با محبت میان آنها الفت ایجاد کرد ولی امام مهدی ((عج)) با زورمداران با زبان شمشیر سخن می گوید زیرا در کتابی که همراه دارد به چنین شیوه ای مامور است و از کسی توبه قبول نمی کند. وای به حال کسی که با او سر ستیز و جنگ داشته باشد!

از امام رضا(ع) پرسیدند: ممکن است در باره‌ی فرج (امام عصر (عج)) توضیح بدهید؟

امام-آیا نمی‌دانی که انتظار فرج جزو فرج است؟

-نه نمی‌دانم مگر به من بیاموزی!

امام-آری، انتظار فرج از فرج است

امام کاظم(ع) فرمود: مردی از قم قیام می‌کند که یارانش همه شجاع و با استقامت هستند. آنها از مستکبرین در خواست حق خود را می‌کنند ولی به آنها داده نمی‌شود. پس آنان با ظالمین و قدرتمندان مبارزه کرده و حق خود را گرفته و دین خدا را برپا می‌دارند و این قیام را به ظهور امام عصر(ع) متصل می‌نمایند.

امام صادق (ع): قائم را دو غیبت است یکی طولانی و دیگری کوتاه. در غیبت اول، شیعیان خاص از مکان حضرت باخبر هستند و در غیبت دوم بجز خواص از یارانش کسی از جایگاه او خبر ندارد.

ابوالرجا مصری که یکی از نیکوکاران بود، می‌گوید:

پس از رحلت امام حسن عسکری(علیه السلام) برای جستجوی امام زمان(علیه السلام) حرکت کردم، سه سال گذشت، با خودم گفتم: اگر چیزی بود بعد از گذشت سه سال آشکار می‌شد.

در این هنگام، صدایی را شنیدم که صاحب صدا را نمی‌دیدم، او گفت: ای نصر بن عبد ربّه! به اهل مصر بگو: آیا شما پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) را دیده اید که به او ایمان آورده اید؟

ابوالرجا گوید: من تا آن زمان نمی‌دانستم که نام پدرم عبد ربّه است، چون من مدائن متولد شدم، و پدرم را از دست دادم، ابو عبد الله نوفلی مرا با خود به مصر آورد و در آنجا پرورش یافتم، چون آن صدا را شنیدم، مطلب را دریافتم، و دیگر به راه خود ادامه ندادم، و مراجعت نمودم.^۱

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب **علیه السلام** وقتی که از جنگ نهروان به کوفه برگشتند برای مردم خطبه ای خواندند... در آن خطبه نخست خدا را سپاس گفتند و درود به روان پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند و نعمت هایی را که خداوند به رسولش و بر خود آن حضرت عنایت کرده است یکی یکی شمردند سپس در ادامه فرمودند: از جمله نعمت های خداوند بر من آن است که مهدیّ این اَمت از فرزندان من است.

امام باقر(ع): گویا اصحاب قائم ع را می بینم که تمام شرق و غرب عالم را تحت سیطره خود درآورده اند، و در تمام دنیا چیزی نیست مگر از آنها اطاعت کنند و چون یکی از یاران حضرت از منطقه ای عبور کند آن قطعه زمین بر دیگر زمینها مباحات کند و گوید امروز یکی از یاران قائم بر روی من پانهاد.

حضرت مهدی (عج) فرمود:

بر شما واجب است و به سود شما خواهد بود که معتقد باشید بر این که ما اهل بیت رسالت ، محور و اساس امور ، پیشوایان هدایت و خلیفه خداوند متعال در زمین هستیم. همچنین ما امین خداوند بر بندگان و حجت او در جامعه می باشیم ، حلال و حرام را می شناسیم ، تاءویل و تفسیر آیات قرآن را عارف و آشنا هستیم.

امام سجاد(ع) فرمود بدون تردید خداوند در هنگام ظهور قائم، اسلام را بر همه ادیان پیروز می گرداند.

پیامبر دوبار فرمود خدایا برادرانم را بمن نشان بده! یکی از اصحاب گفت مگر ما برادران شما نیستیم یا رسول الله!

فرمود نه شما اصحاب و یاران من هستید. اما برادران من کسانی هستند که در آخر الزمان می آیند و مرا ندیده بمن ایمان می آورند. استقامت هریک از آنها در دین از کندن خارها در شب یا بدست گرفتن آتش گداخته سخت تر است. آنها مشعل های هدایت اند که خداوند آنها را از فتنه های تاریک نجات می بخشد.

آنها در غیبت مهدی صبر می نمایند و شماتت اعدا را تحمل می کنند آنها پاداش کسانی را دارند که در کنار پیامبر شمشیر زده اند.

امام جعفر (علیه السلام) فرمود: هرکس که دوست دارد که از اصحاب قائم (علیه السلام) باشد پس هر آینه انتظار کشد ، و با ورع و اخلاق حسنه عمل کند در حالیکه انتظار دارد ، پس اگر بمیرد و قائم پس از او خروج کند از برای او اجر کسی است که آنحضرت (علیه السلام) را درك کرده است ، پس کوشش کنید و انتظار بکشید ، گوارا باد ؛ گوارا باد برای شما ؛ ای گروه مرحومه.

امام مهدی فرمود: من آن کسی هستم که در آخر الزمان با این شمشیر - ذوالفقار - ظهور و خروج می کنم و زمین را پر از عدل و داد می نمایم همان گونه که پر از ظلم و جور شده است.

- امام صادق (ع) فرمود: وقتی مهدی (ع) ظهور می کند، به دیوار کعبه تکیه می دهد و می فرماید: هرکس بدیدن آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و موسی و اسماعیل و یوشع و شمعون، آرزو مند است، به جمال من نگاه کند که علم و حلم و کمال همه آنها در من است. و هر که

آرزوی دیدن جدّم محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید به کربلا و دیگر
امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد پرسد که علم همه در نزد من است. و آنچه
ایشان مصلحت ندیده و خبر نداده‌اند، من خبر می‌دهم و همه مردم را آگاه می‌سازم.

امام صادق (ع) فرمود: مهدی (عج) در پناه خدا محفوظ است. اگر همه مردم از بین بروند خداوند
یاران او را خواهد آورد و آنان کسانی هستند که خدا فرمود خداوند گروهی را می‌آورد که
دوستشان دارد و آنها نیز او را دوست دارند. در برابر مومنان متواضع و در مقابل کفار قاطع و سرسختند.

شخصی خدمت علی علیه السلام آمد و به آن حضرت گفت: ای امیرمؤمنان برای ما از مهدی علیه
السلام سخن بگو. علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند: هنگامی که رفتنی‌ها بروند و اهل ایمان
کم شوند و آشوبگران و جنگ طلبان نابود گردند، در چنین شرایطی او ظهور خواهد کرد. آنگاه
همان شخص عرضه داشت یا امیرالمؤمنین! درود و سلام بر تو باد، حضرت مهدی علیه السلام از
کدام طایفه است؟ حضرت فرمودند: او از بنی هاشم است که بهترین طایفه عرب و قُله شرف و
جوانمردی به حساب می‌آید.

از امام باقر (ع) درباره آیه شریفه {و یوم القیامه تری الذین کذبوا علی الله و حوهم
مسوده} پرسیدند فرمود کسی است که درحالی که امام نیست بگوید امام هستم. پرسید اگر چه
علوی باشد؟ فرمود اگر چه علوی باشد. پرسید اگر چه از اولاد علی بن ابیطالب باشد؟ فرمود اگر چه
از اولاد علی بن ابیطالب باشد

پیامبر(ص): ساکنان زمین و آسمان به او عشق می ورزند. آسمان بارانش را فرو می فرستد، زمین گیاهانش را می رویاند. زنده ها آرزو می کنند ای کاش نیاکانشان زنده بودند و آن عدالت و آرامش را مشاهده می کردند.

: پیامبر رو به علی(علیه السلام) نموده فرمود: می خواهی خبری و بشارتی به تو بدهم؟

حضرت امیر(علیه السلام) عرض کرد: آری! یا رسول الله!

پیامبر خدا(ﷺ) فرمود: همین حالا جبرئیل نزد من بود و به من اطلاع داد که قائم ما - که در آخرالزمان خروج می کند و زمین را بعد از آن که از ظلم و جور انباشته شده باشد، پر از عدل و داد می کند - از نسل تو و از فرزندان حسین(علیه السلام) خواهد بود.

حضرت علی(علیه السلام) عرض کرد: هر چیزی که از خدا به ما می رسد، به واسطه شماست.

علی علیه السلام می فرماید: ...آنگاه که قائم ما اهل بیت علیهِ السلام قیام کند کینه ها از دل ها بیرون خواهد رفت حتی حیوانات درنده و وحشی نیز با هم سازگار خواهند شد و به یکدیگر ضرر نخواهند رساند

مهدی (عج): اگر چه ما در سرزمینی که از محل ستمگران دور است ساکن هستیم. زیرا خداوند مصلحت ما و شیعیان مومن ما را در این دیده است که تا حکومت دنیا در دست تبهکاران است در این نقطه دوردست سکنی گزیده ایم. ولی از اخبار و حالات شما آگاهیم و هرگز چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده نمی ماند و میدانیم که چه سختیها و گرفتاریها به شما رسیده است.

علی محمدبشارتی که در سال 58 مسئول اطلاعات سپاه بوده می گوید گزارشی بدستمان رسید که شریعتمداری در مشهد گفته است من بالاخره علیه آقای خمینی اعلان جنگ می کنم.

من خدمت امام رسیدم وضمن ارائه گزارش، خبریادشده ره باطلاع امام رساندم. امام سرش پایین بود و گوش می داد. این جمله را که گفتم سرش را بلند کرد و فرمود: اینها چه می گویند؟ پیروزی ما را خدا تضمین کرده است. ما موفق می شویم در این جا حکومت اسلامی تشکیل دهیم و پرچم را به صاحب پرچم یعنی مهدی آل محمدص می سپاریم. پرسیدم: خودتان؟ امام سکوت کردند و پاسخ ندادند.

حضرت علی علیه السلام در ادامه یکی از سخنانشان به تبیین صفات حضرت مهدی علیه السلام پرداخته، فرمودند: آستانه او در پناه دهی به بی پناهان از همه آستانه ها وسیع تر، و علم و دانش آن حضرت از همه زیادتر است و از همه مردم بیشتر به صله ارحام و پیوند با خویشاوندان توجه می نماید.

از امام باقر (ع) درباره آیه شریفه وقاتلوهم حتی لاتکون فتنه سوال شد. فرمود تاویل این آیه هنوز نیامده است و این مربوط به زمان مهدی (عج) است که با مشرکین جهان نبرد خواهد شد تا دیگر مشرکی باقی نماند.

حضرت خود در جواب نامه یکی از نواب خاص، خود حضرت می فرماید: اموالی که شما بما می رسانید، ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول می کنیم. بنابراین هر که می خواهد بما برساند و هر که نمی خواهد قطع کند که آنچه خداوند بما داده است از آنچه شما می دهید، بهتر است.»

حاج علی بغدادی خدمت امام عصر مشرف شد و سوالاتی کرد از جمله گفت یک نفر طلبه سر منبر گفته: اگر شخصی در طول عمر روزها روزه بگیرد و شبها را به عبادت به سر برد و چهل حج و چهل عمره به جای آورد و در میان صفا و عمره بمیرد ولی از دوستان و شیعیان علی ع نباشد این همه عبادات بدردتش نمی خورد. آیا این درست است؟ امام زمان فرمود آری والله برای او چیزی نیست و عباداتش بدردتش نمی خورد.

- امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: ... هنگامی که قائم ما قیام کند، آسمان، باران خود را فرو خواهد ریخت و زمین، گیاهان خود را خواهد رویانید ... به گونه ای که زن، میان عراق و شام راه خواهد رفت و همه جا بر روی گیاه پا خواهد گذاشت

:امام مهدی (عج) در نامه ای به آخرین نایبش نوشتند: من جز با اجازه خداوند متعال ظهور نخواهم کرد و ظهور من پس از گذشت مدتی طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. افرادی نزد شیعیان من مدعی مشاهده من خواهند شد. آگاه باشید که هر کس پیش از خروج «سفیانی» و «صیحه آسمانی» چنین ادعایی بکند، دروغگو و افترا زننده است

امام مهدی علیه السلام فرمود: فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) الگوی من است.

امام زمان در تشریف آقا شیخ حسین سامرایی در سرداب مقدس فرمود: به شیعیان و دوستان ما بگوئید که خدا را قسم دهند به حق عمه ام زینب س که فرج مرا نزدیک گرداند.

امام صادق - علیه السلام - می*فرماید: «خدای متعال را گنج*هایی است در طالقان (استان تهران و مازندران) که نه طلاست و نه نقره. این منطقه دارای مردانی است که نسبت به ذات مقدس خداوند تردیدی در آن قلب*ها ایجاد نمی*شود ... آنان زاهدان شب و شیران روزند. در اطاعت از امام و رهبرشان مطیع*تر از کنیزکان نسبت به مولای خویش*اند ... شعار آنان خون*خواهی سالار شهیدان امام حسین - علیه السلام - است ... به واسطه این رادمردان خداوند امام بر حق مهدی - علیه السلام - را پیروز می*گرداند

امام باقر(ع) : قیام قائم ما از وعده های حتمی خداوند است هر کس در این گفتار که می گویم شک و تردید به خود راه دهد، خدا را به حال کفر و انکار ملاقات خواهد کرد.

پیامبر خدا: هنگام قیام امام زمان منادی خدا از آسمان فریاد می زند: ای مردم! عمر ستمگران سرآمد و کار بدست بهترین امت محمدص افتاد بسوی مکه بروید.

یومئذ یفرح المؤمنون "روم 4" «امام صادق(ع): در موقع قیام قائم(ع)، اهل ایمان از یاری خدا خوشحال می شوند

درباره اصحاب امام مهدی (عج): - دلهای یاران مهدی (عج) از محبت و خیرخواهی نسبت به هم لبریز است گویا از یک پدر و مادر دنیا آمده اند.

شخصی خدمت امام عصر (عج) مشرف شد پرسید صحت دارد می گویند کسانی که در شب جمعه امام حسین ع را زیارت کنند از آتش جهنم در امان هستند؟ امام فرمود: آری درست و راست است.

- «امام باقر (ع): اگر به دستورها و سفارشهای ما بدون کم و کاست رفتار نمائید، هر که از شما پیش از ظهور قائم ما، در این حال بمیرد، شهید از دنیارفته است.

درباره اصحاب امام مهدی (عج): - امام معصوم فرمود هر که مهدی (عج) را درک کند اگر بیمار باشد بهبودی می یابد و اگر ناتوان باشد نیرومندی شود

خداوند در معراج به پیامبر اسلام فرمود:

بوسیله قائم شما، زمین خود را با تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید ذات اقدس خود، آباد کنم و از وجود دشمنان پاک نمایم و به دوستانم واگذارم .

...و مهدی را به اسرار و مافی الضمیر هر شخصی مطلع گردانم و او را با نیروی فرشتگانم یاری کنم تا فرمان مرا اجرا نماید و دینم را رواج دهد . او ولیّ به حق من و مهدی علیه السلام حقیقی بندگان من است

- روایت شده که پانزده نفر از قوم موسی علیه السلام و هفت نفر اصحاب کهف همچنین شخصیت‌هایی چون یوشع نبی، سلمان فارسی، ابودجانه و مقداد و مالک اشتر و حضرت خدیجه ونسیه زنده شده و یاری‌گر امام عصر «عج» هستند

امام باقر(ع) درباره آیه شریفه:الذین ان مکنانهم فی الارض اقاموا الصلوه و اتوا الزکاه..فرمود:این آیه درباره حق آل محمد است درباره مهدی و یارانش که خداوند شرق و غرب زمین را تحت سلطه آنان قرار می دهد وبوسیله آنان دین را پیروز گردانده و بدعتها و باطلها را می میراند

پیامبر فرمود ما خاندان عبدالمطلب سادات و بزرگان بهشتیم.من و برادرم علی و عمویم حمزه و همچنین جعفر و حسن و حسین و مهدی.

یکی از طلاب می گوید در نجف نزد عالمی بزرگوار به طور خصوصی درس می خواندم. آن عالم بسیار مهذب و مورد احترام همگان بود، و از کثرت علاقه به امام زمان((عج)) در افواه اهل نجف از منتظران ظهور محسوب می شد روزی برای فراگیری درس به محضرشان رفتم، دیدم گریه می کند و بسیار پریشان است. علت آن را پرسیدم، فرمود: شب گذشته در عالم رؤیا امتحان شدم، ولی از امتحان بیرون نیامدم، در خواب به من گفته شد که آقا ظهور کرده اند و در وادی السلام مکان خاصی است که گورستان نجف را در بردارد- مردم با او بیعت می نمایند، به مجرد شنیدن این موضوع از جا حرکت کردم و به (عج)له وارد خیابان شدم. دیدم غوغایی از جمعیت است و همه با سرعت هر چه بیشتر به سوی وادی السلام می روند، هر کس به فکر این است که زودتر خود را به امام برساند و با جنابش بیعت کند.

دیدم عشق دیدار امام، مردم را چنان خود باخته ساخته که کسی را با کسی کاری نیست و تمام علقه‌ها را. بفراموشی سپرده اند آنها که تا دیروز به من عشق می‌ورزیدند دیگر به من اعتنا نمی‌کنند، بلکه با لحنی تند می‌گویند: آقا کنار رو و مانع راه ما نباش .

کوتاه سخن آنکه احساس کردم ظهور امام بازارم را کساد کرده است، از همانجا نقشه کشیدم که در ملاقات با امام ایشان را محترمانه از ظهورش منصرف سازم. بعد از آنکه با هزار سختی به خدمتش رسیدم، عرض کردم: فدایت شوم! خودتان را به زحمت انداختید، ما کارها را ساماندهی می‌کردیم، نیازی نبود که خود را گرفتار سازید و زحمات طاقت فرسای رهبری را به عهده بگیرید. با این قبیل سخن‌ها می‌خواستم امام را از ظهورش منصرف کنم، بعد از چند جمله از این نوع گفتارها، يك مرتبه از خواب بیدار شدم و فهمیدم که هنوز لیاقت حضرتش را ندارم.

امام صادق (ع) فرمود نوروز روزی است که ما منتظر ظهور فرج قائم آل محمد هستیم و نوروز از روزهای ما می‌باشد.

امام رضا (ع) فرمود: به خدا سوگند آنچه شما انتظار آن را می‌کشید و گردنهایتان را بسوی آن دراز می‌کنید واقع نمی‌شود مگر بعد از آن که امتحان و آزمایش شوید تا اینکه باقی نماند از شما جز اندکی!

اصبغ بن نباته می‌گوید:

روزی به حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام) شرفیاب شدم، حضرت در فکر فرو رفته و زمین را با تگه چوبی می‌کاوید. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! می‌بینم که در فکر فرو رفته و زمین را بررسی می‌کنید آیا رغبتی به آن یافته اید؟»

فرمود: نه، قسم به خدا! هیچ رغبتی به آن و به دنیا حتی برای یک روز نداشته و ندارم. به مولودی فکر می‌کنم که یازده پشت بعد از نسل من آشکار خواهد شد، و نامش مهدی است، و زمین را بعد از آن که از ظلم

و جور انباشته شده باشد پر از عدل و داد می کند. امر او (عج) اب انگیز است، و مدت‌ها غیبت خواهد نمود، به همین دلیل گروهی درباره او به گمراهی می روند و عدّه ای دیگر هدایت می یابند.

ابو علی بغدادی می گوید: سالی که ده قطعه شمش نزد حسین بن روح برده بودم گروهی از اهالی قم مرا به زنی که به دنبال وکیل حضرت (علیه السلام) می گشت، معرفی نمودند. روزی آن زن به حضور حسین بن روح رسید، من هم آنجا بودم. او به شیخ گفت: ای شیخ! بگو بینم: چه چیزی همراه من است؟ ایشان پاسخ دادند: آنچه را که به همراه خود آورده ای، به دجله بینداز! آنگاه بیا تا به تو بگویم که چه بوده است. آن زن همانطور که حسین بن روح گفت، آن را با خود برد و به دجله انداخت و بازگشت. حسین بن روح به کنیز خود گفت: آن کیسه را بیاور! وقتی کنیز آن را به حضور حسین بن روح آورد، شیخ رو به آن زن نموده و گفت: این همان کیسه ای است که به همراه داشتی و آن را به دجله انداختی، می خواهی بگویم که در آن چیست؟ یا خود می گویی؟ زن گفت: شما بفرمایید! شیخ گفت: دو دستبند طلا، دو حلقه بزرگ، یک حلقه کوچک جواهر نشان و دو انگشتر که یکی فیروزه و دیگری عقیق است. آنگاه کیسه را باز کرد و به من نشان داد. وقتی چشم آن زن به آنها افتاد، گفت: این همان کیسه ای است که من با خود داشتم و به دجله انداختم. و آن زن با مشاهده این دلیل روشن هوش از سرش پرید.

اشعاری از امام خمینی (رض) و آیه الله خامنه ای:

امام خمینی (رض):

مصدر هشت گردن، مبدأ هر هفت اختر خالق هر شش جهت، محور دل هر پنج مصدر

والی چهار عنصر، حکمران هر سه اختر پادشاه هر دو عالم، حجت یکتای داور

آنکه وجودش شهره نه آسمان، بل لامکان شد

مصطفی سیرت، علی فر، فاطمه عصمت، حسن خو

هم حسین قدرت، علی زهد و محمد علم و مه رو

شاه جعفر فیض و کاظم علم و هفتم قبله گیسو

هم تقی تقوا، نقی بخشایش و هم عسکری مو

مهدی قائم که در وی جمع اوصافی چنان شد.

پادشاه عسکری طلعت، نقی بخشایش، تقی فر

بوالحسن فرمان و موسی قدرت و تقدیر جعفر

علم باقر، زهد سجاد و حسین تاج افسر

مجتبی حکم و رضیه عصمت و دولت چو حیدر

مصطفی اوصاف، مجلای خداوند جهان شد.

آیه الله خامنه ای:

دل از یخودی سر از خود رمیدن است جان را هوای از قفس تن پریدن است

از بیم مرگ نیست که سر داده ام فنان بانگ جرس ز شوق به منزل رسیدن است

دستم نمی رسد که دل از سینه برکنم باری علاج شوق، گریبان دریدن است

شامم سیه تر است از گیسوی سر کشت خورشید من بر آبی که وقت دمیدن است

سوی تو ای خلاصه گلزار زندگی مرغ نگه در آرزوی پر کشیدن است

بگرفته آب و ننگ ز فیض حضور تو هر گل در این چمن که سزاوار دیدن است

با اهل درد، شرح غم خود نمی کنم تقدیر قصه دلِ زمن ناشنیدن است

آن را که لب به جام هوس گشت آشاروی «امین» سزا لبِ حسرت گزیدن است

علمای سنی درباره حضرت مهدی علیه السلام چه می گویند؟

ابن ابی الحدید یکی از متبع ترین علمای اهل سنت، در این زمینه می نویسد:

«تمامی فرق اسلامی، اتفاق نظر دارند که عمر دنیا و تکلیف (بشر به اجرا احکام

الهی)، پایان نمی پذیرد مگر پس از ظهور مهدی» (118 قد وقع اتفاق الفرق من

المسلمین أجمعین علی أنّ الدنیا و التکلیف لا ینقضی إلّا علیہ (المهدی)) (شرح نهج

البلاغه، قاهره، دار احیاء الکتب العربی، 1960 م، ج 10 ص 96).

در هر صورت در سال 1976 م شخصی به نام «ابو محمد» از کشور «کنیا» سؤالی

درباره ظهور مهدی منتظر از «رابط العالم الاسلامی» کرده است. دبیر کل این

مرکز در پاسخی که برای او فرستاده، ضمن یادآوری این نکته که «ابن تیمیه»

(مؤسس مذهب و هابیت) نیز احادیث مربوط به مهدی را پذیرفته، متن رساله

کوتاهی را که پنج تن از علمای معروف کنونی حجاز در این زمینه تهیه کرده اند،

برای او ارسال داشته است. در این رسال پس از ذکر نام حضرت مهدی و محل

ظهور او یعنی مکه چنین آمده است:

به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم، خداوند به وسیله او (مهدی)

جهان را پر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است.

او آخرین خلفای راشدین دوازده گانه است که پیامبر در کتب صحاح از آنها

خبر داده است. احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر نقل کرده‌اند.

از آن جمله:

عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، طلح بن عبید الله، عبد الرحمان بن عوف،

عبدالله بن عباس، عمار بن یاسر، عبد الله بن مسعود، ابو سعید خدری، ثوبان، قر بن

ایاس مزنی، عبدالله بن حارث، ابو هریره، حذیف بن یمان، جابر بن عبد الله، ابو

امامه، جابر بن ماجد، عبد الله بن عمر، انس بن مالک، عمران بن حصین و ام سلمه.

سپس اضافه می‌کند:

هم احادیث یاد شده در بالا که از پیامبر نقل شده و هم گواهی صحابه که در

اینا در حکم حدیث است، در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی

حدیث پیامبر 9 اعم از سنن و معاجم و مسانید آمده است. از جمله:

سنن: بی داود، ترمذی، ابن ماجه، ابن عمر الدانی ؛ مسانید: احمد، اُبی یَغلی،

بزّاز؛ صحیح حاکم؛ معاجم: طبرانی و رویانی و دار قُطنی و ابو نُعَیم د کتاب «اخبار

المهدی» و خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» و

غیر اینها.

بعد اضافه می کند:

بعضی از دانشمندان اسلامی کتب خاصی در این زمینه تألیف کرده‌اند. از جمله:

ابو نعمی: کتاب «اخبار المهدی»، ابن حجر هیتمی: «القول المختصر فی

علامات المهدی المنتظر»، شوکانی: «التوضیح فی تواتر ماجأ فی المنتظر و الدجال

و المسیح»، ادیس عراقی مغربی: «المهدی»، ابو العباس بن عبد المؤمن مغربی:

«الوهم المکنون فی الردّ علی ابن خلدون».

آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته رئیس دانشگاه اسلامی

مدینه است که در چندین شماره مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است.

عده‌ای از بزرگان و دانشمندان اسلام، از قدیم و جدید، در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث رسیده در زمینه مهدی در حدّ «تواتر» است (و به هیچ وجه قابل انکار نیست). از جمله:

سخاوی در کتاب «فتح المغیث»، محمد بن احمد سفاوینی در کتاب «شرح العقید»، ابو الحسن ابری در «مناقب الشافعی»، ابن تیمیه در فتاوایش، سیوطی در «الحاوی»، ادریس عراقی مغربی در کتابی که پیرامون «مهدی» تألیف کرده، شوکانی در کتاب «التوضیح فی تواتر ما جا فی المنتظر...»، محمد بن جعفر کتانی در کتاب «نظم المتناثر فی الحدیث المتواتر» و ابو العباس بن عبد المومن در کتاب «الوهم المکنون...».

در پایان بیانیه می‌نویسد:

تنها ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی را با حدیث بی‌اساس و مجعولی به این مضمون که «مهدی جز عیسی نیست» مورد ایراد قرار دهد. ولی پیشوایان و دانشمندان بزرگ اسلام، گفتار او را رد کرده‌اند، بخصوص

«ابن عبد المؤمن» که در ردّ گفتار او کتاب ویژه‌ای نوشته است که از سی سال

قبل در شرق و غرب انتشار یافته است.

حافظان احادیث و محدثان نیز تصریح کرده‌اند که احادیث مهدی مشتمل بر

احادیث «صحیح» و «حسن» است و مجموع آن قطعاً «متواتر» و صحیح می‌باشد.

بنابر این، اعتقاد به ظهور مهدی (بر هر مسلمانی) واجب بوده و جز عقاید اهل

سنت و جماعت است و جز افراد نادان و بی‌خبر یا بدعتگذار، آن را انکار

نمی‌کنند.

مدیر اداره مجمع فقهی اسلامی: محمد منتصر کنانی

سخنانی از امام زمان ((عج))

1- «من باقی ماندۀ الهی (ادامه دهندۀ پیامبران و امامان) هستم و انتقام گیرنده از دشمنان خدا می باشم.»

2- «لعنت خدا و فرشتگان بر کسیکه یک درهم از مال ما را از روی حرام بخورد.»

3- «اموالی که شما بما می رسانید، ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول می کنیم. بنابراین هر که می خواهد بما برساند و هر که نمی خواهد قطع کند که آنچه خداوند بما داده است از آنچه شما می دهید، بهتر است.»

4- «در حوادثی که برای شما پیش می آید، به راویان احادیث ما (فقها) رجوع کنید که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می باشم.»

5- «کیفیت انتفاعی که مردم در زمان غیبت از من می برند مانند انتفاع از آفتاب پنهان در ابرهاست. من امان مردم روی زمین هستم، همانطور که ستارگان امان اهل آسمان می باشند.»

6- «زیاد دعا کنید برای ت (عج) یل در فرج. زیرا دعا کردن در ت (عج) یل فرج خود فرج است.»

7- «هر که این دور کعت نماز (نماز امام زمان) را در مسجد جمکران بخواند، گویا در خانۀ کعبه نماز خوانده است.»

8- «امام خطاب به سید موسوی رشتی:

شما چرا نافله نمی خوانید؟ نافله، نافله، نافله!

شما چرا عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا!

شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه!

9- «ما از لغزشهایی که از بعضی از شیعیان سر می زند از هنگامی که بسیاری از آنها میل به بعضی کارهای ناشایست نموده اند که نیکان گذشته از آن دوری می کردند، مطلع هستیم. گویا آنان نمی دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم و اگر جز این بود، از هر سو گرفتاری به شما رو می آورد و دشمنان شما، شما را از بین می بردند.

تقوا پیشه کنید و به ما اعتماد نمائید و چاره این امتحانی را که به شما رو آورده است از ما بخواهید.»

10- «وقتی مهدی (ع) ظهور می کند، به دیوار کعبه تکیه می دهد و می فرماید: هر کس بدیدن آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و موسی و اسماعیل و یوشع و شمعون، آرزو مند است، به جمال من نگاه کند که علم و حلم و کمال همه آنها در من است. و هر که آرزوی دیدن جدّم محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید به کربلا و دیگر امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد پرسد که علم همه

در نزد من است. و آنچه ایشان مصلحت ندیده و خبر نداده‌اند، من خبر می‌دهم و همه مردم را آگاه می‌سازم.

و می‌فرماید:

ای مسلمانان! هر که می‌خواهد از کتابهای آسمانی و صحیفه‌های پیامبران آگاه شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شیث و ابراهیم و نوح و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود به لغت و زبان هر ملتی کند به طوری که علماء و بزرگان آن مذهب و دین، اعتراف کنند که بدون کم و زیاد یک حرف، است. یک یک این کتب را خواند و جهانیان را متوجه خود ساخته به شگفتی اندازد. سپس قرآن را قرائت کند و مسلمین را بر خورد بلرزاند و عالمیان را در پیشگاه خود، خاضع و خاشع و مرعوب سازد.»

11- «اگر شیعیان ما که خدا آنها را به طاعتش موفق بدارد، دل‌هایشان در وفا به عهد و پیمانی که با ما دارند، گردهم می‌آمد، از فیض دیدار مأموروم نمی‌شدند.»

12- «از خدا بترسید و تسلیم امر ما شوید و کارها را بما بسپارید. پس بر ما است که شما را از سرچشمه سیراب بر گردانیم. همان گونه که بردن شهابسوی سرچشمه به وسیله ما بوده است. و در پی آنچه از شما مخفی است، نروید.»

روضه های چهارده معصوم علیهم السلام

ذکر مصیبت رحلت رسول اکرم (ص)

از ابن عباس روایت شده است که: وقتی وفات حضرت رسول اکرم (ص) نزدیک شد، آنقدر گریه کرد که اشک بر محاسنش، جاری گردید. عرض کردند: یا رسول الله! علت گریه شما چیست؟ فرمود: برای فرزندانم و آنچه بعد از من نسبت به آنها

روا می دارند، گریه می کنم. گویا فاطمه دخترم را می بینم که براو ستم کرده باشند و او صدا می زند: یا ابتاه! یا ابتاه! ولی احدی از امت من او را کمک و یاری نکنند!

فاطمه (س) وقتی این سخن را شنید، به گریه افتاد. حضرت فرمود: ای دخترم! گریه نکن. فاطمه (س) عرض کرد: بخاطر مصیبت هایی که بعد از شما بر سرم می آید گریه نمی کنم! بلکه بر جدایی شما می گریم. حضرت فرمود: بتو بشارت می دهم که بزودی بمن ملحق می شوی و تو اولین شخص از اهل بیت هستی که نزد من می آیی. «1»

از علی (ع) نقل شده است که: چون پیامبر را در پیراهنش، غسل دادم، فاطمه (س) فرمود: آن پیراهن را بمن بده. وقتی

پیراهن را به او دادم، آنرا بوسید و سپس بیهوش شد. من هم دیگر پیراهن مذکور را به او نشان نمی دادم.

1- جلاء العیون ص 22

همچنین از عایشه و امّ سلمه نقل شده است که: در آن مریضی که پیامبر رحلت نمود، فاطمه (س) را نزد خود نشاند و به او رازی گفت که فاطمه (س) گریان شد! بار دیگر رازی را به او فرمود که فاطمه (س) خندان شد!

بعد از رحلت رسول اکرم (ص)، علت گریه و خنده آن موقع را از او پرسیدند. فاطمه (س) فرمود: پیغمبر بار اول بمن فرمود که: جبرئیل هر سال قرآن را یکبار بر من عرضه می کرد و امسال دوبار بر من عرضه نمود و من می دانم که امسال رحلت می کنم!

و فرزندان تو مورد ظلم و ستم واقع می شوند. من با شنیدن این سخن، گریان شدم. بعد فرمود: آیا راضی نیستی که تو اولین شخصی از اهل بیت باشی که بمن ملحق میشوی؟ من خندان شدم.

و بروایت دیگر حضرت فرمود: آیا راضی نیستی که سیده زنان باشی؟ «1»

هنگامیکه رسول خدا (ص) در بستر رحلت افتاده بود، به علی (ع) فرمود: ای برادر! تو حاضر هستی به وصایای من عمل

کنی وقرضهای مرا اداء نمایی و امور مرا بعد از من، اداره کنی؟

امیر مؤمنان (ع) فرمود: آری یا رسول الله! حضرت فرمود: نزدیک من
بیا! علی (ع) نزدیک رفت. رسول خدا (ص) او را بخود چسباند و انگشت خود را
در آورد و فرمود: این را بگیر

1- جلاء العیون ص 22

و در انگشت خود نما! سپس شمشیر و زره و سلاح خود را خواست و آنها را به
علی (ع) داد. همچنین پارچه ای را که در وقت حمل سلاح، بر شکم می
بست، به علی (ع) داد و فرمود: با استعانت از خدا، به خانه خود برو.

همینکه مریضی پیغمبر سخت شد، و رحلت حضرتش گردید، به
علی (ع) فرمود: ای علی! سر مرا در دامن خود بگذار که امر خداوند عالمیان
رسیده است. چون روح من از بدنم خارج شد، آنرا با دست بگیر و بر
صورتت بکش. بعد صورت مرا بطرف قبله نما و به تجهیز (غسل و کفن و نماز
و دفن) من پرداز.

و اول تو بر من نماز بخوان و از من دور نشو تا مرا دفن کنی. و در انجام همه
این کارها، از خداوند یاری بطلب!

علی (ع) سر پیغمبر را در دامن خود قرار داد. در این موقع حضرت بیهوش
شد. چشم فاطمه (س) که به این صحنه افتاد،

گریست و ندبه کرد و گفت:

«وایض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل

یعنی پیغمبر، سفید رویی است که مردم برکت روی او طلب باران می
کنند و او فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است.»

رسول خدا(ص) صدای فاطمه(س) را شنید و چشמהای خود را باز نمود و با صدای ضعیفی فرمود: ای دختر! این زبان حال عمویت ابوطالب بود. این را نگو! بلکه بگو:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ. أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟» آل عمران 144 یعنی محمد(ص) فقط فرستاده خداست. آیا اگر او رحلت کند و یا کشته شود، شما به آیین پدرانتان بر می گردید؟»

وقتی یغمبر رحلت نمود، علی(ع) مشغول غسل و تجهیز حضرت شد. او فضل بن عباس را خواست و به او فرمود که آب تهیه کند. فضل آب می آورد و علی(ع) بدن حضرت را غسل می داد. همینکه تجهیز بدن پیغمبر تمام شد، علی(ع) جلوايستاد و به تنهایی بر بدن مقدّسش نماز خواند. در این موقع

عده ای در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و خلیفه را انتخاب نمودند!! «1»

ذکر مصیبت حضرت فاطمه(س):

بعد از رحلت پیغمبر، فاطمه(س) همیشه غمگین و ناراحت بود. جسم مبارکش، ضعیف و نحیف شده و مرتباً اشکش جاری بود. ساعت به ساعت، حالت بیهوشی بر او عارض می شد و به حسن(ع) و حسین(ع) می فرمود: کجاست پدر شما که مرتباً شما را در آغوش می گرفت و نسبت بشما از همه، مهربانتر بود؟ دیگر هرگز نخواهیم دید که در خانه را باز کند و به خانه غم و اندوه من بیاید! دیگر هرگز نخواهیم دید که شما را بر دوش خود سوار کند، همانطور که قبلاً اینکار را می کرد!

فاطمه(س) آنقدر بر وفات پدرش گریست که اهل مدینه از گریه او ناراحت شدند و به او گفتند: از بس گریه کردی ما را ناراحت نمودی!

بعد از این، فاطمه(س) به بیت الاحزان و مقبره شهدای اُحد می رفت و آنچه می خواست گریه می کرد و سپس بخانه بر می گشت.

روزی فاطمه(س) فرمود: دوست دارم اذان مؤذن پدرم را بشنوم. به بلال خبر دادند و او این پیشنهاد را پذیرفت.

حضرت فاطمه(س) با شنیدن صدای اذان بلال، پیاد ایام رسول خدا(ص) افتاد و متأثر شد و به گریه افتاد. همینکه بلال صدا کرد: اشهد انّ محمداً رسول الله! فاطمه ناله ای کرد و بیهوش بر زمین افتاد.

مردم گمان کردند که فاطمه(س) از دنیا رفته است. به بلال گفتند : اذان نگو که دختر رسول خدا(ص) از دنیا رفت و بلال هم اذان را نیمه کاره رها کرد.

وقتی فاطمه(س) بهوش آمد، به بلال فرمود: اذان را تمام نما! بلال قبول نکرد و گفت: ای بهترین زنان! می ترسم بشما آسیبی برسد. حضرت هم او را معاف نمود. «1»

پس از حادثه آتش زدن خانه فاطمه زهراء(س)، آن بانوی بزرگ اسلام، دچار مریضی شدیدی شدند که چهل روز ادامه داشت. او وقتی که شهادت خود را نزدیک دید، به شوهرش علی(ع) فرمود: ای پسرعمو! از آسمان خبر رحلت من رسیده است و من در حال سفر آخرتم. بعد وصیتهایی کرد. از جمله فرمود: نگذار یکی از کسانی که بر من ستم کردند و حق مرا گرفتند، در تشییع جنازه من شرکت کنند! و نگذار که هیچیک از آنان بر من نماز بخواند! مرا در شب، وقتی که مردم در خواب هستند، دفن نما!

روز آخر عمر حضرت فاطمه(س) بود که به اسماء فرمود: جبرئیل برای رسول خدا(ص) از بهشت، کافوری آورد. پدرم آنرا سه قسمت کرد. یک قسمت برای خودش و یک قسمت

1- جلاء العیون ص 122

برای من و یک قسمت هم برای علی(ع).

اکنون آنرا که در فلان جا است برایم بیاور! بعد فرمود: من این پارچه را بروی خود می کشم. تو ساعتی صبر کن! بعد بیا و مرا صدا بزن! اگر دیدی جوابت را نگفتم، بدان که من از دنیا رفته ام و به پدر و مادرم ملحق گشته ام.

اسماء ساعتی صبر کرد و سپس بر بالین فاطمه (س) رفت و صدا زد: ای دختر مصطفی! ای دختر آن کسیکه زنان بهتر از او را حمل نکردند! ای دختر آن کسیکه بهتر از او قدم بر روی خاک نگذاشت! ای دختر آن کسیکه مقام قاب قوسین او ادنی را داشت!

ولی جواب نشنید. دست دراز کرد و پارچه را از روی صورت فاطمه (س) برداشت و مشاهده کرد که حضرت از دنیا رفته است. خود را روی بدن حضرت انداخت و مشغول سوگواری شد که ناگاه در خانه باز شد و حسن 7 ساله و حسین 6 ساله وارد شدند. وقتی دیدند مادرشان خوابیده است از روی ت (عج) بگفتند: ای اسماء! چرا مادرمان در این وقت خوابیده است؟

جواب داد: ای فرزندان رسول خدا! مادر تان خوابیده بلکه از دنیا مفارقت کرده است!

حسن (ع) که این جمله را شنید، خود را بر روی بدن مادر انداخت و صورتش را می بوسید و می گفت: ای مادر! قبل از اینکه جان از بدنم بیرون رود بامن سخن بگو! حسین (ع) هم یاهای مادر را می بوسید و گفت: ای مادر! من فرزندت حسین هستم. قبل از اینکه قلبم شکافته شود و مرگم فرا رسد، بامن حرف بزن!

اسماء به آن دوبرگوار عرض کرد: ای فرزندان رسول خدا! بنزد پدرتان بروید و او را از مرگ مادرتان خبردار کنید!

آندو به مسجد رفتند و صدا بگریه بلند نمودند.

اصحاب رسول خدا (ص) باستقبال آندو رفتند و گفتند: ای فرزندان رسول خدا! چرا گریه می کنید؟ خدا هرگز چشمان شما را گریان نگرداند!

گفتند: مادرمان فاطمه (س) از دنیا رفته است!

وقتی علی (ع) این خبر وحشت آور را شنید، بر زمین افتاد و غش کرد. آب آوردند و بر حضرت ریختند. وقتی به هوش آمد فرمود: ای فاطمه! بعد از تو خود را به چه شخصی تسلی^۱ دهم؟

بعد از انتشار خبر شهادت حضرت فاطمه (س) در مدینه، مردان و زنان همه گریان شدند و در مصیبت آن حضرت، شیون کنان بسوی خانه آن بانو، دویدند. زنان بنی هاشم در خانه آن حضرت جمع شدند و از صدای شیون آنها مدینه به لرزه درآمد.

امّ کلثوم نزد قبر رسول خدا (ص) رفت و گفت: پدر جان! ای رسول خدا! امروز مصیبت تو بر ما تازه شد و امروز تو از دنیارفتی! و دختر خود را با خود بردی.

مردم در مقابل خانه حضرت جمع شده و گریه می کردند و منتظر تشییع جنازه بودند. در این موقع ابوذر بیرون آمد و گفت: تشییع جنازه امروز به تأخیر افتاده است. «1»

نقل شده است که در هنگام غسل دادن بدن مقدّس فاطمه (س)، اسماء آب می ریخت و علی (ع) از زیر لباس، غسل می داد. ناگاه علی (ع) دست از غسل کشید و سر به دیوار گذاشت و های های شروع به گریه کردن نمود.

اسماء گفت: شما خود به بچه ها سفارش نمودید که در حضور دیگران، خوددار باشند و بی تابى نکنند. چرا خودتان بی تاب شده اید؟

فرمود: در حین غسل، دستم به محل شکستگی پهلوی فاطمه رسید و نتوانستم خودداری بکنم.

وقتی که شب شد، علی (ع)، حسنین (ع)، عمار، ابوذر، سلمان و گروهی از بنی هاشم، بر بدن فاطمه (س) نماز خواندند و

غریبانۀ او را تشییع و سپس دفن کردند. در اطراف قبر او هفت قبر دیگر ساختند تا محل قبرش مخفی باشد و از طرف دشمنان مورد هتک حرمت قرار نگیرد!

آمده است وقتی علی (ع) از کفن کردن فاطمه (س) فارغ شد، فرزندان زهراء و همچنین فضّه، خادمه آن بانو را صدا زد تا برای آخرین بار فاطمه (س) را ببینند و با او وداع نمایند. فرمود:

1- منتهی الامال

ای زینب! ای سکینه! ای فضّه! ای حسن! ای حسین! بیایید و برای آخرین بار از مادران فاطمه (س) توشه بر گیرید که دیدار بعدی در بهشت است.

در این موقع حسن(ع) وحسین(ع) آمدند و صدازدند: آه و افسوس! که آتش
دل در مصیبت جدّمان رسول خدا و مادر مافاطمه، خاموش نخواهد
شد. مادر جان! وقتی رسول خدا را دیدار کردی، سلام ما را به او برسان
و حال غربت و بی مادری ما را برایش تعریف کن!

علی(ع) می گوید: من خدا را شاهد می گیرم که در این موقع، ناگاه ناله
ای از بدن فاطمه(س) بلند شد و دستهایش از کفن بیرون آمد و حسنین را بر
سینه چسباند.

در این وقت، هاتفی از آسمان ندا کرد: ای ابوالحسن! این دو را
از روی سینه فاطمه(س) بردار که بخدا سوگند! فرشتگان آسمانها را به گریه
آوردند.

من نیز آن دو را از روی بدن فاطمه(س) برداشتم و بندهای کفن را بستم. «1»

از امام سجاد(ع) روایت شده که چون فاطمه(س) را بخاک

سپردند، علی(ع) به گریه افتاد و رو به قبر رسول خدا(ص) نمود و فرمود: ای
رسول خدا! بعد از رحلت تو، صبرم کم شد و بارحلت فاطمه(س)، قوتّم
کاسته گردید. ولی همانطور که بر مصیبت شما صبر نمودم، و بر اندوه
جدایی شما تاب آوردم،

1- زندگانی حضرت فاطمه(س)

بر این مصیبت جدید نیز صبر خواهم نمود.

ای پیامبر! امانتی را که بمن سپرده بودی بخود برگرداندی و گروگان
خود را از من پس گرفتی و حضرت زهراء(س) را پیش خود بردی. ای

رسول خدا! اندوه من همیشه خواهد بود و شبهای من پیوسته به بیداری
خواهد گذشت. «1»

ذکر مصیبت رحلت امیرمؤمنان(ع)

در ماه رمضان سال چهارم هجری قمری، امام علی(ع) بر سر منبر اعلام کرد که امسال شما به حج خواهید رفت و من در میان شما نخواهم بود.

در آن ماه، یکشب در خانه امام حسن(ع) و یکشب در خانه امام حسین(ع) و یکشب در خانه زینب(س) و شبی هم در خانه ام کلثوم(س) افطار می فرمود و بیشتر از سه لقمه میل نمی کرد. وقتی علت را سؤال می کردند، می فرمود: امر خدا نزدیک شده است! و می خواهم در حالی خدا را ملاقات کنم که شکم از غذا پر نباشد.

روزی در این ماه، از سر منبر نگاهی به حسن(ع) کرد و فرمود: ای ابا محمد! از این رمضان چقدر گذشته است؟ عرض کرد: سیزده روز! سپس نگاهی به حسین(ع) کرد و فرمود: ای ابا عبدالله! از این ماه رمضان چقدر باقی است؟ عرض کرد: هفده روز! حضرت دست بر محاسن شریف خود زد و فرمود: بخدا قسم! این محاسن با خون سر بدست شقی ترین امت، خضاب می شود!

امّ کلثوم می گوید: شب نوزدهم رمضان سال چهارم هجری، پدرم افطار منزل ما بود. چون بخانه آمد، مشغول نماز شد. من برای افطار دو عدد نان جو و یک کاسه شیر و مقداری نمک سائیده شده، تهیه کرده بودم. آنها را در یک سینی، خدمت امام ذکر

مصیبت شهادت حضرت علی(ع)

بردم. وقتی حضرت نماز را تمام کرد و چشمش به سفره افتاد، گریه کرد و فرمود: ای دختر! برای من در یک سینی دنان خورش قرار داده ای؟ مگر نمی دانی که من از برادر و پسر عمویم، حضرت رسول اکرم (ص) تبعیت می کنم؟

ای دختر! هر که خوراک و پوشاک او در دنیا، بهتر باشد، ایستادنش در قیامت، در مقابل خداوند، طولانی تر باشد. ای دختر! در حلال دنیا حساب و در حرام دنیا عقاب است و...

سپس امام فرمود: یکی از دو ظرف شیر یا نمک را بردار! خواستم نمک را بردارم. فرمود: ظرف شیر را بردار که می خواهم با شکم خالی خدا را ملاقات نمایم.

بعد از صرف افطار، حضرت بلند شد و به نماز مشغول شد و پیوسته در رکوع و سجود بود و به درگاه الهی بسیار تضرع و ابتهال (دعا با حالتی خاص) می نمود. در آن شب بسیار از اطاق خود بیرون می رفت و بر می گشت و به اطراف آسمان نگاه می کرد و سوره یس تلاوت می نمود و می فرمود: اللّهم بارک لی فی الموت! خدایا مرگم را مبارک قرار بده!

و بسیار می فرمود: انا لله وانا الیه راجعون! و زیاد صلوات می فرستاد و استغفار می نمود.

امام در تمام آن شب بیدار بود و برخلاف شبهای قبل، برای نماز شب بیرون نرفت.

امّ کلثوم عرض کرد: ای پدر! این بیداری و حالات خاصّ شما در این شب، برای چیست؟ امام فرمود: در صبح این شب، من شهید خواهم شد! امّ

کلثوم عرض کرد: بفرمائید شخص دیگری بجای شما به مسجد برود وبا مردم نماز بخواند! امام مظلومان فرمود:

از قضای الهی نمی توان فرار کرد! سپس آماده رفتن به مسجد شد. «1»

وقتی فجر صادق طلوع کرد، ابن نبّاح مؤذن اذان گفت. امام برای رفتن به مسجد، به حیاط منزل رفت. در این موقع، مرغابی ها برخلاف روزهای قبل، مقابل امام آمدند و پر می زدند و فریاد و سر و صدا می کردند! یک نفر از اهل منزل خواست آنها را دور کند، اما امام فرمود: اینها را رها کنید! اینها الان سر و صدا می کنند و بعد از این نوحه کنندگانی خواهند بود.

آنگاه امام سفارش مرغابی ها را به ام کلثوم نمود و فرمود: ای دخترم! به حقّی که بر تو دارم، اینها را رها کن بروند! زیرا پرنده ای را نگاه داشتی که هرگاه گرسنه و تشنه می شود، قادر بر سخن گفتن نیست. یا آنها را غذا بده و سیراب کن و یا آنها را رهانما تا بروند و از گیاهان زمین بخورند!

چون بدرب منزل رسید، قلاب در به کمر بند امام گیر کرد. امام کمر بند خود را محکم بست و فرمود:

«أشدّ حياضیک للموت فانّ الموت لایک ولا تجزع عن الموت اذا حل بنادیک»

یعنی ای علی! کمرت را برای مرگ محکم نما که مرگ با تو ملاقات خواهد کرد و هنگام مرگ بی تابی ننما!

«ولا تقترّ بالدهر وان کان یوافیک كما اضحکک الدهر کذاک الدهر یبکیک»

1- منتهی الامال

روزگار تورا مغرور نکند، اگرچه بتو وفا نماید. زیرا روزگار

همانطور که تورا می خنداند، تورا خواهد گریاند!

بعد فرمود: خدایا! مرگ را بر من مبارک گردان و دیدار خود را بر من خجسته نما!

امّ کلثوم با شنیدن این کلمات، فریاد زد: وایبتاه! واغوثاه!

امام حسن (ع) خود را به امام رساند و فرمود: من می خواهم همراه شما باشم. امام فرمود: تورا بحقّی که بر تو دارم قسم می دهم که برگردی!

امام حسن (ع) به خانه برگشت و با امّ کلثوم بر حالات و سخنانی که از پدر بزرگوارشان شنیده بودند، می گریستند.

امام به داخل مسجد رفت و در تاریکی چند رکعت نماز خواند. آنگاه به پشت بام مسجد رفت و انگشتان مبارک بر گوش گذاشت و اذان گفت. سپس در حالی که ذکر خدا بر لب داشت، پایین آمد و این چند بیت را بر زبان جاری فرمود:

«خَلُّوا سَبِيلَ الْمُؤْمِنِ الْمَجَاهِدِ فِي اللَّهِ لَا يَبْعِدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ وَيُوقِظُ النَّاسَ إِلَى الْمَسَاجِدِ»

«راه مؤمنی را که در راه خدای واحد جهاد نموده و مردم را برای رفتن به مسجد بیدار می کند، باز کنید!»

ابن ملجم در آن شب بیدار بود و به دمر خوابیده بود و شمشیرش را در زیر لباسش پنهان نموده بود.. وقتی امام که خفتگان را بیدار می کرد، بالای سر او رسید، به او فرمود: برای نماز بلند شو و اینطور بخواب که خواب شیاطین است و بر راست بخواب که خواب مؤمنان است. یا به چپ بخواب که خواب حکیمان است. یا بر پشت بخواب که خواب پیغمبران است.

سپس فرمود: کاری می خواهی انجام دهی که نزدیک است از آن آسمانها
فروریزد و زمین چاک شود و کوهسارها سرنگون گردد و اگر بخواهم می
توانم خبر بدهم که در زیر لباس چه داری!

آنوقت امام به طرف محراب رفت و به نماز نافله ایستاد. وقتی به سجده اول
رفت و سر از سجده برداشت، ابن ملجم ضربت شمشیرش را بر فرق علی(ع)
وارد کرد و چون بر محلیکه در جنگ خندق، شکاف بر داشته بود، فرود آمد
تا محل پیشانی و سجده گاه را شکافت. امام صدا زد: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله افزت
و رب الكعبة! بعد فرمود: فرزند یهودیه، ابن ملجم مرا کشت. او را بگیرید!

اهل مسجد، چون صدای حضرت را شنیدند، عده ای بدنبال ابن ملجم
دویدند و عده ای هم بطرف محراب رفتند. ناگهان مشاهده کردند، آن
حضرت در محراب افتاده و فرق مبارکش شکافته شده است! امام از
خاکهای محراب بر می دارد و بر محلّ ضربت شمشیر می گذارد و می
فرماید: منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى . «طه 55»

از خاک شمارا آفریدیم! و به خاک بر می گردانیم! سپس دوباره شمارا از
خاک محشور می نمایم.

خون از فرق مبارک حضرت بر محاسن شریفش جاری بود و محاسن
مبارکش رنگین شده و می فرمود: هذا ما وعدنا الله ورسوله. این همان وعده ای است
که خدا و رسولش، فرموده بودند.

در این موقع جبرئیل در میان آسمان و زمین می گشت و ندا می داد: بخدا
سوگند! پایه های هدایت شکست و ستاره های علم الهی خاموش شد
و ریسمان الهی پاره شد! کشته شد پسر عموی پیامبر! کشته شد وصی
پیامبر! کشته شد علی مرتضی! کشت او را شقی ترین اشقیاء.

همینکه امّ کلثوم این خبر را شنید، فریاد زد: وابتاه! واعلیاه! وامحمداه! حسنین(ع) از خانه بطرف مسجد دویدند و مشاهده کردند که مردم گریه می کنند و صدا می زنند: وای اماماه! وای امیر المؤمنین! وقتی داخل مسجد شدند، شنیدند که مردم می گویند: کاش مرده بودیم و این روز را نمی دیدیم. سپس پدر بزرگوار خود را دیدند که در میان محراب افتاده است. عده ای می خواهند امام را بلند کنند تا با مردم نماز بخواند، ولی حضرت توانائی بلند شدن نداشت. امام به حسن(ع) فرمود تا بجای او نماز بخواند و خود نمازش را نشسته خواند. در حالیکه از شدت زهر و زخم، به جانب چپ و راست متمایل می شد.

امام حسن(ع) نماز را خواند و بالای سر پدر آمد و او را در بغل گرفت و می گفت: ای پدر! پشت مرا شکستی! چگونه می توانم شمارا به این حالت ببینم؟ امیر مؤمنان چشم گشود و فرمود: ای فرزند! دیگر بعد از این، پدرت دچار سختی و دردی نخواهد بود. اینک جدّت محمد مصطفی'(ص) و جدّه ات خدیجه کبری' و مادرت فاطمه زهراء(س) و حوریان بهشتی، حاضرند و منتظر پدرت هستند. تو شاد باش و از گریه دست بردار که گریه تو، ملائکه آسمان را به گریه انداخته است. «1»

مردم کوفه وقتی خبر ضربت خوردن حضرت را شنیدند، همه بسوی مسجد شتافتند. وقتی وارد مسجد شدند، دیدند که سر امیر مؤمنان در دامن حسن(ع) است. با آنکه محلّ زخم را محکم بسته اند ولی خون جاری است و صورت حضرت به سفیدی متمایل شده است. علی(ع) به آسمان نگاه می کند و زبان مبارکش به تسبیح و تقدیس الهی مشغول است و می فرماید:

«الهی اسئلك مرافقة الانبياء والارصياء واعلى درجات المأوى» خدایا از تو مصاحبت با پیامبران و اوصیاء آنان و درجات بهشت را می خواهم.

امام حسن (ع) به گریه افتاد و قطرات اشکش بر صورت علی (ع) چکید. امام به هوش آمد و چون گریه حسن (ع) را دید، فرمود: ای فرزند! چرا گریه می کنی؟ همانا بعد از من، تو را به زهر ستم شهید می کنند و برادرت حسین را به تیغ شمشیر بشهادت می رسانند و هر دو به پدر و مادران ملحق می شوید.

حضرت را به خانه بردند و ابن ملجم را حبس نمودند. امام سفارش قاتل خود را به حسن (ع) کرد و فرمود: ای پسر! با اسیر 1- منتهی الامال

خود مدارا کن و با ترحم و شفقت با او رفتار نما! حسن (ع) جواب داد: این ملعون شمارا کشته است! و شما دستور می دهید که با او مدارا کنیم؟

امام مظلومان فرمود: ای فرزند! ما اهل بیت رحمت و مغفرتیم. از آنچه خود می خوری به او بخوران و از آنچه خود می آشامی به او بیاشام. امام حسن (ع) با گریه و ناله عرض کرد: ای پدر! امروز مصیبت تو مثل مصیبت رسول خدا است. گویا گریه را برای مصیبت تو آموخته ایم. امیر مؤمنان حسن (ع) را بنزدیک خود فراخواند و با دست مبارکش، اشک او را پاک کرد و دست بر سینه مبارکش گذاشت و فرمود: ای فرزند! خداوند عالمیان دل تو را به صبر، ثابت و ارام قرار دهد. و اجر تو و برادرانت را در مصیبت من، بزرگ گرداند. زینب و امّ کلثوم آمدند و در اطراف علی (ع) نشستند و برای آن حضرت، نوحه و زاری می کردند و می گفتند: ای پدر! بعد از تو چه کسی کودکان اهل بیت را تربیت می کند و چه کسی از بزرگان اهل بیت، محافظت می نماید؟ ای پدر بزرگوار! اندوه ما بر تو طولانی است و اشک ما هرگز خشک نمی شود.

بهترین طبیب کوفه بنام اثیر بن عمرو را بر بالین حضرت آماده کردند. او پس از معاینه به امام گفت: وصیت خود را بکن که ضربت

این دشمن خدا، کار خود را کرده است و به مغز رسیده و دیگر کار از درمان گذشته است.

از محمد بن حنفیه نقل شده است که: شب بیستم، اثر زهر بیشتر در امام ظاهر شد. امام نماز را نشسته می خواند و به ما وصیت می نمود.

صبح روز بیستم، امام به مردمی که در خانه جمع شده بودند تا از امام عیادت کنند، اجازه عیادت داد. آنها وارد می شدند و سلام می کردند و امام جواب می دادند و فرمودند: سلونی قبل ان تفقدونی. قبل از اینکه از میان شما بروم، از من پرسید. ولی بخاطر مصیبت امام خود، مختصر پرسید!

مردم با شنیدن این سخن، خروش بر آوردند و سخت به گریه افتادند. امام مقداری شیر طلبید. وقتی آوردند، اندکی آشامید و فرمود: این آخرین روز من از زندگی دنیاست!

وقتی شب بیست و یکم شد، امام، فرزندان و اهل بیت خود را جمع کرد و با آنها وداع نمود و آنها را به کارهای خیر، سفارش فرمود.

در آن شب زهر، زیاد در امام اثر کرده بود و هر چه خوردنی و آشامیدنی می آوردند، از خوردن امتناع می کرد. لبهای مبارکش به ذکر خدا مشغول بود و مانند مروارید، عرق از پیشانی سر ازیر بود و با دست، عرق را از پیشانی پاک کرده و می فرمود: از رسول خدا شنیدم که چون مرگ مؤمنی نزدیک می شود، پیشانی او عرق می کند و درد او آرام می گردد.

سپس کوچک و بزرگ را طلبید و با آنها وداع کرد.

امام حسن (ع) عرض کرد: ای پدر! طوری سخن می گوئی که گویا از زندگی مأیوس شده ای؟

امام فرمود: ای فرزند گرامی! شب پیش از این واقعه، جدّت رسول خدا(ص) را در خواب دیدم و از آزارهای این مردم به اوشکایت کردم! فرمود: بر آنها نفرین کن! من گفتم: خدایا! بجای من، بدانرا بر اینها مسلط کن! و بجای این مردم، اشخاص بهتری را روزی من کن! پیغمبر(ص) فرمود: خدا دعای تو را مستجاب کرد و بعد از سه شب، تو را نزد من می آورند. اکنون سه شب گذشته است. مجدداً امام وصیتهایی نمود و فرمود: امشب من از میان شما می روم و به حبیب خود محمد مصطفی'(ص)، همانطور که بمن وعده داده است، ملحق می شوم. «1»

اصبح بن ثباته گفت: چون حضرت را ضربت زدند و به خانه بردند، من و گروهی از اصحاب آن حضرت، بدر خانه اش رفتیم

و آنجا نشستیم. وقتی از خانه حضرت، صدای گریه بلند شد، ما هم شروع به گریه کردن نمودیم. امام حسن(ع) از خانه بیرون آمد و فرمود: امیرمؤمنان می گوید که بخانه های خود بروید. مردم رفتند ولی من ماندم. باردیگر صدای گریه از خانه

حضرت بلند شد، من نیز گریستم. امام حسن(ع) بیرون آمد و فرمود: مگر نگفتم به خانه های خود بروید؟ گفتم: ای پسر رسول خدا! جانم یاری نمی کند و پایم قوّت برگشتن ندارد و تا امیرالمؤمنین را نبینم، نمی توانم جایی برم. و شروع به گریه

کردن نمودم.

امام داخل خانه شد و بعد از مدت کوتاهی بیرون آمد و مرا

بداخل خانه برد. چون داخل اطاق شدم، دیدم امیر المؤمنین

بربالش تکیه داده اند و دستمال زردی بر سر مبارکش بسته اند

و روی مبارکش از بسیاری خونی که از سرش رفته بود، چنان زرد شده بود که ندانستم دستمال زردتر است یا رنگ مبارکش؟ وقتی مولای خود را به این حال دیدم، بی تاب شدم و بر قدم مبارکش افتادم و می بوسیدم و بر چشمانم می مالیدم و گریه می کردم.

امام فرمود: ای اصبخ! گریه نکن که من راه بهشت را در پیش دارم. گفتم: فدایت شوم! می دانم که شما بسوی بهشت می روید. ولی بر حال خود وجدایی از شما می گیرم.

حبیب بن عمر می گوید: من به عیادت حضرت رفتم. چون محلّ جراحت امام را دیدم، گفتم: ای امیرمؤمنان! جراحت شما اندک است و خطرناک نیست! امام فرمود: ای حبیب! بخدا قسم من در این ساعت از شما جدا خواهم شد. من به گریه افتادم و

امّ کلثوم که نزدیک امام نشسته بود، نیز به گریه افتاد.

امام فرمود: ای دختر گرامی! گریه نکن! بخدا قسم! اگر آنچه من از عالم غیب اکنون مشاهده می کنم، توهم می دیدی، گریه نمی کردی! من پرسیدم: ای امیرمؤمنان! چه چیزی مشاهده می کنی؟ فرمود: ای حبیب! ملائکه آسمانها را بینم که به ترتیب ایستاده اند و منتظرند تا مرا ملاقات کنند. اینک برادر من رسول خدا (ص) نزد من نشسته است و می فرماید: نزد ما بیا که آنچه در پیش داری بهتر است از آنچه در آن هستی! «جاء العیون»

از جمله وصیتهای امام به فرزندش امام حسن (ع) این بود: ای حسن! چون من از دنیا رفتم، مرا غسل بده و با کافوری که جبرئیل از بهشت برای پیامبر آورد، مرا حنوط کن! سپس مرا کفن کن و مرا بر روی سریر بگذار! احدی جلو تابوت را نگیرد، بلکه فقط پشت سریر را بلند کنید. زیرا جبرئیل و میکائیل جلو سریر را بلند می کنند. هر کجا سریر رفت، شما هم بروید و هر کجا ایستاد، شما هم بایستید. و بدانید که آنجا قبر من است و جنازه مرا بر زمین بگذارید و تو ای حسن! بر من با هفت تکبیر نماز بخوان! و بدانکه نماز با هفت تکبیر جز بر من وقائم آل محمد ((عج)) که از فرزندان برادرت حسین (ع) است و او کجیهای خلق را اصلاح می کند، جایز نیست! وقتی نماز پایان رسید، جنازه را کناری بگذار و آن محل را حفر کن! قبری آماده با تخته چوبی پیدا می کنی که پدرم نوح (ع) برایم ساخته است. مرا بر روی آن تخته بگذار. در آنجا هفت خشت بزرگ می بینی. آنها را (بعد از دفنم) بر روی من بچین. اندکی صبر کن. سپس یک خشت بردار و به داخل قبر نگاه کن. می بینی که من در قبر نیستم! زیرا به جدّ تو رسول خدا (ص) ملحق خواهیم شد.

زیرا اگر پیامبری را در شرق بخاک سپارند و وصیّ او را در غرب، مدفون سازند، خداوند، روح و جسد پیامبر و روح و جسد وصیّ او را در یک جا حاضر می کند. و پس از زمانی از هم جدا شده و به قبرهای خویش بر می گردند. آنگاه قبر مرا از

خاک، پُر کن! و قبرم را از مردم مخفی بدار! و چون روز شود، نعشی را بر شتر قرار بده و به مدینه بفرست، تا مردم نفهمند که من در کجا مدفونم!

محمد بن حنفیه نقل می کند که وقتی برادرانم مشغول غسل دادن امام شدند، امام حسین (ع) آب می ریخت و امام حسن (ع) غسل می داد

و احتیاجی نبود که جسد امام را بگردانند، زیرا بدن حضرت در هنگام غسل، خود از این سو به آن سو می شد، و بوئی خوشتر از مُشک و عنبر از جسد مطهرش به مشام می رسید.

وقتی غسل تمام شد، امام حسن (ع) صدا زد: ای خواهر! برای حنوط، کافور جدم را بیاور! زینب کافور را آورد و حسن (ع) بدن امام را با آن حنوط نمود. سپس امام را در پنج پارچه، کفن نمودند و جنازه را در سریر قرار دادند و به وصیت امیرمؤمنان جلو تابوت را رها نمودند و عقب تابوت را احسین (ع) گرفتند.

تابوت بلند شد و بطرف نجف کنونی که پشت کوفه است، حرکت نمود. بعضی از اشخاص خواستند در تشییع شرکت کنند ولی امام حسن (ع) به آنها دستور مراجعت داد.

در این هنگام امام حسین (ع) می گریست و می فرمود: لا حول ولا قوة الا بالله العلیّ العظیم. ای پدر! پشت ما را شکستی و ما گریه را برای تو یاد گرفته ایم.

وقتی تابوت فرود آمد، حسنین (ع) بدن امام را بر زمین گذاشتند و امام حسن (ع) با هفت تکبیر بر بدن امام، نماز خواند. بعد محلّ جنازه را حفر کردند و همانطور که امام خبر داده بود، قبر آماده ای پیدا شد. بدن مقدّس امام را در آن نهادند و خشتها را چیدند و بعد از اندک زمانی، یک خشت برداشتند و بداخل قبر نگاه کردند. اثری از بدن شریف امام نبود. «1»

ذکر مصیبت امام حسن مجتبیٰ (ع)

شهادت امام حسن مجتبیٰ (ع):

از امام صادق (ع) روایت شده که امام حسن (ع) به اهل بیت خود می فرمود: من مانند رسول خدا (ص) به زهر شهید خواهم شد. سؤال می کردند: چه شخصی این کار را می کند؟ می فرمود: همسرم جُعدہ! دختر اشعث بن قیس که معاویہ زهری برایش می فرستد و به او سفارش می کند که آن زهر را به من بخوراند! گفتند: او را از خانه ات بیرون کن و او را از خود دور نما! می فرمود: تا گناهی از او سر نزده است، من چگونه او را از خانه بیرون کنم؟ ولی شخصی به غیر از او، مرا نخواهد کُشت!

بعد از مدتی، معاویہ زهری برای جُعدہ فرستاد و پیغام داد که اگر این زهر را به حسن (ع) بخورانی، صد هزار درهم بتو می دهم و تو را به عقد پسر، یزید در می آورم!

آن زن هم تصمیم گرفت به توصیه معاویہ عمل نماید و امام را مسموم کند.

روزی جناب امام حسن (ع) روزه بود و روز بسیار گرمی بود و تشنگی بر آن جناب اثر کرده بود و سخت تشنه بود. جُعدہ ظرف شیری را که به زهر آغشته بود، برای حضرت آورد. چون امام از آن شیر آشامید، احساس کرد که مسموم شده است. فرمود: اَنَا لَکَ وَاَنَا الِیْهِ رَاجِعُونَ.

سپس خدا را حمد کرد که او را از این جهان فانی به بهشت باقی

منتقل می کند و به دیدار جدّ و پدر و مادر و عموهای خود، حمزه و جعفر، دیده او را روشن می کند. بعد به جُعدہ فرمود: ای

دشمن خدا! مرا کشتی؟ خداوند تو را بکشد! قسم به خدا! که بعد از من، احدی تو را به زنی نمی گیرد و آن شخص تو را فریب داد و خداوند، تو و او را به عذاب خود، خوار فرماید!

در ایامی که امام مسموم و در شرف شهادت بود، مردی خدمت امام آمد و مشغول صحبت با حضرت بود، ناگاه از گلوی امام، خون بیرون آمد. حضرت طشتی طلبید و در زیر خونها قرار داد آن شخص سؤال کرد: چرا از گلویتان خون می آید؟ فرمود: معاویه زهری فرستاده بود که آنرا بمن خوراندند و زهر به جگر من رسیده است! و این خونها قطعات جگر من می باشند پرسیدند: چرا خود را معالجه نمی کنید؟ فرمود: مرگ را با چه می توان معالجه نمود؟

در این میان، امام حسین (ع) به همراه اسود وارد شدند. حسین (ع) برادر خود را در آغوش گرفت و سر مبارک و میان دو چشمش را بوسید. سپس نزد برادر نشست و مدتی آندو با هم نجوا نمودند. اسود گفت: اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. گویا خبر رحلت امام حسن (ع) به برادرش رسیده است. «1»

از زیاد مخارقی نقل شد است که: وقتی زمان شهادت امام حسن (ع) رسید، برادرش حسین (ع) را فراخواند و فرمود: ای برادر! هنگام جدائی من رسیده است و من به خدای خویش ملحق می شوم.... ای حسین! چون از دنیا رفتیم، چشم مرا بر هم

1- منتهی الامال

گذار و مرا غسل و کفن کن! سپس بدنم را در تابوت گذاشته و بر سر قبر پیامبر بیر تا با او دیدار کنم. بعد بسوی قبر جدّه ام فاطمه بنت اسد بیر

و در آنجا دفنم نما! مردم گمان می کنند که شما می خواهید مرا در کنار رسول خدا (ص) به خاک سپارید و جمع شده واز شما ممانعت می کنند! تورا بخدا سوگند! مبادا در باره من به اندازه شیشه حجامتی خون ریخت شود!...

وقتی امام رحلت نمود، حسین (ع) بعد از غسل و کفن و نماز بر بدن شریفش، جنازه را طبق وصیت، بطرف مرقد نبی اکرم (ص) حرکت داد. اما مروان، حاکم مدینه، دستور داد تا مأمورین راه را بر جنازه امام حسن (ع) بستند! «1»

و طبق روایتی آن بدن شریف را تیر باران کردند، بطوریکه هفتاد تیر از بدن حضرت، بیرون کشیدند. «2»

از رسول خدا (ص) در فضیلت زیارت امام حسن (ع) نقل شده که: چون فرزندم حسن را به زهر شهید کنند، ملائکه آسمانهای هفتگانه بر او می گریند و همه چیز حتّی 'پرندگان آسمان و ماهیان دریاها بر او می گریند. هرچشمی که بر او بگیرد، چشمش در روزیکه چشمها کور می شوند، کور نمی گردد. و هر شخصی که بر مصیبت او اندوهگین شود، دلش در روزیکه دلها اندوهگین است، غمگین نمی شود. و هر که او را در بقیع زیارت کند، در روزیکه قدمها بر پل صراط لرزان است، قدمش بر پل صراط ثابت باشد. «3»

1- ارشاد 2- منتهی الامال 3- منتهی الامال

ذکر مصیبت امام حسین (ع) و اهل بیتش

روضه وداع حسین (ع) با قبر پیامبر:

امام حسین (ع) قبل از حرکت بطرف مکه سپس کربلا، برای وداع با رسول خدا (ص) بر سر مرقد شریف حضرت رفت و گفت: السلام علیک یا رسول الله! من حسین فرزند تو و فرزند زاده توهستم. من سبط توهستم که مرا در میان مسلمین، برای هدایت جانشین قراردادی! ای پیامبر خدا! اینک آنها مرا ضعیف شمردند و مقام و حق مرا رعایت نکردند! من این شکایت را بشما می کنم تا زمانیکه شمارا ملاقات نمایم.

شب بعدنیز امام به زیارت قبر جدش رفت و فرمود: خدایا! این قبر پیامبرت، محمد (ص) است. و من فرزند دختر پیامبرت هستم. برای من حوادثی پیش آمده است که تو خود به انهادانائی! خدایا! من معروف را دوست دارم و از منکر بی زارم. ای خدای ذوالجلال و صاحب کرامت! به حق این قبر و آنکه در آن است، از تو می خواهم که راهی در پیش روی من قرار دهی که مورد رضا و خوشنودی تو و رسول تو باشد. «1»

امام در جواب اُمّ سلمه که خواستار منصرف شدن از سفر به عراق بود، فرمود: ای مادر! من می دانم که از روی ظلم شهید می شوم و سرم از تنم جدا می شود. به تحقیق که خداوند عزّ و جلّ مقدر کرده است که اهل یتیم آواره و فرزندانم شهید شده و یا به زنجیر اسارت کشیده شوند و آنها طلب کمک می کنند ولی

کمک و فریادرسی پیدا نمی نمایند. «2»

1و2- سخنان امام حسین(ع) از مدینه تا کربلا

شهادت مسلم بن عقیل(ع)

بعد از حرکت از مکه بسوی کوفه، در محلّ ثعلبیه خبر شهادت مسلم بن عقیل وهانی را به امام دادند. امام فرمود: اَنَا لِلّٰهِ وَاَنَا لِيْهِ رَاجِعُونَ. آنگاه اشک به صورتش جاری شد. همراهان امام نیز گریه کردند و صدای شیون زنها هم بگوش می رسید. سپس امام فرمود: بعد از شهادت مسلم وهانی، دیگر زندگی گوارا نیست. «1»

شهادت مسلم بن عقیل(ع)

مردم کوفه بعد از آن همه استقبال از سفیر امام حسین(ع)، با تهدیدهای ابن زیاد، از اطراف مسلم پراکنده شده و او را تنها گذاشتند! بطوریکه شبی بعد از نماز مغرب وعشاء، او جایی رانداشت که برود. لذا تنها و غریب، خسته و تشنه در کوچه های کوفه، به سکوی در خانه ای تکیه زده بود. صاحب خانه زنی بنام طوعه بود که در انتظار مراجعت پسرش بود. او وقتی مسلم را شناخت، او را به خانه برد و مسلم را اکرام نمود. اما وقتی پسر طوعه آمد و متوجه حضور مسلم در خانه شان شد، این مطلب را به مأمورین خبر داد و ناگاه خانه طوعه به محاصره مأمورین ابن زیاد درآمد.

حضرت مسلم(ع) شمشیر خود را برداشت و از خانه بیرون آمد و به مأمورین حمله نمود. عده ای از آنها بدست او کشته شدند و به هر طرف حمله می نمود، از مقابلش می گریختند.

1- سخنان امام حسین(ع) از مدینه تا کربلا

اما وقتی از مقابله با مسلم عاجز شدند، نامردانه از بالای بامها، سنگ و چوب و آتش بر حضرت می انداختند.

مدتی وضع به این منوال بود تا اینکه ابن اشعث، به مسلم امان داد و گفت: من تو را سالم به نزد ابن زیاد می برم و او قصد کشتن تو را ندارد! چون ضعف و خستگی و تشنگی بر مسلم غلبه کرده بود، بناچار این امان را قبول کرد و خود را تسلیم نمود و آنان او را بنزد حاکم کوفه بردند. مسلم را مقداری بر در دارالاماره نگه داشتند تا اینکه فرمود: ای منافقان بی وفا! جرعه آبی به من بدهید! یکنفر بنام مسلم بن عمرو، جواب داد: یک قطره آب بتونی دهیم تا از آب حمیم جهنم بیاشامی!

حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! تو سزاوارتری از من به اینکه از آب حمیم جهنم بیاشامی! در این موقع مسلم از شدت ضعف و تشنگی به دیوار تکیه داد.

در این هنگام عمرو بن حرith به غلام خود گفت که ظرف آبی برای مسلم ببرد.

وقتی ظرف آب را بدست او دادند و خواست بیاشامد، ظرف از خون دهان حضرت پُر شد. آبرای ریخت. ظرف آب دیگری را آوردند. این بار دندانهای مبارکش در ظرف افتاد. برای بار سوم

آب آوردند، این دفعه نیز، ظرف پُر از خون گردید. مسلم فرمود:

الحمد لله. گویا مقدر نشده که از دنیا آب بیاشامم.

او را نزد ابن زیاد بردند. وقتی وارد شد، سلام نکرد. ابن زیاد گفت: چرا سلام نکردی؟ چه سلام بکنی و چه نکنی تو را خواهیم کشت! سپس شروع به اهانت

کردن به اهل بیت (ع) نمود و مسلم هم جواب او را می داد. تا اینکه ابن زیاد دستور قتل مسلم را صادر کرد.

بکر بن عمرو، مسلم را در حالیکه زبانش به حمد و ثناء و تقدیس و تهلیل الهی مشغول بود، به بالای دارالاماره برد. در بالای قصر، سر مسلم را جدا کرد و از پشت بام به پایین انداخت و خود لرزان و هراسان به نزد ابن زیاد بازگشت! ابن زیاد علت اضطراب و هراس او را سؤال کرد. او جواب داد: هنگامیکه سر مسلم را از بدن جدا می کردم، مرد سیاه ترسناکی را دیدم که در برابر من ایستاده بود و انگشتهای خود را به دندان می گزید!

سپس ابن زیاد دستور دستگیری و قتل هانی بن عروه را صادر کرد. او را هم کشتند و جسدش را در بازار گردانند و سر آن دویزرگوار را به شام برای یزید فرستادند. «1»

ابراهیم و محمد، دو فرزند مسلم (ع) توانستند از زندانی که یکسال در آن بودند، بگریزند. در راه کربلا به خانه پیرزنی پناهنده شدند. بعد از خوردن غذا، چند رکعت نماز خواندند و خوابیدند. داماد پیرزن بنام حارث، که شخص فاسقی بود و در حادثه کربلا جزء لشکریان عمر سعد بود و با مأمورین ابن زیاد همکاری داشت، شب به خانه پیرزن آمد و گفت: دو کودک زندانی فرار کرده اند و برای دستگیری آنها هزار درهم جایزه تعیین کرده اند. او شام را خورد و خوابید. ولی نیمه های شب متوجه حضور آن دو کودک شد. بالای سر آمد و آنها را بیدار کرد و گفت: شما کیستید؟ جواب دادند: اگر راست بگوئیم، در امانیم؟ گفت: آری! گفتند: امان خدا و رسول خدا و ذمه خدا و رسول خدا؟ گفت: آری! گفتند: محمد بن عبدالله گواه باشد؟

گفت: آری! گفتند: خدا بر آنچه می گوئیم، وکیل باشد؟ گفت: آری! گفتند: ما از خاندان پیامبر محمدیم و از زندان عیدالله بن زیاد فرار کرده ایم! گفت: از مرگ فرار کرده اید و به مرگ گرفتار شده اید! در این موقع برخاست و آنها را بست! آن دو کودک مظلوم شب را با کت بسته خوابیدند.

صبح که شد، حارث به غلامش دستور داد که آن دو کودک را ببرد و در کنار فرات گردن بزند و سرشان را بیاورد! غلام، شمشیر را برداشت و آنها را بطرف فرات برد. یکی از کودکان گفت: ای سیاه! تو مانند بلال مؤذن رسول

خدائی! غلام گفت: آقایم بمن دستور داده گردن شما را بزنم. شما کیستید؟ گفتند: ما از عترت پیامبر محمدیم! از زندان ابن زیاد، از ترس کشته شدن، فرار کرده ایم و این پیرزن ما را مهمان کرد. ولی آقاییت می خواهد ما را بکشد! در این هنگام غلام به پای آنها افتاد و بوسید و گفت: جانم قربان شما! و رویم سپر شما را عترت محمد مصطفی! سپس شمشیر را بطرفی انداخت و خود را به فرات انداخت!

اربابش وقتی این صحنه را دید، پسرش را خواست و شمشیر را به پسرش داد و گفت: تو سر این دو را جدا نما! آن جوان، دو کودک را بطرف فرات برد. یکی از کودکان گفت: ای جوان! من از آتش جهنم بر جوانی تو می ترسم! گفت: شما کیستید؟ گفتند: از عترت پیامبر توایم! آن جوان هم شمشیر را انداخت و برپاهای آنان افتاد و بوسید. سپس خود را به فرات افکند.

حارث با دیدن این صحنه ها، گفت: جز خودم شخصی آنها را نکشد. شمشیر بدست گرفت و آنان را به کنار فرات برد.

وقتی چشم کودکان به شمشیر افتاد، چشمانشان پُر از اشک شد و گفتند: ای مرد! ما را به بازار ببر و بفروش! و نخواه که دز قیامت، محمد (ص) دشمن تو باشد! گفت: نمی شود و من باید سر شما را برای ابن زیاد ببرم و جایزه بگیرم! گفتند: پس ما را نزد ابن زیاد ببر تا خودش در باره ما حکم کند! گفت: من راهی ندارم جز اینکه با خون شما به او تقرب بجویم! گفتند: ای مرد! به کودکانی ما رحم نمی کنی؟ گفت: خدا در دل من رحم نیافریده است! گفتند: اجازه بده چند رکعت نماز بخوانیم! گفت: اگر نماز برای شما سودی دارد، هر چه می خواهید نماز بخوانید!

کودکان چهار رکعت نماز خواندند و چشم به آسمان گشودند و صدا زدند: یا حی! یا حکیم! یا احکم الحاکمین! میان ما و او به حق حکم کن!

آن ظالم برخاست و ابتدا سر برادر بزرگتر را جدا نمود و در توبره انداخت! برادر کوچکتر در خون برادرش غلطید و گفت: می خواهم آغشته بخون برادرم، با رسول خدا ملاقات کنم. مرد گفت: باکی نیست! تو را هم به او ملحق می نمایم! او را هم کشت و سرش را در توبره گذاشت و بدنهایشان را در فرات انداخت و سرها را برای ابن زیاد برد. «1»

1- در کربلا چه گذشت؟

ورود کاروان ابا عبدالله (ع) به کربلا

خواب امام حسین (ع) در راه کربلا

عقبه بن سمان می گوید: وقتی کاروان امام حسین (ع) از منطقه

بنی مقاتل به طرف کربلا رهسپار بود، من پشت سر امام بودم. امام در پشت اسب خود چرتی زد و بیدار شد و فرمود: اَنَا لِلّٰهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. و دوسه بار این جمله را فرمود. علی اکبر عرض کرد: چه شد که کلمه استرجاع را بر زبان جاری فرمودید؟ امام فرمود: فرزندم! بر بالای اسب، خوابم برد. دیدم که سواری ظاهر شد و گفت: این گروهی که می روند، مرگ بسوی آنان می آید! فهمیدم که آن شخص روح ماست که خبر از شهادت ما داد. «1»

ورود به کربلا

وقتی کاروان امام حسین (ع) به منطقه کربلا رسید، اسب امام بنام جواد ایستاد و هر چه امام خواست اسبش را حرکت دهد، اسب جلو نرفت. امام اسبش را عوض نمود ولی آن هم حرکت نکرد. شش اسب عوض شد ولی هیچکدام حرکت نمی کردند.

حضرت سـؤال کـرد: ایـن مـنطقـه چـه نـام دارد؟ عرض کردند: غاضریات! فرمود: اسم دیگری هم دارد؟ عرض کردند: آری! نینوا! فرمود: غیر از این دو اسم، نام دیگری هم دارد؟ عرض کردند: شاطی الفرات! فرمود: اسم دیگری هم دارد؟

عرض کردند: بلی! کربلا هم می نامند! همینکه حضرت نام کربلا 1- از مدینه تا کربلا

را شنید، فرمود: «هی واللّٰه ارض کرب و بلاء! قفوا ولا تبرحوا! هیهنا واللّٰه مناخ رکابنا! هیهنا واللّٰه محشرنا ومنشرنا! هیهنا واللّٰه

مسفك دمانا! هيهنا والله تقتل رجائنا وهيهنا والله محلّ قبورنا! وهيهنا والله ما وعدني رسول الله (ص) ولا خلف لقوله ثمّ نزل عن فرسه. «1»

يعنى: بخدا قسم! زمين غم واندوه است! اينجا محلّی است كه بايد رحل اقامت بيافكنيم! اينجا محلّ فرود آمدن و محلّ محشور شدن ماست! اينجا محلّ ريخته شدن خون ماست! اينجا محلّ شهادت مردان ماست! اينجا جاگاه قبور ماست!

واين مكان همان مكاني است كه رسول خدا (ص) بمن وعده داده است! سپس امام از اسبش پايين آمد.

گریه علی (ع) در كربلا

از شعبی نقل شده است كه هنگام عزيمت امام علی (ع) به صفين، در كنار فرات به كربلا رسيد. در اينجا سؤال كرد: اين

زمين چه نام دارد؟ جواب دادند: كربلا! امام به گريه افتاد بطوريكه

زمين از اشكش تر شد. بعد فرمود: روزي خدمت رسول خدا رفتم و حضرت را گريان ديدم. سؤال كردم: يا رسول الله! چرا گريه مي كنيد؟ فرمود: اکنون جبرئيل نزد من بود و به من خبر داد كه فرزندم حسين در زميني كنار فرات، بنام كربلا كشته مي شود. بعد مشتي از خاك او را آورد و من بوئيدم و گريان شدم. «2»

1- فوائد المشاهد 2- در كربلا چه گذشت؟

شب عاشوراء

شب عاشوراء

راوی گفت: غروب روز قاسوعاء حسین (ع) در حالیکه بر زمین نشسته بود، بخواب رفت. وقتی بیدار شد، فرمود: خواهرم! همین الان جدم، محمد و پدرم، علی و مادرم، فاطمه و برادرم،

حسن را در خواب دیدم که همگی می گفتند: ای حسین! به همین زودی (در بعضی روایات فردا) نزد ما خواهی آمد. زینب

چون این سخن را شنید، سیلی به صورت خود زد و صدا به گریه بلند کرد. حسین (ع) به او فرمود: آرام بگیر و دشمن را ملامت گوی ما نکن!

وقتی شب عاشوراء فرا رسید، امام یارانش را جمع کرد و برای آنان سخن گفت. ابتدا خدا را حمد نمود. سپس به آنان فرمود:

اما بعد! حقیقتاً من یارانی نیکوتر از شما و خاندانی بهتر از خاندان خودم سراغ ندارم. خداوند به همه شما پاداش نیک عطا فرماید. اینک تاریکی شب شمارا فرا گرفت است! شبانه هر کدام از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و در تاریکی شب حرکت کرده و بروید که اینها جز بامن، با احدی کار ندارند. «1»

در این موقع، حضرت ابوالفضل (ع) لب به سخن گشود و فرمود:

لا ارانا الله ذلک ابدأ! خدا چنین روزی را نیاورد که ما شمارا تنها رها کنیم و خود بسوی شهرمان برویم!

سپس سایر بنی هاشم، هر کدام در ابراز وفاداری به امام،

1- لهوف

سخنانی گفتند.

در اینجا امام نگاهی به فرزندان عقیل کرد و فرمود: شهادت مسلم برای شما بس است. من به شما اجازه دادم که بروید.

آنان در پاسخ گفتند: در این صورت اگر از ما سؤال شود که چرا دست از مولا و امام خود کشیدید، چه بگوئیم؟ نه، بخدا قسم! هیچگاه چنین کاری را انجام نمی دهیم! بلکه مال و جان و فرزندانمان را فدای تو کرده و تا آخرین مرحله، در رکاب شما می جنگیم.

مسلم بن عوسجه از یاران امام گفت: ما چگونه دست از یاری شما برداریم؟ در این صورت در پیشگاه خدا، چه عذری خواهیم داشت؟ بخدا قسم! من از تو جدا نمی شوم تا با نیزه خود، سینه دشمنانت را بشکافم و تا شمشیر در دست من است

با آنان می جنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتیم، با سنگ و کلوخ به جنگشان می روم، تا جان به جان آفرین تسلیم کنم!

سعد بن عبدالله به امام عرض کرد: بخدا قسم! ما دست از یاری

تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خدا ثابت کنیم که حق پیامبر را در باره تو مراعات نمودیم! بخدا قسم! اگر بدانم که هفتاد بار کشته می شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده می نمایند، باز هم هرگز دست از یاری تو بر نمی دارم و پس از هربار زنده شدن، به یاریت می شتابم. در صورتی که می دانم، مرگ بیش از یکبار نیست و پس از آن نعمتهای بی پایان خداوند است.

زهیر بن قین چنین گفت: یا بن رسول الله! بخدا قسم! دوست دارم که در راه حمایت، هزار بار کشته باز زنده و دوباره کشته بشوم و باز آرزو دارم که با

کشته شدن من، شما یا یکی از این جوانان بنی هاشم، از مرگ نجات می یافتید!

امام در جواب آنها فرمود: جزاکم الله خیر! انی غداً اُقتلُ وکلکم تقتلون! خدا به شما پاداش خیر دهد! من فردا شهید می شوم و همه شما نیز کشته می شوید! «1»

طبق نقل امام سجاد(ع) در این موقع، قاسم بن حسن عرض کرد: منهم جزء شهداء هستیم؟ امام بر او رقت کرد و فرمود: پسر جانم! مرگ در نظر تو چگونه است؟ گفت: از عسل شیرینتر!

امام فرمود: آری! بخدا قسم! عمویت به قربانت! تو هم یکی از آن مردانی هستی که پس از آنکه سخت گرفتار شوی، به شهادت می رسی. «2»

شب عاشوراء، امام با چند نفر در خیمه نشسته بود. غلام امام مشغول پاک کردن شمشیر حضرت بود. در این موقع امام ایات و اشعاری را در زیر لب زمزمه می کرد که مضمونش این بوده است: ای دنیا! اُف بر دوستی تو! که صبحگاهان و عصرگاهان، چقدر از دوستان و خواهانت را به کشتن می دهی! ولی باز هم قناعت نمی ورزی! همانا کارها به خدای بزرگ محول است و هر زنده ای سالك این راه می باشد.

1- سخنان امام حسین(ع) از مدینه تا کربلا 2- در کربلا چه گذشت؟

امام سجاد(ع) می گوید: من از این اشعار به هدف پدرم که اعلان خبر مرگ و شهادت خود بود، پی بردم و چشمانم پر از اشک شد. ولی از گریه خودداری کردم. اما عمه ام زینب(س) که در کنار بستر من نشسته بود، با شنیدن این اشعار و با متفرق شدن یاران امام، خود را به خیمه، آن حضرت رساند و گفت: وای بر من! ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی

دیدم. ای یادگار گذشتگانم! ای پناه بازماندگانم! گویا همه عزیزانم را امروز از

دست داده ام و این پیشامد، مصیبت پدرم علی (ع) و مادرم زهراء (س) و برادرم حسن (ع) را زنده کرد.

امام حسین (ع) او را دل‌داری داد و به صبر و شکیبائی دعوت نمود و چنین فرمود: خواهر! راه صبر و شکیبائی را در پیش بگیر و بدان که همه می‌میرند و آنان که در آسمانها هستند نیز زنده نمی‌مانند. همه موجودات از بین رفتنی هستند مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است و همه مردم را در قیامت، زنده خواهد نمود. و اوست خدای یکتا! پدر و مادر و برادر و حسن (ع) بهتر از من بودند ولی همه به سرای باقی شتافتند و من و همه مسلمانها باید از رسول خدا (ص) پیروی کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت.

سپس فرمود: خواهرم امّ کلثوم! فاطمه! رباب! پس از مرگ من، گریبان چاک نکنید و سیلی بصورت نزنید و سخنی که شایسته نیست، بر زبان جاری ننمائید. «1»

1- سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا

در شب عاشوراء، از خیمه امام حسین (ع) صدایی مانند صدای زنبور عسل، بگوش می‌رسید. عده‌ای در رکوع وعده‌ای در سجود وعده‌ای در حال قرائت قرآن وعده‌ای هم به استغفار و دعا و مناجات، مشغول بودند.

در هنگام سحر، امام سر بیالین نهاد و چرتی زد و بیدار شد و فرمود: می‌دانید اکنون چه در خواب دیدم؟ عرض کردند: یا بن رسول الله! چه خوابی دیدید؟ فرمود: خواب دیدم که سگهایی بر من حمله کردند و می‌خواستند

مرا بدرند! سگ ابلغی در میان آنها بود که بیشتر از بقیه بر من حمله می نمود! سپس جدّم رسول خدا(ص) را با جمعی از اصحابش دیدم که بمن فرمود:

پسر جانم! توشه‌ید آل محمّدی! واهل آسمانها و ملأ اعلیٰ 'بتو

مژده می جویند و باید امشب افطار، نزد ما باشی! بشتاب و تأخیر مکن!...

این را در خواب دیدم و کار من آماده شده است و کوچ من از این دنیا، نزدیک است و شکی در آن نیست. «1»

توبه حرّ

در روز عاشوراء، وقتی حرّ ندای امام را شنید که می فرماید:

أَمَا مِنْ مَغِيْثٍ يَغِيْثُنَا لَوْجَه اللّٰه؟ أَمَا مِنْ ذَابٍ يَذِبُ عَنْ حَرَمِ رَسُوْل اللّٰه؟ آیا فریادرسی هست که برای خدا بفریاد ما برسد؟

آیا دفاع کننده‌ای است که از حرم رسول خدا(ص) دفاع

1- در کربلا چه گذشت؟

روز عاشوراء

نماید؟

حر با شنیدن این نداء، از خواب غفلت بیدار شد و نزد عمر بن سعد رفت و گفت: آیا با حسین(ع) می جنگی؟ جواب داد: آری واللّٰه جنگی می کنم که آسانترین آن، جدا شدن سرها و قلم شدن دستها است!

حرّ وقتی این مطلب را دانست، از لشگر فاصله گرفت و بطرف خیمه گاه امام حرکت کرد. همینکه نزدیک امام شد، دستها را بر سر نهاد و گفت: خدایا! من بسوی تو توبه می کنم و از اینکه ترس در دل اولیاء و فرزندان اولیاء و فرزند پیامبرت انداختم، مرا عفو نما! بعد سپر خود را واژگون نمود و نزدیک امام شد و سلام کرد. و به حضرت عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! فدای تو شوم! منم آن شخصیکه راه بر شما بستم و شما را به این بلا انداختم! هرگز گمان نمی کردم که این مردم، با تو چنین کنند و سخن شما را رد نمایند! بخدا قسم! اگر این را می دانستم، هرگز آنچه را کردم، انجام نمی دادم. اکنون

پشیمانم و بسوی خدا توبه می کنم! آیا توبه من قبول می شود؟

امام فرمود: آری! خداوند از تو می پذیرد و تورا می بخشد! اکنون فرود آی و بیاسای! حرّ عرض کرد: اگر من در راه شما سواره جنگ کنم، بهتر است از آنکه پیاده شوم! زیرا آخر کار من به پیاده شدن خواهد کشید!

امام فرمود: خدا تورا رحمت کند! آنچه می خواهی انجام بده!

حرّ برگشت و برای لشگر عمر بن سعد، سخنرانی نمود و آنها را سرزنش نمود! سپس او و فرزندش مشغول جنگ با آنان شدند تا بشهادت رسیدند. امام بر بالین حرّ رفتند و فرمودند:

مادرت، خوب نامی برای تو گذاشت که تو در دنیا حرّ (آزاده) و در آخرت نیز حرّ هستی! «1»

در هنگام ظهر عاشوراء، ابو ثمامه صیداوی به امام عرض کرد:

ای ابا عبدالله! جانم بفدایت! همانا می بینم که این قوم، به جنگ با تو نزدیک گشته اند! سوگند بخدا! شما بشهادت نرسی تا من قبل از شما بشهادت برسم و بخون خود غلطان باشم! ولی دوست دارم که این نماز ظهر را با شما بخوانم، سپس خدای خویش را ملاقات کنم.

امام نگاهی به آسمان کرد و فرمود: نماز را یاد کردی! خدا تو را از نماز گزاران قرار دهد! آری اینک وقت نماز است. سپس امام فرمود: از این قوم بخواهید تا دست از جنگ بردارد تا ما نماز بخوانیم.

حصین بن نمیر از فرماندهان دشمن وقتی این مطلب را شنید، فریاد زد: نماز شما مقبول درگاه خدا نیست! حیب بن مظاهر در جوابش گفت: ای حمار غدار! نماز پسر رسول خدا (ص) قبول نمی شود و از تو قبول می گردد؟ سپس با حصین درگیر شد و نزدیک بود که حصین را بکشد ولی او، یارانش را به کمک

1- منتهی الامال

خواست و آنان به کمکش آمدن و با حیب مشغول جنگ شدند حیب پس از کشتن تعدادی از لشکر عمر سعد، بشهادت رسید! امام با کشته شدن حیب دچار شکستگی شد و فرمود: ای حیب! همانا تو مردی صاحب فض بودی و در یک شب قرآن ختم می کردی! «1»

غلام حضرت بنام جَوْن، اجازه جنگ با لشکر دشمن را خواست

امام فرمود: تو همراه ما بودی تا سلامت باشی! حال که اینجامحلّ جنگ و کشته شدن، شده است، اجازه داری تا سلامت برگردی! او جواب داد: یا بن

رسول الله! من در ایام سلامت کاسه لیس شما بوده ام، امروز که روز سختی و شدت است، شمارا رها کنم؟ بخدا قسم! بوی من بد و پوستم سیاه و حسیم زشت است! می خواهم بشرف شهادت نائل گردم تا بویم خوش، حسیم نیکو و رویم سفید گردد.

امام به او اجازه داد. او مشغول جنگ شد تا اینکه به حالت شهادت افتاد. امام بر بالین او حاضر شدند و فرمودند: خدایا! روی جون را سفید و بویش را نیکو و او را با ابرار محشور کن و میان او و محمد و آل محمد پیوند قرار بده! «2»

پسر ابودجانه انصاری که پدرش بشهادت رسیده بود، خدمت امام آمد و اجازه نبرد خواست! حضرت فرمود: شاید مادرت راضی نباشد؟ نوجوان عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد!

2و1- منتهی الامال

مادرم بمن دستور داده است، که به مبارزه با دشمنان شما بروم!

امام اجازه فرمود و او بمیدان رفت و این رجز را می خواند:

امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر

علی و فاطمة والداه فهل تعلمون له من نظیر؟

له طلعة مثل شمس الضحیٰ له غرة مثل بدر منیر یعنی: «مولایم حسین (ع) است و او بهترین سرور است. او باعث خوشحالی دل پیامبر بود! علی (ع) و فاطمة (س) پدر و مادر او هستند. آیا شما مانند او را پیدا می کنید؟

صورت حسین (ع) مثل خورشید درخشان و ماه نورانی است.»

سپس مشغول کارزار شد تا بشهادت رسید. دشمن سر او را جدا کرد و بطرف خیمه گاه امام انداخت. مادرش سر فرزندش را برداشت و به سینه چسباند و گفت: احسنت ای پسر کم! ای شادمانی دل من! ای روشنائی چشمم! سپس سر را بسوی مردی از سپاه دشمن انداخت و او را بهلاکت رساند. آنگاه عمود خیمه ای را برداشت و به دشمن حمله کرد، در حالیکه این رجز را می خواند:

انا (عج) وز سیدی ضعیفه خاویهً بالیه نحیفه

اضربکم بضربه عنیفه دون بنی فاطمه الشریفه یعنی: «من پیرزنی ضعیف ولاغر و پیر هستم! مادر راه فاطمه (س) بشما ضربت سختی می زنم.»

او دو تن را کشت. سپس امام دستور داد که برگردد و در حق او دعا نمود. «منتهی الامال»

شهادت علی اکبر (ع)

علی اکبر خدمت حضرت آمد و اجازه میدان رفتن خواست. امام به او اجازه داد. علی اکبر بطرف میدان حرکت کرد.

در این هنگام امام نگاه مأیوسانه ای به او کرد و به گریه افتاد. و مُحاسن شریفش را بطرف آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا!

گواه باش! که بر این قوم، شخصی به مبارزه آنان می رود، که در شکل و اخلاق و سخن گفتن، شبیه ترین مردم به رسول توبود. و ما هر وقت بدیدار پیامبرت، مشتاق می شدیم، بصورت این جوان نگاه می کردیم. خدایا! برکات زمین را از این قوم بگیر و آنان را متفرق و پراکنده ساز و حُکام را از اینان

هرگز راضی نگردان! زیرا اینان ما را دعوت کردند که ما را یاری کنند، ولی وقتی ما اجابت کردیم، با ما دشمنی کردند و بر روی ما شمشیر کشیده‌اند! سپس امام بر عمر سعد صیحه زد و فرمود: خداوند نسل تو را قطع کند، و امر تو را مبارک نکند و بعد از من، شخصی را بر تو مسلط کند که تو را در بستر بکشد! زیرا رحم مرا قطع کردی و قرابت مرا با رسول الله رعایت ننمودی! سپس این آیه را تلاوت نمود: **انَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّآلَ اِبْرٰهٖمَ وَّآلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ ذَرِیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ**. «آل عمران 33» یعنی: خداوند برگزید، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر اهل عالم بعضی از اینها از نسل بعضی دیگر هستند. و خدا شنوا و بسیار دانا است.

علی اکبر بر صفوف دشمن حمله می کرد و از آنان می کشت بطوریکه صدای ضجه و شیون از آنان بلند شد! رجز علی اکبر این بود:

انا علی بن الحسین بن علی نحن وبیت الله اولی بالنبی

اَضْرِبْکُمْ بِالسَّیْفِ حَتّٰی یَنْثَنٰی ضَرْبَ غَلَامٍ هَاشِمِیّ عَلَوِیّ

و لا یزالُ الیومُ احمٰی ' عن ابی تالله لا یحکم فینا ابن الدّعی یعنی: منم علی، پسر حسین بن علی و سوگند به کعبه! ما اولی ' به پیامبر هستیم.

و این شمشیر را آنچنان بر شما می زنم، تا در هم پیچد مانند شمشیر زدن جوان هاشمی!

و همیشه حامی پدرم هستم و بخدا قسم! نباید فرزند این فرومایه بر ما حکومت کند.

اما حرارت آفتاب و سنگینی اسلحه و تشنگی، علی اکبر را ناراحت کرده بود. لذا بسوی امام برگشت و عرض کرد: ای پدر! تشنگی مرا کُشت! و سنگینی

اسلحه مرا اذیت می کند! آیا ممکن است با مقداری آب مرا سیراب کنی تا در جنگ قوت یابم؟

امام در حالیکه اشک از چشمانش سرازیر بود، فرمود: ای پسر کم! زبانت را در دهان من بگذار! سپس انگشت خود را به او داد و فرمود: این را در دهانت قرار بده و به جهاد با دشمنان برگرد که من امیدوارم که عصر نشده از دست جدّ رسول الله (ص) با آبی سیراب شوی که بعد از آن تشنگی نخواهد بود!

علی اکبر برگشت و خود را به صفوف دشمن زد و از آنان می گشت. تا اینکه مُرّة بن منقذ، ضربتی بر فرق علی اکبر زد که فرقه شکافته شد. علی اکبر دست در گردن اسب کرد و عنان را رها نمود. اسب او را میان لشکر دشمن از این سو به آن سوی

برد! و هر شخصی که به علی اکبر برمی خورد، ضربتی بر او وارد می نمود. تا اینکه بدنش پاره پاره شد. وقتی از اسب بر زمین افتاد، صدا زد: یا بَلاه! هذا جدّی رسول الله! قد ستانی بکأسه الاوفی شربة

لا ظمأ بعدها ابداً وهو يقول: ال (عج) ال (عج) ال (عج) فان لك كأساً مذخورة حتى تشربها الساعة! یعنی: ای پدر این جدّ رسول خدا است که مرا با ضربتی که بعد از آن تشنگی نیست، سیراب نمود و می فرماید! ای حسین! (عج) له نما! (عج) له نما! که ظرف شربتی برایت آماده نموده ام که در این ساعت بنوشی.

امام حسین (ع) با شنیدن صدای علی اکبر، حرکت کرد و خود را بر بالین او رساند. وقتی نگاهش به بدن پاره پاره او افتاد، خم شد

و صورت بر صورت او گذاشت و فرمود: خدا بکشد مردمی را که تو را کُشتند! چقدر جرعت دارند که از خدا و رسول، نترسیدند و پرده حرمت

پیامبر را چاک زدند! سپس اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: *علی الدنيا بعدک العفا! بعد از تو خاک بر سر دنیا باد!*

در این موقع حضرت زینب (س) از سراپرده بیرون آمد و با حال اضطراب و سرعت، بسوی بدن علی اکبر رفت و ندبه می کرد! تا اینکه خود را به بدن او رساند و خود را روی علی اکبر انداخت.

امام، خواهر را از روی بدن فرزند خود، بلند کرد و به خیمه اش برگرداند و روبه جوانان بنی هاشم کرد و فرمود: برادر خود را بردارید!

جوانان بنی هاشم! جسد نازنین علی اکبر را برداشتند و در خیمه ای که در مقابل آن می جنگیدند، گذاشتند. «1»

شهادت قاسم بن حسن (ع)

قاسم به عزم جهاد، برای اجاز خدمت امام آمد. حضرت چون چشمش به قاسم افتاد که آماده رفتن به میدان است، بی توان شد و دست به گردن او انداخت و در آغوشش گرفت و هر دو آنقدر گریستند که بحالت بیهوشی افتادند.

وقتی بیهوش آمدند، قاسم با التماس درخواست اجازه می کرد ولی امام قبول نمی فرمود. تا اینکه قاسم آنقدر دست و پای امام را بوسید تا اجازه گرفت. پس به میدان آمد و در حالیکه اشکش جاری بود، این رجز را می خواند:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤتمن

هَذَا حَسِينٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ بَيْنَ أَنْاسٍ لَا سُقُوا صُوبَ الْمَزْنِ پَسْ كَارِزَارِ
سختی کرد وبا آن سن کمش، سی و پنج تن را کشت!

اما عمرو بن سعد از دی به قاسم حمله کرد و ضربتی بر فرقش وارد کرد که
سر او شکافته شد. قاسم به صورت بر زمین افتاد و فریاد زد: یا عمّاه!

همینکه صدای قاسم بگوش امام رسید، حرکت کرد و مانند

-منتهی الامال

شیر بر لشکر دشمن حمله نمود و خود را به قاسم در حالیکه ساعات آخر
عمر او بود، رساند. امام مشاهده کرد که قاسم از شدت درد، پاهای خود را بر
زمین می ساید. حضرت فرمود: قَسِّمْ بَخْدًا! که بر عمویت سخت است که
اورا برای کمک بطلبی ولی او نتواند اجابت کند! و اگر اجابت کند، نتواند
کمک کند! و اگر کمک کند، تورا سودی نبخشد! از رحمت خدا دور باشند
جماعتی که تورا کشتند.

آنگاه قاسم را از روی خاک بلند کرد و در آغوش خود کشید و سینه او را به
سینه خود چسباند. سپس در حالیکه پاهای قاسم بر زمین کشیده می شد، او را
بسوی خیمه گاه برد و در کنار پسرش، علی اکبر گذاشت. «1»

شهادت حضرت ابوالفضل (ع)

قمر بنی هاشم (ع) در روز عاشوراء، مکرر به خدمت امام حسین (ع) شرفیاب
می شد و اجازه میدان رفتن می خواست ولی بمناسبت شهامت و شجاعت
و پرچمداری وی، امام به او اجازه نمی داد و هر بار از تصمیمش، منصرف می
ساخت و می فرمود: انت صاحب لوائی! تو پرچمدار من هستی!

اما وقتی همه یاران امام بشهادت رسیدند، ابوالفضل (ع) برای

چندمین بار از امام اجازه خواست. امام هم موافقت کرد و فرمود: حال که تصمیم به جنگ گرفته ای، مقداری آب تهیه - منتهی الامال

نما!

عباس (ع) حرکت نمود و پس از درهم ریختن صفوف دشمن، وارد فرات شد. وقتی مشک را پُر کرد و خواست خود نیز بشامد، مشتش را پُر از آب کرد و به نزدیک لبان خشک شده اش رساند. اما بلافاصله آب را به فرات ریخت و این چنین خود را مورد خطاب قرارداد:

یا نفس من بعد الحسین هونی وبعده لا کنت آن تکونی

هذا الحسین وارد المنون و تشرین بارد العین

تالله ما هذا فعال دینی یعنی: «ای نفس! بعد از حسین (ع) ذلت بر توباد! و پس از وی زنده نباشی اگر چه حیات را خواهانی!

اینک حسین (ع) وارد میدان جنگ شده و آنوقت تو آب گوارامی نوشی! بخدا سوگند! دین من همچو اجازه ای بمن نمی دهد.»

وقتی بامشک پُر بسوی خیمه ها بر می گشت و خود را در مقابل سیل خروشان دشمن دید فرمود:

لا ارب الموت اذا الموت ذقا حتی اوارى فى المصالب لقی

نفسی لسط المصطفی الطهروقی ' انی انا العباس اغدو بالسقا

ولا اخاف الشرّ يوم الملتقى ' یعنی: «آنگاه که صدای مرگ بگوשמ رسد، از مرگ نمی هراسم! تا آنجا که بدنم در میدان جنگ زیر شمشیرها پنهان شود.

جان من فدای فرزند پاک مصطفی ' باد! منم عباس که این مشک را بسوی
خیمه ها می برم.

و در این روز جنگ، ترسی از مرگ ندارم.»

عباس در حال برگشت به خیمه ها بود که ناگهان بطور ناگوارانه مورد
حمله زید بن رقاد که در پشت نخلی کمین کرده بود، واقع شد و در این
حمله، دست راست حضرت جدا شد. اما فرزند حیدر کرّار چون از دست
راست مأیوس شد، چنین رجز خواند:

والله ان قطعتم یمینی انّی اُحامي ابدأ عن دینی

وعن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین

یعنی: «بخدا قسم! اگر دست راستم را قطع نمودید، ولی من دست از حمایت
دینم بر نمی دارم.

و از امام که در ایمانش صادق است، و فرزند پیامبر امین است، حمایت می
کنم.»

در این هنگام شخص دیگری بنام حکیم بن طفیل، از کمینگاه بیرون آمد
و با حمله ای، دست چپ حضرت را قطع نمود.

از طرف دشمن تیرها مانند باران بسوی آن حضرت سرازیر شد. تیری به
مشک و تیری هم به سینه عباس، اصابت کرد.

یکی دیگر از افراد دشمن، عمود آهنین بفرقش کوبید که از اسب بر زمین
افتاد.

طبق نقلی در این موقع، ابوالفضل (ع) صدازد: یا اخواه! در کج اخاک! برادر! برادرت را دریاب!

امام خود را بر بالین او رساند و چون بدن بدون دست و خونین عباس را مشاهده کرد، دستهایش را بر کمر گرفت و فرمود:

الان انکسر ظهري وانقطع رجائي وقلت حيلتي!

الان کمرم شکست! و امیدم ناامید شد! و راه نجات بسته گردید! «1»

شهادت علی اصغر (ع)

چون حضرت، یارانش را از دست داد، خود آماده رفتن به میدان شد. برای وداع به طرف خیمه ها رفت و صدازد: ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای امّ کلثوم! خدا حافظ!

سکینه عرض کرد: ای پدر! آیا تسلیم مرگ شده ای؟ فرمود: چگونه تسلیم مرگ نشود، کسیکه یاور و معینی ندارد؟ سکینه

گفت: پس ما را به حرم جدّمان بازگردان! امام فرمود: هیئات! اگر صیّاد، مرغ قطا را آرام می گذاشت، او می خوابید!

در این موقع، زنهای صدا بگریه بلند کردند. حضرت آنها را ساکت کرد و خود عازم میدان شد.

امام سجاد (ع) چون پدر را تنها و بی یاور دید، با آنکه از ضعف و ناتوانی، قدرت برداشتن شمشیر را نداشت، راه میدان پیش گرفت! امّ کلثوم با دیدن این صحنه صدازد: ای نور دیده! برگرد! امام سجاد (ع) فرمود: ای عمّه! دست از من بردار و بگذار تا پیش روی فرزند پیامبر، جهاد کنم. حضرت سید الشهداء (ع) به

1- سخنان امام حسین(ع) از مدینه تا کربلا و منتهی الامال

اَمْ کَلْتُمُوْمَ فَرَمُوْد: جَلُوْ اَوْرَا بَکِیْر تَا کَشْتَه نَشُوْد وَ زَمِیْن اَز نَسْلِ
آلِ مُحَمَّد(ص) خَالِی نَمَانْد.

دراین هنگام، سالار شهیدان، روبه لشکر عمر سعد کرد و صدا زد: هَلْ مِنْ نَاصِرٍ
یَنْصُرُنِیْ؟ هَلْ مِنْ مَعِیْنٍ یَعِیْنِیْ؟ هَلْ مِنْ ذَابٍ یَذِبُ عَنْ حَرَمِ رَسُوْلِ اللّٰه؟ آیا یاری کننده ای است که مرا
یاری کند؟ آیا کمک کننده ای است که مرا کمک کند؟ آیا دفاع کنند ای
است تا از حرم رسول خدا، دفاع نماید؟

ندای امام که بگوش زنهار رسید، از جهت مظلومیت امام حسین صدا بگریه
بلند کردند. امام به خیمه ها برگشت و به زینب فرمود: کودک صغیرم را بده
تا با او خدا حافظی کنم!

زینب(س) علی اصغر را بدست امام داد. حضرت صورتش را نزدیک علی
اصغر برد تا ببوسد، ناگاه حمله تیری بطرف امام انداخت که بگلوی علی
اصغر رسید و او را بشهادت رساند. امام بدن بی جان علی را بدست زینب
داد و خود از خون گلوی علی بر می داشت و بطرف آسمان پخش می کرد
و می فرمود: بر من هر مصیبتی که نازل شود، آسان است. زیرا که خداوند
ناظر می باشد. «1»

شهادت امام حسین(ع)

بعد از شهادت علی اصغر، امام از زندگانی دست شسته و شمشیر بدست
گرفت و مبارز می طلبید. هر که در مقابل آن

1- سخنان امام حسین(ع) از مدینه تا کربلا و منتهی الامال

فرزند اسدالله الغالب، قرار می گرفت، بهلاکت می رسید تا آنکه کشتار بزرگی نمود وعده زیادی از شجاعان دشمن را به جهنم فرستاد! دیگر کسی جرعت نداشت تا با حضرت جنگ تن به تن کند! سپس امام به چپ و راست لشکر دشمن حمله نمود.

راوی می گوید: بخدا قسم! هرگز ندیدم مردی را که لشگرهای بسیار او را محاصره کرده باشند و یاران و فرزندان او را بشهادت

رسانده باشند و اهلیت او را بسختی انداخته باشند، ولی شجاعت و قوی القلب تر از امام حسین (ع) باشد! زیرا با وجود مصیبت های زیاد و تشنگی و جراحت بدن، باز هیچ تزلزلی در او دیده نمی شد و آنچنان بر دشمن می تاخت که لشکر مانند گله گرگ دیده، می رمیدند و فرار می کردند. دوباره لشکر سی هزار نفره، جمع می شدند و آماده می گشتند! ولی امام بر آن لشکر انبوه، حمله می کرد و آنان مانند ملخهائی که در هوا پراکنده می شوند، از مقابل امام می گریختند و از هم متفرق می شدند. آنگاه امام به مرکز حمله بر می گشت و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله را بر زبان جاری می فرمود.

تا اینکه از هر طرف امام را تیرباران نمودند و از کثرت تیرهائی که بر زره حضرت نشست، سینه مبارکش چون خارپشت گشت و به روایت امام محمد باقر (ع) زخمهای حضرت، بیش از سیصد و بیست جراحت بود.

اینجا بود که امام از شدت خستگی و بسیاری ضعف، توقفی فرمود تا ساعتی استراحت نموده باشد. که ناگاه ظالمی، سنگی را بطرف امام پرتاب کرد که به پیشانی حضرت، اصابت نمود و خون جاری شد. امام دامن لباس را بالا زد تا خون پیشانی را پاک کند که ناگاه تیری که پیکانش، زهر آلود و سه شعبه بود، بر سینه مبارکش وارد شد.

امام فرمود: بسم الله وبالله وعلى 'مكة رسول الله. سپس رو به آسمان کرد و فرمود: ای خدای من! تو می دانی که این جماعت،

مردی را می کشند که بر روی زمین، پسر پیامبری جز او نیست بعد دست برد و تیر را بیرون کشید که خون جاری شد. امام از خونها بر می داشت و بطرف آسمان پخش می نمود که قطره‌ای بر نمی گشت! بار دیگر دست کرد و از خون برداشت و بر صورت و محاسن خود مالید و فرمود: می خواهم با سر و روی خون آلود، جدم رسول خدا را ملاقات کنم!

در این موقع از شدت ضعف، بر روی زمین گودی قتلگاه افتاد! «1»

شمر از اسب پیاده شد و بسوی گودی قتلگاه حرکت کرد....

شیه ذوالجناح

اسب حضرت بنام ذوالجناح، وقتی صاحب خود را کشته دید، سر خود را به خون امام رنگین کرد و شیهه کشان بطرف خیمه هارفت در حالیکه همهمه می کرد و بازبان بی زبانی می گفت: وای بر گروهی که فرزند پیامبر خود را شهید کردند!

چون زنها و دخترها، صدای ذوالجناح را شنیدند، سر و پای برهنه از خیمه بیرون دویدند و چون چشمشان به اسب بدون سوار افتاد، فریاد و احسیناه! و اماماه! بلند کردند.

امّ کلثوم دست بر سر می زد و ندبه می کرد و می گفت: و امحمداه! اینک حسین تو، بی عمامه و عباء و شهید در صحرای کربلا افتاده است!

زینب می گفت: وای محمداه! این حسین، فرزند گرامی توست که در خاک
و خون غلطیده است و اعضایش از یکدیگر جدا شده‌اند! وای محمداه! این
حسین توست که عریان در صحرای کربلا افتاده است!...» 1»

راوی گفت: وقتی حسین (ع) کشته شد، لشکریان عمر سعد برای غارت لباس
و اسلحه حضرت هجوم آوردند! عمامه حضرت را اخنس برد! نعلین را
اسود بن خالد برد! بجذل انگشتر را با انگشت مبارک، قطع نمود! زره را
مالک بن یسر برد! شمشیر را (غیر از ذوالفقار) اسود بن حنظل برد! 2»

1- جلاء العیون 2- منتهی الامال

غارت خیمه ها!

غارت خیمه ها!

بعد از شهادت امام حسین (ع)، سربازان عمر سعد همه اموال و وسایل
و زیور آلات اهل بیت اباعبدالله (ع) حتی 'چادری که زن بکمرش بسته
بود و پوستینی که امام سجّاد (ع) بر روی آن افتاده بود را غارت نمودند!

از فاطمه دختر امام حسین (ع) نقل شده است که: من در آن موقع کودکی
بودم و خلخال (یک نوع زیور آلات) در پای من بود. یکی از سربازان
عمر سعد، در حالیکه گریه می کرد، آن خلخال را از پایم درآورد! گفتم: ای
دشمن خدا! چرا گریه می کنی؟

گفت: چگونه نگریم در حالیکه دختر رسول خدا را غارت می‌کنم! گفتم: حال که می‌دانی، دختر پیامبرم، چرا اموال مرا غارت می‌کنی؟ گفت: اگر من نبرم، دیگری خواهد برد!!

همچنین از او نقل شده است که: من بعد از شهادت پدر بزرگوارم، مضطرب و ناراحت در مقابل خیمه ایستاده بودم و پدر و برادران و خویشان خود را در میان خاک و خون می‌دیدم و در فکر این بودم که اشقیاء بنی امیه، با ما چه خواهند کرد؟ ناگاه

دیدم سواره ای نیزه بدست، ظاهر شد و بر زنان می‌زد و آنان فرار می‌کردند و او آنچه داشتند، غارت می‌کرد و آنها فریاد می‌زدند: واجداه! و ابتهاه! و اقله ناصر! و احسیناه! آیا مسلمانی نیست که ما را یاری کند؟ آیا در میان این مردم، مؤمنی نیست که ما را پناه دهد؟ من از مشاهده این حال، لرزیدم و دنبال عمه‌های خود بودم تا به آنها پناه برم. ناگاه آن شخص چشمش بمن افتاد و بطرف من حمله کرد! من گریختم و او با نیزه اش بر میان کتف من زد و من روی زمین افتادم. او گوشواره مرا درآورد و مقنعه از سر من کشید و متوجه خیمه‌ها شد! من هم بیهوش شدم. وقتی بیهوش آمدم، دیدم عمه ام زینب (س) بالای سرم نشسته و می‌گرید! همینکه دید من بیهوش آمده‌ام، فرمود: برخیز که برویم تا ببینیم بر سر سایر دختران و برادر بیمارت، چه آمده است؟ گفتم: عمه! چادری ندارم! فرمود: من هم مثل تو بی چادرم! با عمه‌ام، به خیمه امام سجاد (ع) داخل شدیم و دیدیم که همه اسباب و وسایل و اموال ما را غارت کرده‌اند! و برادر امام سجاد (ع)، از بیماری و تشنگی بر رو افتاده است و بر احوال ما می‌گرید. «1»

آمده است که وقتی بدستور منصور دوانیقی درب خانه امام صادق(ع) را آتش زدند، امام آتش را خاموش کردند و زنان و دختران وحشت زده خانه را دلداری دادند. روز بعد وقتی عده ای از شیعیان برای جویا شدن حال امام، بدیدار حضرت رفتند، دیدند که امام اندوهناک و گریان است! عرض کردند: این همه اندوه برای چیست؟ آیا از گستاخی و بی رحمی آنان نسبت بشما این همه ناراحتید؟ و حال آنکه این اولین بار نیست که چنین می کنند! امام فرمود: نه! ولی اندوه و گریه من برای این است که وقتی درب خانه را آتش زدند، دیدم که زنان و دختران از این اطاق به آن اطاق می گریختند. در حالیکه من نزد آنها

حاضر بودم و تنها نبودند. از این صحنه بیاد فرار اهل و عیال

1- جلاء العیون

اسارت اهل بیت امام حسین(ع)

جدم حسین(ع) در روز عاشوراء افتادم که از خیمه ای به خیمه دیگر واز پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می کردند و دشمن فریاد می زد: خیمه ستمکاران را به آتش بکشید!

بعد از غارت خیمه ها، عمر سعد صدا زد: چه کسی حاضر است، بر بدن حسین(ع)، اسب براند؟

ده نفر که همگی آنها از راه حرام، متولد شده بودند، اعلام آمادگی کردند و بر اسبهای خود سوار شدند و بر آن بدن شریف تاختند و استخوانهای سینه و پشت و پهلوی بدن مبارک حضرت را درهم شکستند! «1»

در هنگام اعزام اسراء اهلبیت به کوفه، آنها بکنار اجساد شهداء کربلا آمدند
وبا آنها وداع نمودند. همینکه چشم اهل و عیال

اباعبداللّه (ع)، به اجساد شهداء افتاد، صدای ضجّه و شیون بلند کردند و اظهار
مصیبت نمودند.

راوی گفت: بخدا قسم! فراموش نمی کنم آن صحنه ای را که زینب
کبری' (س) ندبه می کرد وبا صدایی حزین و غمناک
می گفت: یا محمداه! رحمت ملائکه آسمان بر تو باد! این حسین توست که با
اعضای پاره پاره، در خون خویش آغشته است!

اینها دختران تواند که آنها را اسیر کرده اند! یا محمداه! این

حسین توست که بدنش بر روی خاک افتاده و باد صبا، بر او

خاک و غبار می پاشد! و احزناه! واکرباه! این حسین توست که

1- منتهی الامال

سرش را از پشت بریده اند! عمامه و رداء او را غارت کردند!

پدرم فدای آن کسیکه حرمش را از هم گسیختند! پدرم فدای کسیکه
اصحابش را روز دوشنبه کشتند! پدرم فدای کسیکه باغم و غصّه از دنیا
رفت! پدرم فدای آن کسیکه با لب تشنه شهید شد! پدرم فدای کسیکه
مُحاسنش خون آلود بود و از آن خون می چکید! پدرم فدای آن کسیکه
جدش محمد مصطفی' است! پدرم فدای آن مسافری که به سفری
رفت، که امید بر گشتش نیست!

آنچنان زینب کبری' (س) عزاداری کرد که دوست و دشمن بناله آمدند!

سکینه کنار بدن پدر آمد و جسد پاره پاره پدر را در آغوش گرفت و به عزاداری پرداخت و ناگاه بیهوش شد. وقتی بیهوش آمد گفت: در عالم بیهوشی، شنیدم پدرم می گفت:

شیعی میما شربتہ ماء عذب فاذا کروی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی!

یعنی: «شیعیانم! هرگاه آب گوارا نوشیدید، بیاد من بیافتید. و هرگاه بیاد غریب یا شهیدی افتادید، برای من هم ندبه نمائید»¹

صبح روز یازدهم محرم در مدینه، از خانه ام سلمه صدای گریه وزاری شنیده شد. به او گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت: دیشب پسرم حسین (ع) کشته شد! زیرا بعد از رحلت

1- منتهی الامال

رسول خدا (ص)، پیامبر را بخواب ندیدم تا اینکه دیشب، او را عزادار و دل شکسته به خواب دیدم. عرض کردم: یا رسول الله! چرا شما را گریان و دل شکسته می بینم؟ فرمود: دیشب تا صبح قبر حسین و اصحابش را می کَندم. ¹»

مسلم گچکار می گوید: من در کوفه شنیدم که اسرای اهل بیت رامی آورند. خودم را به میدان رساندم و پس از مدتی مشاهده کردم که نزدیک به چهل شتر که هودج بر آنها بود، رسیدند که بر بالای آنها فرزندان فاطمه زهراء (س) و اهل و عیال امام حسین (ع) بودند. امام سجاد (ع) بر شتری بی جهاز سوار بود و

خون از پاهایش فواره می زد.

اهل کوفه، خرما و نان و گردو بدست اطفال و کودکان می دادند. اما یکدفعه امّ کلثوم فریاد زد: *ای اهل کوفه! صدقه بر ما حرام است!* و آنها را از دست و دهان کودکان می گرفت و می انداخت.

در این حال مردم می گریستند. باز امّ کلثوم سر از محمل بیرون آورد و به آنها گفت: مردان شما، ما را کشتند و زنان شما بر ما می گریند!! حاکم میان ما و شما، خدا باشد.

در این موقع شیونی برخاست و سرها را آوردند. سر حسین (ع) جلو آنها بود و آن از همه مردم به رسول خدا (ص) شبیه تر بود.

محاسنش، خضاب کرده و چهره اش چون ماه تابنده بود و باد، محاسنش را براست و چپ می برد. چون چشم زینب، به 1- در کربلا چه گذشت؟

سر برادر افتاد، پیشانی خود را به چوبه محمل کوفت که از آن خون جاری شد. «1»

امام سجاد (ع) در دروازه کوفه برای آن مردم بی وفا، سخنرانی کرد. از

جمله فرمود: *ای مردم! هر که مرا می شناسد، بشناسد. و هر که نشناسد، منم علی پسر حسین (ع) که او را بر کنار فرات، بی گناه سر بریدند! من پسر شخصی هستم که پرده حرمتش را دریدند و نعمت زندگانش را ربودند و مالش را غارت کردند و اهل و عیالش را اسیر نمودند! من پسر شخصی هستم که دسته جمعی او را کشتند!* «2»

ابن زیاد، در کاخ نشسته بود و سر مبارک امام، در مقابلش قرار داشت. خوشحال بود و متبسم!! ناگاه چوبدستی را برداشت و بردندانهای آن سر می زد و می گفت: چه بسیار خوش لب و دندان بوده

است! در این موقع زید بن ارقم که این صحنه را مشاهده می کرد، طاقت نیاورد و گفت: ای پسر زیاد! بر لب و دندان سر مقدس زن! که من بارها دیدم، رسول خدا (ص) اینهارا می بوسید و می مکید! در این موقع، زید بگریه افتاد. «3»

ابن زیاد، سر مقدس امام را به خولی داد تا در منزلش نگه دارد.

زن خولی می گوید: وقتی شوهرم سر مبارک امام را در گوشه ای گذاشت و به خواب رفت، شنیدم سر حضرت تا طلوع فجر،

قرآن می خواند و آخرین آیه این بود: وسيعلم الذّٰين ظلموا

1 و 2- در کربلا چه گذشت؟ 3- جلاء العیون

اسارت اهل بیت امام حسین (ع)

آی منقلب ینقلبون «شعراء 227» بزودی ظالمین خواهند دانست، به کدام جای بازگشتی، بر می گردند.

بعد از طرف سر مقدس، صدایی چون رعد شنیدم و فهمیدم صدای تسبیح ملائکه است. «1»

امام سجاد (ع) درباره اسارت اهل بیت (ع) فرمود: در راه شام، برابر شتری لاغر و برهنه سوار کردند و سر حسین (ع) را بالای نی زدند و زنان در پشت سر من، بر استران بی زین، سوار بودند و

نگهبانان از پشت سر و اطراف، با نیزه های کشیده، مواظب بودند و اگر چشم یکی از ما از اشک پر می شد، سرش را با نیزه می کوفتند. «2»

شهادت رقیه

زنان اهل بیت امام حسین (ع)، شهادت حضرت و جوانان بنی هاشم را از کودکان کاروان اسراء، مخفی نگه داشته بودند. و می گفتند که آنها به مسافرت رفته اند و بزودی بر می گردند.

شبى در شام، نیمه های شب، رقیه (س) دختر امام، از خواب بیدار شد و پدرش را صدا زد و می گفت: پدرم حسین (ع) کجاست؟ او بهانه پدر را گرفته بود و بقدری مضطرب بود، که همه کودکان در خرابه را، به گریه و فغان انداخت.

یزید متوجه سرو و صدای کودکان امام شد و سؤال کرد: چه خبر است؟ وقتی جریان رقیه (س) را به او گفتند، دستور داد که

1 و 2- در کربلا چه گذشت؟

سر امام را برای او ببرند!

سر مقدس امام را در طبقی گذاشتند و روپوشی بر آن قرار دادند و آنرا برای رقیه (س) بردند.

رقیه (س) وقتی روپوش را برداشت و سر پدر را دید، شناخت و گفت: این سر از کیست؟ گفتند: سر پدرت. با شنیدن این سخن، سر را برداشت و به سینه گرفت و گفت: ای پدر! چه کسی

مُحاسن تو را بخونت خضاب کرد؟ چه کسی رگهای گردنت را قطع نمود؟ چه کسی مرا در کودکی، یتیم نمود؟ پدر جان! بعد

از تو به که امیدوار باشم؟ پدر جان! چه کسی یتیم را نگه داری

می کند تا بزرگ شود؟... آنگاه لب بر لب پدر نهاد و آنچنان شیون وزاری کرد، تا بیهوش شد. وقتی او را حرکت دادند، دیدند که از دنیا رفته است و جان بجان آفرین تسلیم نموده است.

اهل بیت امام، در مصیبت این دختر، صدا بگریه بلند کردند.

اهل شام نیز بعد از باخبر شدن از شهادت رقیه (س)، عزاداری کردند و در آن روز، هر مرد وزنی گریان شدند. «1»

در کاخ یزید!

یزید دستور داد تا اسراء را حاضر کرده و سر مبارک امام را در طشتی، مقابلش بگذارند. در این موقع امام سجاد (ع) چشمش به سر پدر افتاد، آهی از دل پر خون خود کشید و اشک

1- ستارگان درخشان ج 5

ریخت و بعد از آن هرگز از کَلَّة گوسفند میل نفرمود. اما وقتی

چشم زینب (س) بر آن سر منور افتاد، بیتاب شد و با صدایی که دلها را پاره می کرد، فریاد زد: یا حسیناه! ای حبیب قلب رسول خدا! ای فرزند مکه و مینى! ای فرزند دلبند سیده نساء! ای جگر گوشه محمد مصطفی!

در این موقع، یزید چوب خیزران را برداشت و بر دندانهای سر امام می زد و می گفت: ای کاش! آنهایی که در جنگ بدر از مشرکین، کشته شدند، زنده بودند و می دیدند که من چگونه انتقام آنها را از فرزندان قاتلین آنها گرفتم!! و بمن می گفتند:

ای یزید! دستت شل مباد!

ناگاه ابو برزّه اسلمی از اصحاب رسول خدا، برخاست و گفت: وای بر توای یزید! چوب بردندان حسین (ع) فرزند فاطمه (س) می زنی؟! در حالیکه من بارها دیدم که پیامبر خدا (ص) بر لب و دندان او و برادرش، بوسه می زد و می گفت: «شما سرور جوانان بهشتید. خدا بکشد کشندگان شما را و لعنت کند آنها را و آنان را به عذاب الیم، معذب کند.»

یزید غضبناک شد و دستور داد او را کشان کشان از مجلس بیرون بردند. «1»

1- جلاء العیون

اربعین

از عطیّه بن سعد بن جناده عوفی کوفی، نقل شده است که: من و جابر انصاری برای زیارت قبر امام حسین (ع)، به کربلا رفتیم.

وقتی به کربلا رسیدیم، جابر نزدیک فرات رفت و غسل کرد. سپس پارچه ای بعنوان لُنگ برپاهایش و پارچه ای هم برروی شانه های خود انداخت و بوی خوش استعمال نمود و بطرف قبر شریف حرکت کرد. هر قدمی که برمی داشت، با ذکر خدا همراه بود. وقتی به قبر رسید، گفت: دست مرا بر قبر بگذار! من دست او را بر قبر گذاشتم. چون دستش به قبر رسید، بیهوش روی قبر افتاد.

آبی بر روی پاشیدم تا بیهوش آمد. وقتی به هوش آمد، سه بار گفت: یا حسین! سپس گفت: حییّب لایحیب حییّه؟ آیا دوست جواب دوست خود را نمی دهد؟ بعد خود جواب داد چگونه می توانی جواب دهی؟ درحالی که رگهای گردنت، از جای خود قطع شده و بر پشت و شانه ات قرار گرفته و بین سروتنت جدایی افتاده است. من شهادت می دهم که تو فرزند خیرالنبین هستی! تو فرزند سید الوصیین می باشی! تو فرزند فاطمه که سرور زنهای عالم است، می باشی! و چگونه نباشی درحالی که تو را سید المرسلین تربیت کرده و در کنار متقین (علی (ع)) پرورید شده ای و از پستان ایمان شیر خورده ای و در حیات و ممات، پاکیزه بوده ای!...» 1

1- منتهی الامال

بازگشت اسراء اهل بیت به مدینه

بازگشت به مدینه

راوی می گوید: وقتی کاروان اهل بیت امام حسین (ع) به نزدیک مدینه رسید، امام سجّاد (ع) از مرکب پایین آمد و بارها را باز نمود و زنان و کودکان را پیاده کرد. سپس به بشیر فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند! او

شاعر بود. توهم شعر می توانی بگوئی؟ عرض کرد: آری! یابن رسول الله! منهم شاعر م.

امام فرمود: وارد مدینه شو وبا زبان شعر، شهادت امام حسین (ع) را اعلام کن!

بشیر می گوید: براسیم سوار شدم وبه مدینه رفتم وچون به مسجد النبی رسیدم، صدا بگریه بلند کردم وگفتم:

یا اهل یثرب! لا مقام لکم قتل الحسین فادمعی مدراراً

الجسم منه بکربلا مفرجٌ والرأس منه علی القنأ یُدار

یعنی: «ای اهل مدینه! جای ماندن نیست! زیرا حسین (ع) شهید شده است. ومن اشکم سرازیر است.

بدنش در کربلا در خون است و سرش را بر بالای نیزه ها می گردانند.»

بعد گفتم: این امام سجاد (ع) است که با عمّه ها و خواهرانش، نزدیک شهر می باشند. ومن قاصد او هستم تا محل آنها را بشما نشان بدهم.

با این نداء، هیچ زن پرده نشین و باحجابی در مدینه نبود مگر اینکه موپیشان و صورت خراشان و لطمه زنان، با نداء واویلا! از خانه ها خارج شده و بطرف محل کاروان، حرکت نمودند.

وقتی من به نزد امام برگشتم، دیدم که حضرت از خیمه بیرون آمده و دستمالی در دست دارد که با آن اشکهای خود را پاک می کند. امام بر روی صندلی نشست و بی اختیار گریه نمود. صدای مردم هم بگریه بلند شد و آن محل یکپارچه گریه شد و از هر طرف، تسلیت عرض می کردند.

در این هنگام، امام با دست اشاره کرد تا مردم ساکت شوند.

مردم از جوش و خروش افتادند و امام شروع به بیاناتی نمود از جمله فرمود: ای مردم! همانا خداوند که حمد و سپاس بر او باد! ما را به مصیبت‌های بزرگی مبتلا فرمود و شکاف بزرگی در اسلام ظاهر شد. ابا عبد الله الحسین (ع) و فرزندان و یارانش کشته شدند و زنان و دخترانش، اسیر گشتند و سرش را بالای نیزه هادر شهرها گرداندند. این مصیبتی است که مانند ندارد.

ای مردم! کدامیک از شما می تواند بعد از شهادت حسین (ع)،

شاد و خرم باشد؟ کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود؟

کدامیک از شما می تواند از ریختن اشکش جلوگیری کند؟

بدرستی که آسمانهای هفتگانه برای شهادت حسین (ع) گریه کردند. دریاها با امواجشان و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماقش و درختها با شاخه هایشان، برای حسین (ع) گریه کردند. امواج دریاها و فرشتگان مقرب خدا و اهل آسمانها همه و همه گریه کردند. ای مردم! آن کدام قلبی است که برای کشته شدن حسین (ع) شکافته نشود؟ آن کدام دلی است که برای حسین (ع) ناله ننماید؟ آن کدام گوشی است که این مصیبت بزرگ را که در اسلام پدید آمده، بشنود و کرنشود؟... اَنَا لِّهٖ وَاَنَا لِيَهٗ رَاجِعُونَ از مصیبتی که چقدر بزرگ و سوزان و دردناک ورنج دهنده و ناگوار و تلخ و جانسوز است! آنچه که برای ما روی داد را به حساب الهی منظور می کنیم که او عزیز و انتقام گیرنده است! «1»

امّ کلثوم وقتی وارد مدینه شد، گریه می کرد و می گفت:

مدینه جدّنا لاتقبلینا فبالحسرات والاحزان جنّنا
آلا فاخبرنا رسول الله عنّا بانّا قد فجعنا فی ابینا
وانّ رجالنا بالطفّ صرّعی' بلارؤس وقد ذبحوا البینینا
وآخر جدّنا انا أسرنا وبعد الاسر یاجدّاه سبینا
ورهطک یا رسول الله اضحوا عرایا بالطفوف مسلینا
وقد ذبحوا الحسین ولم یراعوا جنابک یا رسول الله فینا
و...

یعنی: ای مدینه پیامبر! ما را قبول نکن! ما با حسرت و اندوهها آمده ایم. پیامبر را از حال ما با خبر کن که مادر مورد پدرمان دچار فاجعه شده ایم. مردان ما در سرزمین داغ، بدون سر افتاده اند و پسران ما سر بریده اند!
و به جدّما خبر داده که ما اسیر شدیم و بعد از اسارت، زندانی گشتیم! و گروه تو ای پیامبر! در حالی روز بر آنان گذشت که

1- لهوف

عریان و غارت زده، بر ریگهای گرم، افتاده اند!
ای رسول خدا! حسین (ع) را ذبح کردند و مراعات تو را دربارۀ ما نکردند! «1»

همچنین نقل شده است که امّ کلثوم به مسجد پیامبر رفت و با گریه عرض نمود: السلام یا جدّاه! من خبر شهادت فرزندت حسین(ع) را آورده ام.

در این موقع، صدای ناله ای از قبر بلند شد که مردم با شنیدن آن صدا گریه وزاری سر دادند.

امام سجّاد(ع) نیز بر قبر جدّش آمد و صورتش را بر آن گذاشت و گریه کرد و فرمود: ای جدّ بزرگوار من! ای بهترین انبیاء مرسل! با تو در ددل می نمایم! محبوب تو، حسین(ع) کشته شد و نسل تو از بین رفته است! در حالی تو را صدا می زنم که محزون و هراسان و اسیرم واحدی نیست که از ما حمایت کند و طرفداری نماید! ما را اسیر کردند، آنگونه که کنیزان را اسیر می کنند و آنچنان ناراحتی و آزار به ما رسید که استخوانها تحمل ندارد. «2»

امّ البنین، مادر ابوالفضل(ع) و عبدالله و عثمان و جعفر، بعد از شنیدن خبر شهادت پسرانش، برای عزاداری به قبرستان بقیع می رفت و مشغول نوحه وزاری می شد. آنچنان عزاداری او سوزناک بود که حتی مروان، دشمن اهل بیت با شنیدن ناله های

1- بحار الانوار ج 45 2- مقتل ابومخنف

او به گریه می افتاد. امّ البنین می گفت:

لا تدعونی ویک امّ البنین	تذکرینی بلیوث العرین
کانت بنون لی ادعی بهم	والیوم اصبحتُ ولأمن بنین
اربعةً مثل نسور الربی	قد واصلوا الموت بقطع الوتین

تنازع الخرصان اشلّهم فكلّهم امسى ' صریعاً طعین

یالیت شعری اکما أخبروا انّ عبّاساً قطع الیمین؟

یعنی: دیگر بمن امّ البنین (مادر پسران) نگوئید! زیرا بیاد شیران پیشه می
افتم! زمانی پسرانی داشتم که به آنها مرا می خواندند! ولی امروز من پسر
ندارم! چهار فرزند که مثل کرکس ها، بلند همت بودند، ولی با قطع رگشان
بشهادت رسیدند. نیزه های باریک و تیز برای بشهادت رساندن آنها نزع می
کردند و شب همه آنان بشهادت رسیدند! ای کاش! همانطور که بمن گفته
اند، می فهمیدم که دست راست عبّاس (ع) قطع شده است؟ «1»

ذکر مصیبت شهادت امام زین العابدین (ع)

شهادت امام سجّاد (ع)

بعد از فاجعه کربلا، امام سجّاد (ع) هیچگاه این مصیبت را فراموش نکرد و همیشه عزادار بود. اگر آب می آوردند و چشمش به آب می افتاد، گریه می کرد و می فرمود: «قُتلَ الحسین عطشاناً حسین (ع) تشنه شهید شد!» اگر غذا می آوردند، به گریه می افتاد و می فرمود: «قُتلَ الحسین جائعاً حسین (ع) گرسنه شهید شد.»

روزی ابو حمزه ثمالی، خدمت امام رفت و چون بی تابی حضرت را در مصیبت سالار شهیدان، مشاهده کرد، گفت: چرا اینقدر بی تابی و اظهار ناراحتی می کنید؟ مگر حمزه (ع) شهید نشد؟ مگر علی (ع) با شمشیر بشهادت نرسید؟ مگر شهادت در خاندان شما عادت نیست؟

امام فرمود: آری! شهادت عادت خاندان ما است! ولی آیا شنیده ای قبل از عاشورا، زنی از اهل بیت را اسیر کنند؟ زنی از اهل بیت را هتک حرمت نمایند؟ هر موقع به خواهران و عمه هایم نگاه می کنم، بیاد فرار و اضطراب آنها در هنگام آتش زدن خیمه ها، می افتم! که چگونه سر به بیابانها نهادند. «1»

وقتی زمان شهادت امام سجّاد (ع) نزدیک شد، به پسرش امام محمد باقر (ع) فرمود: امشب چه شبی است؟ عرض کرد: شب فلان! سؤال کرد: از ماه چقدر گذشته و چقدر باقی مانده است؟

1- ره توشه راهیان نور شماره 29

عرض کرد: فلان مقدار! امام سجاده (ع) فرمود: این همان شبی

است که بمن وعده داده اند. برایم آب وضوء بیاورید.

امام وضوء گرفت و مشغول نماز شد. هنگامیکه شب به آخر رسید، آن حضرت از این سرای پُرملال به جهان دیگر شتافت.

چون خبر شهادت امام سجاده (ع) به مردم مدینه رسید، شهر مدینه در ماتمش، عزادار شد. مرد وزن و سیاه و سفید و کوچک و بزرگ، در مصیبت حضرتش، نالان شدند و از زمین و آسمان، آثار اندوه نمایان شد. خوب و بد در تشییع آن حضرت شرکت کرده و همگی آن امام را به نیکی یاد می کردند.

سعید بن مصیب می گوید: در وقت نماز بر بدن امام سجاده (ع)

صدای تکبیری از آسمان بلند شد و از زمین هم تکبیری در جواب گفته شد. باز از آسمان بانگ تکبیری برخاست و از زمین هم جواب شنیده شد. در این حال من ترسیدم و با صورت بر زمین افتادم. آنانکه در آسمان بودند، هفت تکبیر سردادند و از زمین هم هفت تکبیر در جواب گفته شد. «1»

روژه امام محمد باقر (ع)

شهادت امام محمد باقر (ع)

امام در ایام شهادتش، پسرش جعفر را خواست و فرمود:

عده ای از اهل مدینه را حاضر کن!

وقتی آنها حاضر شدند، امام در حضور آنها فرمود: ای جعفر!

چون از دنیا رفتم، مرا غسل بده و در سه پارچه «که یکی عبا، حبره بود که امام با آن نماز جمعه را می خواند و دیگری پیراهنی بود که آن را می پوشید و پارچه دیگری» کفن کن!

بر سرم عمامه به بند و عمامه را از پارچه های کفن، حساب ننما!

قبر مرا چهار انگشت از زمین بالاتر قرار بده و آب بر قبرم بریز!

سپس امام حاضرین را گواه گرفت.

شاهدین که رفتند، امام صادق (ع) به پدرش گفت: ای پدر بزرگوار! آنچه دستور دادی انجام می دهم و نیازی به گواه نبود!

امام پنجم فرمود: برای این گواه گرفتم که بدانند تو وصی من هستی و در امامت با تو منازعه ننمایند!

امام صادق (ع) عرض کرد: ای پدر بزرگوار! من امروز شما را از دیگر روزها سالمتر می بینم و مریضی در شما مشاهده نمی کنم؟

امام پنجم فرمود: ای فرزند! مگر نشیدی که پدرم امام سجاد (ع) از پشت دیوار مرا صدا کرد و فرمود: ای محمد ییو (عج) له کن که مادر انتظار توهستیم.

از جمله وصیتهای امام پنجم به فرزندش این بود که: از طرف من مبلغی به اشخاصی بده تا بمدت ده سال، همه ساله در منی¹ و

در موسم حج، برای من عزاداری کنند و بر مظلومیت من گریه نمایند. «1»

روضه امام جعفر صادق (ع)

شهادت امام جعفر صادق (ع)

در ایام شهادت حضرت، شخصی خدمت امام مشرف شد و مشاهده کرد که آن حضرت چنان لاغر و ضعیف شده است که گویا جز سر نازنینش، هیچ از آن بزرگوار باقی نمانده است! او بادیدن این صحنه به گریه افتاد. امام به او فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: چگونه نگریم در حالیکه شمارا به این حال می بینم!

فرمود: چنین مکن! همانا هر چه برای مؤمن پیش بیاید، خیر است و اگر اعضای او بریده شوند، باز هم برای او خیر است! و اگر مالک شرق و غرب شود، برای او خیر است. «1»

از کنیز امام نقل شده است که: در حال احتضار حضرت، نزدش بودم که حال اغماء به امام دست داد و بیهوش شد. وقتی بیهوش آمد، فرمود: به حسن بن علی افضس، هفتاد اشرفی بدهید! به فلان و فلان هم همین مقدار بدهید!

من گفتم: می فرمائید به شخصی پول بدهند که با کارد بشما حمله کرد و می خواست شمارا بکشد؟ امام فرمود: می خواهی از کسانی نباشم که خدا بخاطر صله رحیم، آنان را مدح کرده و در وصف آنان فرموده است: وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ «رعد 21» یعنی: «مؤمنین آنانی هستند که به آنچه خدا امر به صله آن نموده است، صله می کنند و بخاطر سختی حساب روز جزاء، از خدا می ترسند.»

سپس فرمود: ای سالمه! بد رستیکه خداوند بهشت را خلق کرد و آنرا خوشبو گردانید، بطوریکه بوی آن از مسیر دوهزار سال، بمشام می رسد! ولی عاق والدین و قطع کننده رحم، بوی بهشت را احساس نمی کنند!

ابوبصیر می گوید: بعد از شهادت امام جعفر صادق (ع)، نزد امّ حمیده رفتم. دیدم او می گرید. من هم به گریه افتادم. او گفت: در هنگام شهادت امام صادق (ع) امر (عج) یبی پیش آمد! امام چشمهای خود را گشود و گفت: هر کسیکه بین من و او، خویشی و قرابتی است، را نزد من جمع کنید! همه جمع شدند. آن جناب نگاهی به آنان انداخت و فرمود: إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مستخفاً بالصلوة! یعنی: شفاعت ما به کسیکه نماز را سبک بشمارد، نمی رسد! «1»

روضه امام موسی کاظم (ع)

شهادت امام موسی کاظم (ع)

در ایّامی که امام در زندان هارون الرشید بود، مراقبین زندان به هارون گزارش دادند که بسیار می شنویم که موسی بن جعفر (ع)

در دعای خود می گوید: بارخدا یا! تومی دانی که من جای خلوتی را برای عبادت، از تو خواسته بودم و تو چنین مکانی برایم آماده کردی! پس سپاس از آن توست که حاجت مرا برآوردی.

مدتی که امام نزد فضل بن یحیی زندانی بود، شب و روز مشغول عبادت بود. تمام شب را بنماز و تلاوت قرآن و دعا و راز و نیاز با خدا می گذراند. بیشتر روزها روزه بود و روی خود را از محراب عبادت بطرف دیگری نمی کرد.

بعد از مدتی، سندی بن شاهک، زندانبان امام شد! او زهری باغذای امام مخلوط کرد که وقتی حضرت از آن غذا خوردند، مریض شدند و پس از سه روز بشهادت رسیدند. «1»

یکی از خدّام امام نقل می کند که: وقتی حضرت را از مدینه به بغداد می بردند، امام به فرزندشان رضا (ع) فرمودند: تا زمانی که من زنده ام و خبر شهادت من نرسیده است، هر شب بر در خانه بخواب! راوی می گوید: تا چهار سال، هر شب امام رضا (ع) بعد از عشاء می آمد و تا صبح در دهلیز خانه بسر می برد و صبح بداخل خانه بر می گشتند.

1-ارشاد ج 2

شبى بستر امام را انداختيم ولى امام رضا(ع) نيامد! اهل و عيال امام دچار اضطراب شدند و ما هم از نيامدن ايشان ناراحت بوديم. وقتى صبح شد، امام رضا(ع) داخل خانه شد و نزد امّ احمد كه بانوى خانه بود، رفت و فرمود: آن امانتھائى را كه پدرم بشما سپرد، را بياور و بمن بده! امّ احمد با شنيدن اين مطلب، شروع بنوحه و زارى نمود. امام او را تسلى داد و از يقرارى منع نمود. و فرمود: اين راز را فاش نكن تا خبر شهادت پدرم، به والى مدينه برسد.

بعد از چند روز خبر شهادت موسى بن جعفر(ع) به مدينه رسيد و خبر آن مطابق همان شبى بود كه امام رضا(ع) در منزل نبودند و به بغداد رفته بودند تا پدر بزرگوارشان را غسل و كفن نمايند. بعد از آن، امام رضا(ع) دستور دادند تا براى امام كاظم(ع) عزادارى نمايند. «1»

وقتى امام كاظم بشهادت رسيد، جنازه امام را چهار غلام بر سر دست گرفته بودند و صدامى زدند: اى مردم! هر كه مى خواهد موسى بن جعفر(ع) را ببيند، بيايد!

باشيدن اين نداء، در بغداد غلغله افتاد. سليمان بن جعفر عموى هارون در كنار شطّ، قصرى داشت. وقتى صداى غوغاى مردم را شنيد و اين نداء بگوشش رسيد، از قصر بيرون آمد و عمامه اش را انداخت و گريبان چاك كرد. او با پاى برهنه در تشييع حضرت حاضر شد و دستور داد كه در جلو جنازه صدا بزنند: هر كه مى خواهد به طيب فرزند طيب نگاه كند، بيايد و به بدن مقدّس امام نگاه كند.

همهٔ مردم جمع شدند و صدای شیون و فغان از زمین به آسمان می
رسید. «2»

روضه امام رضا(ع)

شهادت امام رضا(ع)

از عبدالله بن بشیر نقل شده که چون مأمون مصمم به قتل امام رضا(ع) شد، بمن دستور داد که ناخنهای خود را بلند نگه دارم و این مطلب را برای کسی ظاهر نسازم. بعد از مدتی مرا خواست و چیزی شبیه تمر هندی بمن داد و گفت که آن را بتمام دودست خود بمالم! من هم همین کار را کردم. در این هنگام مأمون نزد امام رفت و گفت: حال شما چگونه است؟ امام فرمود: امید بهبودی دارم. مأمون گفت: من هم امروز بحمدالله بهترم. آیا امروز از خدمتکاران نزد شما آمدند؟ امام فرمود: خیر! مأمون ناراحت شد و به غلامان پر خاش کرد!

سپس گفت: هم اکنون آب انار بگیر و بخور که برای این بیماری چاره ای جز خوردن آن نیست! و بمن گفت: برای ما انار بیاور! من چند انار برای او بردم. مأمون دستور داد که با دست خود انارها را بفشار! من همین کار را کردم و مأمون آب آن انارها را به حضرت خورانید و همان علت شهادت امام شد! «1»

از ابا صلت، کیفیت شهادت امام رضا(ع) بدین نحو نقل شده است: روزی امام بمن فرمود: من فردا به مجلس این فاجر (مأمون) می روم. اگر دیدی که هنگام مراجعت، عبا بر سرم نیست، بامن سخن بگو و اگر دیدی که عبا بر سرم می باشد، بامن

حرف زن!

ابا صلت می گوید: روز بعد، امام لباسهای خود را پوشید و در محراب منتظر مأمورین خلیفه شد. وقتی مأمورین آمدند، کفشهایش را پوشید و عبا بر دوش انداخت، و بنزد مأمون رفت. من هم در خدمت امام رفتم.

وقتی امام وارد شد، در نزد مأمون چند طبق از میوه های مختلف بود. مأمون خوشه انگوری را که قبلاً مسموم کرده بود را در دست داشت و چند دانه از آنرا که قبلاً علامت گذاری کرده بود، برای رفع تهمت می خورد! چون چشم مأمون به امام افتاد، مشتاقانه از جای خود بلند شد و دست در گردن مبارک حضرت کرد و میان دو چشم حضرت را بوسید و بسیار احترام می نمود. سپس امام را در جای خودش نشاند و خوشه انگور را به حضرت داد و گفت: یابن رسول الله! انگوری از این بهتر

ندیده ام! امام فرمود: شاید انگور بهشت از این بهتر باشد!

مأمون گفت: از این انگور بخورید! امام فرمود: مرا از خوردن این انگور معاف بدار! مأمون اصرار زیادی کرد و گفت: باید از این انگور بخورید! مگر خیال می کنید من قصد سوئی نسبت بشما دارم، با اینکه این همه بشما احترام می گذارم؟ او خوشه انگور را از امام گرفت و چند دانه از آنرا خورد و دوباره آنرا به امام داد! و گفت: باید از این بخورید! آن امام مظلوم، چند دانه از آن انگور را خوردند، که ناگاه حالشان دگرگون شد و باقی خوشه را بر زمین گذاشتند و با حال ناخوشی، بلند شدند. مأمون گفت: پسر عمو! کجا می روی؟ امام فرمود: به همانجا که مرا

فرستادی! سپس حضرت با چهره ای غمگین و ناراحت، در حالیکه عابرسر داشتند، از کاخ مأمون بیرون آمدند.

من بدستور حضرت، با ایشان سخن نگفتم، تا اینکه امام وارد منزل خود شدند و فرمودند: در خانه را ببند! وبا حال ناخوشی و رنجوری، بر روی بستر خود افتادند! من درب منزل را بستم

و ناراحت در وسط منزل ایستادم، ناگاه جوان خوشبو و مشگین مویی را در خانه دیدم که آثار امامت و ولایت از چهره اش، ظاهر بود و از همه افراد به امام رضا (ع) شبیه تر بود!

من نزد او رفتم و گفتم: منکه درها را محکم بستم! شما از کدام در وارد شدید؟ فرمود: آن خدائیکه مرا از مدینه به یک لحظه به طوس آورد، می تواند از در بسته هم وارد کند! پرسیدم: شما کیستید؟ فرمود: منم حجت خدا بر تو ای اباصلت! منم محمد بن علی! آمده ام تا با پدر غریب و مظلوم خود وداع کنم!

آنگاه نزد امام رضا (ع) رفتم. چون چشم امام به فرزندش افتاد، از جا بلند شد و یعقوب وار، یوسف گم گشته خود را در آغوش گرفت و دست در گردن او کرد و او را بسینه فشرد و بین دو چشم او را بوسید. سپس او را بر روی جای خود برد و با او از اسرار امامت سخن گفت و امانتهای الهی را به او سپرد و خود بشهادت رسید. «1»

روضه امام جواد(ع)

شهادت امام محمد تقی(ع)

خلیفه عباسی، امّ افضل، همسر امام جواد را خواست و چون می دانست او با حضرت، دشمنی دارد، به او مأموریت داد تا امام را بشهادت برساند. امّ الفضل هم با زهری که خلیفه در اختیار او گذاشت، انگوری را بزهر آلوده کرد و به امام جواد(ع) خوراند!

امام در آن موقع، درس بیست و پنج سالگی قرار داشتند، و هنگامیکه از آن انگور خوردند، اثر زهر در بدن مبارکش ظاهر شد و بر اثر آن بشهادت رسیدند.

طبق نقل دیگری، معتصم عباسی به یکی از نویسندگان دستورات امام را دعوت کرده و به او غذای زهر آلود بدهد. آن بدبخت هم قبول نمود و از امام دعوت نمود. امام فرمود: شمامی دانید که من به خانه امثال تو نمی آیم. اما او اصرار زیادی کرد و گفت: قصد من اطعام شما است و می خواهم خانه ام به قدم شما، متبرک شود! و یکی از وزراء هم می خواهد بدیدار شما برسد. آنقدر اصرار نمود تا اینکه آن امام مظلوم قبول کرد و به خانه او تشریف برد.

وقتی امام از غذای او خورد، اثر زهر را در خود احساس نمود و برخواست واسب خود را خواست تا سوار شده و مراجعت کند. میزبان

گفت: بمانید! حضرت فرمود: آنچه که تو بامن کردی، اگر در خانه
تو نباشم، برای تو بهتر خواهد بود. سپس سوار شد و بخانه برگشت.

چون داخل خانه شد، اثر زهر در بدن شریفش ظاهر گردید و یکشنبه
روز، رنجور و نالان بود تا اینکه مرغ روحش، ببال شهادت بدرجات بهشت
پرواز نمود. «1»

روضه امام هادی (ع)

شهادت امام علی النقی (ع)

معمد عباسی بدستور معتزّ خلیفه، امام را توسط زهر بشهادت رساند.

در ایامیکه حضرت مسموم شده بود، ابوهاشم جعفری از یاران آن
بزرگوار، این شعر را گفت:

مادّت الارض بی وادّت فؤادی واعتزّنی موارد العرواء

حین قیل الامام نضو علیل قلتُ نفسی فدهته کلّ الفداء

مرض الدین لاعتلالک واعتلّ وغارت له النجوم السماء

(عج) باّ ان منیت بالدواء والسقم وانت الامام حسم الداء

انت آسّی الادواء فی الدین و الدنیا ومحیی الاموات والاحیاء

یعنی: زمین بر من کشیده شد و دلم سنگین گشت و تب و لرز
مرا فرا گرفت، زمانیکه گفته شد که امام در بستر مریضی افتاده است!

جان من، همهّ جان من، فدای او باد!

با مریضی تو، دین مریض شد و با مریضی تو، ستارگان هم تغییر کرده اند.

ت (عج) بّ می کنم که تو مریض شده ای، در حالیکه تو امامی هستی که
درد را ازین می بری!

توئی طیب دردهای دین و دنیا! توئی زنده کننده مرده ها و زنده ها

امام در هنگام شهادت، غریب و تنها بود و غیر از فرزندش امام حسن
عسکری (ع)، کسی بر بالین آن بزرگوار نبود. وقتی

1-ستارگان درخشان ج 12

حضرتش بشهادت رسید، امام عسکری (ع) در مصیبت پدر بزرگوارش، گریبان
چاک کرد و شخصاً متوجّه غسل و کفن و نماز و دفن آن حضرت
گردید. و آن بزرگوار را در اطاقی که محلّ عبادتش بود، دفن نمود. «1»

روضه امام حسن عسکری (ع)

شهادت امام حسن عسکری (ع)

وقتی معتمد عباسی، قاتل امام دهم، به خلافت رسید، پس از مدتی دستور داد امام عسکری (ع) را که بیست و هشت سال داشت، توسط زهر بشهادت برسانند!

عقید خادم امام گفت: در آن شبی که حال حضرت منقلب بود، امام مقداری مصطکی (دارویی گیاهی) خواست. همینکه این دارو را جوشاندند و برای امام آوردند، فرمود: اول آبی بیاورید تا وضوء بگیرم و نماز بخوانم. آب برای حضرت آوردیم و آن برگزیده خدا، دستمالی بر روی زانوان خود گستراند و وضوء گرفت و نماز صبح را بجای آورد. سپس ظرف مصطکی را بدست گرفت و خواست بیاشامد ولی دست مبارکش از شدت ضعف و ناتوانی می لرزید و لب ظرف به دندانهایش می خورد.

در این موقع امام بمن فرمود: داخل اطاق شو و کودکی را که در حال سجده است، نزد من بیاور! من داخل اطاق شدم و نگاهم به کودکی که سر به سجده نهاده و انگشت سبابه خود را بطرف آسمان بلند نموده بود، افتاد. من بر آن حضرت سلام کردم. آنجناب نماز خود را مختصر کرد و تمام نمود. من عرض کردم: سرور من می فرماید که شما نزد او بروید.

در این هنگام مادرش آمد و دست او را گرفت و خدمت امام برد.

چون آن کودک خدمت امام رسید، سلام کرد. همینکه امام چشمش به او افتاد، گریست و فرمود: ای سرور اهل بیت خود! بمن آب بیاشام که من می خواهم بنزد پروردگار بروم!

آن کودک ظرف دارو را بدست گرفت و به حضرت نوشاند....

سپس امام به او فرمود: بتو بشارت می دهم که توئی صاحب الزمان! توئی مهدی! توئی حجت خدا بر روی زمین!...

و در همان وقت، امام بشهادت رسید. «1»

موقعیکه خبر شهادت امام عسکری (ع) در شهر سامراء منتشر شد، قیامتی پیا شد! صدای ناله و شیون از عموم مردم بلند گردید... عموم بازاریان و مردم، چه صغیر و چه کبیر، همه وقتی از شهادت حضرت با خبر شدند، برای تشییع، اجتماع کردند.

همه وزراء و نویسندگان و تابعین خلیفه و بنی هاشم و علویان، برای تشییع حاضر شدند. شهر سامراء در روز شهادت امام عسکری (ع)، از کثرت ناله و شیون وضجّه مردم، مثل روز قیامت شده بود. «2»

ابوالادیان می گوید: در هنگام نماز بر بدن حضرت، برادر امام بنام جعفر کذاب خواست بر حضرت، نماز بخواند که ناگاه کودکی گندم گون و پیچیده مو، گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و عبای جعفر را کشید و فرمود: ای عمو! عقب بایست که من به نماز بر بدن پدرم از تو سزاوارترم! جعفر رنگش پرید و عقب ایستاد. آن کودک پیش ایستاد و بر پدر بزرگوارش نماز خواند و امام را در کنار امام هادی (ع) دفن نمود. «3»

زيارتنامه امام حسين (ع) از طرف ناحیه مقدسه امام عصر (عج)

سلامهای امام عصر (عج) بر حسین (ع) و یارانش

«السلام على 'مَنْ أَرِيقُ بِالظُّلَمِ دُمُهُ.السلام على المَغْسَلِ بدم الجراح.السلام على المجرّع بكأُسات الرماح.السلام على المُضامِ المستباح.السلام على المنحور في الوري'.السلام على 'مَنْ دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرَى'.السلام على المقطوع الوتين.السلام على المحامي بلا مُعين.السلام على الشَّيبِ الخَضيب.السلام على الخَدِّ التريب.السلام على البدن المسلوب.السلام على الثغر المقروع بالقضيب.السلام على الرأس المرفوع.السلام على الاجساد العارية في الفلوات تَنْهَشُهَا الذئاب العاديات وَتَخْتَلِفُ اليها السباع الضاريات.

السلام عليك يا مولاي وعلى الملائكة المرفوعين حول قُبَّتِكَ الحافين بتربتك، الطائفين بعرضتك، الواردين لزيارتك.

السلام عليك فإني قصدتُ اليك ورجوتُ الفوزَ لديك.

السلام عليك سلامَ العارف بحرمتك، المخلص في ولايتك،

المتقرب الى الله بمحبَّتِكَ، البريء من اعدائك، سلامَ مَنْ قَلْبُهُ

بمُصَابِكَ مقروحٌ ودمُّهُ عند ذكركَ مسفوحٌ.سلام المضجوع الحزين الواله المستكين.سلام مَنْ لو كان معكَ بالطفوف، لوقاك بنفسه حدَّ السيوف.وبذل حشاشته دونكَ للحتوف وجاهدَ بين يَدَيْكَ ونصرَكَ على 'مَنْ بغى' عليك وفداك بروحه وجسده وماله وولده.وروحه لروحِكَ فداءً واهله لاهلك وقاءً.

فَلَيْنَ أَحَرَّتْنِي الدُّهُورُ وعاقني عن نصرِكَ المَقْدُورُ ولم اَكُنْ لِمَنْ

حَارَبَكَ مُحَارِباً وَلِمَنْ نَصَبَ الْعِدَاوَةَ مَنَاصِباً، فَلَأُنْدَبَنَّكَ صَبَاحاً وَمَسَاءً وَلَا بَكِينَ
لَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دُمّاً، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَتَأْسَافاً عَلَى 'مَآذِهَاكَ وَتَلَهَّفاً حَتَّى
أَمُوتَ بِلُوعَةِ الْمُصَابِ وَغَصَّةِ الْاِكْتِيَابِ...

وَأَمَرَ اللَّعِينَ جَنُودَهُ فَمَنَعُواكَ الْمَاءَ وَرَوَدَهُ وَنَاجَزُواكَ الْقِتَالَ وَعَاجَلُواكَ
النِّزَالَ. رَشَقُواكَ بِالسَّهَامِ وَالنَّبَالِ وَبَسَطُوا إِلَيْكَ أَكْفَ الْأَصْطِلَامِ وَلَمْ يَعُوا لَكَ
زَمَماً وَلَا رَاقِبُوا فِيكَ آثَماً فِي قَتْلِهِمْ أَوْلِيَائِكَ وَنَهَبِهِمْ رَحَالَكَ وَأَنْتَ مُقَدِّمٌ
فِي الْهَبَوَاتِ وَمَحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ. قَدْ (عَج) بَتُّ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ.
فَاحْدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَاثْخَنُواكَ بِالْجِرَاحِ وَحَالُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
أَرْوَاحِ وَلَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ وَأَنْتَ صَابِرٌ مُحْتَسِبٌ، تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَأَوْلَادِكَ
حَتَّى تَكْسُوكَ عَنْ جَوَادِكَ. فَهَوَّيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحاً، تَطْوُوكَ الْخِيُولَ
بِحَوَافِرِهَا وَتَعْلُوكَ الطُّغَاهُ بِبَوَاتِرِهَا. قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ وَاخْتَلَفَتْ
بِالْانْقِبَاضِ وَالْانْبِسَاطِ شِمَائِلُكَ وَيَمِينُكَ. تُدِيرُ طَرَفاً خَفِياً إِلَى 'رَحْلِكَ وَبَيْتِكَ
وَقَدْ شَغِلْتَ بِنَفْسِكَ عَنْ وَلَدِكَ وَاعَالِيكَ وَاسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِداً إِلَى
خِيَامِكَ مَهْمِهاً بَاكِياً فَلَمَّارِئِينَ النِّسَاءِ جَوَادِكَ مَخْزِياً وَسَرَجُكَ
عَلَيْهِ مَلُويّاً، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ، لَا طِمَاطَ الْوُجُوهِ
سَافِرَاتِ، وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتِ وَبَعْدَ الْعَزِّ مَذَلَّلَاتِ وَالِى 'مَصْرَعُكَ مَبَادِرَاتِ

وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى 'صَدْرِكَ وَمَوْلَعٌ سَيْفَهُ عَلَى 'نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى
شَيْبَتِكَ يَدُهُ، ذَابِحٌ لَكَ بِمَهْنَدِهِ، قَدْ سَكَنْتُ حَوَاسُكَ وَخَفَيْتُ أَنْفَاسَكَ وَرَفَعْتُ
عَلَى الْقَنَاءِ رَأْسَكَ وَسَبَّيْ أَهْلَكَ كَالْعَبِيدِ وَصُفِدُوا فِي الْحَدِيدِ فَوْقَ اقْتَابِ
الْمِطْيَاتِ، تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ حَرَّ الْهَاجِرَاتِ، يَسَاقُونَ فِي الْبَرَارِيِّ وَالْفُلُوتِ، أَيْدِيهِمْ
مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي السَّوَاقِ. «1»

سلام بر کسیکه از روی ظلم،خونش ریخته شد.سلام بر کسیکه با خون جراحاتش،غسل داده شد.سلام بر کسیکه جرعه هایش،باکاسه هایی از تیر و نیزه بود!سلام بر کسیکه ریختن خون او را مباح دانستند.سلام بر کسیکه در کنار آب اورا نحر کردند!سلام بر کسیکه اهل روستاها او را دفن نمودند!سلام بر کسیکه رگ قلبش را بریدند!سلام بر کسیکه خود حمایت کننده بود ولی احدی او را حمایت نکرد!سلام بر مُحاسِنِ خون آلود!سلام بر گونه های بر خاک افتاده!سلام بر بدن غارت شده!سلام بر دندانهایی که بوسیلهٔ چوب خیزران شکست!سلام بر سری که بالا رفت!سلام بر بدنهای عریانی که در بیابان افتاده بود و گرگهای درنده،آنان را پاره می کردند و

حیوانات درنده به آنها حمله می نمودند!سلام بر تو ای مولای من!وسلام بر ملائکه هایی که در اطراف حُرمت،در رفت و آمدهستند!سلام بر آنهاییکه قدم بر تربت تو می گذارند و تورا زیارت می کنند!سلام بر تو!بدرستی که من قصد زیارت تو نمودم و امیدوارم که در نزد تو رستگار شوم!سلام بر تو!سلام کسیکه به حُرمتِ تو،معرفت دارد و در دوستی تو خالص است و با محبّت بتو و برائت از دشمنان تو،بسوی خدا تقرب می

1-تاریخ زندگانی امام حسین (ع)ج 2

جوید.سلام کسیکه دل او به مصیبت تو مجروح است و هنگام

یاد تو،اشکش سرازیر می شود!سلام کسیکه آه و ناله هایش دربارهٔ تو بلند است!سلام کسیکه اگر در کربلا با تو بود،شمشیر می کشید و جان خود را فدای تو می نمود و در یاری تو جهاد می کرد و روح و جسم و فرزند خود را،فدای تو می نمود!سلام

کسیکه روح او فدای روح توست و خانوادهٔ او،فدای خانوادهٔ توست!

اگر روزگار، حضور مرا تأخیر انداخت و از یاری تو بازماندم، و نتوانستم با دشمنان تو بجنگم و دشمنی بورزم، حال هر صبح و شام بر تو می گریم و از روی حسرت برای تو و مصیبتهای تو، خون می گریم تا اینکه بر اثر حُزن و اندوه این مصیبت، بمیرم...

آن لعین (عمر بن سعد) دستور داد که آب بر تو بستند و با تو جنگیدند و بر پائین کشیدن تو، (عج) یل کردند و تورا با تیرونیزه، مورد حمله قرار دادند و بسوی تو کمانها کشیدند و تیرها انداختند!

احترامی برای تو قائل نشدند و مراقب عظمت تو نبودند! دوستان تورا کشتند! اموال آنها را غارت نمودند و تو در تحمّل این سختیها و اذیتها، پیشقدم بودی! بطوریکه ملائکه آسمانها از صبر تو، (عج) ب کردند.

دشمن از هر طرف تورا محاصره نمود و جراحتهای زیادی بر تو وارد کرد! بین تو خاندانت، فاصله ایجاد نمود! یاری کنندهای برای تو نماند، در حالیکه تو برای خدا صبر کردی و از خاندانت دفاع نمودی! تا اینکه تورا از اسبت، جواد، بزیر کشیدند و تو بر زمین افتادی، در حالیکه مجروح بودی و در این حال، دشمن بر تو یورش برد و یایان تورا محاصره کردند! پیشانیت در هنگام شهادت، عرق کرده بود و چشمانت، باز و بسته می شد و با گوشه چشم، به اهل و عیال و خیمه گاهت، نگاه می کردی تا اینکه دیگر نتوانستی متوجه آنها بشوی! در این هنگام اسبت، با سرعت بطرف خیام حرم رفت در حالیکه همه می کرد و گریه می نمود! وقتی زنان، اسب تورا دیدند که ژولیده و با یال خون آلود است، بر سر و صورت زدند و گریانها چاک نمودند و صدا بگریه بلند نمودند و در حالیکه بعد از عزّت، ذلیل دشمن شدند، بسوی قتلگاه تو شتافتند، در این حال شمر بر سینه

تو نشسته بود وشمشیر را در گودی گردنت قرار داد و محاسن تو را بدست گرفت وبا خنجر هندی خود تو را ذبح کرد!

در این موقع، حواسّ تو خاموش شد. نفس زدنت قطع گردید. سر مبارکت بالای نیزه رفت و اهل و عیالت را مثل غلامان و کنیزان اسیر نمودند و به غل و زنجیر بستند! صورت آنها از آفتاب دگرگون شده بود و در بیابانها و خشکیها گردانده می شدند و دستهایشان به گردن، زنجیر بود و آنان را در بازارها می چرخاندند!...

والسلام

احادیث گرانقدر اهل بیت علیهم السلام

مقدمه

خدا را شاکریم که نعمت را بر ما تمام کرد و آنقدر ما را غرق نعمتهای خود نمود که نمی توانیم آنها را بشماریم.

و درود و صلوات الهی بر برترین مخلوق خدا، حضرت محمد(ص) و آتش باد!

اما مخفی نیست که سخنان بزرگان دین، مخصوصاً سخنان چهارده معصوم(ع) می تواند راهگشای بسیاری از معضلات و مشکلات باشد و جواب بسیاری از سؤالات انسانها در این سخنان نهفته است. به عنوان مثال، دختر خانمی پرسید که چه کنم تا شیطان از من دور شود؟ جواب سؤال ایشان در یکی از سخنان رسول خدا(ص) است که فرمود:

«سه دسته از شیطان ایمن هستند: کسیکه شبانه روز بیاد خداست. کسیکه در نیمه های شب طلب آمرزش می کند. کسیکه از ترس خدا به گرید.»

و کلاً ائمه معصومین(ع) در سخنانشان، راه درمان بسیاری از بیماری های

روحی و معنوی را برای ما انسانها نشان داده اند.

البته یک نکته را در استفاده از این سخنان باید همیشه مدّ نظر داشت. و آن این است که ما گاهی به سخنانی بر می خوریم که مثلاً حضرت فرمود: هر که گرسنه ای را سیر کند، اهل بهشت است! و یا هر که برای حسین، به گرید، تمام گناهانش پاک می شود و یا خدا فرمود: کلمه «لا اله الا الله» حصار من است و هر که وارد حصار من شود، از عذابم در امان است. و امثال این سخنان.

این سخنان همه شرطی هستند. یعنی مشروط به این هستند که انسان، در درجه اول به خدا و پیامبر و اصول دین، اعتقاد داشته باشد. و در درجه دوم به وظایف دینی خود عمل کرده باشد. حال اگر گناهی کرده باشد، بعد هم توبه کند، خدا او را می بخشد.

اما کسیکه در عمرش یک رکعت نماز نخوانده و نمی خواند، اگر لا اله الا الله را هم زیاد بگوید، باعث بهشتی شدنش نمی شود. همانطور که امام صادق(ع) در هنگام رحلت، همه را فراخواند و فرمود: شفاعت ما اهل بیت(ع) به کسیکه نماز را سبک بشمارد، نمی رسد.

بعضی از افراد، داستانی را که دروغ بودنش ظاهر است نقل می کنند که به عنوان مثال برای شما می نویسم:

گویند شخصی فاسق بود که در عمرش کار خیری نکرد و همیشه به گناه مشغول بود. وقتی عمرش تمام شد و مُرد. یکنفر در خواب او را دید که حال خوبی دارد و خوشحال است. از او پرسید: تو با این همه گناه که به گردن داشتی، چگونه نجات یافتی؟

جواب داد که: روزی از مجلس امام حسین (ع) عبور می کردم. دیدم که می خواهند ذغالهای منقل را روشن کنند تا چایی دم نمایند ولی نمی توانند. من جلو رفتم و فوتی کردم تا اینکه ذغالها روشن شدند. به خاطر همین خدمت، همه گناهان مرا بخشیدند!

این داستان خلاف همه اصول و فروع دین است. بلکه کسی نجات می یابد که تا آنجا که برایش مقدور بوده است به وظایف دینی خود عمل کرده است که تو سلاتش به ائمه (ع) باعث می شود که نواقص اعمالش جبران شود و نجات یابد. اما کسیکه نماز را که جزء عمود دین و معیار قبولی اعمال است، انجام نداده چگونه انتظار دارد که باقی اعمالش پذیرفته شود. اگر طبق روایات، در قیامت هم خدا بر بعضی ترحم می کند و آنها را نجات می دهد. ولی اصل اولی آن است که «بهشت را به بها می دهند نه به بهانه!»

پس باید این گونه روایاتی را که می فرمایند با یک عمل کوچک، انسان بهشتی می شود را حمل کنیم بر عمل افرادی که اصول و فروع دین را قبول داشته و به دستورات شارع مقدس عمل می کنند. ولی نواقصی هم دارند و مثلاً بر اثر وسوسه شیطان گناه کبیره ای را مرتکب شده اند که اینها قابلیت عفو الهی را دارند.

سخنانی از رسول خدا(ص)

1- «دو گروه از امت من اگر صالح باشند، امت من صالح می شوند و اگر فاسد باشند، مردم هم فاسد می شوند.

گفتند: یا رسول الله! آنها کیانند؟

فرمود: دانشمندان و زمامداران.»

2- «بوی بهشت از مسیر پانصدسال راه به مشام می رسد ولی به مشام عاق والدین و دیوث نمی رسد!

گفتند: دیوث کیست؟

فرمود: آنکه بداند زنش با بیگانه ارتباط نامشروع دارد ولی عکس العملی نشان نمی دهد و بی تفاوت است.»

3- «منافق و دورو در قیامت با دو زبان محشور می شوند. یکی از پشت سر و دیگری از جلو و آویخته! چنان آتش از آنها می بارد که بدنهایشان را می گدازد. سپس آنان را چنین معرفی می کنند: اینان کسانی هستند که درد دنیا و دوزبان داشته اند و دورو بوده اند.»

4- «سه دسته از دست شیطان در امانند: کسانی که در شبانه روز بیاد خدا هستند. کسانی که در نیمه های شب طلب آموزش می کنند. کسانی که از ترس خدا گریه می کنند.»

5- «سه دسته بی حساب به جهنم برده می شوند: پیر زناکار، عاق والدین و شرابخوار.»

6- «سه دسته در قیامت، شفاعت می کنند: پیامبران، علماء و شهدا

که رتبه علماء از پیامبران پائین تر است ولی از شهدا بالاتر است.»

7- «هر چشمی در قیامت گریان است مگر سه چشم: آنکه از خوف خدا به گریه درآید. چشمی که بر حرام بسته شود. چشمی که در راه خدا نگهبانی دهد.»

8- «هر که اهل بیت (ع) مرا دوست ندارد، یکی از این سه خلل را داد: یا منافق است. یا حرام زاده است. یا نطفه اش در حال حیض بسته شده است.»

9- «اگر سه گرفتاری و بلا برای آدمیزاد نبود، در مقابل هیچ چیز سر فرود نمی آورد: مرض، فقر و مرگ. و (عج) با که با وجود این سه گرفتاری، باز هم سرکشی می کند!»

- 10- «پنج عمل را یا یکی از این پنج عمل را کسی بجا آورد، اهل بهشت است: سیراب کردن تشنه، غذا دادن به گرسنه، پوشاندن برهنه، سوار کردن پیاده و آزاد کردن غلام.»
- 11- «ولیمه دادن فقط در پنج چیز است: عروسی، ختنه، خرید خانه، سفر حج و تولد فرزند.»
- 12- «محبت خدا بر آنکه در غضب، خوددار باشد، لازم است»
- 13- «در قیامت مردم با نیت‌های خود محشور میشوند.»
- 14- «مؤمن حقیقی شخصی است که مالش را با مستمندان تقسیم کرده و با مردم انصاف داشته باشد.»
- 15- «آدمی از دو چیز متنفر است: یکی مردن! در حالیکه باعث نجات مؤمن از گرفتاری است. دیگری کمی مال! در صورتی که حسابش آسانتر میشود.»
- 16- «پنج چیز نور چشم را زیاده می‌کند: نگاه به کعبه، نگاه به خط قرآن، نظر به روی والدین، نگاه به صورت عالم و نگاه به آب جاری.»
- 17- «هیچ بنده‌ای چهل روز در وادی اخلاص گام ننهد جز اینکه چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری شود.»
- 18- «مردی از کنار رسول خدا (ص) عبور می‌کرد. اصحاب او را شخصی با نشاط و فعال یافتند، به حضرت عرض کردند: چه خوب بود این فرد، نیرو و نشاطش را در راه خدا مصرف می‌کرد.
- حضرت رسول (ص) فرمودند: اگر سعی و عمل او برای کودکان صغیرش باشد، کار او در راه خداست. و اگر تلاش او برای پدر و مادر پیرش باشد، کار او در راه خداست. اگر تلاش او برای زندگی شرافتمندانه خودش باشد، کارش در راه خداست. اما اگر کار و تلاشش برای ریاکاری و فخر فروشی به دیگران باشد، کارش در راه شیطان است.»
- 19- «کسیکه در دنیا به امانتی خیانت کرد و به صاحبش برگرداند و در آن حال از دنیا رفت، به غیر دین من مرده است و خدا را در حالی که بر او غضبناک است، ملاقات خواهد کرد.»
- 20- «به فراوانی نمازها و روزه‌ها و حج و اعمال نیک و زمزمه شبانگاه مسلمانان نگاه کنید، بلکه به راستگویی و امانت داری آنان بنگرید.»
- 21- «هرگاه کسی مسئولیتی بر مسلمانان را به عهده بگیرد، در حالیکه می‌داند در میان مسلمین، برای پذیرش آن مسئولیت، شخصی نزدیک‌تر (بهتر و شایسته‌تر) و به کتاب خدا و سنت من داناتر است، به خدا و رسول و امتش، خیانت کرده است.»
- 22- «دانشمندان امت من همچون پیامبران بنی اسرائیلند.»
- 23- «برتری عالم بر عابد، مانند برتری خورشید بر دیگر ستارگان است.»

24- «نگاه کردن به صورت عالم، عبادت است.»

25- «بی نیازی به فراوانی ثروت نیست! بی نیازی تنها در روحیه بی نیازی است.»

26- «رشوه دهنده و رشوه گیرنده و واسطه میان آن دو، ملعونند.»

27- «ای مردم! در طلب روزی، میانه رو باشید. همانا برای بنده نخواهد بود مگر آنچه بر او در دنیا مقدر شده است و هیچ بنده‌ای از دنیا نمی‌رود مگر آن چه برای او در دنیا مقدر شده به وی برسد.»

28- «ای اباذر! پنج چیز را قبل از پنج چیز، غنیمت بشمار!

جوانی را قبل از پیری.

سلامتی را قبل از بیماری.

بی نیازی را قبل از نیازمندی.

فراغت وقت را قبل از اشتغال.

زندگی را قبل از مردن.»

29- «آرامش و تأنی از خداست و (عج) له و شتاب از شیطان است.»

30- «ای اباذر! از تأخیر در کارها به پرهیز! که امروز از آن توست و از فردا خبر نداری!»

31- «شبه‌ترین افراد ائمه به من کسانی اند که مردم را بیشتر دوست بدارند.»

32- «هر که برادر مسلمانش را با سخن محبت آمیز، احترام کند و گرفتاری اش را بر طرف نماید، تا زمانی که در این کار نیک باشد، زیر سایه رحمت بی انتهای خدا قرار دارد.»

33- «شما نمی‌توانید با امواتان در مردم نفوذ کنید، پس با آنها با گشاده رویی و چهره باز برخورد نمایید.»

34- «خداوند متعال به من وحی کرد که تواضع کنید تا احدی بر دیگری فخر نفروشد و احدی به دیگری تجاوز ننماید.»

35- «هرگاه متواضعین امت مرا دیدید، شما هم تواضع کنید. و اگر متکبرین را دیدید، شما هم تکبر کنید که تکبر شما باعث خواری و ذلت آنها می‌گردد.»

36- «با مردم مدارا کردن، نصف ایمان است و نرمی و مهربانی نسبت به آنان نصف لذت و زندگی است.»

37- «مردم روزی خور خدا هستند و محبوبترین افراد نزد خدا، کسی است که به روز خواران خدا، بیشتر سود برساند و دل آنها را شاد نماید.»

38- «فردای قیامت، نزدیکترین شما کسی است که در سخن، راستگو تر و در امانت داری، امین تر و در عهد و پیمان، وفادار تر و در اخلاق، نیکوتر و نسبت به مردم، خادم تر باشد.»

39- «هر که مؤمنی را شاد کند، مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند، خدا را راضی کرده است.»

40- «کسیکه یکروز را بگذراند در حالی که بفکر امور مسلمین، نبوده است، از مسلمانان نیست.»

41- «کسیکه عیب برادر مسلمانش را به پوشاند، خداوند در آخرت عیش را ببوشاند.»

42- «مشورت انسان را از پشیمانی دور کرده و از سرزنش دیگران، ایمن می کند.»

43- «مروّت ما اهل بیت (ع) در این است که از کسیکه به ما ظلم کرده، می گذریم و به کسی که ما را محروم کرده، می بخشیم.»

44- «خداوند به کسیکه خشم خود را کنترل کند و نسبت به برادر مسلمانش گذشت داشته باشد، و بردباری پیشه نماید، اجر شهید عنایت می کند.»

45- «سه چیزند که هر که داشته باشد، خداوند از او حساب آسانی می کشد و او را به بهشت داخل می کند. گفتند: آنها کدامند یا رسول الله؟

فرمود: به هر که تو را محروم کند، عطا کنی. و به هر که با تو قطع رابطه کرده است، پیوندی و از هر که به تو ستم نموده است، عفو نمائی.»

46- «از لغزش های یکدیگر بگذرید و عفو کنید تا کینه های بین شما از بین برود.»

47- «کسیکه زیاد عفو کند، عمرش طولانی خواهد بود و کسیکه عدالتش گسترده است، بر دشمنش پیروز می شود.»

48- «از جمله کارهایی که مؤمن اگر داشته باشد، از هر دری که بخواهد داخل بهشت می شود، گذشت و عفو قاتل است.»

49- «کسیکه صبح و شب، فکرش در باره آخرت باشد، خداوند بی نیازی را در دلش قرار می دهد و کارش را جمع و جور می نماید و تا رزقش تکمیل نشود، از دنیا نمی رود. کسیکه صبح و شب به فکر دنیا باشد، خداوند فقر را در مقابل چشمش قرار می دهد و کارهایش را از هم می پاشاند و از دنیا فقط رزق تقسیم شده گیرش می آید.»

50- «کمترین چیز در آخر الزمان، یافتن برادر مورد اطمینان و پول حلال است.»

51- «اولاد خود را اکرام کنید و آداب نیکو به آنها بیاموزید، خداوند شمارا می آمرزد.»

52- «وقتی کودکان به هفت سالگی رسیدند، به آنها نماز بیاموزید و در ده سالگی آنها را به خاطر نماز (نخواندن نماز) بزنید و رختخواب آنها را از هم جدا نمایید.»

53- «کسیکه کم خوراک باشد، درونش سالم و دلش صاف خواهد بود و کسیکه پُر خور باشد، باطنش مریض و دلش قساوت پیدا خواهد کرد.»

54- «کسیکه در حال خوردن باشد و دو چشم به او نگاه کند ولی او از غذایش به او ندهد، به درد بی درمان دچار می شود.»

55- «هرگاه رؤسای شما، خوبان بودند و ثروتمندان شما، سخاوتمند بودند و امور شما با مشورت انجام شد، روی زمین برای شما از دل زمین بهتر است. ولی اگر رؤسای شما، افراد شرور بودند و ثروتمندان شما، بخیل بودند و کارهای شما در دست زنانان بود، دل زمین برای شما از روی زمین بهتر است.»

56- «اهل بهشت، صد و بیست صف هستند که هشتاد صف آن امت من هستند.»

57- «از بیشترین چیزی که من بر امتم می ترسم، دو خصلت است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی!

اما تبعیت از هوای نفس، مانع حق می شود. و اما آرزوی طولانی، باعث فراموشی آخرت می شود.»

58- «ما فرزندان عبدالمطلب سادات و سروران اهل بهشتیم. من، علی، جعفر، حمزه، حسن، حسین و مهدی.»

59- «ای مردم! بدانید که در روز قیامت، هیچکس سواره وارد محشر نمی شود مگر چهار نفر!

یکی منم که بر بُراق سوارم. دیگری صالح است که بر شتری که قومش آن را کشتند، سوار است.

سومی و چهارمی، علی و حمزه شیر خدا هستند که بر شتری از شترهای بهشت، سوارند.»

60- «پیامبر (ص): به والدین خود احترام بگذارید تا فرزندان شما هم بشما احترام بگذارند»

61- «شخصی به پیامبر (ص) گفت: نذر کرده ام آستانه بهشت را ببوسم. حال چه کنم؟ فرمود: پای مادر و پشانی پدر را ببوس تا به نذرت عمل کرده باشی. و اگر از دنیا رفته اند، قبر آنان را ببوس.»

62- «دو گروهند که خدا در روز قیامت به آنان نظر نمی کند: کسیکه با فامیلش قطع رابطه نموده است و همسایه بد!»

63- «بهترین مکانها، مساجد و بدترین مکانها، بازارها هستند.»

64- «بعد از فرائض، محبوبترین اعمال در نزد خدا، خوشحال کردن مسلمانان است.»

65- «بیشترین ترس من از امتم این است که شکم بزرگ، پر خواب، تنبل و ضعیف الیقین شوند!»

66- «هرگاه شخصی می میرد، مردم می گویند، چی گذاشت؟ و ملائکه می گویند، چی پیش فرستاد؟»

67- «بر مخلوقات زمین رحم کن تا خدای آسمانها بر تو رحم کند!»

68- «همانگونه که از دو نفر افراد خوب فامیلت حیا می کنی، از خدا هم حیا نما!»

69- «کسانیکه در دنیا از همه سیرتر هستند، روز قیامت از همه گرسنه تر هستند.»

70- «همانا زمین، روزی هفتاد بار ندا می‌کند: ای پسر آدم! هرچه می‌خواهید بخورید و لذت ببرید، که بخدا قسم! گوشت و پوستان را خواهیم خورد!»

71- «جوان سخاوتمند خوش اخلاق در نزد خدا از پیر عابدی خیل‌بداخلاق بهتر است.»

72- «بهترین جوانان شما آنان هستند که به پیران (در کارهایشان) شبیه تر هستند و بدترین پیران شما کسانی هستند که به جوانان شبیه تر هستند.»

73- «حقیقتاً خداوند تعالی، عملی را که یک ذره در آن ریاء باشد، قبول نمی‌نماید.»

74- «اگر با بریده‌ای آهن بر سر شما بزنند برایتان بهتر است از اینکه زن نامحرمی را لمس نمایید!»

75- «یکروز ابوذر از رسول خدا (ص) پرسید که تشیع جنازه عابد بهتر است یا نشستن در مجلس علم؟

آن حضرت فرمود: ای اباذر! یکساعت نشستن در مجلس علم در نزد خدا بهتر از تشیع هزار شهید است. وساعتی نشستن برای مذاکره علمی از عبادت هزار شب که در هر شبی هزار رکعت نماز بخوانی، افضل است.»

76- «علم، راه بهشت است» برای هر قدم طالب علم، ثواب یکسال عبادت را می‌نویسند» 77- «یک باب علمی که طالب علم یاد بگیرد از دادن طلا بوزن کوه ابوقیس در راه خدا برتر است» 78- «کسیکه بیاموزد و عمل کند و برای خدا کسب دانش نماید، در ملکوت آسمانها، عظیم خوانده می‌شود» 79- «نگاه کردن به درخانه عالم عبادت است» 80- «عبور عالم از کنار قبرستان باعث می‌شود که تا چهل شبانه روز عذاب از اهل آن قبرستان برداشته شود» 81- «عالمترین افراد، شخصی است که علم دیگران را به علم خود اضافه نماید و ارزش فردی که علمش بیشتر باشد، زیادتر و ارزش کسیکه علمش کمتر است، پائین تر می‌باشد» «بحار ج 1 ص 163»

82- «از جبرئیل پرسیدم که کدام جهاد برای امتم بهتر است؟ گفت: رفتن به دنبال علم. گفتم: و بعد از آن؟ گفت: نگاه کردن به عالم! گفتم: بعد از آن؟ گفت: دیدار عالم.» 83- «دو رکعت نماز عالم برتر از هزار رکعت نماز جاهل است» 84- «روز قیامت به عابد گفته می‌شود: داخل بهشت شو. ولی به عالم گفته می‌شود: بایست و از هر که می‌خواهی شفاعت نما.» 85- «قسم به خدایی که جان محمد در دست اوست! وجود یکنفر عالم از هزار عابد برای شیطان سخت تر است. زیرا عابد خودش رانجات می‌دهد ولی عالم دیگران را هم نجات می‌دهد.» 86- «خواب عالم از عبادت جاهل برتر است» 87- «در قیامت ثوابهایی باندازه کوهها به شخصی می‌دهند. او می‌گوید: خدایا! من اینها را انجام ندادم؟ خدا می‌فرماید: این علم توست که به مردم یاد دادی و بعد از توبه آن عمل کردند.» 88- «بدرستی که خدا و ملائکه و حتی مورچه‌ها و ماهیان دریا بر کسیکه علم خوب به مردم یاد می‌دهد، رحمت و صلوات می‌فرستند» «میزان الحکمة»

89- «رسول خدا (ص): بنده ای در قیامت، ایستاده است. ناگاه شعله ای از آتش جهنم که از همه کوهها بزرگتر است، بسوی او شعله می‌کشد! او متحیر می‌شود که چه کند! در این موقع گرده نانی ویا دانه ای که در

دنیادر مهمانی به مؤمنی داده است، در هوا پیدا می شود و به اندازه کوهی شده و مانع از رسیدن آتش به او می شود.»

90- «پیامبر فرمود: آیا شما را از اسلحه ای که شما را از دست دشمنان نجات داده و روزی شما را زیاد می کند، آگاه نکنم؟ گفتند: چرا. فرمود: شبانه روز دعا کنید که دعا اسلحه مؤمن است»

91- «خدا آدم بسیار دعاکننده را دوست دارد.»

92- «هر مسلمانی که دعا کند و دعایش در قطع رحم و یا جلب گناهی نباشد خدا یکی از سه خصلت را به وی دهد. اجابت کند. دعا را برای آخرتش ذخیره نماید. از گناهانش به وزن دعا ببخشد.»

93- «گفته اند پیامبر (ص) در دعا چنان تضرع می کرد که نزدیک بود عبا از دوشش بیافتد.»

94- «دعا بین اذان و اقامه رد نمی شود.» بحارج 93

95- «چند دسته دعایشان مستجاب نمی شود: کسیکه قرض می دهد و سندی نمی گیرد. سپس بدهکار انکار می کند. و کسیکه علیه فامیل دعای کند. و کسیکه زنش او را اذیت می کند و از زنش نزد خدا شکایت می کند که خدا می فرماید من امر زنت را در اختیار قرار دادم و کسیکه پولهایش را بی اندازه می بخشد و دوباره از خدا می خواهد و کسیکه در خانه نشسته و از خدا رزق می خواهد.»

96- «هر که در کودکی قرآن بخواند، به حکمت دست یافته است.»

97- «کسیکه در دلش از قرآن خالی است، مثل خانه خراب است»

98- «هرگاه دوست دارید با خدا حرف بزنید قرآن بخوانید.»

99- «قرآن را خوانده و آنرا ظاهر کنید که خداوند دلی را که از قرآن پر شده عذاب نکند.»

100- «هر که قرآن بخواند، نبوت در دلش وارد شده غیر اینکه به او وحی نمی شود.»

101- «اگر دوست دارید که مثل افراد سعادت مند زندگی کرده و مانند شهیدان بمیرید و در روز قیامت نجات یابید و در حرارت قیامت در سایه باشید و در روز گمراهی کافران، هدایت یافته باشید پس با قرآن انس بگیرید که کلام خداوند رحمن است و پناهگاهی در مقابل شیطان و باعث سنگینی میزان است.»

102- «هر مردی که زنش زینت کرده بیرون رود، دیوث است! همچنین اگر زن با زینت و عطر زده بیرون برود و شوهرش راضی باشد، هر قدمی که زن برمی دارد، برای شوهرش یک خانه در جهنم ساخته می شود.» بحارج 103 ص 249

103- «روز قیامت رحیم در حالیکه به عرش آویخته شده صدا می کند: خدا یا! هر که مرا وصل کرد با او وصل نما و هر که با من قطع ارتباط کرد، با او قطع نما.»

104- «حیا ده جزء است، که نه جزء آن در زنان و یک جزء در مردان است. وقتی زن حیض شود، یک جزء آن را از دست می‌دهد. و چون شوهر کند جزء دیگرش، و چون بکارتش زایل گردد، جزء سومش برود و چون فرزندی بزاید جزء چهارمش برود و پنج جزء آن بماند. اگر به گناه (زنا) آلوده شود، همه حیائش برود! ولی اگر عفت خود را نگه دارد، پنج جزء حیائش بماند.»

105- «اگر زن با خود به خانه شوهر، طلا و نقره و جواهر ببرد، ولی روزی به شویش بگوید:

تو کیستی؟ همه این اموال مال من است!

همه اعمالش باطل می‌گردد، اگر چه عابدترین افراد باشد. مگر اینکه توبه کند و از شویش عذر بخواهد.»

106- «بهترین مردان امت من کسانی هستند که به اهل خانه خود ستم نمی‌کنند و بر آنها رحم آورند و به آنها ظلم ننمایند»

شخصی از پیامبر (ص) پرسید: ای رسول خدا! آیا برای زن جهاد نیست؟ فرمود:

آری، زن از وقت حامله شدن تا زائیدن و تا بچه را از شیر گرفتن، ثواب مجاهد در راه خدا را دارد و اگر در این بین بمیرد، مقام شهید را دارد.»

107- «اگر زن پنج نماز خود را بجای آورد و روزه ماه مبارک رمضان را بگیرد و دامن از ناپاکی نگه دارد و شوهرش را اطاعت کند، از هر دری که بخواهد می‌تواند داخل بهشت شود»

108- «زن صالحه از هزار مرد غیر صالح بهتر است.»

109- «بدترین چیزها، زن بد است»

110- «پیامبر (ص): هر که به خدا و قیامت ایمان دارد نباید موهای عورت خود را بیش از چهل روز نسترده بگذارد و زنیکه ایمان دارد بیش از بیست روز نباید نسترده بگذارد.» مکارم الاخلاق

111- «رسول خدا (ص): هر که سیل خود را نچیند از مانیت.» مکارم الاخلاق

112- «پیامبر اسلام (ص) در رابطه با نوشیدن شراب، ده دسته را لعن فرمود: کسیکه درخت آن را می‌نشاند، آنکه درخت را آبیاری می‌کند، کسیکه آب آنرا می‌گیرد و شراب می‌سازد، کسیکه شراب را می‌نوشد، ساقی شراب، آورنده شراب، کسیکه شراب بسویش آورده می‌شود، خریدار شراب، مصرف کننده پول شراب و کسانی که در خوردن و فشردن انگور شراب و فروختن و خریدن و حمل آن دست دارند و کسیکه از پول فروش آن استفاده می‌کند، همه در گناه شریکند و هر کسیکه شراب به نصرانی یا یهودی و صابی و یا دیگری بنوشاند، همین گناه را دارد!

113- «غنا پله کان زنا است.»

114- «کسیکه لهورا گوش دهد، خدا در گوشش تخم باطل می‌کارد»

115- «روز قیامت صاحب طنبور در حالیکه صورتش سیاه و در دستش طنبوری از آتش است، محشور می شود»

116- «روز قیامت، مغنی بصورت کور و کر و لال از قبر محشور می شود»

117- «من شمارا نهی می کنم از زقن (رقص) و مزمار (نی) و کوبات (ساز و آواز) و کبرات (طله های کوچک و بزرگ)»

118- «هرگاه دیدید که مؤمن خاموش و باوقار است، به او نزدیک شوید که او به حکمت دست پیدا کرده است»

119- «کسیکه به پدر و مادرش دشنام دهد، ملعون است! پرسیدند که مگر کسی به پدر و مادرش دشنام می دهد؟ فرمود: شخصی به پدر دیگران فحش می دهد، آنها هم به پدر و مادر او فحش می دهند.»

120- «فحش دادن به مؤمن مثل نزدیک شدن به مرگ است»

121- «روز قیامت، شخصی را که در دنیا مؤمنین را مسخره می کرده است، می آورند و برای او دری از بهشت را می گشایند و می گویند: داخل شو! او هم که خیلی ناراحت بوده است، بطرف در بهشت حرکت می کند، ناگهان در بهشت را می بندند و از طرف دیگری دری می گشایند! و به او گفته می شود: داخل شو! چون نزدیک آن در شود، آن را هم می بندند!

122- «بعضی از شما خار را در چشم دیگران می بیند ولی استخوان را در چشم خودش نمی بیند!»

123- «هر که عیب برادرش را بپوشاند، گویا دختر زنده بگوری را زنده کرده است!»

124- «هر که عیب برادرش را ببیند ولی آنرا بپوشاند، خدا در قیامت عیش را بپوشاند»

125- «بدنبال عیوب مؤمنین نباشید که هر که اینگونه باشد، خدا بدنبال عیش باشد و هر که خدا بدنبال عیش باشد، رسوا می شود اگر چه در دل خانه اش باشد!»

126- «کسیکه به عورت دیگری نگاه کند، ملعون است»

127- «اگر از آسمان بیافتیم و دونیم شوم برایم بهتر است که به عورت کسی نگاه کنم و یا کسی به عورت من نگاه نماید»

128- «از علامتهای اسراف آنستکه آنچه در شان او نیست می خورد و آنچه در شأن او نیست می پوشد و آنچه در شأن او نیست می خرد»

129- «ابو جحیفه در حالیکه آروغ می زد، خدمت پیامبر (ص) آمد. حضرت فرمود: آروغ نزن که هر که در دنیا سیرتر است، در آخرت گرسنه تر می باشد.» حلیۃ المتقین

130- «باسیری غذا خوردن موجب برص است»

131- «دل‌هایتان را با زیاد خوردن و زیاد نوشیدن نمیرانید!»

132- «روزی قیس دید که پیامبر خدا(ص) یکی از دختران خود را روی زانوانش نشانده است، از او پرسید: «این گوسفند بچه چیست، که این چنین او را می‌بویی؟»

حضرت فرمود: «این دختر من است.»

قیس گفت: به خدا سوگند من دخترهای زیادی داشتم و همه را زنده به گور کردم و هیچ کدام را این گونه نبوئیدم!

حضرت محمد(ص) فریاد زد: «وای بر تو! خدا رحم را از دل تو بیرون برده، و قدر بهترین نعمتهایی را که خداوند به انسان عنایت کرده شناختی.»

133- «جابر گفت: نزد پیغمبر(ص) بودیم که صحبت از زنان و برتری بعضی از زنان بر زنان دیگر شد. حضرت فرمود: من بشما بگویم؟ گفتیم: آری! فرمود: «بهترین زنان شما آنان هستند که بچه‌زا، با محبت، با حجاب، عزیز در میان خانواده اش و مطیع در مقابل شوهرش، زینت کننده برای شوهرش و پوشیده در مقابل غیر شوهرش، آن‌انکه سخن شوهر را گوش داده و امرش را اطاعت نموده و در خلوت با شوهر، خود را در اختیار شویش می‌گذارند...»

سپس فرمود: آیا شمارا از بدترین زنانان آگاه نکنم؟ گفتند: آری! فرمود:

بدترین زنانان آنان هستند که در میان خانواده اش مطیع ولی در مقابل شوهرش مغرور و سخت است، عقیم و کینه ای بوده که وقتی شوهرش نیست، از زینتهای زشت دوری نمی‌کند! و هنگام خلوت با شوهر، خود را از او منع می‌کند مانند مرکی که از سوار شدن صاحبش جلوگیری می‌کند، عذر شوهر را نمی‌پذیرد و خطاء شویش را نمی‌بخشد» بحار ج 103 ص 235

134- «پیامبر(ص) فرمود: روز قیامت زناکار را وارد جهنم می‌کنند و قطره‌ای از عورتش می‌چکد که از بوی آن تمام اهل جهنم دچار ناراحتی می‌شوند! جهنمیان به نگهبانان جهنم می‌گویند: این بوی بد مال کیست که ما را اذیت کرده است؟ به آنها گفته می‌شود: این بوی زناکاران است.

135- «رسول خدا(ص) فرمود: در شب معراج که از جهنم دیدار کردم دیدم که عده‌ای در مقابلشان هم گوشت خوب و هم گوشت مردار است، ولی آنان از مردار می‌خوردند! جبرئیل گفت: اینها حرام خوار بوده‌اند!

عده‌ای را دیدم که لبهای آنان مانند شتر بود و مأمورین از پهلوی آنان مقرض کرده و در دهانشان می‌گذاشتند! جبرئیل گفت: اینها عیب جو بوده‌اند. عده‌ای را دیدم که سرشان را می‌کوبیدند! جبرئیل گفت: اینها نماز عشاء نمی‌خواندند! گروهی را دیدم که مأمورین آتش بر دهانشان گذاشته و از مخرشان در می‌آمد! جبرئیل گفت: اینها خورندگان مال یتیم‌اند. عده‌ای را دیدم که شکمشان آنقدر بزرگ بود که نمی‌توانستند بر خیزند! جبرئیل گفت: اینها رباخوار بوده‌اند. گروهی از زنها را دیدم که آنها را به پستانشان

آویزان کرده بودند! جبرئیل گفت: اینها زناکار بوده‌اند. عده‌ای را دیدم که با نخ و سوزن آتشین، بدنهایشان را می‌دوختند! جبرئیل گفت: اینها نیز زناکاران بودند...

زنی را دیدم که به موی سرش او را آویزان کرده بودند! و مغز سرش را می‌جوید! جبرئیل گفت: این زن موی خود را از نامحرم نمی‌پوشانده!... زنی را به پاهایش آویخته بودند! جبرئیل گفت: این زن بدون اجازه شوهر از خانه بیرون می‌رفته است. زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد! جبرئیل گفت: این زن بدن خود را برای دیگران آرایش می‌کرده است! زنی را دیدم که پاهایش را به دستهای بسته بودند و مارو عقب بر او مسلط بودند! جبرئیل گفت: این زن غسلهای خود را انجام نمی‌داده است! زنی را دیدم که گوشت بدنش را قیچی می‌کردند! جبرئیل گفت: این زن خود را به مردان نامحرم عرضه می‌کرده است! شخصی را دیدم که صورت و بدنش را می‌سوزانیدند و روده‌های خود را می‌خورد! جبرئیل گفت: این شخص واسطه زنا بوده است! شخصی را دیدم که سرش مثل خوک و بدنش مثل الاغ بود! جبرئیل گفت: این شخص سخن چینی می‌کرده. شخصی را دیدم که صورتش مثل سگ بود و آتش بر او وارد می‌کردند! جبرئیل گفت: او خواننده و حسود بوده است!

136- «بین مردان و زنان فاصله وجدایی بیندازید (تا کمتر بایکدیگر برخورد داشته باشند) زیرا هنگامی که مردان و زنان باهم تماس داشته باشند و رودر روی یکدیگر قرار گیرند، جامعه به دردی مبتلا خواهد شد که درمان ندارد.»

137- «در بهشت بازاری است که چیزی در آن خرید و فروش نمی‌شود بلکه عکس زنان و مردان بر در بازار است که هر شخصی از عکسی خوشش بیاید، وارد بازار می‌شود و در آنجا جمعی حورالعین را می‌بیند که با صدای زیبایی که احدی مانند آنرا نشنیده می‌خوانند: ما نعمتیم و هرگز تغییر نمی‌کنیم! ما پوشیده ایم که هیچگاه عریان نمی‌شویم! ما همیشه راضی هستیم و هرگز خشمگین نمی‌شویم! ما همیشه زنده ایم و هیچگاه نمی‌میریم! ما سیریم و هیچگاه گرسنه نمی‌شویم! ما زنان خوب و زیباییم و شوهرانمان بهترین و کریمترین افراد هستند!

138- «چهار چیز است که پشت را می‌شکند. یکی برادری که تو با او پیوند کنی ولی او از تو بُرد! دوم زنی که تو او را امین می‌شماری ولی او بتو خیانت می‌کند! سوم همسایه بد که اگر از تو خوبی دید، حرفی نمی‌زند ولی اگر از تو یک بدی دید، آشکار می‌کند. چهارم فقر و بی چیزی است که انسان را در تحیر فرو می‌برد.»

139- «بهترین زنان امت، من آنانی هستند که مهرشان کم و صورتشان زیباست.»

140- «کسیکه مهر زنش را ندهد، در نزد خدا زناکار محسوب می‌شود! و خدا در قیامت به او می‌گوید: بنده‌ام! کنیزم را برایت طبق عهدي حلال نمودم ولی تو به عهدي عمل نکردی! در این

موقع خداوند حق زن را از مرد طلب می کند و از ثوابهای مرد به زن می دهد. و اگر همه حسنات مرد را داد ولی حق زن کامل نشد، خدا امر می کند مرد را به جهنم بیاورد!»

141- «روایت شده که زنی خدمت حضرت رسول (ص) آمد و از حق شوهر بر زن سؤال کرد.

حضرت فرمود: آنقدر زیاد است که نمی توان همه آنها را گفت! ولی از جمله حقها آن است که زن بدون اجازه شوهر روزه مستحبی نگیرد و از خانه بیرون نرود و به نیکوترین بوهای خوش، خود را خوشبو کند و بهترین لباسهای خود را بپوشد و به بهترین زینت، آرایش کند و هر صبح و شب خود را بر شویش عرضه کند و اگر شویش قصد مقاربت داشت، ممانعت ننماید.»

142- «هر زنیکه شوهر او را برای جماع صدا بزند و او تأخیر کند تا اینکه شوهر بخواب رود، پیوسته ملائکه او را لعن کنند تا شوهر بیدار شود!»

143- «زنی از رسول خدا (ص) پرسید: چه اجری در آمیزش شوهر با همسرش است؟

حضرت فرمود: چون شوهر نزد تو آید، دو ملک او را همراهی کنند و مانند کسی باشد که شمشیر خود را آماده نموده تا در راه خدا بجنگد. و چون با تو نزدیکی کند، گناهایش بریزد مثل برگ که از درخت بریزد و چون غسل کند، از گناهش بیرون آید.»

144- «من از دنیای شما، سه چیز را دوست دارم. عطر، همسرو نور چشمم نماز است.»

145- «هر که ازدواج کند، نصف دین خود را حفظ کرده است و در نصف دیگر باید تقوا پیشه کند.»

146- «بدترین مردان شما، عزبانند (مجردان)!»

147- «دور کعت نماز ازدواج کرده برتر است از هفتاد رکعت نماز فرد مجرد!»

148- «کسیکه ازدواج کرده و خواب است در نزد خدا از مجردیکه روزه بوده و شبها به عبادت مشغول است، برتر است.»

149- «کسیکه بخاطر فقر ازدواج نمی کند از ما نیست!»

150- «کسیکه در ازدواجی واسطه شود، خدا به او نظر رحمت می کند.»

151- «دنیا متاع است و بهترین کالایش همسر صالح می باشد.»

152- «چون زن از محلی بلند شد، تا زمانی که جایش گرم است، مردی آنجا ننشیند.»

153- «کسیکه خداوند به او چهار پسر بدهد و نام مرا بر یکی از آنها گذارد، بر من ظلم کرده است.»

154- «فرزند بر پدر حقوقی دارد و پدر نیز بر فرزند حقوقی دارد. اما حق پدر بر فرزند آنست که در هر چیزی بجز معصیت، مطیع پدر باشد. و حقوق فرزند بر پدر آنست که برای فرزندش نام نیکو بگذارد و ادب نیکو به او بیاموزد و قرآن را به او تعلیم نماید.»

155- «اگر فرزند خواستار ازدواج باشد و پدر توانائی مخارج ازدواج او را دارد ولی امتناع کند و فرزند مجردش به معصیت و گناه آلوده شود، معصیت او را در نامه پدرش می نویسند.»

156- «کسیکه فرزندش را بیوسد یک حسنه دارد و اگر او را خوشحال کند، روز قیامت خدا او را خوشحال می کند و کسیکه به فرزندش قرآن بیاموزد، روز قیامت پدر و مادر کودک را ندا نموده و دوحله بهشتی از نور، برتن آنان می نمایند که از نورش صورت اهل محشر روشن می شود.»

157- «فرزند صالح گلی از گلهای بهشت است.»

158- «کسیکه خدا به او دختری بدهد و او را اذیت نکند و او را کوچک شمارد و فرزندان پسر را بر او ترجیح ندهد، خدا بخاطر همین دختر، او را به بهشت می برد.»

159- «دختران حسناوند و پسران نعمتند و بر حسنات ثواب داده می شود. ولی از نعمتها سؤال می شود.»

160- «خداوند دوست دارد که آنچنان بین فرزندان با عدالت رفتار نماید که حتی در بوسیدن آنها نیز مساوات باشد.»

161- «اگر فرزندان را در روز هفتم ختنه کنید، پاکیزه تر است و زودتر زخم آن بهبود می یابد و گوشت می روید.»

و فرمود: زمین از بول شخص ختنه نشده تا چهل روز آلوده است.»

162- «معدده، خانه دردهاست و پرهیز، ریشه درمانهاست.»

163- «روزه بگیرد تا سالم بماند و زکات بدنهار، روزه است.»

164- «بر شما باد به روزه گرفتن! زیرا روزه خون رگهارا رقیق می کند و زواید بدن را از بین می برد.»

165- «مؤمن در یک شکم چیزی می خورد و کافر در هفت شکم چیزی می خورد!»

166- «غذا خوردن در بازار و در حال راه رفتن از پستی ست!»

167- «هر که از حلال بخورد، ملکی بر بالای سرش بایستد و برایش استغفار کند تا از غذا دست بکشد.»

168- «شام را ولو با خوردن خرما می اندکی، ترک نکنید. بد رستیکه من می ترسم اتم بخاطر ترک کردن شام زود پیر شوند! زیرا شام برای پیر و جوان، قوت آور است.»

169- «هر کسیکه هنگام غذا خوردن، با خوانواده اش سر سفره بنشیند و در اول غذا بسم الله و بعد از غذا الحمد لله بگوید، قبل از اینکه سفره جمع شود، خداوند آنها را می آمرزد.»

170- «چون سفره انداخته میشود، فرشتگان بر دور آن حلقه می زنند. اگر بنده بسم الله گفت، فرشتگان می گویند: خدا برکت بر شما و غذایتان بفرستد و به شیطان می گویند: ای فاسق! بیرون برو که تو بر اینها تسلطی نداری!»

وهنگامیکه بعد از غذا، الحمدلله گفت، ملائکه گویند: اینان مردمی هستند که خدا به آنان نعمت داده و آنها هم شکر پروردگارشان را ادا کردند.

ولی اگر در اول غذا نام خدا را بر زبان جاری نکرد، فرشتگان به شیطان گویند: ای فاسق! بیا وبا ایشان هم غذا شو! و اگر بعد از غذا حمد الهی نگفت، گویند که اینها مردمی هستند که خدا به آنها نعمت داد ولی شکر او را فراموش نمودند!

171- «کسیکه تکه نانی را ببیند و آنرا بخورد، برایش هفتصد ثواب است و اگر تکه نان کثیفی را بردارد و بشوید و آنرا کناری بگذارد، هفتاد ثواب دارد.»

172- «میوه هارا در اول بیارنشستنشان بخورید که باعث صحت بدن و دور شدن غمهاست و در آخرشان نخورید که برای جسم مریضی می آورد.»

173- «سیب را ناشتا بخورید که رطوبت معده را می برد و در جای دیگر فرمود: یکی از عوامل سلامتی، خوردن سیب در سحر است.»

174- «از سرمای بهار استقبال کنید که نسبت به بدتتان مثل درختان عمل می کند. ولی از سرمای زمستان دوری کنید که همان بلایی را که سردرختان می آورد، بر سر شما می آورد.»

175- «خواب بر هفت وجه است: خواب غفلت که خواب در مجلس ذکر است، خواب شقاوت که خواب در وقت نماز صبح است، خواب عقوبت که خواب در وقت نمازهای پنجگانه است، خواب لعنت که خواب بعد از نماز صبح است، خواب راحت که خواب ظهر است، خواب رخصت که خواب بعد از نماز عشاء است و خواب حسرت که خواب شب جمعه است.» اثنی عشریه

176- «هر که بسفر می رود، در بازگشت برای خانواده اش، هدیه بیاورد اگر چه آن هدیه تکه سنگی باشد!»

177- «اگر در مکانی راه را گم کردید، بطرف راست بروید.»

178- «مسافرت کنید تا سلامت باشید، تلاش کنید تا منفعت یابید و حج کنید تا بی نیاز شوید.»

179- «مسافرت کنید که اگر سودی نبردید حداقل بر عقلتان افزوده می گردد.»

180- «داخل بهشت نمی شود مگر افراد تمیز و نظیف!»

181- «ایستاده بول کردن بدون علت، از ستم است و استنجاء (طهارت) بادست راست نیز از ستم است.»

182- «حدّ میهمانی سه روز است و بعد از سه روز، تصدّق و احسان است که نسبت به مهمان می شود!»

183- «آنقدر نزد صاحبخانه، میهمان نشوید که او را درهم شکنید! که دیگر چیزی نداشته باشد خرج کند.»

184- «هر خانه ای که مهمان به آنجا داخل نمی شود، ملائکه نیز به آنجا نمی روند.»

185- «کسیکه به برادر مؤمنش، غذای شیرینی بخوراند، خداوند تلخی مرگ را از او می برد.»

186- «هرگاه خداوند برای عده‌ای خیر بخواهد، به آنان هدیه‌ای می‌دهد. سؤال کردند: این هدیه چیست؟ فرمود: مهمان! که با خود رزقش را می‌آورد و هنگام رفتن، گناهان اهل خانه را با خود می‌برد!»

187- «هرگاه شخصی به محلی وارد شد، مهمان مؤمنین آنجاست و باید تا زمانی که آنجا است، او را ضیافت نمایند.»

188- «ای علی! هشت عده هستند که اگر مورد اهانت واقع شوند، باید فقط خود را سرزنش کنند: 1- کسیکه بر سر سفره‌ای که او را دعوت نکرده‌اند بنشیند! 2- مهمانی که به صاحبخانه دستور می‌دهد! 3- کسیکه از دشمنش تقاضای کار خوب و خیر بکند! 4- کسیکه از آدم لئیم انتظار بخشش داشته باشد. 5- کسیکه در صحبت درگوشی دونفر، دخالت کند! 6- کسیکه فرمانروا را تحقیر نماید! 7- کسیکه در محلی که جای او نیست، بنشیند! 8- کسیکه با مخاطب خود که به او گوش نمی‌دهد، صحبت نماید!»

189- «وصیت می‌کنم به حاضرین و غائبین اتم! که دعوت مسلمان را اگر چه با فاصله پنج میل - هر میل تقریباً دو کیلومتر - باشد، اجابت کنید.»

190- «کسیکه یک وجب از زمین همسایه را غصب کند یا با کلاهبرداری، برای خود کند، همان مقدار تا هفت طبقه زمین در روز قیامت، برگردنش طوق می‌شود تا او را داخل جهنم نمایند.»

191- «کسیکه به خانه همسایه از محلی نگاه کند و چشمش به عورت مرد یا مو و عضو زنی بیافتد، برخداست که او را به جهنم داخل کند و نمی‌میرد تا اینکه خدا او را رسوا می‌کند و آبرویش نزد مردم برود.»

192- «کسیکه به غیر حق، همسایه‌اش را اذیت کند، خداوند سکونت در بهشت و بوی آنرا بر وی حرام نماید.»

193- «کسیکه به برادر مسلمانش قرض بدهد، برای هر درهمی، ثواب وزن کوهی از کوه‌های رضوی (در حجاز) یا کوه سینا (در مصر) به او می‌دهد و اگر در طلبش با او مدارا کند، از پل صراط مانند برق لامع بدون حساب و عذاب، می‌گذرد.»

194- «کسیکه برادر مسلمانش برای گرفتن قرض به او مراجعه کند ولی او قرض ندهد، خداوند بهشت را بر او حرام کند.»

195- «کسیکه به مؤمنی قرض بدهد و بر او سخت نگردد، مثل این است که زکات داده است و تا ادای دین بدهکار، ملائکه بر او درود می‌فرستند.»

196- «اگر دو مسلمان با هم قهر کنند و از سه روز بگذرد، از اسلام خارج شده‌اند. و هر کدام زودتر صلح کرد، روز قیامت زودتر بهشت می‌رود.»

197- «جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا (ص) پرسید: اولین مخلوق خدا چه بود؟

فرمود: ای جابر! نور پیغمبرت بود که خدا اول آنرا آفرید و سپس از او هر چیز دیگر را خلق کرد.

وقتی خدا نور مرا خلق کرد، تاملتی نور مرا در مقام قُرب قرار داد. بعد این نور را چهار قسمت کرد. از یک قسم عرش را آفرید. از یک قسم کرسی را آفرید. از یک قسم حاملان عرش را آفرید و قسم چهارم را در مقام حُب قرار داد. سپس آنرا به چهار قسمت نمود و از یک قسم لوح را آفرید. از یک قسم قلم را آفرید. از یک قسم بهشت را آفرید و قسم چهارم را در مقام خوف قرار داد. سپس آنرا به چهار قسمت نمود و از یک قسم ملائکه را آفرید. از یک قسم خورشید را آفرید و از یک قسم ماه را آفرید و قسم چهارم را در مقام رجاء قرار داد. سپس آنرا چهار قسمت کرد. از یک قسم عقل را آفرید. از یک قسم علم و حلم را آفرید. از یک قسم عصمت را آفرید و قسم چهارم را در مقام حیاء نگاه داشت. سپس آنرا به صد و بیست و چهار هزار نور تقسیم کرد و از هر نوری پیامبری را آفرید و از ارواح آنان، ارواح اولیاء و شهداء و صالحین را بیافرید. (المیزان ذیل آیه 32 بقره)

198- «رسول خدا (ص) از جمله آثار نماز شب را این گونه فرمود: نماز

شب نزد عزرائیل از صاحبش شفاعت می کند. چراغی در قبر او می شود. فرش او در قبر است. جواب نکیر و منکر را می دهد. در قبر مونس و

یاور صاحبش تا روز قیامت می شود.

199- «هر که می خواهد در زیر زمین، نبوسد و تازه بماند، مسجد را فرش کند! و هر که چراغ مسجد را روشن نماید، خدا قبر او را روشن کند. و تا آن چراغ روشن است، ملائکه برای او استغفار کنند.»

200- «هر که برای نماز جماعت، بسوی مسجد برود، برای هر قدم، هفتاد هزار حسنه دارد. و اگر بر نماز جماعت، مداومت کند، خداوند، هفتاد هزار فرشته می فرستد تا در قبر او عیادت کنند و در تنهایی قبر، مونس او باشند و تا روز قیامت، برایش استغفار کنند.»

201- «هر کسی که در دنیا مسئول و رئیس باشد، اگر چه بر ده نفر، روز قیامت در حالیکه دستهایش به گردنش بسته شده محسور می

شود! سپس اگر آدم نیکوکاری بود، آزاد می شود و اگر ظلمی کرده باشد،

بر زنجیرهایش افزوده می شود!»

202- «دو گروهند که خدا در روز قیامت به آنان نظر نمی کند: کسی که با فامیلش قطع رابطه نموده است و همسایه بد!»

203- «بهترین مکانها، مساجد و بدترین مکانها، بازارها هستند.»

204- «بعد از فرائض، محبوبترین اعمال در نزد خدا، خوشحال کردن مسلمانان است.»

205- «بیشترین ترس من از امتّ این است که شکم بزرگ، پر خواب، تنبل و ضعیف الیقین شوند!»

207- «بر مخلوقات زمین رحم کن تا خدای آسمانها بر تو رحم کند!»

208- «همانگونه که از دو نفر افراد خوب فامیلت حیا می کنی، از خداهم حیا نما!»

209- «کسانیکه در دنیا از همه سیرتر هستند، روز قیامت از همه گرسنه تر هستند.»

210- «همانا زمین، روزی هفتاد بار ندا می کند: ای پسر آدم! هرچه می خواهید بخورید و لذت ببرید، که بخدا قسم! گوشت و پوستتان را خواهم خورد!»

211- «جوان سخاوتمند خوش اخلاق در نزد خدا از پیر عابدیخیل بد اخلاق بهتر است.»

212-

منفورترین چیزهای حلال در پیش خدا طلاق است.

213- «حقیقتاً خداوند تعالی، عملی را که یک ذره در آن ریاء باشد، قبول نمی نماید.»

214- فرزند آدم وقتی تن تو سالم و خاطرت آسوده است و قوت یک روز خویش را داری، جهان نگر مباش.

215- «زنا دارای سه اثر بد دنیوی و سه اثر بد اخروی است: اثرات دنیوی زنا عبارتند از: رسواشدن، کوتاهی عمر و قطع روزی (روزی حلال). و اثرات اخروی آن: سختی حساب، خشم خداوند و ابدی بودن در جهنم است»

216- «ای مردم! جبرئیل از طرف خداوند لطیف و دانا نزد آمد و گفت: دختران باکره به منزله میوه های درخت هستند که وقتی رسیدند باید چیده شوند و الا گرما و باد این میوه ها را از بین می برد. دختر هم وقتی بالغ شد باید ازدواج کند و الا از فساد آنان نمی توان ایمن بود زیرا دختران هم انسان هستند.»

217- «هرگاه جوانی در ابتدای جوانیش ازدواج کند، شیطان ناله می کند: ای وای! دینش را از من حفظ نمود.»

218- «در نزد خداوند، نشستن زن در کنار شوهرش، از اعتکاف در مسجد من بالاتر است.»

219- «هر زنی که براخلاق بد شوهرش صبر کند، خداوند ثواب حضرت آسیه را به او بدهد.»

220- «یک وجب از خاک بهشت، از دنیا و آنچه در دنیا است، بهتر می باشد.»

221- «صفوف خلایق در قیامت، 120 صف است که طول هر صفی مسیر چهل هزار سال و عرضش هزار سال است. صفوف مؤمنین سه صف و صفوف کفار 117 صف است!

طول صراط مسیر سی هزار سال است. اولین کسانی که از صراط، گذر می کنند، مؤمنین هستند که عبور بعضی از آنان، بیست سال طول می کشد!

سپس کفار از پل صراط عبور می کنند ولی در بین راه، نورشان از بین می رود و خطاب به مؤمنین، می گویند: بایستید! تا ما از نور شما مقداری بگیریم! و در این هنگام به جهنم سقوط می کنند. «بحار، ج 60»

222- «بنده ای در قیامت، ایستاده است. ناگاه شعله ای از آتش جهنم که از همه کوهها بزرگتر است، بسوی او شعله می کشد! او متحیر می شود که چه کند! در این موقع گرده نانی و یا دانه ای که در دنیا در مهمانی به مؤمنی داده است، در هوا پیدا می شود و به اندازه کوهی شده و مانع از رسیدن آتش به او می شود.»

223- «روز قیامت عده ای بطرف بهشت رفته و درهای آنرا می کوبند! به آنها گفته می شود: شما کیستید؟ جواب می دهند: ما فقراء هستیم! به آنها می گویند: اول بروید حساب پس بدهید! جواب می دهند شما چیزی بما ندادید تا حساب آن را از ما بکشید! خداوند عزوجل می فرماید: راست گفتند! آنها را به بهشت داخل کنید.»

224- «کسیکه پیر مسلمانی را اکرام و احترام نماید، از فزع اکبر- قیامت- ایمن است. کسیکه گناهی به او پیشنهاد می شود، ولی از ترس خدا، قبول نمی کند، خدا آتش را بر او حرام کرده و او را از فزع اکبر نجات دهد. کسانی که در دنیا، قنوتشان از همه بیشتر است، روز قیامت از همه راحت ترند. بشارت باد به کسانی که در تاریکی به مسجد می روند که آنان در قیامت، نور ساطع دارند. زمین قیامت، آتش است مگر سایه مؤمن که صدقه او سایه می شود.»

225- «عذاب چهار نفر از همه شدیدتر است: کسیکه پیامبر یا وصی پیامبر را بکشد و کسیکه مردم را بدون اینکه علمی داشته باشد، گمراه کند. و کسیکه مجسمه بسازد.»

226- «روز قیامت، شخصی را که در دنیا مؤمنین را مسخره می کرده است، می آورند و برای او دری از بهشت را می گشایند

و می گویند: داخل شو! او هم که خیلی ناراحت بوده است، بطرف در بهشت حرکت می کند، ناگهان در بهشت را می بندند و از طرف دیگری دری می گشایند! و به او گفته می شود: داخل شو! چون نزدیک آن در شود، آن را هم می بندند!»

227- «کسیکه چشمش را خیره بر زن نامحرم نماید، در قیامت در حالیکه میخهای آتشین بر چشمش فرو شده، محسوس می شود و تا پایان حساب، به همین حالت است تا به دوزخ برده شود!

کسیکه با زن نامحرمی، شوخی کند، با هر کلمه ای که با او سخن

بگوید، هزار سال زندانی می شود و زن اگر راضی باشد و مرد را وادار به

بوسیدن یا مباشرت حرام یا شوخی با او کند، و مرد به این سبب، دچار

فحشاء شود، همین عذاب برای زن هم می باشد!»

228- «کسیکه برای رياء به مردم غذا می دهد، روز قیامت، از غذای جهنم به او می خوراند و این غذا در دلش، آتش می شود تا حساب، پایان یابد!»

229- «سَخاوتمند به خدا و مردم و بهشت نزدیک است و بخیل از خدا و مردم و بهشت دور می باشد!»

230- «هرگاه در بین اَتمَم ده خصلت ظاهر شود، خداوند آنها را به ده چیز کیفر می دهد!»

سؤال شد: آنها کدامند یا رسول الله!

فرمود: هنگامی که دعا کم کنند، بلا نازل شود، هنگامی که صدقات را ترک کنند، بیماریها زیاد شود، هنگامی که زکات ندهند، حیوانات بمیرند، هنگامی که حام ظلم کند، باران قطع شود، هنگامی که زنا زیاد شود، سگته هم زیاد شود، هنگامی که رباخواران زیاد شوند، زلزله هم زیاد شود، هنگامی که خلاف حکم الهی، حکم کنند، خداوند دشمنانشان را مسلط کند، هنگامی که عهد و پیمان را نقض کنند، خداوند آنها را به قتل مبتلا سازد، هنگامی که وزنهای و ترازوها را کم بگیرند، خداوند آنها را به قحطی مبتلا سازد.»

231- «اگر معصیت در پنهانی انجام شود، فقط ضررش به صاحبش می رسد و اگر در آشکارا انجام شود و کسیا او مخالفت ننماید، به همه مردم ضرر می رسد.»

232- «از زیر کی مؤمن بترسید که او با نور خدا می بیند.»

233- «هر که علمش زیاد شود ولی زهدش زیاد نشود، جز بر دوری خود از خدا نیافزوده است!»

234- «وای بر کسیکه در حالی از دنیا برود که خانواده اش در رفاه مادی باشند ولی خود با باری پر از گناه بمیرد!»

235- «علامت سعادت چهار چیز است: زن خوب، خانه وسیع، همسایه خوب و مرکب مناسب!»

236- «هرگاه خدا بنده ای را دوست داشته باشد، او را دچار مشکل می کند تا صدای تضرعش را بشنود!»

237- «هر که به طالب علمی اهانت کند، بمن اهانت کرده و هر که عالم را تحقیر نماید، مرا تحقیر کرده و هر که مرا تحقیر کند، کافر گشته است!»

238- «با یکدیگر ملاقات داشته و حدیث بگوئید که حدیث، دلها را جلا می دهد. زیرا دل نیز مانند شمشیر زنگ می زند.»

239- «آیا خبر ندهم شما را از کارهایی که اگر انجام بدهید، شما را از شیطان دور می کند مانند دور شدن مشرق از مغرب؟

گفتند: آری!

فرمود: روزه روی شیطان را سیاه می کند و دادن صدقه پشت او را می شکند و دوستی در راه خدا و مواظبت بر عمل صالح، ریشه او را قطع می نماید و استغفار رگ حیات او را می بُرد!»

240- «بدرستی که مَثَل اهل بیتم مانند کشتی است که هر که سوار شود، نجات می یابد و هر که امتناع نماید، غرق می شود.»

241- «مَثَلُ هِم نَشِينِ خُوب مَثَلِ عَطْرِ فَرْوَشِ اسْتِ كِه اِگَر چِه اَز عَطْرِش بَتُو نَدِهْدِ وَلِي بُوِي عَطْرِش بَتُو مِي رَسْدِ وَ مَثَلُ هِم نَشِينِ بَدِ مَثَلِ آهَنْگَر اسْتِ كِه اِگَر چِه تُو رَا نَسُو زَانْدِ وَلِي حَرَارَتَش بَتُو مِي رَسْدِ.»

242- «خداوند چهار چیز را در چهار چیز قرار داده است: برکت علم را در احترام به استاد! باقی ماندن ایمان را در تعظیم خداوند! لذت زندگی را در نیکی به پدر و مادر! نجات از آتش جهنم را در اذیت نکردن مردم!»

243- «ای اباذر! از خدا پرهیز و طوری عمل نکن که خود را خداترس نشان دهی تا تورا اکرام کنند ولی در باطن بد باشی!»

244- «کسیکه در حال اختیار ثروتش را از نیکان منع می کند، خداوند مالش را در راه مصرف بدکاران بصورت ناچاری قرار می دهد!»

245- «اولین بار که خدا معصیت شد، بخاطر شش چیز بود: محبت دنیا، ریاست طلبی، شکم پرستی، محبت زیاد به زن، علاقه زیاد به خواب و راحت طلبی!»

246- «هرگاه علما را بر در کاخ پادشاهان دیدید، بگویید چه عالمان بدی و چه حاکمان بدی!

و هرگاه پادشاهان را در خانه علما دیدید، بگویید چه عامان خوبی! چه پادشاهان خوبی!»

247- «به بهشت نگاه کردم و دیدم اکثر اهل آن از فقیران هستند.»

248- «کسیکه در زندگی میان روی پشه کند، خدا به او روزی می دهد و هر که اسراف نماید، خدا او را محروم کند.»

سخنانی از امیر مؤمنان علی (ع)

- 1- «از زمانیکه حق را درک کردم، یک چشم بهم زدن درباره آن شک نکردم.»
- 2- «دراثر سکوت بسیار، هیبت بوجود می آید.»
- 3- «خدا را شناختم به از هم خوردن تصمیمها، گشوده شدن مشکلات و تغییر یافتن قصدها.»
- 4- «صاحب ریاست مثل شیر سوار است! مردم به او حسرت می خورند! ولی او می داند کجا نشسته است!»
- 5- «از سخن چینی پرهیز که باعث کینه توزی شده و تورا از خدا دور می کند.»
- 6- «خداوند برای بدیها، قفلهایی قرار داده که کلیدهای آن قفلها، شراب است و دروغ از شراب بدتر می باشد.»
- 7- «هر که سخن زیاد بگوید، خطایش آشکار شود و هر که خطایش زیاد شد، حیائش کم شود و کم شدن حیا باعث کم شدن تقوا شده و کم شدن تقوا، باعث مرده شدن دل گشته و هر که دلش بمیرد، داخل جهنم می شود!»
- 8- «از شوخی پرهیزید که باعث دلتنگی و کینه می شود. شوخی، ناسزای کوچک است!»
- 9- «از تملق حذر نمائید که باعث غرور بیجای شخص مخاطب و ذلت متملق می شود.»
- 10- «از دوستی با عیجویان دوری کنید که دوستان آنان هم از شر آنان در امان نیستند.»
- 11- «چه بسا ساعتی شهوت، باعث غم و اندوه روزگاری طولانی می شود.»
- 12- «اهل دنیا علائمی دارند از جمله: خوردن، خنده، خواب و خشم که از جمله علائمی است که اهل دنیا دارند. هنگام اطاعت حق، کسل و هنگام معصیت، شجاع می باشند. آرزوی شان طولانی ولی مرگشان نزدیک است! از خودش حساب نمی کشد! کم منفعت و پر حرف است. در هنگام نعمت شکر نمی کند و در هنگام بلا صبر ندارد. بدی های دیگران را یاد می کند ولی خوبیهای آنان را فراموش می نماید!»
- 13- «خانه ای که در آن قرآن تلاوت می شود و یاد خدا در آن می گردد، برکتش زیاد شده و ملائکه در آن حاضر می شوند و شیاطین از آن فرار می کنند و آن خانه برای اهل آسمان می درخشد همانگونه که ستارگان برای اهل زمین می درخشند.»
- 14- «ایمان چهار رکن دارد. توکل بر خدا، واگذاری امور به خدا، راضی بودن به تقدیر الهی و تسلیم دستورات خدا بودن.»

- 15- «بر شما باد به علم و ادب. که به عالم احترام می گذارند اگر چه بی نسب باشد. و به عالم احترام می گذارند اگر چه فقیر باشد. و به عالم احترام می گذارند اگر چه جوان باشد.»
- 16- «دور کمت نماز مختصر ولی با تفکر، بهتر است از یکشب عبادت!»
- 17- «مَثَل دنیا مثل مار است که وقتی به آن دست می زنی، نرم است ولی در شکمش سم کشنده می باشد! آدم عاقل از مار حذر می کند ولی بچه نادان با او بازی می نماید!»
- 18- «کسیکه به درجه شناخت نفس نائل آید، به رستگاری بزرگتر رسیده است.»
- 19- «هیچ مالی چه در دریا و چه در خشکی از بین نمی رود مگر بخاطر ندادن زکات، یا خمس پس امواتان را با زکات، یا خمس محافظت کنید و مریضهائتان را با صدقه درمان نمائید و بلاء را با دعا دفع کنید.»
- 20- «کسیکه بسیار بیاد آخرت باشد، گناهش کم می شود.»
- 21- «برادری که در راه خدا، با تو برادر شده، نزدیکترین فامیل است و از مادر و پدر بتو نزدیکتر است.»
- 22- «بدترین آفت عقل، کبر است.»
- 23- «حسد جسم را از بین می رود.»
- 24- «پیامبر بمن فرمود: من بر اتمم از مؤمن و مشرک نمی ترسم. زیرا خداوند مؤمن را بخاطر ایمانش باز می دارد و مشرک را بخاطر شرکش خوار می سازد. ولی بر شما از منافق دانا می ترسم که آنچه را دوست دارید بر زبان جاری می کند ولی در عمل آنچه را بد می دانید، عمل می کند.»
- 25- «اگر بخواهم آن قدر در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» می گویم که اگر از آن کتابی تشکیل دهید، بار هفتاد شتر می شود. و فرمود: از فتنه ها از من پرسید و بدانید که من خبر دارم در کجای زمین چه فتنه ای واقع می شود و چه کسی در کجای زمین کشته می شود و می میرد! از راههای آسمان از من سؤال کنید که حقیقتاً من به راههای آسمان از زمین آشنا ترم!»
- 26- «یاد ما اهل بیت، باعث از بین رفتن وسواس و شک می شود.»
- 27- «تلخی دنیا، شیرینی آخرت در پی دارد و شیرینی دنیا، تلخی آخرت در پی دارد.»
- 28- «مصاحبت با بدان باعث می شود که بدیها را کسب کند همانند بادی که از محلی که بوی بد می دهد عبور کند و با خود بوی بد را بیاورد!»
- 29- «اگر خدا را دوست دارید، محبت دنیا را از دلتان بیرون کنید!»

30- «از کلام زشت و ناروا دوری کنید که باعث می شود که پستان و رذلان بشما نزدیک شده و افراد بزرگوار از شما بگریزند.»

31- «بنی آدم چقدر ضعیف است: شکمش به او می گوید: مرا پُر کن والا برویت را می برم!

او شکمش را پُر می کند. دوباره شکمش به او می گوید: مرا خالی کن والا برویت را می برم!»

32- «خدا رحمت کند کسی را که بداند که از کجا آمده و در کجاست و به کجا می رود.»

33- «از خود حساب بکشید، قبل از اینکه از شما حساب بکشند!»

34- «خودتان را بمیرانید (خود را تزکیه کنید) قبل از اینکه شما را بمیرانند!»

35- «ای پسر! آنچه را نمی دانی نگو! بلکه هر چه را هم که می دانی نگو!»

36- «برای هر دردی درمانی دیدم جز برای بداخلاقی که برای آن درمانی نیست!»

37- «ثروت در غربت هم، وطن آدمی است و فقر در وطن هم غربت است!»

38- «امر بمعروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بدان بر شما مسلط شده و دیگر دعای شما مستجاب نمی شود!»

39- «اوقات خود را سه قسمت کنید: ساعتی برای کار و تلاش، ساعتی برای استراحت و ساعتی برای عبادت.»

40- «شما را به به تقوا و نظم در کارها و صیت می کنم.»

41- «عالم کسی است که از تعلیم علم خسته نمی شود.»

42- «یک روز علی (ع) بر فراز منبر فرمود:

من از طرف خدا، تقسیم کننده بهشت و جهنم هستم. هیچ کسی جز پیامبر اسلام بر من برتری ندارد.» اصول کافی ج 1»

43- «کسیکه در انجام گناه (عج) له می کند، روز قیامت زودتر از دیگران اشک می ریزد!»

44- «شیعیان ما در قیامت، در حالیکه صورتهای نورانی و بدنی پوشیده بوده و از هر ترسی ایمن می باشند، از قبرها بیرون می آیند و سختی ها و مواقف قیامت، برای آنان آسان است. مردم در هراسند ولی آنان نمی ترسند. مردم ناراحتند ولی آنها اندوهی ندارند. برای آنان ناله هایی سفید که دارای بالهایی باشند، می آورند و آنان سوار شده و در سایه عرش الهی فرود آمده و بر منبرهایی از نور می نشینند و تا پایان قیامت و حساب مردم، به خوردن غذاهایی که مقابلشان است، مشغول می باشند.» بحار ج 68»

45- «علم چراغ عقل است 0» «علم بهترین راهنماست 0» «علم زینت ثروتمندان و زیبائی فقیران است 0» «علم شخص گمنام را بالا می برد و ترک علم شخص بلندمرتبه را پائین می آورد.» «گنجی سودمندتر از علم نیست 0»

46- «کسیکه لباسش علم باشد، عیش از مردم مخفی می ماند» «کسیکه با علم همراه باشد دچار وحشت تنهائی نمی شود» «علم زندگانی است»

47- «علم هفت امتیاز بر ثروت دارد: 1- علم میراث پیامبران و ثروت میراث فرعونهاست 2- با استفاده از علم، علم کم نمی شود ولی با استفاده از ثروت، مال کم می گردد. 3- ثروت نیاز به نگهبان دارد ولی علم از صاحبش محافظت می کند 4- علم حتی بعد از مردن هم همراه انسان است ولی ثروت در هنگام مردن از صاحبش جدا می شود. 5- ثروت هم برای مؤمن و هم کافر حاصل می شود ولی علم (حقیقی و الهی) فقط برای مؤمن حاصل می شود. 6- همه مردم در امور دینشان به عالم نیازمندند ولی همه به ثروتمندان نیازمند نیستند. 7- علم کمک کار انسان در گذشتن از پل صراط است ولی ثروت مانع از گذشتن از پل صراط می شود.»

48- «علم بیاموزید که آموختن علم، ثواب و زحمت برای علم، تسبیح و بحث علمی جهاد و آموختن علم به جاهل صدقه است»

49- «بدانید که این قرآن، ناصحی است که کلک نمی زند. و هدایتگری است که گمراه نمی نماید و سخنگویی است که دروغ نمی گوید و هر که باقرآن همنیشی کرد، هدایتش زیاد و گمراهیش کم شد.»

50- «زیباترین قصه و بلیغ ترین موعظه و سودمندترین تذکر کتاب الهی است.»

51- «هر که مطیع زنش باشد، خدا او را با صورت در آتش می اندازد. سؤال شد: در چه چیزی اطاعت کتد؟ فرمود: زن درخواست می کند که به حمام و عروسی و مجالس عزا برود و لباس نازک به تن نماید. شوهرش هم قبول می کند.»

52- «صله رحم کنید اگر چه با یک سلام کردن باشد»

53- «ای نوف بکالی! صله رحم کن تا خدا عمرت را زیاد نماید.»

54- «در آخر الزمان که نزدیک قیامت و بدترین زمانهاست، زنانی پیدا شوند که خیابان گرد، عریان، از دین بیگانه، دنباله رو فتنه ها و هوسها و پیرو شهوات و شتابان به لذتها! و حلال کننده حرامها هستند. اینها گرفتار ابدی دوزخ می باشند»

55- «سه صفت در مرد باعث نقص و در زن باعث کمال است. یکی خودخواهی است که اگر زن مغرور باشد، تن بکار زشت ندهد. دوم بخل است که باعث می شود از مال شوهرش خوب مواظبت کند. سوم ترس است که بخاطر ترس، از فساد رویگردان شود.»

56- «دیگران را نیکو صدا بزنید تا شما هم جواب خوب بشنوید.»

57- «از کلام زشت و ناروا دوری کنید که باعث می شود که پستان و رذلان بشما نزدیک شده و افراد بزرگوار از شما بگریزند.»

58- «مسخرگی، تفریح سفیهان و کار نادانان است»

59- «از عیبجویان دوری کنید که دوستانشان هم از آنها درامان نیستند.»

60- «کسیکه از عیب خود مطلع نباشد، از بزرگترین گناهان است.»

61- «بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است. پس آنچه را با گوش شنیدی چنانچه با چشم هم دیدی راست و حق است.»

62- «هر که نگاهش به نامحرمات زیاد باشد، فکرش دائماً مشغول خواهد بود.»

63- «کم است پر خوریکه بیمار نشود!»

64- «امام علی (ع) خطاب به پسرش: علم را با تعلیم قرآن و تأویل آن و تعلیم شرایع اسلام و احکام قرآن و حلال و حرام آن شروع کن و سراغ علم دیگری نرو.» «بحار ج 1 ص 219»

65- «ای مردم عراق! با خبر شده ام که زنان شما در راه با مردان برخورد می کنند، آیا حیا و شرم نمی کنید؟

و در حدیث دیگری فرمود: آیا حیا نمی کنید و غیرت نمی ورزید که زنانتان به بازار می روند و با افراد بی ایمان مواجه می شوند؟» وسائل 14/176

66- «امیر مؤمنان علی (ع) خطاب به امام حسن (ع): اگر می خواهی که سالم بمانی و از پزشک بی نیاز شوی، چهار امر را رعایت کن!

اول: اگر به غذا میل نداری نخور! دوم: هنوز سیر نشده ای، از غذا دست بکش! سوم: غذا را کاملاً در دهان جویده نما! چهارم: قبل از خواب، غذای حاجت کن!»

67- «نان را گرامی بدارید که خداوند عزّ وجلّ آنرا از برکات آسمانها فرستاده است. پرسیدند: چگونه گرامی داشته شود؟ فرمود: وقتی نان بر سفره نهاده اند، منتظر غذای دیگر نمائید و با آن به چشم بی اعتنائی ننگرید!»

68- «علی (ع) خطاب به کمیل: ای کمیل! هرگاه خواستی غذا بخوری آنرا طول بده تا کسانی که با تو بر سر سفره اند، سیر شوند و غیر از تو، دیگران هم از نعمت الهی استفاده برند.

ای کمیل! هرگاه از خوردن فارغ شدی، خدا را حمد کن و بلند بگو تا دیگران هم خدا را حمد نمایند و اجر تو زیادتر گردد.

ای کمیل! معده ات را از غذا پُر نکن! و محلی از آنرا برای آب و محلی را برای نفس کشیدنت بگذار!»

69- «مسلمان با حال جنابت و یا بدون وضو نخواهد. و چنانچه آب برای غسل یا وضو نبود، با تیمم بخوابد. زیرا در هنگام خواب، روح مؤمن را به آسمان بالا می‌برند و خداوند بر او برکت می‌فرستد و اگر اجلس رسیده باشد، روح او را در رحمت خود می‌سپارد و اگر اجلس نرسیده باشد، به همراه ملائکه امین، روحش را به بدنش بر می‌گرداند.»

70- «پیش از خواب به مستراح بروید، سپس بخوابید.»

71- «اگر دیدید شخصی دمر (بر صورت) خوابیده، او را بیدار کنید و نگذارید در آن حالت باشد!»

72- «آگاه باشید که بخشیدن مال در غیر حق آن، تبذیر و اسراف است.»

مؤمنین ضعیف را تحقیر نکنید که در اینصورت خدا بین او و آن مؤمن را در بهشت جمع نمی‌کند (یا او بهشت می‌رود و یا تو) مگر اینکه توبه کند. و مؤمن نسبت به برادرش غش در معامله (کلاهبرداری) نمی‌کند! به او خیانت نمی‌نماید! او را خوار نمی‌نماید! او را متهم نمی‌کند و او نمی‌گوید: من از تو بیزارم!

73- «کسیکه بتو گمان خوب دارد، و تو را از افراد نیکوکاری شناسد، توهم سعی کن در عمل، گمان او را تأیید کنی!»

74- «بدترین رفیق کسی است که معصیت خدا را در نظر تو، خوب جلوه دهد!»

75- «قوت جسم به غذا می‌باشد و قوت روح به غذا دادن به مؤمنین می‌باشد.»

76- «هر مؤمنی که مهماندوست باشد، وقتی از قبر محشور می‌شود، صورتش مانند ماه شب چهارده می‌باشد. در این حال مردم می‌گویند: این شخص حتماً پیامبر است! فرشته‌ای جواب می‌دهد: این مؤمنی است که مهمان دوست بوده و مهمان را عزیز می‌شمرده است. این مؤمن را فقط به بهشت می‌برند.»

77- «نشستن زیاد در مستراح، باعث بواسیر می‌شود.»

78- «هرگاه شخصی عریان شود، شیطان بسوی او توجه می‌کند و طمع می‌کند تا او را به معصیت بیاورد.»

79- «چهار چیز است که کم آن بسیار است: آتش، خواب، دشمنی و بیماری!»

80- «هر که می‌خواهد عمر طولانی داشته باشد، صبحانه خوب بخورد، شب بعد از غذا بخوابد، با زنان کم مباشرت نماید و عبا (لباس) سبک بپوشد.»

81- «مؤمنین ضعیف را تحقیر نکنید که در اینصورت خدا بین او و آن مؤمن را در بهشت جمع نمی‌کند (یا او بهشت می‌رود و یا تو) مگر اینکه توبه کند. و مؤمن نسبت به برادرش غش در معامله (کلاهبرداری) نمی‌کند! به او خیانت نمی‌نماید! او را خوار نمی‌نماید! او را متهم نمی‌کند و به او نمی‌گوید: من از تو بیزارم!»

82- «کسیکه حرمت مسجد را نگه دارد، روز قیامت خندان و خوشحال، محشور شده و نامه عملش را به دست راستش می‌دهند.»

83- «هر که لواط کند، روز قیامت، جُنُب محشور شده و آبهای دنیا او را پاک نکنند و خدا بر او غضب و لعنت کند و جهنم را برای او آماده کند!»

84- «سه چیز جان را می‌کاهد: تنگدستی، ترس، اندوه

و سه چیز روح را زنده می‌نماید: سخن علماء، دیدار رفقا، گذشتن روزگار بدون گرفتاری زیاد.»

85- «به هر که نیکی کنی، سرورش هستی!، از هر که بی‌نیاز باشی، با او برابری!، از هر که حاجت خواهی زیردستش باشی.»

86- «ای فرزند آدم! اگر از دنیا به اندازه کفایت می‌خواهی، اندکی از آن‌تورا کافی است. و اگر زیادتر از کفایت می‌خواهی، همه آن چه در آن است، تو را کافی نخواهد بود.»

87- «علم جز با پنج چیز بدست نیاید: سؤال زیاد، اشتغال فراوان، پاکی کردار، خدمت مردان (علماء)، کمک از خداوند ذوالجلال»

88- «از کاری می‌ترسی، خود را در آن بیافکن! زیرا ترس از هر کاری، بزرگتر از خود کار است.»

89- «عفو برای کسی است که به خطایش اقرار دارد نه برای کسیکه بر لغزشش اصرار دارد!»

90- «کسیکه آخرت را بر دنیا ترجیح ندهد، عقل ندارد.»

91- «کسیکه زیاد به فکر آخرت باشد، گناهش کم می‌باشد.»

92- «کسیکه برادر ایمانی با تقوای خود را از دست بدهد، گویا بهترین عضوش را از دست داده است.»

93- «از هر چیز جدیدش را انتخاب کن! مگر دوستان که قدیمی‌ترین آنها را انتخاب نما.»

94- «کسیکه دوستانش را بر هر خطائی سرزنش می‌کند، دوستانش کم می‌شود.»

95- «هر چیزی به عقل نیاز دارد و عقل به ادب نیازمند است.»

96- «بالاترین ادب آن است که آدمی حد و حدودش را رعایت کرده و از اندازه خودش تجاوز نکند.»

اگر آدمی خودش را در هنگام خوشحالی و ناراحتی کنترل کند، بالاترین ادب را دارد.»

97- «عاقل با ادب موعظه می‌شود ولی حیوانات با کتک!»

98- «بلا برای ظالم، ادب و برای مؤمن، امتحان و برای پیامبران، درجه و برای اولیاء، کرامت است.»

99- «هرگاه خدا خیر شخصی را بخواهد، به او کم خوراک بودن، کم حرف بودن و کم خواب بودن را الهام می‌کند.»

احادیثی از حضرت فاطمه الزهراء(س)

حدیث اول: نور خدا، نور هستی

یکی از دعاهاى معروف حضرت زهرا عليها السلام

مِنْ دُعَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بِسْمِ اللَّهِ النَّورِ بِسْمِ اللَّهِ النَّورِ بِسْمِ اللَّهِ النَّورِ عَلَى نُورٍ
بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ مَدَبُّ الْأُمُورِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ النَّورَ مِنَ النَّورِ آلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ النَّورَ مِنَ النَّورِ وَأَنْزَلَ النَّورَ عَلَى الطُّورِ
...فَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ يَقْدَرُ مَقْدُورٍ عَلَى نَبِيِّ مَحْبُورٍ

به نام خداوند بخشنده مهربان، به نام خدایی که نور است، به نام خدایی که نور نور است، به نام خدایی که
نوری بالای نور است، به نام خدایی که تدبیر امور به دست اوست، به نام خدایی که نور را از نور آفرید.
ستایش و سپاس خدایی را که نور را از نور آفرید و نور را بر کوه طور فرود آورد، در - درون - کتابی نوشته شده،
در طوماری گسترده بر پیامبری برخوردار از نعمتها

مهج الدعوات: 7

حدیث دوم: من فاطمه ام

حضرت زهرا در بخشی از خطبه خود می فرماید

إِيَّهَا النَّاسُ اِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَآبِي مُحَمَّدٌ أَقُولُ عَوْدًا وَبَدَأًا وَلَا أَقُولُ غَلَطًا وَلَا أَفَعَلُ مَا أَفَعَلُ شَطَطًا. « لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ
مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ

ای مردم! بدانید که من فاطمه ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است. پایان و آغاز سختم یکی است، نابجا سخن نمی گویم و به کار یاوه و بیهوده نمی پردازم. به حقیقت پیامبری از میان خودتان برخاست که رنجهای شما بر او دشوار بود و به - هدایت و اصلاح - شما حریص و بر مؤمنان دلسوز و مهربان بود.

.بخشی از خطبه بزرگ، احتجاج، ج 1: 134

حدیث سوم: قرآن کریم

...: و در بخش دیگری از خطبه حضرت زهرا(س) می فرماید

كِتَابُ اللَّهِ التَّاطِقُ وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَالنُّورُ السَّاطِعُ وَالضِّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، مُنْجِلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُعْتَبَطَةٌ بِهَاسِيَاغِهِ، قَائِدَةٌ إِلَى الرِّضْوَانِ إِيْتَابُهُ، مُؤَدِّةٌ إِلَى النَّجَاةِ إِسْتِمَاعُهُ

کتاب گویای خداوند و قرآن راستگو و نور فروغ بخش و روشنایی درخشان - عهد الهی و یادگار پیامبر است - که دیدگاههایش روشن و اسرار درونی او بر ملا و ظاهر آن جلوه گر و پیروان او مورد غیبه همگان است. تبعیت از آن راهگشای دستیابی به رضای الهی و گوش سپردن به او موجب نجات است

.بخشی از خطبه بزرگ، احتجاج، ج 1: 134

حدیث چهارم: در پناه قرآن

حضرت فاطمه الزهرا سلام الله علیها در بخش دیگری از خطبه می فرماید

كِتَابُ اللَّهِ بَيِّنَ أَظْهَرِكُمْ أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَأَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَأَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ وَزَوَاجِرُهُ لَانِحَةٌ وَأَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ ...

کتاب الهی فرا روی شماست، امور مربوط به او ظاهر و احکامش فروزان و نشانه هایش خیره کننده و - فرامین .. بازدارنده اش آشکار و دستورهایش واضح است

.بخشی از خطبه بزرگ، احتجاج، ج 1: 137

حدیث پنجم: مقام عترت

در پایان خطبه فرمود

وَاحْمِدُوا اللَّهَ الَّذِي لِعَظَمَتِهِ وَثَوْرِهِ يَتَّبَعِي مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَنَحْنُ وَسِيلَتُهُ فِي خَلْقِهِ وَنَحْنُ خَاصَّتُهُ وَمَحَلُّ

قُدْسِهِ وَنَحْنُ حُجَّتُهُ فِي غَيْبِهِ وَنَحْنُ وَرَثَةُ أَنْبِيَائِهِ

سیاس خدایی را به جای آرید که به خاطر عظمت وجود و جلوه نورش هر آنچه در آسمانها و زمین است

خواهان ره یافتن به سوی او هستند و - در این میان تنها - ما وسیله تقرب به او و بندگان برگزیده و پایگاه

تقدیس و تنزیه او و حجت او در غیبت و نهان و وارث پیامبران اوییم

شرح ابن ابی الحدید ج 16:211

حدیث ششم: لوح بشارت

جابر بن عبدالله می گوید

بَأْبَى أَنْتَ وَ أُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا هَذَا اللَّوْحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا اللَّوْحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ فِيهِ

اسْمُ أَبِي وَ فِيهِ اسْمُ بَعْلَى وَ اسْمُ ابْنَتِي وَ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِي، فَأَعْطَانِيهِ أَبِي لِيَسْرَنِي بِذَلِكَ

در دست فاطمه زهرا علیها السلام لوحی زمردین دیدم، پرسیدم: ای دختر رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد

این چه لوحی است؟ حضرت فرمود: این لوح را که در آن نام پدر و شوهرم و دو پسر و نامهای فرزندان

معصوم نوشته شده است خدای عزوجل به پیامبرش هدیه نمود و پیامبر نیز برای خوشحالی من آن را به من

داد.

اکمال الدین ج 1:309

حدیث هفتم: اقرار به ولایت

: در جمع گرم خانواده هر يك از علی و فاطمه خود را نزد پیامبر محبوبتر می شمردند، پیامبر به فاطمه فرمود

تو را خلوت فرزندی و علی را عزّت مردان است و او نزد من محبوبتر است. فاطمه گفت

وَالَّذِي اصْطَفَاكِ وَاجْتَبَاكِ وَهَدَىٰ بِكَ الْأُمَّةَ لَا زِلْتُ مُقَرَّرَةً لَهُ مَا عِشْتُ

به خدایی که تو را برگزید و هدایت کرد و امت را به سبب تو راه نمود، همواره تا زنده ام به - مقام - او مقرر

.خواهم بود

قوت القلوب ج 3: 111

حدیث هشتم: کلید بهشت

حضرت زهرا علیها السلام

أَخْبَرَنِي أَبِي وَهُوَ ذَا: هُوَ أَنَّهُ مَنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَعَلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ. قَالَ الرَّاوى: قُلْتُ لَهَا: فِي حَيَاتِهِ وَحَيَاتِكَ؟ قَالَتْ

عليها السلام : نَعَمْ وَبَعْدَ مَوْتِنَا

پدرم قبل از رحلتش به من فرمود: هر کس سه روز بر او و بر من درود فرستد خدا بهشت را بر او واجب گرداند.

راوی می گوید: گفتم: در زندگی او و شما؟ حضرت زهرا علیها السلام فرمود: بلی هم در حال حیات، و هم پس

.از مرگ

تهذیب الاحکام ج 9: 6

حدیث نهم: معیار تشیع

شخصی به زنش گفت: بیش فاطمه زهرا علیها السلام برو و پرس: آیا من از شیعیان اهل بیت هستم؟ - زن

:آمد و پرسید، حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ گفت

قُولِي لَهُ: إِنْ كُنْتَ تَعْمَلُ بِمَا أَمَرْنَاكَ وَتَنْتَهِي عَمَّا نَهَيْتُكَ عَنْهُ فَأَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا وَإِلَّا فَلَا

به همسرت بگو: اگر به آنچه ترا فرمان داده ایم عمل می کنی و از آنچه نهی کرده ایم پرهیز نموده ای از

.شیعیان خواهی بود و در غیر این صورت از شیعیان نیستی

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام

...! حدیث دهم: بارالها

یکی از دعاهاى حضرت زهرا عليها السلام

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ قُوَّةً فِى عِبَادَتِكَ وَتَبَصُّرًا فِى كِتَابِكَ وَقَهْمًا فِى حُكْمِكَ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلِ الْقُرْآنَ

بِنا مَاجِلًا وَالصِّرَاطَ زَانِلًا وَمُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ عَتَا مُؤَلِّيًا

بارالها: نیرومندی در بندگیت و بینش روشن در کتابت و فهم و درک احکامت را از تو خواستارم. خدایا بر محمد و آل

محمد درود فرست و قرآن را دور از دسترس ما و یل صراط را لغزشگاه ما و محمد صلی الله علیه و آله را رویگردان

از ما قرار مده

بلد الامین: 101

بخش دوم: دفاع از حریم ولایت

حدیث یازدهم: پدران دلسوز

حضرت زهرا عليها السلام

اَبُو هٰذِهِ الْاُمَّةِ مُحَمَّدٌ وَ عَلٰى يُقِيْمَانِ اَوَدَهُمْ وَيُنْفِذَانِيْهِمْ مِنَ الْعَذَابِ الدَّائِمِ اِنْ اَطَاعُوْهُمَا وَيُبِيْحَانِيْهِمُ النَّعِيْمَ الدَّائِمِ اِنْ وَاَفَقُوْهُمَا

پدران این امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله - پیامبر خدا - و حضرت علی علیه السلام - ولی خدا - است. اگر

از آن دو اطاعت کنند، کژی های آنان را اصلاح می کنند و از عذاب دردناکشان نجات می بخشند و همراهی با

آن دو نعمت جاودان - بهشت - را ارزانی شان می دارد

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام 330

حدیث دوازدهم: راه توحید

حضرت زهرا عليها السلام بر سر مزار حمزه علیه السلام در پاسخ شخصی می فرماید

اَمَّا وَاللهِ لَوْ تَرَكُوْا الْحَقَّ عَلَى اَهْلِهِ وَاتَّبَعُوْا عِثْرَةَ نَبِيِّيْ لَمَّا اخْتَلَفَ فِى اللهِ تَعَالٰى اِثْنَانِ

به خدا سوگند اگر حق را به اهلش واگذار می نمودند و از عترت پیامبر پیروی می کردند، حتی دو نفر درباره
(.خدا اختلاف نمی نمودند (واسلام همه عالم را فرا می گرفت

کفایة الاثر: 199

حدیث سیزدهم: اندوه فراگیر

روزی ام سلمه برای عیادت حضرت فاطمه علیهاالسلام آمد و پرسید: ای دختر پیامبر شب را چگونه به صبح

آوردی (شب و روزت چگونه می گذرد)؟ حضرت علیهاالسلام فرمود

أَصْبَحْتُ بَيْنَ كَمَدٍ وَكَرْبٍ، فَقَدَ النَّبِيُّ وَظَلِمَ الْوَصِيُّ، هُنِكَ وَاللَّهِ حِجَابُهُ

به صبح آوردم در حالی که تاریکی غم و انده مرا فراگرفته است، پیامبر از دست رفت و وصی او مظلوم واقع
شد، حریم و حرمت پیامبر شکسته شد

مناقب آل ابی طالب، ج 2: 205

حدیث چهاردهم: قهر رحمت

حضرت زهرا علیهاالسلام در پاسخ زنانی که برای عیادتش آمده و از سلامتی اش سؤال کردند فرمود

أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُنَّ، قَالِيَةً لِرَجَالِكُنَّ، لَقَطْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَشَنَأْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ، فَقُبِحَا لِفُلُولِ الْحَدِّ وَخَوَرِ
الْقَنَاةِ وَخَطَلِ الرَّأْيِ

به خدا سوگند صبح کردم در حالی که نسبت به دنیای شما بی رغبت و از مردان شما خشمگینم. پس از
چشیدن، آنان را از دهان بیرون افکندم و پس از پیگیری، از آنان خسته شدم. چه زشت است کند شدن تلاش
. ! ها و سستی نیروها و اضطراب اندیشه ها

معانی الاخبار، 354

حدیث پانزدهم: به چه گناهی؟

حضرت زهرا علیها السلام در بخشی از سخنانش با زنان مدینه فرمود

وَمَا الَّذِي تَقْمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ نَقْمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَكِيرَ سَيْفِهِ وَفَلَّةَ مُبَالَايَةِ لِحْتِفِهِ وَشِدَّةَ وَطْأَتِهِ وَنَكَالَ وَقْعَتِهِ وَتَنَمُّرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ.

به راستی آنان که دیگران را ترجیح دادند - چه عیبی از ابوالحسن امیرالمؤمنین علیه السلام گرفتند؟ به خدا قسم تنها عیب علی شمشیر بران او و بی اعتنایی به مرگ و برخورد سخت و ضربه های مرگبار و خشم - سرکش او در رابطه با - دفاع از دین - خداست.

بلاغات النساء: 32

حدیث شانزدهم: حلال مشکلات

حضرت زهرا علیها السلام در بخش دیگری از خطبه می فرماید

وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ مُدَقَّةَ الشَّارِبِ وَنَهْرَةَ الطَّامِعِ... فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ اللَّتْيَا وَاللَّتْيَا وَبَعْدَ أَنْ مُيِّيَ بِهِمُ الرِّجَالُ وَدُوبَانِ الْعَرَبِ وَمَرَدَةِ أَهْلِ الْكِتَابِ كُلِّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطَقَهَا اللَّهُ، أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ أَوْ فَعَرَتْ فَاغِرَةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا، فَلَا يَنْكِفِيءُ حَتَّى يَطَّأَ جَنَاحَهَا بِأَخْمِصِهِ وَيَخْمِدَ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ

و شما بر لبه پرتگاهی از آتش قرار داشتید جرعه آبی برای تشنگان و شکار بی رنجی برای آزمندان بودید، آنگاه خدای بزرگ به وسیله حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پس از چه فراز و نشیب ها - و گرفتار شدن به دست مردان حیوان صفت و گرگان آدمخوار عرب و گردنکشان اهل کتاب - نجاتتان بخشید. هرگاه که آتش جنگی بر می افروختند خدا خاموش می کرد و اگر شاخ شیطانی سرک می کشید و یا مرزی از سوی مشرکان گشوده می شد پیامبر، برادرش - حضرت علی علیه السلام - را در کام آن می افکند و او نیز تا هنگامی که یال و بال آنان با کف پای خود پایمال نمی کرد و آتش آنان را با شمشیر خاموش نمی ساخت بر نمی گشت

بخشی از خطبه بزرگ، احتجاج، ج 1: 135

حدیث هفدهم: نقش ولایت

حضرت زهرا علیها السلام در بخش دیگری از سخنانش با زنان مدینه در مورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

می فرماید

وَتَاللَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ اللَّائِحَةِ وَزَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَرَدَّاهُمْ إِلَيْهَا وَحَمَلَهُمْ عَلَيْهَا وَلَسَارَبَهُمْ سَرِيرًا سُجَّحًا لَا يَكِلُمُ خِشَاشَةً وَلَا يَكِلُ سَائِرُهُ وَلَا يَمْلُ رَاكِبُهُ وَلَا أَوْرَدَهُمْ مَنَهَلًا نَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا

به خدا سوگند اگر از راه روشن منحرف می شدند و از پذیرش دلیل واضح می لغزیدند، آنان را به راه مستقیم

برگردانده و بر التزام به آن واهی داشت و با نرمی و ملایمت راهنشان می برد، به گونه ای که خشونت و

ناهمواری راه آنان را آزار نمی داد و رهروان را خسته نمی ساخت و سواران را ملول نمی کرد. و آنان را به

آبشخوری پر برکت و زلال و گوارا رهنمون می شد

احتجاج، ج 2: 148

!حدیث هجدهم: هشدار

حضرت زهرا علیها السلام در بخش پایانی سخنانش با زنان مدینه فرمود

أَمَّا لَعَمْرِي لَقَدْ لَقِيتُ فَنَظْرَةً رَيْثَمَا تُنْتِجُ ثُمَّ احْتَلَبُوا مِلًّا الْقَعْبِ دَمًا عَبِيطًا وَزَعَافًا مُبِيدًا، هُنَالِكَ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَيَعْرِفُ التَّالُونَ غَيْبَ مَا أَسَسَ الْأَوَّلُونَ، ثُمَّ طَبَّيُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا وَأَطْمَأْنَنُوا لِلْفِتْنَةِ جَاشَا وَأَبْشَرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ وَسَطَوَةِ مُعْتَدٍ غَاشِمٍ وَبَهْرَجَ... شَامِلٍ وَاسْتَبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ، يَدْعُ فَيْئَكُمْ زَهِيدًا وَجَمْعَكُمْ حَصِيدًا فَيَاخَسِرَتَا لَكُمْ وَأَنْتَى يَكُمُ وَقَدْ غَمِيتَ عَلَيْكُمْ

به جان خودم سوگند! نطفه فساد و تباهی بسته شد، اندکی منتظر باشید تا به نتیجه رسد آنگاه به جای شیر،

کاسه های پر از خون تازه و زهر کشنده بدوشید و در آن هنگام گمراهان، زیان کجروی خود را خواهند دید و

آیندگان پیامد کار پیشینیان را خواهند دانست. آنگاه دل از دنیا برکنید و با فتنه ها آرامش خاطر یابید! و مزده باد

بر شما به شمشیر آخته و سلطه متجاوز ستمگر و نیز هرج و مرج فراگیر و استبداد زورگویان! همانان که بخش

ناچیزی از حق را به شما برگردانند و اجتماع شما را درو کنند! چه حسرت بزرگی! و چه می توان کرد؟ در

صورتی که امروز کورکورانه برده شده اید

حدیث نوزدهم: انذار و انتظار

حضرت زهرا علیها السلام در بخش دیگری از خطبه فرمود

قَبَعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ، وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَكَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ، وَأَنَا ابْنَةُ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ

آنچه می کنید زیر نظر خداست و ستمگران به زودی خواهند دانست که به سوی چه سرانجامی باز می گردند!
و من دختر کسی هستم که شما را از عذاب دردناک و سخت بیم می داد، پس هر چه خواهید بکنید ما نیز کار
خود پیش می گیریم و منتظر باشید و ما نیز در انتظار به سر می بریم.

پایان خطبه بزرگ، احتجاج، ج 1: 141

!حدیث بیستم: بارالها

یکی دیگر از دعاهاى حضرت زهرا علیها السلام

اَللّهُمَّ اِلَيْكَ تَشْكُو فَقَدْ نَبَّيْتُكَ وَرَسُولَكَ وَصَفِيَّكَ وَارْتَدَادَ اُمِّيهِ وَمَنْعِهِمْ اِيَّانَا حَقَّنَا الدِّيَّ جَعَلْتَهُ لَنَا فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ يَلِسَانِهِ

بارالها: - درد جانکاه - از دست دادن پیامبر و فرستاده برگزیده ات را به تو باز می گویم و نیز عقبگرد امتش و
جلوگیری آنان از دسترسی ما به حق را که تو در کتاب و بر زبان پیامبرت تعیین کرده ای به تو شکایت می
کنیم.

صحيفة الزهراء: 174

بخش سوم: مادر امامت

حدیث بیست و یکم: دل خوشی ها

حضرت زهرا علیها السلام فرمود

حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: تِلَاوَةُ كِتَابِ اللَّهِ وَالنَّظَرُ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْإِنْفَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

از دنیای شما سه چیز برای من دوست داشتنی است: تلاوت کتاب خدا - قرآن - ، و نگاه به چهره رسول خدا

صلی الله علیه و آله و انفاق در راه خدا

وقایع الایام خیابانی ح صیام: 295

حدیث بیست و دوم: بامداد زندگی

حضرت زهرا علیها السلام فرمود

مَرَّ بِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا مُصْطَجِعَةٌ مُتَّصِبَةٌ فَحَرَّكَني بِرَجْلِهِ وَقَالَ يَا بِنْتَةَ قَوْمِي قَاسُ هَدْيَ رِزْقِ رَبِّكَ وَلَا تَكُونِي

مِنَ الْغَافِلِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ يَقْسِمُ أَرْزَاقَ النَّاسِ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالی که من پس از نماز صبح خوابیده بودم، پیامبر صلی الله علیه

و آله با پای مبارکش مرا تکان داد و فرمود: دخترکم برخیز و شاهد روزی پرورگارت باش - در طلب روزی بکوش

.. و از غافلان مباش زیرا خداوند روزی مردم را به هنگام سپیده صبح تا طلوع خورشید تقسیم می کند

مسند فاطمة الزهراء: 219

حدیث بیست و سوم: حجله عبادت

حضرت علی علیه السلام در شب ازدواج، همسرش را نگران دید و علت آن را پرسید، حضرت زهرا علیها السلام

فرمود:

تَفَكَّرْتُ فِي حَالِي وَآمَرِي عِنْدَ ذِهَابِ عُمُرِي وَتُرُولِي فِي قَبْرِي، فَسَبَّهْتُ دُخُولِي فِي فِرَاشِي بِمَنْزِلِي كَدُخُولِي إِلَى لَحْدِي

وَقَبْرِي، فَأُنَشِدُكَ اللَّهَ إِنْ قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَتَعْبُدَ اللَّهَ تَعَالَى هَذِهِ اللَّيْلَةَ

در پیرامون حال و وضع خود اندیشیدم و پایان عمر و منزلگاه قبر را به یاد آوردم و انتقال - از خانه پدر - به منزل

خودم، مرا به یاد ورود به قبرم انداخت! تو را به خدا بیا تا در آغاز زندگی مشترک به نماز برخیزیم و امشب را به

عبادت خدا بپردازیم

حدیث بیست و چهارم: شریک زندگی

علی و فاطمه علیهما السلام از پیامبر خواستند تا در تقسیم امور خانواده بین آن دو قضاوت کند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز کارهای مربوط به درون خانه را برای فاطمه علیها السلام و کارهای بیرون خانه را برای علی علیه السلام تعیین کرد. پس حضرت زهرا فرمود

قَلَّ يَعْلَمُ مَا دَخَلَنِي مِنَ الشُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ يَا كَفَائِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَحْمِلَ أَرْقَابَ الرِّجَالِ

جز خدا کسی نمی داند که من چقدر از این تقسیم خوشحال شدم زیرا از شانه به شانه شدن با مردان بیگانه . نجات یافتیم و مشکل برخورد با مردان نامحرم از دوشم برداشته شد

وسائل ج 14: 123 ح 25341

حدیث بیست و پنجم: شریک خدمت

سلمان می گوید: وارد منزل شدم و دیدم فاطمه زهرا علیها السلام نشسته و دستاس می کرد و بر دسته دستاس خون دست مبارکش جاری بود، از سوی دیگر حسین علیه السلام در کنار خانه از گرسنگی گریه می کرد، گفتم: ای دختر رسول خدا دستان شما پینه بسته است در صورتی که فضا حاضر است!» حضرت زهرا علیها السلام فرمود

أَوْصَانِي حَبِيبِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ تَكُونَ الْخِدْمَةَ لَهَا يَوْمًا وَلِي يَوْمًا فَكَانَ أَمْسِي يَوْمَ خِدْمَتِهَا وَالْيَوْمَ يَوْمَ خِدْمَتِي

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مرا توصیه نموده است که يك روز فضا کارهای خانه را انجام دهد و يك روز من، دیروز نوبت او بوده و امروز نوبت من است

حدیث بیست و ششم: الگوی ساده زیستی

روزی فاطمه علیها السلام به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت

يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ سَلْمَانَ تَعَجَّبَ مِنْ لِبَاسِي، فَوَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَالِي وَ لِعَلِّي مُنْذُ خَمْسِ سِنِينَ إِلَّا مِسْكَ كَبِشَ نَعْلِي

عَلَيْهِ بِالنَّهَارِ يَغْبِرُنَا فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ اقْتَرَشْنَاهُ وَ إِنَّ مِرْفَقَتَنَا لَمِنْ أَذْمِ حَشْوُهَا لَيْفُ النَّحْلِ

یا رسول الله سلمان از لباس ساده من تعجب می کند! قسم به خدایی که تو را به پیامبری برانگیخته است، مدت پنج سال است که زیرانداز شبانه من و علی پوست گوسفندی است که روزها علوفه شترمان را بر روی آن می ریزیم، و بالش ما نیز قطعه پوستی است که درون آن از لیف درخت خرماست

الدروع الواقية: 275

حدیث بیست و هفتم: الگوی ایثار

امام حسن مجتبی علیه السلام گوید: مادرم را دیدم که در نیمه شب مؤمنین را دعا می کند و برای خودش دعا

نمی کند، گفتم: مادر جان چرا برای خودت دعا نمی کنی؟ مادرم فرمود

يَا بُنَيَّ ! أَلَجَأُ نُمُ الدَّارُ

بسررم اول همسایه سپس خانه

بحارالانوار، 43: 82

حدیث بیست و هشتم: الگوی عفاف

اسماء بنت عمیس می گوید: فاطمه علیها السلام به من فرمود

إِنِّي قَدْ اسْتَقْبَحْتُ مَا يُصْنَعُ بِالنِّسَاءِ، إِنَّهُ يُطْرَحُ عَلَى الْمَرْأَةِ التُّوبُ فَيَصِفُّهَا لِمَنْ رَأَى، فَلَا تَحْمِلِينِي عَلَى سَرِيرِ ظَاهِرٍ، أَسْتُرْنِي

سَتَرَكِ اللَّهُ مِنَ النَّارِ

من شیوه تشییع جنازه زنان را بسیار زشت و ناپسند می دانم، پارچه ای بر روی او می کشند که برجستگیهای بدن او را برای بینندگان به نمایش می گذارد! ای اسماء مرا بر تابوت آشکار نگذار بدن مرا بپوشان که خدا تو را از آتش بیوشاند

وسائل الشیعة، ج2: 876 ح 3453 و 3456 و 3457

حدیث بیست و نهم: شیوه عزاداری

هنگام رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دختران بنی هاشم حضرت فاطمه علیها السلام را در برپایی

عزاداری یاری می کردند، آن حضرت فرمود

أَتْرُكَنَّ التَّعْدَادَ وَ عَلَيَّكَ يَا دُعَاءُ

از شمارش مناقب و مفاخر نژادی دست بردارید و بر شما باد به دعا کردن

کافی، ج 3: 218

! حدیث سی ام: بارالها

یکی از دعاهاى حضرت زهرا علیها السلام

إِلَهِي أَصْلِحْ دِينَالَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِي وَأَصْلِحْ لِي دُنْيَاكَ الَّتِي إِلَيْهَا مَعَادِي وَاجْعَلْ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَاجْعَلْ الْمَوْتَ

رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ

بارالها: دینم را که ملاک و محور کارهای من و دنیایم را که خانه تلاش و معاش من و آخرتم را که سرانجام من به

سوی آن است اصلاح فرما، و زندگیم را وسیله برکت و خیر و مرگم را وسیله رهایی و راحتی از هر شرّ و بدی

قرار ده

فلاح السائل: 238

بخش چهارم: حکمت و هدایت حدیث سی و یکم: نور نگاه

در آغاز زندگی مشترک، حضرت زهرا علیها السلام اسراری را با حضرت علی علیه السلام در میان گذاشت و

سپس در مقابل تعجب او فرمود

يَا أَبَا الْحَسَنِ ! الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ تَعَالَى

. ای ابوالحسن! مؤمن، با نور الهی می نگرد - حقایق درون را می بیند -

.عیون المعجزات: 54

حدیث سی و دوم: صعود و هبوط

حضرت زهرا علیها السلام فرمود

مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ أَهْبَطَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ

.هرکس عبادتهای خالصانه اش را نزد خداوند بفرستد، خداوند بهترین مصلحت ها را بر او فرو فرستد

.مجموعه ورام، ج 2: 108

حدیث سی و سوم: پاداش آموزش

زنی به محضر فاطمه زهرا علیها السلام آمد و پس از چندین پرسش گفت: ای دختر رسول خدا مبادا تو را آزرده

باشم؟ حضرت فرمود

هاتی و سلی عما بدالك، أَرَأَيْتِ مَنْ اكْتَرَى يَوْمًا يَصْعَدُ إِلَى سَطْحٍ بِحَمْلٍ ثَقِيلٍ وَ كِرَاهٍ مِائَةَ أَلْفٍ دِينَارٍ أَيْتَقُلُ عَلَيْهِ ذَلِكَ؟ فَقَالَتْ: لَا.

فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ: اكْتَرَيْتُ أَنَا لِكُلِّ مَسْأَلَةٍ يَأْكُثَرُ مِنْ مِلٍّ مَا بَيْنَ الثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ لَوْلَا فَأَخْرَى أَن لَأَيْتَقُلَ عَلَيَّ

هرچه می خواهی بپرس - و به فکر خستگی من مباش - زیرا اگر کسی برای حمل بار سنگینی، صد هزار دینار بگیرد آیا سنگینی بار را احساس می کند؟ زن گفت: نه، حضرت فرمود: من برای پاسخ هر سؤال پاداشی بیشتر از زمین تا عرش، مروارید خواهم گرفت پس چرا باید بر من گران آید؟

محجة البیضاء 1: 30

حدیث سی و چهارم: حکمت احکام

حضرت زهرا علیها السلام در بخش دیگری از خطبه فرمود

فَجَعَلَ اللهُ الْأَيْمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ وَالزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَتَمَاءً فِي الرِّزْقِ وَالصِّيَامَ تَثْبِيثاً لِلْإِخْلَاصِ وَالْحَجَّ تَشْهيداً لِلدِّينِ وَالْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفُرْقَةِ وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ ... وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَامَّةِ وَ

پس خدای متعال ایمان را برای پاک نمودن شما از شرک، و نماز را برای دور نمودنتان از کبر، و زکات را برای تزکیه نفس و توسعه روزی، و روزه را برای استواری اخلاص، و حج را برای پایداری دین، و عدالت ورزی را برای هماهنگی دلها، و فرمانبرداری از ما را برای نظم جامعه، و رهبری ما را سبب امنیت از پراکندگی، و جهاد را برای عزت بخشی اسلام، و بردباری در برابر مشکلات را کمکی در بدست آوردن پاداش، و امر به معروف را برای اصلاح جامعه قرار داد.

بخشی از خطبه بزرگ، احتجاج، ج 1: 134

حدیث سی و پنجم: روزه بی ارزش

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود

مَا يَصْنَعُ الصَّائِمُ صِيَامِهِ إِذَا لَمْ يَصُنْ لِسَانَهُ وَ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ جَوَارِحَهُ

روزه دار اگر زبان و گوش و چشم و اندامش را حفظ نکند روزه او به چه کارش آید؟

دعائم الاسلام 1: 268

حدیث سی و ششم: چهره خندان

حضرت زهرا علیها السلام فرمود

الْبِشْرُ فِي وَجْهِ الْمُؤْمِنِ يُوجِبُ لِصَاحِبِهِ الْجَنَّةَ وَالْبِشْرُ فِي وَجْهِ الْمُعَاذِي يَقِي صَاحِبَهُ عَذَابَ النَّارِ

خوشرویی با مؤمن، موجب دستیابی به بهشت می شود و خوشرویی نسبت به غیر مؤمن انسان را از عذاب آتش حفظ می کند.

فاطمه الزهرا بهجة قلب المصطفى، ج 1: 300

حدیث سی و هفتم: آداب سفره

از حضرت زهرا علیها السلام نقل شده است که فرمود

فِي الْمَائِدَةِ اثْنَا عَشَرَ خِصْلَةً يَجِبُ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَعْرِفَهَا، أَرْبَعٌ فِيهَا قَرَضٌ وَ أَرْبَعٌ فِيهَا سُنَّةٌ وَ أَرْبَعٌ فِيهَا تَأْدِيبٌ. فَأَمَّا الْقَرَضُ: فَالْمَعْرِفَةُ وَ الرِّضَا وَ التَّسْمِيَةُ وَ الشُّكْرُ. وَ أَمَّا السُّنَّةُ: فَالْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَالْأَكْلُ جَالِسًا وَالْجُلُوسُ عَلَى الْجَانِبِ الْأَيْسَرِ وَ الْأَكْلُ بِثَلَاثِ أَصَابِعَ. وَ أَمَّا التَّأْدِيبُ: فَالْأَكْلُ مِمَّا يَلِيكَ وَ تَصْغِيرُ اللَّقْمَةِ وَ الْمَضْغُ الشَّدِيدُ وَقَلَّةُ النَّظَرِ فَيُوجِهُ النَّاسَ

در آداب سفره دوازده خصلت است که هر مسلمانی باید آن را بداند. چهار خصلت واجب و چهار تا مستحب و چهار تای دیگر از ادب است: شناخت (ارزش نعمت) و رضا (به روزی خداوندی) و نام خدا بر زبان آوردن و سپاس او گفتن از واجبات است، وضوی قبل از غذا و در حال نشسته غذا خوردن و نشستن روی طرف چپ و با سه انگشت غذا خوردن از مستحبات است، و خوردن از غذایی که نزدیک و روبروی توست و کوچک گرفتن لقمه و زیاد جویدن و کمتر نگریستن به روی دیگران از آداب غذا خوردن است.

عوالم، ج 11: 629

حدیث سی و هشتم: رضای دین و دنیا

حضرت زهرا علیها السلام به برخی از زنان فرمود

إِرضَى أَبُوؤ دِينِكْ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا يَسَخَطِ أَبُوؤ نَسِيكَ وَ لَا تُرْضَى أَبُوؤ نَسِيكَ يَسَخَطِ أَبُوؤ دِينِكْ

در صورت ناچاری - برای جلب رضایت حضرت مجدد و حضرت علی علیهما السلام - که پدر اسلام و امت مسلمان هستند. پدر و مادر خویش را به خشم آر (از رنجش آنان هراس مکن) ولی مبدا برای جلب رضایت پدر و مادرت، آنان را به خشم آری.

تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام: 334

حدیث سی و نهم: بهترین کار برای زنان

حضرت امیر المؤمنین گوید: روزی پیامبر از ما سؤال کرد: بهترین کار برای زن چیست؟ کسی نتوانست پاسخ

گوید. من این پرسش را از فاطمه پرسیدم. او علیها السلام فرمود: ولی من می دانم

خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ

. بهترین کار برای زن آن است که مردان - نامحرم - را نبیند و مردان نیز او را نبینند

کشف الغمه 1: 466

! حدیث چهلیم: بارالها

از دعاهاى حضرت زهرا علیها السلام

اَللّٰهُمَّ بَعْلَمِكَ الْغَيْبِ وَ قُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ اَخْبِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِّيْ وَ تَوَفَّنِيْ اِذَا كَانَتْ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِّيْ. اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ

اَسْئَلُكَ كَلِمَةَ الْاِخْلَاصِ وَ خَشْيَتِكَ فِى الرِّضَا وَ الْغَضَبِ وَ الْقَمَدِ فِى الْغِنَى وَالْفَقْرِ

بارالها ! به علم غیب و قدرت فراگیرت سوگند، مرا زنده بدار تا روزی که آن، برای من سودمند است و بمیران

هنگامی که مرگ، به سود من باشد. خدایا اعتقاد خالص و ترس از خودت را به هنگام خوشنودی و خشم و

.میانه روی در حال دارایی و تهی دستی را از تو خواستارم

².بحارالانوار ج 94: 225

² <https://ahlolbait.com/article/27074/%DA%86%D9%87%D9%84-%D8%AD%D8%AF%DB%8C%D8%AB-%C2%AB%DA%AF%D9%87%D8%B1%D9%87%D8%A7%DB%8C->

سخنانی از امام حسن مجتبی (ع)

1- «شخصی از امام مجتبی (ع) پرسید: چرا برای خواندن نماز، بهترین لباسها را می پوشی؟ فرمود: زیرا خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. من هم می خواهم خود را برای خدایم زیبا کنم. که خدا فرمود: در هنگام نماز زینت کنید.»

2- «امام رضا (ع) فرمود: زنی به امام باقر (ع) گفت: من متبتله هستم! حضرت فرمود: در نزد تو تبتل به چه معنی است؟ گفت: یعنی تصمیم دارم که هیچگاه ازدواج نکنم.

امام فرمود: چرا؟ گفت: می خواهم به این وسیله دارای فضیلت بشوم. امام فرمود: از این تصمیم برگرد! زیرا اگر در ازدواج نکردن فضیلتی بود، حضرت فاطمه (س) هم قبل از تو این کار را می کرد! زیرا هیچکس نمی تواند در فضیلتی از فاطمه (س) پیشی بگیرد.»

3- «علم خویش را به مردم بیاموزید و علم دیگران را فرا بگیرید تا دانسته هارا انفاق و ندانسته هارا یاد گرفته باشید.»

4- «مردم در خانه بی خبری هستند، عمل می کنند ولی از نتیجه خبر ندارند. و چون به آخرت می رسند، به خانه یقین وارد شده، سرانجام را می بینند و عمل نمی توانند بکنند.»

5- «سه چیز مایه هلاکت است: حرص، تکبر، حسد

تکبر، دین را خراب می کند چنانکه شیطان را دچار لعنت کرد.

حرص دشمن جان است، چنانکه آدم (ع) را از بهشت بیرون نمود.

حسد پیش در آمد فساد است چنانکه قایل را به کشتن هایل وادار کرد.»

6- «علی (ع) از حسن پرسید: عقل چیست؟ فرمود: اینکه قلبت آنچه را به آن سپرده ای، نگاه دارد.

پرسید: دورندیش و حزم چیست؟ فرمود: اینکه منتظر فرصت بمانی و هر جا ممکن شد، شتاب کنی.

پرسید: جهل چیست؟ فرمود: فرصت نارسیده را رسیده پنداشتن و در اقدام، شتاب کردن!

7- «کسیکه عقل ندارد، ادب هم ندارد.»

8- «از امام پرسیدند: از جمله افراد پست چه کسی است؟ فرمود: آنکه در بازار غذا می خورد!»

9- «ای فرزند آدم! از چیزهایی که خدا حرام کرده، دوری کن تا عابد باشی!

به آنچه خدا برایت مقدر کرده، راضی باش تا بی نیاز باشی!

با همسایگانت، خوشرفتار باش تا مسلمان باشی!

با مردم آنگونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند تا عادل باشی!»

10- «جَنّاده می گوید، در هنگام قبل از رحلت امام مجتبی (ع) از حضرت درخواست موعظه کردم.

فرمود: قبل از رسیدن اجلت، خود را برای سفر آخرت مهیا نما و توشه فراهم کن!

تو طلب روزی می کنی، در حالیکه مرگ تو را می طلبد.

غم رزق آن روزی را که هنوز نیامده نخور!

از مالی که بیشتر از نیازت است، بهره ای نخواهی برد و فقط خزانه دار شخص دیگری هستی!

در حلال دنیا حساب و در حرام آن عقاب و در شبهات عقاب و سرزنش است.

دنیا را مثل مرداری فرض نما که فقط به اندازه نیاز از آن استفاده نمائی که اگر مال و ثروتت از حلال باشد، در دنیا زاهد بوده باشی و اگر از حرام باشد، مانند گوشت مرداری است که در موقع ناچاری بر تو حلال است پس مرتکب گناهی نشده ای و کمتر عتاب می شوی!»

11- «ای فرزند آدم! تو از زمانیکه متولد شده ای دائماً عمر خود را تلف می کنی! پس از آنچه در دست داری، برای سفر آخرت خود توشه بردار! زیرا که مؤمن، زاد و توشه بر می دارد ولی کافر لذت می برد و خوشگذرانی می کند.»

به یکی از فرزندان فرمود: ای پسر جانم! با احدی برادری نکن تا زمانیکه بدانی کجاها می رود و کجاها می آید و چه ریشه ای دارد.

و چون خوب از حالش آگاه شدی و معاشرتت را پسندیدی، با او برادری کن بر: گذشت از اشتباهات یکدیگر، کمک به هم در سختی ها.»

12- «به شخصی که از بیماری عافیت یافته بود، فرمود: خدا یادت کرد، تو هم یادش کن! او از تو گذشت، تو هم شکرش نما!»

13- «حقیقتاً پردیده ترین چشمها، آن است که در خیر نفوذ کند و شنوایترین گوشها آن است که تذکرات را بشنود و از آن سود برد و سالمترین دلها آن است که از شبهه ها پاک باشد.»

14- «شکر بر نعمت و صبر بر ناگواریها، خیری است که در او شر نیست!»

15- «برای دنیا چنان کار کن که گوئی همیشه زنده‌ای! و برای آخرت چنان کار کن که گویا فردا می‌میری!»

16- «نیک رفتاری و حسن معاشرت، نشان کمال خردمندی است.»

سخنانی از امام حسین (ع)

- 1- «نیاز مردم بشما از نعمتهای الهی بر شماست! پس از نعمت الهی ملول نشوید.»
- 2- «روز عاشورا، خطاب به اصحابش فرمود: ای فرزندان خانواده های بزرگوار! مرگ فقط پلی است که شما را از سختی و مشقت، به بهشتهای وسیع و نعمتهای دائمی، منتقل می کند. کدامیک از شما بدش می آید که از زندان به قصر و کاخ، منتقل گردد؟ ولی مرگ برای دشمنان شما، منتقل شدن از قصر و کاخ، به زندان است! پدرم از رسول خدا (ص) نقل کرد که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است! پس مرگ پلی است که شما را به بهشت و آنها را به جهنم، منتقل می کند. نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته شده است!»
- 3- «بر من لازم است که در قیامت، زائر خود را ببینم و او را نجات دهم.»
- 4- «از حضرت سؤال شد که: معرفت الهی چیست؟
فرمود: معرفت اهل هر زمانی به این است که امام و حجتی که اطاعتش واجب است را بشناسد.»
- 5- «مرگ در عزت بهتر از زندگی با ذلت است.»
- 6- «مرگ بهتر از عار است و عار بهتر از جهنمی شدن است.»
- 7- «من شهادت را سعادت دانسته و زندگی با ظالمین را بدبختی می دانم.»
- 8- «من کشته اشکها هستم! هیچ مؤمنی بیاد من نمی افتد مگر اینکه گریه می کند.»
- 9- «هیچ شخصی نیست که چشمش بخاطر ما گریان باشد الا اینکه خدا او را در بهشت باندازه یک «حقب» نگره می دارد.»
- 10- «بهترین افراد کسی است که به افرادی که از او بریده اند، ببینند.»
- 11- «هر کسی که خدا را آن چنان که سزاوار پرستش است، عبادت کند، خداوند او را به بالاترین آرزویش و بیشتر از حقش، می رساند.»
- 12- «شخصی از امام پرسید: در چه حالی هستید؟
فرمود: در حالی هستم که خدا در بالای سرم و آتش مقابلم و مرگ بدنبالم و حساب روز قیامت، در اطرافم است. و من در گرو عملم می باشم. آنچه را دوست دارم، نمی یابم و آنچه را بدم می آید، نمی توانم از خودم

دور کنم و امورم بدست دیگری است. اگر بخواهد مرا عذاب می کند و اگر بخواهد، می بخشد. پس چه فقیری از من فقیرتر است؟»

13- «ای خدا! کور باد چشمی که تو را نبیند!»

14- «درخواست از دیگران، فقط در سه جا رواست: در مریضی سخت، فقر غیر قابل تحمل، دیه و غرامت طاقت فرسا!»

15- «به پرهیز از کاری که موجب عذرخواهی شود! زیرا مؤمن بدی نمی کند تا عذر بخواهد ولی منافق هر روز بدی می کند سپس عذرمی خواهد!»

16- «کسیکه از تو حاجتی می خواهد، با درخواستش، آبروی خود را حفظ نمی کند! ولی تو با روا کردن حاجتش، آبرویت را حفظ نما!»

17- «مردی گفت: من از شیعیان هستم!»

امام فرمود: از خدا بترس و چنین ادعائی نکن!

شیعیان ما کسانی هستند که قلبهایشان از هر غل و غشی، پاک و سالم است! بلکه تو بگو که من از دوستداران شما هستم!»

18- «شخصی در حضور امام گفت: احسان به آدم نااهل، ضایع می شود!»

امام فرمود: چنین نیست! احسان بمانند باران تند است و به نیک و بد می رسد.»

19- «اگر خدا طاقت کسی را بگیرد، اطاعتش را هم از او بر می دارد و اگر قدرت شخصی را بگیرد، تکلیفش را هم از او بر می دارد.»

20- «استدراج بنده توسط خدا به این است که به او نعمت فراوان می دهد و شکر گذاری را از او می گیرد.»

21- «سلام هفتاد حسنه دارد. شصت و نه تا به سلام کننده می رسد و یکی به جواب دهنده!»

22- «شخصی از امام درخواستی نمود.

امام فرمود: تقاضا خوب نیست مگر در قرض سنگین یا فقر سخت و یا تعهد مال مهم!

آن شخص گفت: من هم برای یکی از اینها از شما درخواست می کنم.

امام دستور داد به او صدسکه دادند.»

23- «شخصی در حضور امام غیبت کرد.

امام فرمود: دست از غیبت بردار که آن خورش سگهای جهنم است.»

24- «بدرستی که اگر دنیا برای کسی باقی می ماند، و یا کسی در دنیا باقی می ماند، شایسته تر از همه پیامبران بودند که باقی بمانند.»

25- «خداوند دنیا را برای بلا خلق فرمود و اهلش را برای فانی شدن آفرید.»

26- «شکر تو برای نعمت گذشته، زمینه نعمت آینده است.»

27- «شما را به تقوای الهی سفارش می کنم که خدا ضمانت کرده که مکروه را به آنچه دوست دارد، تبدیل کند و بدون حساب به او روزی کند.»

28- «قرآن ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است.»

29- «به درستی که اجرای احکام به دست علما است که حلال و حرام الهی را می شناسند و مورد اعتمادند.»

30- «از ماست دوازده هدایت کننده که اول آنها امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است و آخرین آنها نهمین از فرزندان من است.»

31- «ای پسر آدم! فکر کن و با خود بگو: پادشاهان دنیا کجاستند؟ آنهائیکه خرابه هارا آباد کردند و نهر هارا آب انداختند و درخت هارا غرس نمودند و شهر هارا ساختند اما عاقبت در حالیکه نمی خواستند از اینها جدا شدند و گروه دیگری ارث بردند و ما هم بازمان کمی به آنها ملحق می شویم.»

32- «احدی را بر آئین ابراهیم (ع) نمی دانم مگر ما و شیعیانمان و بقیه از آئین ابراهیمی (توحید) برکنارند.»

33- «ما تا قیامت با بنی امیه ها در حال جنگ و ستیزیم!»

34- «کسیکه بدنبال رضای الهی است اگر چه مردم ناراحت شوند، خدا او را از مردم کفایت می کند و کسیکه برای رضای مردم، خدا را غضبناک می کند، خدا او را به مردم وا می گذارد!»

35- «قیمت جمیع دنیا در نزد ولی از اولیاء خدا و در نزد اهل معرفت مثل قیمت سایه است.»

36- «نیاز مردم به شما در رفع گرفتاری هایشان از نعمتهای الهی بر شماست.»

37- «مرگ بر فرزند آدم حتمی است همانند گردن بند بر گردن دختران.»

38- «آفرین بر مرگ در راه خدا و لکن شما قدرت بر از بین بردن عزتم راندارید پس در این حال من باکی از شهادت ندارم.»

39- «اشک چشمها و خشیت دلها از برکات الهی است.»

40- «هر که در باره ما اشگی بریزد در قیامت باعث آبرو و روشنی چشم او می شود.»

41- «قبل از مردن مالت را انفاق کن که در غیر این صورت مالت برای دیگری می ماند ولی حساب و کتابش را از تو می کشند! پس مالت را بخور قبل از اینکه مال تو را بخورد.»

42- «کسی از قیامت در امان نیست مگر کسیکه در دنیا از خدا بترسد.»

43- «دو جهاد واجب است و دو جهاد سنت است. اما یکی از دو جهاد واجب، جهاد با نفس است که بزرگترین جهاد است. و جهاد دوم، جهاد با کفار است. و جهاد سنت، یکی دفاع است که اگر نکنند، عذاب نازل شود و یکی برپائی ستیهای نیک و حسنه است.»

44- اگر دین محمد (ص)، جز با کشته شدن پا بر جا نمی ماند، پس ای شمشیرها مرا در بر بگیرید!

سخنانی از امام سجاد(ع)

- 1- «اگر همه اهل زمین بمیرند و من باشم و قرآن من دچار وحشت نمی شوم.»
- 2- «با چند کس رفیق نباش! 1- دروغگو که مثل سراپست وبا دروغهای خود، تورا فریب می دهد و دور را برای تو نزدیک و نزدیک را برای تو دور می کند. 2- فاسق که تورا به یک وعده غذا بلکه کمتر، می فروشد! 3- بخیل که تورا در هنگام سختی، رهامی کند. 4- احمق که می خواهد بتو سود برساند ولی زیان می رساند.»
- 3- «امام سجاد(ع) به پسرش: دقت کن و بین آیا احدی از انسانها می توانی پیدا کنی که از نعمت پدر و مادرت برایت مهمتر و بیشتر باشند.»
- 4- «امام سجاد(ع) فرمود: از متکبر فخر کننده مت(عج) بزم که دیروز نطفه بود و فردا مردار است! و(عج) ب از کسیکه در وجود خدا، شک می کند، در حالیکه مخلوقاتِ او را می بیند! و(عج) ب از کسیکه مرگ را انکار می کند، در حالیکه مشاهده می کند که روز و شب افرادی می میرند! و(عج) ب از کسیکه زنده شدن مردگان و جهان آخرت را انکار می کند، در حالیکه متولد شدن افراد زیادی را می بیند! و(عج) ب از کسیکه خانه از بین رفتنی
- دنیا را آباد می کند، ولی خانه باقی ماندنی - آخرت - را ترک کرده است!»
- 5- «بدان ای پسر آدم! پس از دنیا، روز قیامت است که همه مردم جمع می شوند و خداوند، همه اولین و آخرین را جمع می نماید و آن روزی است که در صور دمیده می شود و مردگان زنده می گردند و روزی است که از شخصی، فدیة قبول نمی شود و معذرت کسی، پذیرفته نمی شود و توبه برای احدی نیست! در آنجا فقط در مقابل حسنات، پاداش و در مقابل بدیها، مکافات است! هر مؤمنی که در این دنیا، یک سر سوزن، کار خیر کرده باشد، در روز قیامت، آنرا می بیند و هر مؤمنی که در این دنیا، یک سر سوزن، کار بد کرده باشد، آنرا می بیند.»
- 6- «بندگان خدا! بدانید که برای مشرکین، میزان و قلم و دوات محاسبه، گذاشته نمی شود! بلکه آنان گروهی که بسوی جهنم برده می شوند! میزان و دوات برای مسلمین است.»
- 7- «خداوند عزوجل روز قیامت می فرماید: امروز ظالم و هر که بر او مظلومه ای است، به بهشت و جهنم راهی ندارد تا زمانی که از او در حساب، ظلمش گرفته شود! سپس اینها را بسوی عرصه می برند در حالیکه پروردگار بر عرش است و دواتهای - نوشتن اعمال - نصب شده و میزانهای داده شده و پیامبران و شهداء که همان امامان می باشند، حاضر هستند.... شخصی پرسید: ای رسول خدا!! اگر مؤمنی بر کافری مظلومه ای داشته باشد، در حالیکه کافر جهنمی است، چگونه آنرا پس می گیرد؟ فرمود: از گناهان مؤمن بر می دارند و به اعمال کافر اضافه می کند!... سؤال شد که اگر مسلمانی بر مسلمان دیگر حقی داشته باشد چگونه اداء می شود؟ فرمود: از

کارهای خوب ظالم بر می دارند و به مظلوم می دهند. سؤال شد: اگر ظالم کارهای خوب نداشته باشد؟
فرمود از گناهان مظلوم بر می دارند و بر ظالم می گذارند!»

8- «نشانه مؤمن پنج چیز است: ترس از خدا در خلوت، صدقه در تنگدستی، صبر در مصیبت، حلم هنگام غضب، را سنگوئی در هنگام ترس»

9- «مردی به امام گفت: نمی توانم از گناه کردن خودداری کنم!

امام فرمود: پنج عمل را انجام بده و هر گناهی می خواهی بکن!

از رزق خدا نخور و هر گناهی می خواهی بکن!

در جایی گناه کن که خدا تو را نبیند و هر گناهی می خواهی بکن!

در جایی که ملک خدا نباشد گناه کن و هر گناهی می خواهی بکن!

هنگام مردن، عزرائیل را از خود دور کن و هر گناهی می خواهی بکن!

هنگام وارد شدن به جهنم، خودداری کن و هر گناهی می خواهی بکن!»

10- «امام باقر (ع) فرمود: پدرم فرمود: با پنج دسته رفاقت نکن و حرف زن!

فاسق، بخیل، دروغگو، احمق و قاطع رحم!

اما فاسق! تو را به یک خوردن و کمتر می فروشد!

اما بخیل! از تو چیزی را که به ان از همه محتاج تری، دریغ می کند!

اما دروغگو! مثل سراسبت که نزدیک را دور و دور را نزدیک می سازد!

اما احمق! می خواهد بتو نفع برساند، ضرر می رساند!

اما قاطع رحم! او را در سه جای قرآن ملعون یافتیم!»

11- «فرزند آدم مسکین است! زیرا برای او در هر روز سه مصیبت پیش می آید که از هیچ کدام عبرت نمی گیرد: اول کم شدن هر روز عمر اوست! او اگر مالش کم شود، ناراحت می گردد با آنکه اگر سکه ای از دستش برود، دوباره می تواند آنرا بدست بیاورد. ولی عمرش بر نمی گردد.

دوم در مورد روزی اوست! اگر از حلال بدست آورد، از او حساب می کشند و اگر از حرام باشد، او را مجازات می نمایند!

سومی عظیم تر از دوتای اولی است.

پرسیدند: آن چیست؟

فرمود: هیچ روزی را شب نمی کند مگر اینکه یک منزل به آخرت نزدیکتر می شود ولی نمی داند که او را به بهشت می برند یا به جهنم!»

سخنانی از امام باقر(ع)

- 1- «سه چیز نجات دهنده انسان است: ترس از خدا در آشکار و پنهان، میانه روی در خرج در سختی و راحتی، سخن به عدل در خشنودی و غضب»
 - 2- «غنا از آن کارهائی است که خداوند به انجام دهنده آن وعده آتش داده است»
 - 3- «هر که دستهارا برای دعا بلند کند، خدا حیا می کند که دست او را خالی برگرداند پس بعد از دعا دستهارا بر سر و صورت خود بکشید.»
 - 4- «خدا بندگان بسیار دعا کننده را دوست دارد. پس در هنگام سحر تا طلوع خورشید دعا کنید که در این ساعت، درهای آسمان باز و رزق تقسیم و حاجتهای بزرگ برآورده می شود.»
 - 5- «سرور و آقای نیکان در قیامت، شخصی است که بعد از رحلت پدر و مادرش، نیز به آنان نیکی کرده است - آنان را فراموش ننموده است»
 - 6- «ضریس الکناسی می گوید: از امام پنجم(ع) پرسیدم که: فدایت گردم! کسانی که موحدند و به پیامبری محمد(ص)، معتقدند. ولی گناهکارند و امامی هم ندارند و ولایت شمارا نمی شناسند، اینها چه وضعی دارند؟
- فرمود: اینها در گورشان، باقی خواهند ماند! حال اگر عمل
- صالحی داشته باشند و از آنها عداوتی - نسبت به اهل بیت - آشکار نگشته باشد، برای آنها راهی به بهشتی که در مغرب است، گشوده خواهد شد و از آنجا برایشان نسیم فرحی، خواهد وزید، تا آنکه روز قیامت، خدای خویش را ملاقات کنند و خداوند، آنها را بخاطر اعمال خوب و بد، مورد سؤال، قرار دهد. اینان وضعشان، موقوف به امر خداست! مانند مستضعفین، ابلهان، اطفال و فرزندان مسلمانان که به حد بلوغ، نرسیده باشند.»
- 7- «روز قیامت، مردمی از قبر محشور می شوند که دستهایشان به گردنشان بسته شده و نمی توان حتی به اندازه یک انگشت خود را آزاد کنند و ملائکه ای همراهشان است که آنان را سرزنش شدید می کنند! اینها کسانی هستند که بخاطر خیر کمی از خیر زیاد، مانع شدند
- و خداوند به آنها نعمت داد ولی حق خدا را نسبت به اموالشان ندادند. »
- 8- «اولین چیزی که از بنده سؤال می کنند، از نماز است.

اگر قبول شد، بقیه اعمال هم قبول می شود.»

بخدا سوگند! ما شفاعت می کنیم. ما از شیعیان گناهکار آنقدر شفاعت می کنیم که در آن موقع دشمنان می گویند: چرا ما شفیع و دوستی که از ماحمایت کند، نداریم. ای کاش! ما را به دنیا بر گردانند تا ما هم مؤمن می شدیم!»

9- «جهنمیان از شدت درد و عذاب مانند سگان و گرگان فریاد می کشند. در دوزخ برای آنان مرگ نیست و عذابشان هرگز کم نشود. آنها در آتش، گرسنه و تشنه و کمر و گنگ و کور و روسیاه و پشیمان و مغضوب پروردگارند! بر آنان رحم نشود و عذابشان کم نگردد. به عوض آب از حمیم جوشان و به عوض غذا از زقوم به آنان بدهند. با قلابهایی از

آتش بدنهای آنان را پاره می کنند و با گرزهای آهنین بر سرشان می کوبند. مأموران بسیار خشن آنان را عذاب می کنند که اهل ترحم نمی باشند. این مأمورین صورت جهنمیان را آتش می زنند و آنان را با شیاطین در غل و زنجیرها می بندند. اگر دعا کنند، مستجاب نمی شود و اگر حاجتی بطلبند، برآورده نمی شود.»

10- «بهشتهایی که خدا در قرآن ذکر کرده است، بهشت عدن، بهشت فردوس، بهشت نعیم و بهشت مأوی است. و غیر از اینها بهشتهای دیگری است. آنچه را که مؤمن در بهشت در خواست کند، کافیهست که بگوید: **سَبِّحْ اِنَّكَ اللهُمَّ!** که خادمان بهشت، هر چه را بخواهد، آماده می کنند و بعد از بهره مند شدن از نعمت، می گوید: **الحمد لله رب العالمین.**»

11- «همانا اهل بهشت، جوانانی سیه چشم و تاجدار، دارای

گردنبند و دستبند و دانا و گرامی هستند که به هر کدام از آنها، نیروی صد نفر برای خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسی، عطا می شود.»

12- «اولین قطره خون شهید که می ریزد، تمام گناهانش آمرزیده می شود و جز قرضی که بر گردن داشته است که تا آنرا بازماند گانش ادا نکنند، از او نمی گذرند.»

13- «عالمی که از علمش سود ببرند، از هفتاد هزار عابد بهتر است!»

14- «حریص به دنیا مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر گرد خود می تند، راه بیرون رفتنش سخت تر می شود تا اینکه از غصه می میرد.»

15- «مبادا در عمل (صالح) تأخیر کنی که تأخیر دریایی است که بیشتر کسان در آن به هلاکت می رسند.»

16- «برای هر چیز گران بها قفلی است و قفل ایمان، رفق و مداراست!»

17- «اگر عفو کنی و پشیمان شوی، بهتر است از اینکه انتقام بگیری و پشیمان شوی!»

18- «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت.

زراره پرسید: کدامیک مهمتر است؟

فرمود: ولایت بالاتر است زیرا ولایت کلید بقیه است و راهنمای واجبات است.»

19- «از زمانیکه خدا، آدم(ع) را آفرید، زمین از حجت الهی خالی نمانده است چه حجت آشکار و چه حجت پنهانی و غایب!»

20- «چهار چیز از گنجهای نیکی است: مخفی داشتن نیاز، مخفی دادن صدقه، مخفی داشتن درد و مریضی و مخفی کردن مصیبت»

21- «روزی یکی از اصحاب حضرت بنام جابر بر نداشتن زینتهای دنیا تأسف می خورد.

امام فرمود: آیا بر نداشتن دنیا تأسف می خوری؟ در حالیکه لذتهای دنیا هفت نوع است:

بهترین خوردنی عسل تصفیه شده است که از مدفوع زنبور بدست می آید!

بهترین آشامیدنی، آب چشمه است که از دل خاک و حشرات زمینی بدست می آید!

بهترین پوشیدنی ها، حریر است که از آب دهان کرم ابریشم تولید می شود!

بهترین وسیله سوار اسب (ماشین در زمان ما) است که آن هم قاتل صاحبش می باشد!

بهترین صدا، غنا است که آن هم حرام می باشد.

بهترین لذتها، اذت جنسی است که آن هم مباح اندر مباح است!»

22- «باقی ماندن بر عمل خیر از خود عمل خیر، سخت تر است!

پرسیدند: چگونه؟

فرمود: شخصی نماز می خواند و صدقه می دهد! در نامه عملش ثواب عمل پنهانی می نویسند! بعد آن عمل را برای دیگران می گوید. برایش ثواب عمل آشکار می نویسند. دوباره آن را تعریف می کند! برایش عمل ریائی می نویسند!»

23- «ابو اسماعیل گفت: در شهر ما شیعه زیاد است!

امام پرسید: آیا ثروتمندان به فقرا کمک می کنند؟ آیا نیکوکار از بدکار درمی گذرد؟ گفت: خیر!

امام فرمود: پس اینها شیعه نیستند! شیعه دارای این صفات است.»

24- «تنبلی و سستی به دین و دنیا ضرر می زند!»

25- «نیکی و خوش خلاق، سرزمینها را آباد و عمرها را طولانی می کند!»

26- «بدرستیکه خداوند کسی را که در میان مردم مزاح و شوخی خالی از بدزبانی و فحش می کند، دوست دارد.»

27- «اگر مؤمن می دانست که چه پاداشی در مصیبتها نهفته است، آرزومی کرد که بدنش را با قیچی پاره می کردند.»

28- «امر بمعروف و نهی از منکر دو مخلوق خدا هستند. هر که آنها را یاری کند، خدا او را عزیز بدارد و هر که آنها را تنها بگذارد، خدا او را خوار کند.»

29- «هر که زیارت عاشورا را که زیارت ملائکه است بخواند، با شهیدان کربلا محشور می شود.»

سخنانی از امام صادق (ع)

- 1- «شاکر به شخصی گویند که خدا را بر هر نعمتی که به او داده از قبیل خانواده و ثروت، شکر گوید و حقوق الهی نسبت به اموالش را ادا نماید.»
- 2- «خدا رحمت کند شیعیان ما را که از زیادی گِل ما خلق شدند و با آب محبت ما خمیر مایه شده‌اند. در شادی ما شاد و در عزای ما عزادارند.»
- 3- «در هر نفس کشیدنی یک شکر بلکه هزار شکر و بیشتر لازم است و پائین ترین درجه شکر آنست که نعمت را فقط از خدا بداند و به آنچه خدا به او داده راضی باشد و خدا را با نعمتش معصیت نکند (مثلاً با چشم گناه نکند) و در امر و نهی الهی با نعمت خدا با خالق خود مخالفت ننماید. پس در هر حالی بنده شکر گزار خدا باشد، تا خدا را در هر حالی کریم بیابد.»
- 4- «مَثَل دنیا مثل آب دریاست که هر چه بیشتر از آن می نوشید، بیشتر تشنه می شوید!»
- 5- «هر گاه یکی از شما بیاد نعمتی از نعمتهای خداوند عزوجل افتاد، پیشانیش را برای شکرگزاری، بر روی خاک بگذارد. و اگر سواره بود، پیاده شود و سجده کند. و اگر بخاطر انگشت نما شدن نمی تواند پیاده شود، پیشانیش را بر زمین اسب (در زمان مافران ماشین) بگذارد و اگر اینهم نشد، پیشانیش را بر کف دست بگذارد و خدا را بر نعمتهایش شکر کند.»
- 6- «عذاب کسیکه نطفه اش را در رحم زن نامحرم بریزد از همه بیشتر است.»
- 7- «فردی مقداری آب می خورد و با آن بهشت برایش واجب می شود. زیرا موقع نوشیدن آب وقتی ظرف آب را نزدیک دهانش می برد، بسم الله می گوید. سپس مقداری می خورد و حمد می کند. دوباره می نوشد و حمد می کند. برای بار سوم مقداری می نوشد و حمد الهی می کند. بوسیله این یک بسم الله و سه بار حمد، بهشت برایش واجب می شود.»
- 8- «ای میسر! اگر می خواهی عمرت زیاد شود به پدر و مادر پیرت نیکی کن.»
- 9- «مراد از علمی که پیامبر فرمود که طلب آن علم بر هر مرد و زنی واجب است، علم تقوی و یقین است.» و علامه مجلسی در توضیح علم تقوی و یقین می نویسد: مراد از علم تقوی، علم به واجبات و محرمات و تکالیف است و مراد از علم یقین، علم به اصول دین و اعتقادات می باشد»
- 10- «خدا می داند بنده اش چه می خواهد ولی دوست دارد که حاجتها گفته شود.»
- 11- «دعای مخفی معادل هفتاد دعای آشکار است»
- 12- «خواندن قرآن از روی مصحف باعث تخفیف عذاب پدر و مادر اگر چه کافر باشند، می شود»

13- «صله رحم باعث تأخیر اجل و زیاد شدن ثروت و ایجاد محبت در بین خانواده می شود»

14- «زن قابل ارزش گذاری نیست! نه خویش و نه بدش. اما زنهای خوب ارزششان طلا و نقره نیست، بلکه او از طلا و نقره بالاتر است. و اما زنهای بد، ارزششان خاک هم نیست! خاک از او بهتر است.»

15- «شخصی از امام صادق (ع) پرسید: آشکار نمودن نعمت که خدا بدان در آیه «و اما بنعمت ربک فحدّث» آمده چیست؟ فرمود: لباس تمیز بپوشد. بوی خوش استعمال نماید. خانه اش را سفیدکاری کند. درب خانه اش را جاروب نماید.»

16- «یکی از عوامل فشار قبر، اهمیت ندادن به طهارت و نجاست است»

خیبث ترین مخلوق خدا، غنا است. و بدترین مخلوق خدا غنا است که باعث فقر و نفاق می شود.»

17- «خانه ای که در آن غنا باشد، از فاجعه ایمن نمی باشد و دعا در این خانه مستجاب نمی شود و ملائکه به این خانه وارد نمی گردند.»

18- «فحش دادن ظلم است و ظالم در آتش جهنم است»

19- «در عیب رفیقت (عج) یل نکن شاید خدا او را بیامزد و بر عیبهای خود ایمن نباش شاید بخاطر آن عذاب شوی!»

20- «امام صادق (ع) در تفسیر آیه «پیامبران را به ناحق می کشند» فرمود: بخدا سوگند! پیامبران را با شمشیر نکشتند، بلکه اسرار آنان را فاش کردند و آنها کشته شدند.»

21- «اصل حُسن ظن از حُسن ایمان و سالم بودن دل است که هر که رامی بیند پاک و خوب می پندارد و احتمال حياء و امانت و صیانت و راستی به او می دهد.»

22- «خوردن و آشامیدن و پوشیدن و ازدواج و سوار مرکب شدن اگر بامیانه روی باشد، حلال و الا حرام است چون خدادار سوره انعام آیه 141 فرموده است: اسراف نکنید که خدا مسرفین را دوست ندارد.»

هر ساختمانی که بیش از مقدار نیاز باشد، در آخرت وبال گردن صاحبش می شود»

23- «عده ای از شیعیان نزد امام صادق (ع) بودند که امام سه بار سوگند خورد: بخدای کعبه سوگند! و فرمود: اگر بین موسی (ع) و خضر (ع) بودم به آنها می گفتم که من از آنها عالم ترم. و به آنها مطالبی را که نمی دانستند، می گفتم. زیرا به موسی (ع) و خضر (ع)، علم گذشته داده شد. ولی علم آینده تا قیامت را نمی دانستند. ولی ما این علم را از رسول خدا (ص) به ارث برده ایم.»

24- «اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) راجع به مردیکه لباسهای مختلفی دارد و چندتای از آنان را برای پوشاندن بدن خود و چندتا برای زینت کردن و شیک شدن قرار داده آیا اسراف است؟ فرمود: خیر! اسراف نیست! زیرا خدا در قرآن فرموده است: هر که زندگیش وسعت دارد باندازه توانائیش خرج کند «طلاق 7»

25- «در خانه ای که طفلی وجود دارد، با همسر خود مقاربت نکنید، که آن طفل زناکار می شود و یا فرزندیکه بدنیا می آید، زناکار می شود.»

26- «دزد ها سه دسته اند. اول کسیکه زکات نمی دهد. دوم کسیکه مهرزش را نمی پردازد. سوم کسیکه قرض کرده ولی قرضش را نمی پردازد.»

27- «اگر شخصی چشمش به زنی نامحرم بیافتد و از او چشم بردارد و به آسمان نظر کند و یا چشم خود را ببندد، هنوز چشم بر هم نزده که خداوند حورالعینی به او تزویج کند.»

28- «شخصی به امام صادق (ع) گفت: من دوست دارم با زنی ازدواج کنم. ولی پدرم مایل است، با زنی دیگر ازدواج کنم. حضرت فرمود: با آنکه خود دوست می داری ازدواج نما و آنکه پدرت می خواهد را رها نما!»

29- «چهار چیز از چهار چیز سیر نمی شوند: زمین از باران، چشم از نگاه، زن از مرد و عالم از علم!»

30- «اسحاق بن عمار از امام ششم (ع) پرسید: حق زن بر شوهر چیست؟

امام فرمود: مرد باید شکم همسرش را سیر کند. بدنش را بپوشاند. اگر نادانی کرد از او بگذرد. ابراهیم خلیل از تند خوئی ساره به خداوند شکایت کرد! خدا به او وحی کرد: زن همانند استخوان دنده است! اگر بخواهی راستش بگویی، می شکند و اگر با او همچنان مدارا کنی، از او بهره مند می شوی!»

31- «شیطانی ست که هرگاه شخصی در منزلش چهل روز ساز و آواز باشد و مردان در آنجا رفت و آمد کنند، نزد صاحبخانه رفته و هر عضوی از اعضای خود را به مثل آن عضو صاحبخانه گذاشته و در او می دمدا بعد از این، این مرد آنقدر بی غیرت می شود که می بیند دیگران با زنش عمل نامشروع می کنند ولی عکس العملی نشان نمی دهد!»

32- «میراث خداوند به بنده مؤمنش، فرزند صالحی است که برای پدرش طلب آمرزش کند.»

33- «خداوند تبارک و تعالی پُر خوری را دشمن می دارد.»

34- «هیچگاه در حال راه رفتن غذا نخور مگر مجبور باشی!»

35- «شخصی خدمت امام ششم (ع) آمد و از درد و زخم معده شکوه کرد. امام فرمود: صبحانه و شام بخور! ولی در بین این دو چیزی نخور! که خدا در توصیف غذا خوردن اهل بهشت می فرماید: لهم رزقهم فیها بكرةً و عشیائینی: صبح و شام به رزق الهی مشغولند.»

36- «هرگاه نماز صبح را خواندی، نان بخور تا بوی دهانت خوش و حرارت آرام شود و دندانهایت محکم و لثه ات سفت و روزیت جذب و اخلاقت خوب گردد.»

37- «هر که با وضو بخوابد، مثل این است که در مسجد مشغول عبادت است. و اگر در رختخواب یادش آمد که وضو ندارد، همانجا تیمم کند.»

38- «خداوند عزّ وجلّ به پیامبری وحی کرد که: به مردم بگو که لباس دشمنان مرا نبوشند، غذاهای دشمنان مرا نخورند و روش زندگیشان مثل دشمنان من نباشد! که در غیر اینصورت ایشان نیز مانند دشمنان من خواهند بود.»

39- «کسیکه حاجی را در مراجعت از حج، در حالیکه غبار سفر بر سروروی اوست، در آغوش بگیرد مثل کسی است که دستش به حجرالاسود رسیده باشد. و هرگاه شخصی از مسافرت برگشت و داخل خانه اش شد، قبل از هر کاری، بر خود آب بریزد و دو رکعت نماز بخواند سپس به سجده رفته و صدبار شکر کند.»

40- «مروّت و جوانمردی دو قسم است: یکی در سفر است که شامل بخشش توشه و غذایت به همسفران، شوخی در غیر حرام، عدم مخالفت با همراهان و عدم نقل مسائلی که در طول سفر پیش آمده و مسافرین راضی به نقل آن نیستند!

دوم جوانمردی و مروّت در حضر و شهر و دیار خود است که شامل تلاوت قرآن، حضور در مساجد، مصاحبت با خوبان و کسب علم و دانش است.»

41- «خداوند به ابراهیم فرمود: خود را پاکیزه نما! او هم شارب (موی سیل) خود را اصلاح کرد. باز به او خطاب شد: پاکیزه شو! او هم موی زیر بغل خود را کوتاه نمود. مجدداً به او خطاب شد: پاکیزه باش! او هم ناخنهای خود را گرفت. باز به او فرمود: پاکیزه شو! او هم موی ظاهر را ازاله نمود. باز به او امر شد: پاکیزه باش! پس او خود را ختنه کرد.»

42- «افطار کردن در خانه برادر مؤمن، هفتاد برابر از روزه تو بهتر است.»

43- «اگر شخصی هزار درهم برای غذایی مصرف کند که فقط یک نفر مؤمن از آن بخورد، اسراف نیست!»

44- «اگر پنج درهم بردارم و به بازار بروم و غذایی تهیه کنم و چند نفر از مسلمانان را مهمان کنم، در نزد من آزاد کردن غلامی بهتر است.»

45- «کسیکه غیر از خانه خود، خانه دیگری که به آن نیاز ندارد، داشته باشد. در این حال، فرد مؤمنی درخواست استفاده از خانه مازاد او را بنماید. ولی صاحبخانه به او اعانت ننماید و جواب منفی بدهد، خداوند عزّ وجلّ می فرماید: ای فرشتگان! بنده من بخل ورزید! و خانه اش را به بنده نیازمند نداد. به عزّتم سوگند! که او را در بهشتیم ساکن نگردانم.»

46- «خداوند به کار نیکی پاداش می دهد که قبل از تقاضای شخص محتاج، انجام شود. ولی با اینکه می دانستی او نیازمند است ولی صبر کردی تا او نزد شما آمد و از تو کمک خواست و در این حال از شرم، خون به صورتش دوید، و شک داشت که تو به او کمک می کنی یا خیر! بخدا سوگند! و باز بخدا سوگند! اگر هر چه داری به او بدهی باز هم باندازه کافی به او کمک نکرده ای!»

47- «ای مفضل! اگر می خواهی بدانی فلان شخص سعادتمند است یا بدبخت! به کارهای نیک او نگاه کن و بین به چه کسانی کمک می کند؟ اگر به محتاجان و نیازمندان و متدینین کمک می کند، او بسوی خیر و سعادت پیش می رود و اگر به افراد بی نیاز و غیر دیندار کمک می نماید، بدان نزد خدا پاداشی ندارد.»

48- «نیکوکاران در دنیا، نیکوکاران آخرت هستند! روز قیامت خدا به آنان گوید: گناهان شما را آمرزیدم. می توانید ثواب کارهای نیکتان را به هر که می خواهید، بدهید.

و انجام دادن کار خیر و نیکوکاری بادل و زبان و دست، بر هر شخصی واجب است و هر که از دستش، کار خیر بر نمی آید، با زبان و دل، کار خیر انجام دهد و اگر با زبان هم نمی تواند، در دلش نیت خیر کند.»

49- «اگر مؤمنی، چیزی را که مؤمنی دیگر به آن نیاز دارد به او ندهد در حالیکه می توانسته نیاز او را بر طرف کند، و یا از طریق دیگران مشکل او را حل نماید، خداوند در قیامت او را با صورتی سیاه، چشمانی برگشته، در حالیکه دستهایش را به گردنش زنجر نوده اند، می آورند. و به او گفته می شود: این شخصی است که به خدا و رسول خیانت کرده است. آنوقت دستور داده می شود، او را به آتش بیاندازند.»

50- «دوستی با دیگران حدّ و شرائط دارد و هر که این شرائط در او باشد را می توان دوست نامید. این شرائط بشرح زیر است: ظاهر و باطن دوست یکی باشد. هر چه زینت تو حساب می آید، زینت او هم باشد و آنچه زشتی توست، زشتی او هم باشد. اگر به ثروت و یا قدرت رسید، رفتارش با تو تغییر نکند. آنچه از دستش بر می آید برای تو دریغ نکند. و در هنگام حوادث ناگوار، تو را رها ننماید.»

51- «چهار چیز است که ضایع می شود: محبت به افراد بی وفا!، نیکی به کسیکه تشکر نمی کند!، آموختن علم به شخصیکه گوش نمی کند! و گفتن راز به کسیکه آنرا افشا می نماید!»

52- «ذلیل ترین مردم شخصی است که به مردم توهین می نماید»

53- «امام صادق (ع) فرمود: ارواح مؤمنین، در اطاقهایی از بهشت، زندگی می کنند. از غذاهای بهشتی و آشامیدنیهای آن، می خورند و می آشامند و به دیدار یکدیگر می روند و می گویند: خدا یا! روز قیامت را برسان! تا وعده های تو را ببینیم.

و ارواح کفار، در آتش جهنم هستند که آتش بر آنها عرضه می شود و می گویند: خدا یا! قیامت را نرسان و وعده های خود را وفا نکن! و بین اولین ما و آخرین ما ملاقات نیانداز! 1

و در روایتی دیگر، فرمود: بخدا من بر شما- شیعیان- نمی ترسم مگر از برزخ!»

54- «امام صادق (ع) فرمود: هرگاه بنده مؤمنی می میرد، شش صورت

به همراه او وارد قبرش می شود که دارای نورانیت و بوی خوش و پاکیزگی هستند! صورتی در سمت راست مرده و دیگری در سمت چپ و سومی در مقابل و چهارمی در پشت سر و پنجمی در کنار پایش و آنکه از همه

زیباتر است در بالای سر او می ایستند!

آنکه از همه زیباتر است، از دیگران، می پرسد: شما کیستید؟ صورت سمت راستی، می گوید: من نمازم! سمت چپی می گوید: من زکاتم! درویری می گوید: من روزه ام! پشت سری می گوید: من حج و عمره ام! آنکه نزد پایش ایستاده است، می گوید: من کارهای خیر توام!

سپس آنها از او که دارای زیباترین صورت است، می پرسند: تو کیستی

که از همه زیباتری؟

او جواب می دهد: من ولایت آل محمد (ص) هستم.»

55- «مؤمنی که مابین ظهر روز پنجشنبه تا ظهر روز جمعه بمیرد، خدا او را از فشار قبر، نجات می دهد. و در حدیث دیگری فرمود: مؤمنی که روز جمعه رحلت کند، بر او نوشته می شود که از عذاب قبر، آزاد است.

56- «هر که چهار حج بجا آورد، هر گز فشار قبر نبیند! و چون بمیرد، خداوند جهای او را در قبر مجسم کند که تا روز قیامت، نماز می خوانند و ثواب آن نمازها برای او باشد.»

57- «روح مؤمن پس از رحلت، آل محمد (ص) را در بهشت های رضوان، زیارت می کند و با آنها طعام و آشامیدنی می خورد و می آشامد و در جلسات با آنها سخن می گوید تا اینکه امام عصر ((عج)) ظهور کند.

پس از ظهور، خداوند مؤمنین را زنده می کند و ارواح زنده شده، فوج فوج، تلبیه گفته و به محضر آن حضرت، مشرف می شوند.»

58- «راوی می گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا رجعت حق است؟ فرمود: آری! پرسیدم: اولین شخصی که رجعت کند، کی خواهد بود؟

فرمود: امام حسین (ع) که بعد - ظهور - از حضرت مهدی ((عج))، با اصحابش که در کربلا - با او شهید شدند، زنده می گردند. همانطور که با

حضرت موسی (ع) هفتاد پیامبر بودند، با امام حسین (ع) نیز هفتاد پیامبر، خواهند بود! حضرت مهدی ((عج)) در هنگام رحلت - انگشتر

خود را به امام حسین (ع) می دهد و از دنیا خواهد رفت. امام حسین (ع)

او را غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و - بعد از نماز بر او - او را در قبر، مدفون می سازد.»

59- «روز قیامت، زن زیبایی را که با زیبایی خود فتنه می کرده است، می آورند و به او خطاب می شود که چرا فتنه کردی؟ جواب می دهد که: خدایا! تو مرا زیبا آفریدی! به او خطاب می شود که: حضرت

مریم (س) از تو زیبا تر بود ولی او فتنه نکرد! سپس مرد زیبایی را که با زیبایی خود فتنه می نموده است، رامی آورند و به او خطاب می شود که

چرا فتنه کردی؟ جواب می دهد که: تو مرا زیبا آفریدی! به او خطاب می شود که: حضرت یوسف از تو زیباتر بود. ولی به فتنه نیافتاد. بعد شخصی

را که بخاطر بلاها و سختیها به فتنه افتاده بود را می آورند. به او خطاب می شود که: چرا تحمل سختیها نمودی و به فتنه افتادی؟ جواب می دهد که: تو سختیها و بلاها را بر من نازل کردی و من به فتنه افتادم! به او

خطاب می شود که: بلاهای حضرت ایوب (ع) از تو بیشتر بود ولی او به فتنه نیافتاد.»

60- «اگر حورالعینی از حوریان بهشتی، خودش را به اهل دنیا نشان بدهد، همه اهل دنیا بی تاب شده و می میرند.»

61- «کسیکه دلش برای مصیبتهای ما ناراحت باشد، هنگام مرگ ما را می بیند و خوشحال می گردد و این خوشحالی باقی است تا روزیکه در کنار حوض کوثر بر ما وارد شود.

کوثر وقتی شیعیان را می بیند، خوشحال می شود و به آنها از انواع خوردنی هایی که احدی از آنها سیر نمی شود، می خوراند.» «امام صادق (ع) در تفسیر آیه «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ

أُولَئِكَ كَانَ مَسْئُولًا. یعنی: حقیقتاً گوش و چشم و دل مورد بازخواست واقع می شوند» فرمود: از گوش درباره آنچه شنیده است و از چشم در باره آنچه دیده است و از دل درباره آنچه به آن اعتقاد داشته است، سؤال می شود.»

62- «صراط در دنیا، همان امامی است که اطاعتش واجب است. هر که امامش را شناخت و به او اقتدا کرد، از صراط که پلی است بر روی جهنم، عبور می کند. و کسیکه امامش را شناخت، در هنگام عبور از صراط آخرت، پایش بلغزد و در جهنم افتد.»

63- «کسیکه در حرم-مسجد الحرام-دفن شود، از فزع اکبر، ایمن می ماند.

کسیکه در راه مکه، چه در حال رفتن به آن وجه در حال برگشتن از آن

بمیرد، از فزع اکبر، ایمن می شود.

کسیکه در حال احرام، بمیرد، خداوند او را در حالیکه تلبیه می گوید،

محشور می نماید.

کسیکه سوره اعراف را در هر ماه بخواند، روز قیامت، از آمنین است.»

64- «هرگاه خدا به شخصی نعمتی می دهد، آنرا از او نمی گیرد مگر بخاطر گناهی که استحقاق گرفتن نعمت از او پیدا می شود، است.»

65- «امام در تفسیر آیه «أَتَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» یعنی فقط علماء از خدا خشیت و ترس دارند، فرمود: کسی که عملش با حرفش یکی نباشد، عالم نیست!»

66- «ترك يك لقمة حرام در نزد خداوند از هزار رکعت نماز مستحبی برتر است.»

67- «نمازهای نافله و مستحبی باعث تقرب هر مؤمنی است.»

68- «سزاوار نیست که مؤمن در مجلسی بنشیند که در آن معصیت می‌شود و نمی‌تواند مجلس را عوض کند.»

69- «هر که همسایه معصیت کاری داشته باشد و او را نهی از منکر نکند، شریک جرمش است.»

70- «هر که ظلمی مرتکب شود، سزای آن به خودش و مالش و بافرزندانش می‌رسد.»

71- «اعمال (انسانها) در روز پنج شنبه به پیامبر (ص) و ائمه (ع) نشان داده می‌شود.»

72- «هرگاه بدنت لرزید (در دعا) و اشگت ریخت و دلت ترسید، حالت را مغتنم بشمار که دعایت مستجاب می‌شود.»

73- «انسان در نزد خدا مقامی دارد که جز با امتحان الهی به آن نرسد که شامل تلف شدن مال و یا بیماری تن است.»

74- «کسیکه مسئولیتی در اسلام به او میدهند و او آن را تباه سازد، خدا او را ضایع گرداند.»

75- «ایمان انسان به خدا کامل نمی‌شود مگر اینکه خدا در نزد او از خودش و پدر و مادرش و فرزندان و همسر و مالش و از همه مردم مهمتر باشد.»

76- «امام در تفسیر آیه «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمود: مراد از ناس در این آیه شامل همه می‌شود چه مؤمن و چه مخالف. با مؤمنان با چهره بازبر خورد کنید و با مخالفان با مدارا سخن بگوئید تا آنان را به ایمان جذب کنید و کمترین تأثیر مدارا آن است که شر آنان را از خود دور می‌نماید.»

77- «مؤمن برادر مؤمن است همانند یک پیکر! اگر عضوی بدرد آید، این درد به اندامهای دیگر سرایت می‌کند. ارواح مؤمنین هم از یک روح است و اتصال روح مؤمن به خدا از اتصال شعاع خورشید به خورشید بیشتر است.»

78- «کسیکه به مسلمانی احترام کند، به خدا احترام کرده است.»

79- «مؤمن برادر مؤمن است! چشم و راهنمای اوست. به او خیانت نمی‌کند. سر او کلاه نمی‌گذارد. وعده‌ای نمی‌دهد که به آن عمل نکند.»

80- «برترین مشاور کسی است که دارای تجربه باشد.»

81- «اگر می‌خواهی برادر ایمانیت با تو در دوستیش صاف باشد، با اوشوخی تکیه! جدل ننما! مباحثات تکیه! بدی به او روا مدار.»

82- «ضررترین چیز برای قلب مؤمن، پرخوری است که دو اثر بد دارد: قساوت دل و تهییج شهوت.»

83- «محکم‌ترین چیزی که خدا بر خلقش واجب کرده است، زیاد بودن بیاد خداست.

سپس حضرت فرمود: مراد من ذکر گفتن نیست. بلکه مراد من آن است که وقتی باحالا و حرامی برخورد کرد، بیاد خدا افتاده و اگر واجب است، عمل کند و اگر حرام است، از آن دوری کند.»

84- «کسیکه عزت می‌خواهد بدون اینکه قبیله‌ای داشته باشد و ثروت می‌خواهد بدون اینکه پولی داشته باشد و هیبت می‌خواهد بدون اینکه ریاستی داشته باشد، از ذلت گناه خود را به عزت طاعت الهی ممنتقل کند.»

85- «ای اسحاق! از خدا چنان پرهیز که گویا او را می‌بینی و اگر تو اورانمی‌بینی، او تو را می‌بیند و اگر خیال کنی خدا تو را نمی‌بیند، کافر شده‌ای!»

86- «بلاغت در سه چیز است: معنای مقصود را رساندن. از کلام زاید دوری کردن. با الفاظ کم معانی زیاد آوردن.»

87- «دنیا فقط برای دونفر خوب است، کسیکه در حال انجام کار خیر است. و کسیکه در حال توبه کردن است. و بخدا سوگند! اگر آنقدر سجده کند تا گردنش قطع شود، خدا از او قبول نمی‌کند مگر اینکه ولایت مار داشته باشد.»

سخنانی از امام کاظم(ع)

روح وریحان یا حمیم!

1- «امام کاظم(ع) از پدرش، نقل می کند که هر مؤمنی رحلت کند، هفتاد

هزار فرشته، او را تاقبر، تشییع می کنند. وقتی او را وارد قبر می کنند، تکیر

و منکر نزد او می آیند و او را می نشانند و به او می گویند: خدایت کیست؟

چه دینی داری؟ پیامبرت کیست؟ او جواب می دهد: الله پروردگارم و محمد، پیامبرم و اسلام، دینم است. در این هنگام، قبر او را تا آنجا که چشم، کار می کند، وسیع می کنند

و برای او غذای بهشتی می آورند و بر او روح وریحان، وارد می کنند. همانطور که خدا فرموده است: **فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ** یعنی: اگر از مقربین باشد، روح وریحان - در قبر - و بهشت پر از نعمت - در آخرت - است.

ولی وقتی کافر می میرد، هفتاد هزار، مأمور جهنم او را تاقبر همراهی

می کنند! او با فریادی که همه موجودات، غیر از انس و جن، می شنوند، می

گوید: مرا برگردانید! شاید از مؤمنین کردم و عمل صالح، انجام دهم! آنان

پاسخ می دهند: هرگز! تو فقط حرف می زنی! و مأموری می گوید: اگر او

را برگردانید، باز هم به اعمال بدش ادامه می دهد!

وقتی او را وارد قبر می کنند و تشییع کنندگان و مردم، بر می گردند،

تکیر و منکر، با بدترین شکل به سراغش می آیند و او را می نشانند و می گویند: پروردگارت کیست؟ چه دینی داری؟ پیامبرت کیست؟ او نمی تواند

جواب دهد و زبانش، به لکنت می افتد! در این موقع، مأمورین، ضربه ای

بر او می زنند که همه موجودات بغیر از انس و جن، از آن به لرزش می

افتند. باز از او سؤال می کنند: خدایت کیست؟ چه دینی داری؟ پیامبرت

کیست؟ جواب می دهد: نمی دانم! آنان می گویند: ندانستی و هدایت نیافتی و رستگار نشدی! سپس دری از درهای عذاب را بر او باز می کنند

و از حمیم جهنم، بر او می ریزند، همانطور که خدای فرماید: **وَأَمَّا إِنُّ**

كَانَ مِنَ الْمَكْذِبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ یعنی: اگر از تکذیب

کنندگان و گمراهان بود، پس حمیم بر او می باشد.»

2- «شیعیان ما در روز قیامت، شفاعت می کنند. حتی به اندازه قبیله ربیع و مضر، شفاعت می کنند و خداوند، بخاطر کرامت مؤمن در پیشگاه او، شفاعتش را قبول می کند.»

3- «بهترین امور، میانه و متوسط آن است.»

4- «شخصی از دست فرزندش به امام شکایت کرد. امام فرمود: او را زن ولی تا مدتی از خود بران!»

5- «امامت نور است همانطور که خداوند میفرماید: «آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» ایمان به خدا و رسول و نوری که ما نازل کردیم، بیاورید.

نور همان امام است.»

6- «مهدی (ع) از دیدگان پنهان است ولی یادش از دل مؤمنین فراموش نمی شود. او دوازدهمین ماست. خداوند تمام سختیها را برای او آسان می کند و هر مشکلی را حل می فرماید. گنجهای زمین برای او ظاهر می شود. هر دوری نزدیک می گردد و هر دشمن ستمگر نابود می شود و هر شیطان سرکش بدست او هلاک می گردد.»

7- فروتنی در آنست که با مردم چنان کنی که دوست می داری با تو همانگونه رفتار کنند. (47)

8- بهترین وسیله ی نزدیکی به خدا، پس از شناخت او، نماز، نیکی به والدین، و ترک حسد و خود پسندی و فخر و نازیدن است. (48)

9- آنکه خیانت ورزد و عیب چیزی را بر مسلمانی فرو پوشد یا از راهی دیگر او را گول بزند و مکر و خدعه کند، مستوجب لعنت خداوند است. (49)

10- بنده ی بسیار بد خداوند کسی است که دو روی و دو زبان باشد. پیش روی برادر دینی ثنای او گوید و چون از او دور شد، بدگویی کند یا اگر به برادر مسلمانش نعمتی عطا شد بدو رشک ورزد و چون گرفتاری برایش پیش آمد از یاری وی دست بردارد. (50)

11- هر کس عاشق دنیا شد، ترس آخرت از دلش رخت بر می بندد. (51)

12- خیر الامور اوسطها، بهترین کارها، حد میانه‌ی آنهاست.⁽⁵²⁾

13- حصنوا اموالکم بالزکاء، اموال خود را با دادن زکات حفظ کنید.⁽⁵⁾

سخنانی از امام رضا(ع)

1- «کسیکه بر سر قبر برادر مسلمانش برود و دستش را بر آن گذاشته و هفت بار سوره قدر را بخواند، از فزع اکبر، ایمن می ماند.»

2- «از سفره عروسی بوی بهشت استشمام می شود.»

3- «هرگاه شخصی پا به سن گذاشت، شام خوردن را ترک نکند. زیرا خوردن شام باعث خواب آرام و خوشبو شدن دهان می گردد.»

4- «زیاد خوردن گوشت حیوانات وحشی و گوشت گاو، باعث کم شدن عقل، زیاد شدن حیرت فهم و نارسا بودن ذهن و کثرت فراموشی می شود و زیاد خوردن تخم مرغ، باعث طحال و باد معده می شود.»

5- «یونس بن بکر می گوید: امام رضا(ع) به من فرمود: چرا رنگت زرد شده است؟ گفتم: کسالتی عارضم گشته است. فرمود: گوشت بخور! من هم گوشت خوردم. پس از یک هفته، حضرت مرا به همان حال سابق دید. فرمود: مگر نگفتم گوشت بخور؟ عرضه داشتم: من از آنروزی که شما امر فرمودید، چیزی جز گوشت نخوردم! فرمود: چگونه خوردی؟ گفتم: بصورت پخته! فرمود: کباب کن و بخور! - من هم چنین کردم. - بعد از یک هفته امام بدنبال من فرستاد. من خدمت آقارفتم، در حالیکه خون بصورت دویده بود! حضرت وقتی مرادید، فرمود: خوب شدی.»

6- «امام رضا(ع) رساله ذهبیه را بدرخواست مأمون در زمینه راههای سلامتی انسانها نوشت که به بعضی از مطالب آن اشاره می نمایم: کسیکه نمی خواهد از درد مثانه بنالد، حتی 'یک لحظه هم پیشابش را نگاه ندارد اگر چه بر پشت اسبی سوار شده باشد! * آنکس که نمی خواهد معده اش آزار و آسیب ببیند، موقع صرف غذا، تا بعد از غذا آب ننوشد. زیرا آنانکه همراه با غذا، آب می نوشند، به عارضه رطوبت وضعف دستگاه گوارشی مبتلا خواهند شد. * هر که از سنگ مجرا و شاشبند می ترسد، نباید در هنگام انزال منی، آنرا در مجرایش نگاه دارد! * کسانی که به ضعف حافظه دچارند، بهتر است همه روزه، هفت مثقال کشمش سیاه، ناشتا بخورند و روزانه سه تکه زنجبیلی که در عسل خوابانده شده است، را با کمی خردل، در ضمن غذای روزانه خود بخورند. و برای تقویت نیروی فکری، خوبست همه روزه، سه دانه هلیله با نبات کوبیده بخورند. * اگر کسی می خواهد دچار درد گوش نشود، هر شب هنگام خواب مقداری پنبه در گوشش بگذارد. * کسیکه از بزرگ شدن لوزتین خود بیمناک است، بهتر است بعد از خوردن شیرینی با سرکه قرقره کند. * کسیکه می خواهد از بیماری یرقان در امان باشد، در تابستان به اتاقهای در بسته و دم کرده، پیش از تهویه هوای اتاق، وارد نشود و در زمستان یکمرتبه از اطاق گرم به هوای سرد نرود. بلکه صبر کند تا بدنش با هوای تازه مأنوس گردد بعد برود. * آنانکه از بادهای دردناک و شدید در بدن خود می ترسند، هفته ای یکبار سیر بخورند. * کسیکه به دندان خود علاقه مند است، قبل از خوردن شیرینی، کمی نان بخورد. * افراد لاغر اندام و افراد گرسنه، باید از حرکت شدید و طولانی در گرمای زیاد پرهیزند. ولی این عمل برای افراد چاق مفید است. * از آبهای شور پرهیز کنید که دارای حجم سنگین بوده و باعث یبوست می شوند. و آبهای

برف و یخ، مطلقاً فاسد هستند و برای بدن تولید فساد می کنند ولی آب باران، سبک، گوارا و مفید است بشرطیکه در گودالها، زیاد نماند. * آمیزش در اول شب، بخاطر سنگین بودن معده، باعث تولید بیماریهای قولنج، لقوه، فلج، نفرس، سنگ مثانه، سلس البول، فتق، ضعف چشم و نزدیک بینی می شود و نباید بعد از آمیزش، یکباره برخیزد. بلکه مدتی به پهلوی راست بماند. سپس برخاسته، ادرار نماید و بعد از غسل، مقداری غسل صاف شده بخورد.»

7- «خواب، سلطان مغز است و قوام و دوام نیروهای بدن، بسته به خواب می باشد. هنگامیکه انسان به خواب می رود، بهتر است ابتدا به پهلوی راست بخوابد و پس از چندی، از پهلوی راست به پهلوی چپ سپس باز به پهلوی راست برود. اما با مدام که از خواب برمی خیزد، بهتر است که از پیلوی چپ بر است غلطیده سپس برخیزد!

بهتر است شب بعد از غذا، دو ساعت بیدار باشد. هنگامیکه انسان به مستراح می رود، زیاد آنجا نماند که توقف زیاد در مستراح، باعث بیماری 8- «داء الفیل» میشود.»

9- «اولین فردی که وارد بهشت می شود، شهید است.»

10- «هر که یادی از مصیبت های ما بکند، و بگوید بر آنچه با ما کردند، در روز قیامت در درجه ما خواهد بود.»

11- «سه چیز از اوصاف پیامبران است: استعمال بوی خوش، اصلاح موی بدن و زیاد مضاجعت با همسر!»

12- «امین بتو خیانت نمی کند ولی توئی که به خائن امانت سپرده ای!»

13- «محبت به مردم نصف عقل است.»

14- «خداوند دشمن کسی است که زیاد قیل وقال می کند، مال را ضایع می نماید و زیاد خواهش می کند.»

15- «عقل مسلمان کامل نمی شود مگر با این ده خصلت: از او انتظار خیر می رود. شر از او صادر نمی شود. خیر کم دیگران را زیاد می شمارد. خیر زیاد خود را کم می شمارد. از تقاضای زیاد مردم خسته نمیشود. از طلب علم ملول نمی گردد. فقر در راه خدا برایش از ثروت بهتر است. ذلت در راه خدا از عزت در نزد دشمن بهتر است. به گمنامی بیشتر از شهرت میل دارد.

سپس امام فرمود: دهم و دهمی چیست؟ پرسیدند: چیست؟

امام فرمود: هر که را ببیند بگوید او از من بهتر و با تقواتر است»

16- «کسیکه می خواهد بدنش سبک باشد، شام کمتر بخورد.»

17- «اگر برای مردم، امامی که استوار و امین و حافظ و امانتدار است، نباشد، ملت هنه شده و دین از بین رفته و سنت تغییر می نماید.»

18- «هر که مرا با این دوری قبرم زیارت کند، در سه جا به او کمک می کنم: وقتی که نامه اعمال را به دست انسان می دهند، در صراط، در ترازوی اعمال.»

19- «در خراسان بقعه‌ای است که تا قیامت محل نزول و صعود فرشتگان است. سؤال شد: آن کدام بقعه است؟»

فرمود: آن زمین در طوس است و آن والله باغی از باغهای بهشت است. هر که مرا در آن بقعه زیارت کند، گویی رسول خدا را زیارت کرده‌است و من و پدرانم در قیامت، از او شفاعت نمائیم.

20- امام رضا (ع): از سفره عروسی بوی بهشت استشمام می‌شود.»

سخنانی از امام جواد(ع)

1- «به امام جواد(ع) گفته شد: چرا مسلمین از مرگ در هراسند؟ امام فرمود: چون مرگ را نمی شناسند، از آن می ترسند و اگر آنرا می شناختند و از اولیاء خدا بودند، هر آینه مرگ را دوست می داشتند و می فهمیدند که آخرت از دنیا، برایشان بهتر است!

سپس فرمود: می دانی چرا کودک و دیوانه، از خوردن داروئی که برای سلامتی آنها و برطرف شدن مرض مفید است، خـــــودداری مـــــی کننـــــد؟ زیرا از منافع دارو بی اطلاعند! قسم به آن خدائی که محمد را به پیامبری مبعوث کرد، هر کسیکه برای مرگ، خودش را آنچنان که باید، آماده کند، مرگ برای او از داروئی که مریض را از بین ببرد، مفیدتر است!

اگر مؤمنین بدانند که بعد از مردن، خداوند چه نعمتهائی برای آنان آماده

کرده است، مرگ را طلب می کنند و مردن در نظرشان، از داروئی که نزد افراد عاقل، برای از بین بردن مرضها، استفاده می نمایند، نافع تر است! 6

2- «کسیکه قبر پدرم را- در مشهد- زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و در قیامت تا پایان حساب، منبری بموازات منبر رسول خدا(ص)، برای او قرار می دهند.»

3- «حورالعین جنسش از زعفران و خاک بهشتی است که هیچگاه فساد در آن راه نمی یابد»

4- «شخصی به امام گفت: مرا موعظه نما! فرمود: می پذیری؟ گفت: آری.

فرمود: فقر را در آغوش بگیر! شهوات را به دور انداز! با هوای نفس مخالفت کن! و بدان که برابر دیده خدائی! پس تفکر کن که چگونه ای؟»

5- «کسیکه گوش دل به گوینده ای دهد، او را پرستیده است! پس اگر گوینده از طرف خدا بگوید، خدا را پرستیده است و اگر از زبان ابلیس سخن بگوید، شیطان را پرستیده است.»

6- «تاخیر توبه فریب خوردنست و امروز و فردا کردن، سرگردانی است و عذر تراشی در برابر خدا، نابود است و اصرار بر گناه، آسودگی از مکر خداست که خدا می فرماید: «وَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» فقط زیانکاران از مکر خدا ایمن هستند.»

7- «گفتن کاری که هنوز آن را انجام نداده‌ای، مایهٔ تباهی آن کار است.»

8- «مؤمن به سه چیز نیاز دارد: توفیق از جانب خدا، واعظی در درونش و قبول نصیحت از نصیحت کننده.»

سخنانی از امام هادی (ع)

- 1- «برای خداوند بقعه هائی است که دوست دارد در آنجا دعا شود تا او اجابت فرماید و بقعه حسین (ع) در کربلا از جمله این مکانهاست.»
- 2- «هر که تقوا پیشه کند، مردم از او تقوا پیشه نمایند و هر که خدا را اطاعت نماید، اطاعت شود و هر که مطیع خداست از خشم مخلوق باکی ندارد و هر که خدا را به خشم آورد باید یقین کند که به خشم مخلوق دچار می شود.»
- 3- «خداوند دنیا را خانه آزمایش و آخرت را خانه ماندنی قرار داده است. و بلاهای دنیا را وسیله ای برای رسیدن به ثواب آخرت قرار داده و ثواب آخرت را در عوض بلاهای دنیا قرار داده است.»
- 4- «کسیکه خود کم بین و ذلیل باشد، از شرش ایمن مباش.»
- 5- «دنیا بازار است! عده ای در آن سود و عده ای ذر آن زیان می کنند.»
- 6- «شب زنده داری باعث لذیذتر شدن خواب می شود و گرسنگی باعث گواراشدن غذا می گردد.»
- 7- «هر که خود پسند باشد، افراد زیادی از او ناراضی می شوند.»
- 8- «مصیبت برای آدم صبور یکی است و برای آدم بی تاب، دو تا است.»
- 9- «شوخی و بیهوده گوئی، منش افراد بی خرد و کار آدمهای نادان است.»
- 10- «تقدیرات چیزهائی بتو نشان خواهد داد که به فکر تو منظور نکرده است.»
- 11- «اگر عدل بر ظلم حاکم باشد، حرام است که نسبت به افراد گمان بد پیدا کنی مگر یقین کن. و هرگاه ظلم بر عدل حاکم باشد، نمی توان درباره کسی خوشبین بود مگر اینکه خوبی او ثابت شود.»

سخنانی از امام عسکری (ع)

1- «هر کدام از فقیهان که خویشتن دارد و مواظب دینش باشد، و با هوای نفس خود مبارزه کند و فرمان مولایش را اطاعت نماید، بر عموم مردم لازم است که از او تقلید کنند و این فقط شامل عده‌ای از فقهاء شیعه می‌باشد.» وسائل ج 18 ص 95

2- «تواضع نعمتی است که بر آن حسادت نمی‌شود.»

3- «بد بنده است آنکه دوزبان و دورو است. در حضور برادر مؤمنش، او را می‌ستاید و در غیابش، گوشت او را می‌خورد. اگر نعمتی به مؤمن داده شود، حسادت می‌ورزد و اگر مؤمن گرفتار شود، او را تنهایی گذارد.»

4- «مؤمن دارا پنج خصلت است: 51 رکعت نماز در شبانه روز می‌خواند، بسم الله الرحمن الرحیم را بلند می‌گوید، انگشتر عقیق در انگشت دست راست می‌کند، پیشانی را در سجده بر خاک می‌مالد و زیارت اربعین می‌خواند.»

5- «عبادت به بسیاری نماز و روز نیست! بلکه عبادت به تفکر زیاد درباره‌ی خالق خود است.»

6- «کم حيله‌ترین دشمن کسی است که دشمنی خود را علنی کند.»

7- «جدال نکن که احترام از بین می‌رود و شوخی منما که بر توجرعیت می‌یابند.»

8- «خنده‌ی بیجا از نادانی است.»

9- «خطاب به شیعیان: شما را سفارش می‌کنم به: تقوا، ورع در دین، تلاش برای خدا، سخن راست، امانتداری، خواه امانت مال فاجر باشد یا نیکوکار، سجده‌های طولانی، خوب همسایگی کردن،...»

تقوا پیشه کنید و زینت ما باشید نه عیب ما!

زیاد بیاد خدا باشید و مرگ را یاد کنید و قرآن تلاوت کرده و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستید که در صلوات ده حسنه است.»

10- «دل احمق در زبانش و زبان حکیم در دلش است!»

11- «توجه به رزقی که برایت ضمانت شده تو را از واجبات باز ندارد.»

12- «هر عزیزی که حق را ترک کند، ذلیل شود و هر ذلیلی که به حق عمل کند، عزیز شود.»

13- «جرعت کودک بر پدرش باعث عاق والدین شدنش در بزرگی است.»

14- «خوشحالی کردن در نزد آدم غمگین بی ادبی است.»

15- «اینکه جاهل ریاضت بکشد و شخص از عادت‌ی دست بردارد، مثل م (عج) زه است.»

16- «کسیکه در پنهانی برادرش را نصیحت کند، او را عزیز کرده ولی اگر در حضور دیگران او را نصیحت کند، زشتش نموده است.»

17- «هیچ بلائی نیست مگر اینکه در اطراف او نعمتی نهفته است.»

18- «چه زشتش که انسان میلی داشته باشد که او را ذلیل نماید.»

19- «به خدا قسم! مهدی (ع) غیبتی می‌کند که کسی از مهلکه نجات نمی‌یابد، جز آنان که خداوند آنها را در عقیده به امامت، ثابت قدم داشته و موفق نموده است که دعا می‌کنند خداوند زودتر او را ظاهر کند.»

20- «ای احمد بن اسحاق! غیبت مهدی (ع) شاهکار الهی و سری از اسرار خدا و غیبی از غیبهای پروردگار است.»

21- «خداوند برای حجتش هر چیزی را روشن نموده است و به او علم‌زبانها و شناخت‌نسبها و مدت‌مرگ افراد و حوادث را یاد داد. و اگر اینطور نباشد، بین حجت خدا و غیر او فرقی نیست.»

سخنانی از امام زمان ((عج))

- 1- «من باقی مانده الهی (ادامه دهنده پیامبران و امامان) هستم و انتقام گیرنده از دشمنان خدا می باشم.»
- 2- «لعنت خدا و فرشتگان بر کسیکه یک درهم از مال ما را از روی حرام بخورد. (خمس ندهد)»
- 3- «اموالی که شما بما می رسانید، ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول می کنیم. بنابراین هر که می خواهد بما برساند و هر که نمی خواهد قطع کند که آنچه خداوند بما داده است از آنچه شما می دهید، بهتر است.»
- 4- «در حوادثی که برای شما پیش می آید، به راویان احادیث ما (فقها) رجوع کنید که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می باشم.»
- 5- «کیفیت انتفاعی که مردم در زمان غیبت از من می برند مانند انتفاع از آفتاب پنهان در ابرهاست. من امان مردم روی زمین هستم، همانطور که ستارگان امان اهل آسمان می باشند.»
- 6- «زیاد دعا کنید برای ت (عج) یل در فرج. زیرا دعا کردن در ت (عج) یل فرج خود فرج است.»
- 7- «هر که این دو رکعت نماز (نماز امام زمان) را در مسجد جمکران بخواند، گویا در خانه کعبه نماز خوانده است.»
- 8- «امام خطاب به سید موسوی رشتی:
شما چرا نافله نمی خوانید؟ نافله، نافله، نافله!
شما چرا عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا!
شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه!»
- 9- «ما از لغزشهایی که از بعضی از شیعیان سر می زند از هنگامی که بسیاری از آنها میل به بعضی کارهای ناشایست نموده اند که نیکان گذشته از آن دوری می کردند، مطلع هستیم. گویا آنان نمی دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم و اگر جز این بود، از هر سو گرفتاری به شما رو می آورد و دشمنان شما، شما را از بین می بردند.
تقوا پیشه کنید و به ما اعتماد نمائید و چاره این امتحانی را که به شما رو آورده است از ما بخواهید.»

10- «وقتی مهدی(ع) ظهور می کند، به دیوار کعبه تکیه می دهد و می فرماید: هر کس بدیدن آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و موسی و اسماعیل و یوشع و شمعون، آرزومند است، به جمال من نگاه کند که علم و حلم و کمال همه آنها در من است. و هر که آرزوی دیدن جدّم محمّد مصطفی و علیّ مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید به کربلا و دیگر امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد پرسد که علم همه در نزد من است. و آنچه ایشان مصلحت ندیده و خبر نداده اند، من خبر می دهم و همه مردم را آگاه می سازم.

و می فرماید:

ای مسلمانان! هر که می خواهد از کتابهای آسمانی و صحیفه های پیامبران آگاه شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شیث و ابراهیم و نوح و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود به لغت و زبان هر ملتی کند به طوری که علماء و بزرگان آن مذهب و دین، اعتراف کنند که بدون کم و زیاد یک حرف، است. یک یک این کتب را خواند و جهانیان را متوجه خود ساخته به شگفتی اندازد. سپس قرآن را قرائت کند و مسلمین را بر خورد بلرزاند و عالمیان را در پیشگاه خود، خاضع و خاشع و مرعوب سازد.»

علی (ع) از زبان پیامبر (ص)

- 1- «من و علی از یک درختیم و بقیه مردم از درختهای دیگر هستند.»
 - 2- «من شهر علمم و علی در این شهر است. پس هر که بخواهد وارد این شهر شود، از در داخل شود.»
 - 3- «علی با حق است و حق با علی است و این دو همیشه با هم هستند.»
 - 4- «ای عمار! اگر دیدی همه مردم از راهی میروند و علی (ع) از راه دیگری. تو با علی برو.»
 - 5- «در معراج همه پیامبران را جمع دیدم، خدا بمن وحی کرد که از آنها پرس که به چه چیزی مبعوث شده‌اند؟ منم از آنها پرسیدم. گفتند: ما مبعوث شدیم به: شهادت «لا اله الا الله» و اقرار به پیامبری تو و ولایت علی بن ابیطالب.»
 - 6- «نگاه کردن به صورت علی (ع) عبادت است.»
 - 7- «ای فاطمه! من تو را به ازدواج شخصی در می آورم که اسلامش از همه با سابقه تر و علمش از همه بیشتر و پر دبارش از همه عظیم تر است.»
 - 8- «اگر درختان قلم شوند و دریاها مرکب و جنیان حسابگر و آدمیان بنویسند! نمی توانند، فضایل علی بن ابی طالب (ع) را شماره نمایند.»
 - 9- «روز قیامت، علی بن ابیطالب را به هفت نام بخوانند:
- یا صدیق! یا دال! یا عابد! یا هادی! یا مهدی! یافتی! یا علی!**
- 10- «برای احدی عبور از صراط جایز نیست مگر اینکه علی (ع) جواز عبور او را امضاء کند.»
 - 11- «ای علی! هیچ بنده ای خدا را با حالت انکار ولایت تو، ملاقات نمی کند الا آنکه با حال بت پرستی خدا را ملاقات می نماید.»
 - 12- «ای پسر عمر! بدرستی که علی نسبت به من مثل روح نسبت به جسد است. علی نسبت به من بمنزله نفس از نفس است. بدرستی که علی نسبت به من مثل نور نسبت به نور است. بدرستی که علی نسبت به من مانند نسبت سر به بدن است. بدرستی که علی نسبت به من مثل پیراهن در تن است.»

13- «ای علی! هر كه بعد از رحلت من، تورا دوست داشت، خدا عاقبت او را با امن و ايمان ختم می کند. و كسيكه با حال دشمنی تو بمیرد، به مردن جاهلیت مرده است.»

14- «ای علی! دست تو در دست من است و روز قیامت هر كجا من وارد شدم، تو هم وارد می شوی.»

15- «بزودی فتنه ها شما را در بر می گیرد. پس در این حال با علی بن ابیطالب باشید. چون اوست اولین كسيكه در روز قیامت مرا می بیند و با من دست می دهد و او با من است در مرتبه بلند و اوست جدا كننده حق و باطل.»

16- «ضربت علی بن ابیطالب در جنگ خندق از عبادت انس و جن تا روز قیامت برتر است.»

17- «اگر ايمان علی را با ايمان امت من بسنجند، همانا در قیامت، ايمان علی بر ايمان امت من بتازد و راجح خواهد بود.»

18- «پیامبر در تفسیر آیه «انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة» فرمود: ای علی! تو و شیعیان خیر ابریه هستی و در قیامت راضی و مرضی می باشید و دشمنان شما محزون بوده و دستهایشان به گردن بسته است.»

من و علی از يك نور در چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم (ع) خلق شدیم و خداوند پس از خلقت آدم (ع)، نور ما را در صلب او قرار داد و ما با هم بودیم تا اینکه در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم. پس در من نبوت و در علی امامت قرار گرفت.»

19- «علی دریائی است موج زننده و آفتابی است نور دهنده. دست او از فرات بخشنده تر و قلب او از دنیا وسیع تر است. لعنت خدا بر کسی باد كه با او دشمنی بورزد.»

فاطمه(س) از زبان معصومین(ع)

پیغمبر(ص) فرمود:

1- «خدا برای غضب فاطمه، غضب می کند و برای رضایت او راضی می شود.» و فرمود:

2- «مریم دختر عمران سرور زنان این جهان است و دخترم فاطمه، سرور زنان عالم از اولین و آخرین است. وقتی اودر محراب عبادت می ایستد، هفتاد هزار فرشته مقرب به او سلام کرده و خطاب می کنند: انّ الله اصطفاك وطهرک واصطفاك علی نساء العالمین»

و فرمود:

3- «خداوند ملائکه ای را موکل کرده که فاطمه را از مقابل و پشت سر و راست و چپ حفظ می کنند. آنان در زندگانی و مرگ با فاطمه هستند و بر او پدر و شوهر و فرزندان درود می فرستند. هر که فاطمه را زیارت کند، گویا مرا زیارت کرده است و هر که علی را زیارت کند، گویا فاطمه را زیارت کرده است و هر که حسن و حسین را زیارت کند گویا علی را زیارت کرده و هر که فرزندان حسن و حسین را زیارت کند گویا آندو را زیارت کرده است.

و فرمود:

4- «ای سلمان! هر که فاطمه را دوست داشته باشد، با من در بهشت است و هر که با او دشمنی بورزد، در جهنم است. ای سلمان! دوستی فاطمه در مواقع بسیاری بکار می آید که راحت ترین آنها در هنگام مرگ و در قبر و در محشر و در صراط و در حساب است.

پس هر که دخترم فاطمه از او راضی باشد، من از او راضی هستم و هر که من از او راضی هستم، خدا از او راضی است و هر که فاطمه بر او خشم بگیرد، من بر او خشم می گیرم و هر که من بر او خشم بگیرم، خدا بر او غضب می کند. ای سلمان! وای بر کسیکه به فاطمه و ذریه او ظلم نماید.

و فرمود: خداوند این عطاها را در دنیا به فاطمه نموده است که پدری مثل من دارد و هیچ شخصی مثل من نمی باشد و علی شوهرش است و اگر علی نبود، همسری برای فاطمه پیدا نمی شد. و حسن و حسین را دارد که هیچ شخصی مانند آندو نیست و آندو سرور جوانان بهشتند. و جبرئیل نزد آمد و گفت: هرگاه فاطمه رحلت کند و دفن شود، نکیر و منکر از او می پرسند: خدایت کیست؟ می گوید: الله ربّی. سؤال می کنند: پیغمبرت کیست؟ می گوید: پدرم. می پرسند: امامت کیست؟ می گوید: کسیکه بالای قبرم ایستاده است (علی بن ابی طالب).

6- امام صادق(ع): «او ليلة القدر است. منظور از ليلة فاطمة و از قدر خداوند است. هر که فاطمه را آن گونه که سزاوار است، بشناسد، ليلة القدر را درک کرده است.»

7- امام هفتم(ع): «در خانه ای که اسم فاطمه باشد، فقر و تنگدستی وارد نمی شود.»

امام حسین (ع) از زبان معصومین (ع)

- 1- «پیامبر (ص): حسین از من است و من از حسینم.»
- 2- «پیامبر (ص): حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات است.»
- 3- «پیامبر (ص): کسیکه در مصیبت حسین (ع)، دیگران را بگریاند، یا خود گریه کند و یا خود را به گریه زند، بهشتی خواهد بود.»
- 4- «پیامبر (ص)، خطاب به امام حسین (ع): تو سیدی! فرزند سیدی! پدر ساداتی! تو امامی! فرزند امامی! پدر امامان هستی! تو حجتی! فرزند حجتی! پدر حجتها هستی! وار صلب تو نه تن امام بوجودمی آیند که نهم آنها، قائم آل محمد است.»
- 5- «امام سجاد (ع): هر مؤمنی که برای حسین، طوری گریه کند که اشکش بر گونه اش جاری شود، خدا غرفه ای در بهشت به او اختصاص می دهد.»
- 6- «امام صادق (ع): یک قطره اشک در مصیبت حسین، باعث آمرزش گناهان می شود اگر چه گناهان همانند کف دریا زیاد باشد.»
- 7- «امام صادق (ع): هر چیزی برای او اجری است غیر از گریه بر سیدالشهداء که اجر او محدود نیست!»
- 8- «امام صادق (ع): هر که در مصیبت حسین، شعری بگوید و بگرید و بگریاند، خدا او را می آمرزد و بهشت را برای او واجب می کند.»
- 9- «امام صادق (ع): خداوند در عوض شهادت حسین (ع)، امامت را در فرزندانش، شفا را در تربتش و اجابت دعا را در کنار قبرش قرار داد و رفت و برگشت زائر حسین (ع)، جزء عمرش حساب نمی شود.»
- 10- «امام رضا (ع): کسیکه روز عاشورا، بدنبال کارهای دنیوی نرود، خدا حاجتهای دنیوی و اخروی او را روا می دارد. و کسیکه روز عاشورا، روز حزن و اندوه و مصیبتش باشد، خداوند عز و جل روز قیامت را، روز شادی و سرورش قرار می دهد.»
- 11- «امام رضا (ع): ای پسر شیب! اگر چنان برای حسین (ع) گریه کردی که اشکت بر گونه ات جاری شد، خدا تمام گناهان کوچک و بزرگت را می آمرزد.
- ای پسر شیب! اگر می خواهی در حالی با خدا ملاقات کنی که گناهی بر گردنت نباشد، حسین (ع) را زیارت کن.
- ای پسر شیب! اگر می خواهی در اطاقهای بهشت، با پیامبر (ص) باشی، قاتلین حسین را لعن نما.

ای پسر شیبب! اگر می خواهی در ثواب شهیدان کربلا شریک باشی، هرگاه بیاد آنها افتادی بگو: «یالیتنی کنتُ معکم فافوز معکم فوزاً عظیماً» ای کاش منم با آنها بودم و به این رستگاری عظیم میرسیدم.

ای پسر شیبب! اگر می خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، دراندوه ما، غمگین و در خوشحالی ما، خوشحال باش و همیشه با ولایت ما همراه باش که اگر شخصی سنگی را هم دوست بدارد، خدا او را با آن سنگ محسور می نماید.

حذیفه گوید که: دیدم که پیامبر، دست حسین را گرفته است و می فرماید: ای مردم! این حسین بن علی است. او را بشناسید! سوگند به آنکه جانم در دست اوست، او در بهشت است. و دوست دارانش در بهشتند و دوستان او دوستدارانش نیز در بهشتند.

امام زمان (ع) از زبان ائمه (ع)

1- «پیامبر خدا (ص): مهدی طاوس اهل بهشت است.»

2- «انتظار فرج، بهترین عبادت است.»

(علی (ع): ای کمیل! هیچ علمی نیست الا اینکه من آغاز کننده به آن هستم و قائم ختم کننده آن است.»

3- «کسیکه در انتظار ظهور قائم باشد، مانند شخصی است که در راه خدا به خون طپیده باشد.»

«امام سجاد (ع): قائم ما اهل بیت از هفت پیامبر، سنت مخصوصشان را به همراه دارد. از آدم و نوح، طول عمر. از ابراهیم، تولد پنهانی. از موسی، غیبت و خوف. از عیسی، اختلاف عقیده مردم بر سر او. از ایوب، رفع گرفتاری پس از بلا. از محمد (ص) قیام با شمشیر (سلاح). را به ارث برده است.»

4- «امام باقر (ع): مراد از آیه «فلا أقسم بالجوار الكنس» تکویر 15

مولودی در آخر الزمان است. او مهدی این عترت است و برای او غیبتی است که عده‌ای گمراه و عده‌ای هدایت شوند.»

«امام باقر در تفسیر آیه «اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها» حدید 17

فرمود: خداوند زمین را بعد از اینکه پر از ظلم شده باشد، به وسیله قائم آل محمد اصلاح فرماید.

5- «امام باقر در تفسیر آیه «والنهار اذا تجلی» لیل 2

فرمود: مراد از روز، قائم ما اهل بیت است که هرگاه بیا خیزد، بر دولت باطل پیروز شود.»

6- «امام باقر (ع): اگر به دستورها و سفارشهای ما بدون کم و کاست رفتار نمائید، هر که از شما پیش از ظهور قائم ما، در این حال بمیرد، شهید از دنیارفته است.»

7- «امام صادق (ع): هر که اقرار به ظهور امام زمان دارد، به غیب ایمان آورده است.»

8- «امام صادق (ع): علم بیست و هفت حرف است که آنچه همه پیامبران آوردند، فقط دو حرف بوده است. هنگامیکه قائم ظهور کند، بیست و پنج حرف دیگر را در بین مردم نشر دهد.»

9- «امام صادق (ع): هرگاه قائم ما بیا خیزد، خداوند شناخت چهره‌ها را به او عطا کند پس دستور می‌دهد تا کافران را گرفته و به هلاکت برسانند.»

10- «امام صادق (ع): مراد از اجل قریب در آیه «لولا اخرتنا الی اجل قریب» نساء 77

تا زمان ظهور قائم است که پیروزی با اوست.»

11- «امام صادق(ع): اصحاب قائم سید و سیزده نفرند که خداوند آنها را از اطراف دنیا جمع می کند. آیند اَمّت معدوده که بخدا سوگند در عرض یک ساعت مانند ابرهای پائیزی جمع میشوند.»

12- «امام صادق(ع): آیه «اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَا وَيُكَفِّرُ السَّوْءَ وَيُجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ فِی الْاَرْضِ» نمل 62

درباره قائم آل محمد نازل شده است. اوست مضطری که هرگاه در مقام (ابراهیم) دو رکعت نماز بخواند و دعا کند، خدا دعای او را اجابت فرماید و او را خلیفه در روی زمین قرار دهد.»

13- «امام صادق(ع): مراد از آیه «سِیْرُوا فِیْهَا لِّیَالِی وَاِیَّامًا اَمْنِیْنَ» سبأ 18

زمان امام زمان است که همه راهها ایمن شود.»

14- «امام کاظم(ع): خوشا بحال شیعیان ما که در غیبت قائم ما، برشته ولایت ما چسبیده و به دوستی ما ثابت و استوار مانده و از دشمنانمان بیزار باشند. آنان از ما و ما از آنانیم که البته ما را به امامت پسندیده اند و ما هم آنها را به شیعہ بودن پسندیده ایم. خوشا بحالشان باز هم خوشا بحالشان. بخدا که ایشان روز قیامت در درجات ما خواهند بود.»

15- «امام رضا(ع): خدا بوسیله چهارمین فرزند من که پسر بزرگترین بانوان است، زمین را از جور و ستم پاک می کند. او همان کسی است که در باره ولادتش دچار شک می شوند. مهدی همان کسی است که زمین زیر پای او پیچیده می شود.»

منابع و مأخذ:

بحار الانوار «علامه مجلسی»

حیوة القلوب «علامه مجلسی»

ستارگان درخشان «محمد جواد نجفی»

اصول کافی مرحوم کلینی

تحف العقول ابی محمد الحسن الحرّانی

میزان الحکمة محمدی ری شهری

سیمای کارگزاران یعقوب علی برجی

حلیة المتقین علامه مجلسی

اخبار و آثار امام صادق (ع) عزیز الله عطاردی

معلم کبیر امام صادق (ع) عمادزاده

مکارم الاخلاق حسن بن فضل طبرسی

وسائل الشیعة شیخ حرّ عاملی

طبّ الصادق والرضا (ع) علامه مرتضی عسکری

سنن النبی (ص) علامه طباطبائی

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر شهید پاک نژاد

میزان الحکمة محمدی ری شهری

اخلاق زن وشوهر احمد صادقی اردستانی

بیست و پنج اصل اخلاقی از اصول اخلاقی امامان محمدی اشتهاردی - محمد تقی عبدوس

آثار الصادقین (ع) صادق احسان بخش

مجله مبلغان

1جلء العيون «علامه مجلسى»

منتهى الامل «شيخ عباس قمى»

زندگانی فاطمه زهراء(س) «رسولى محلاتى

فرهنگ موعود

نجم الثاقب

مکيال المکارم

اهل البيت {محمدى رى شهرى}

سیره پیشوایان {مهدى پیشوایى}